بهشت نمی باید دیگر باعث آن بود که شیخ یوسف همدانی را پرسیدند که چون این روزگار بگذرد و این طائفه
روی در نقاب تواری آرد چه کنیم تا بسلامت بمانیم گفت هر روز ورقی چند از سخن ارجمند ایشان بخوانید
دیگر آنست که از کودکی بی سببی باد دوستی این طائفه در جانم موج میزند و همه وقت مفرح دلم سخن ایشان بود
ناچار بقدر فرصت وقت سخن ایشان را جلوه کردم چه این عهدیست که این شیوه سخن و سخن اهل آن انجمن بکلی
روی در نقاب آورده ست و مدعیان بلباس این معانی بیرون برآمده و اهل دل چون کبریت احمر عزیزتر شده اند
جنید رحمه الله تعالی شبلی را گفت اذا وجدت من یوافقك علی کلمة مما تقول فتمسك به دیگر چون
دیدم که روزگاری پدید آمده ست که شرار مردم خیار ناس را فراموش کرده اند تذکره ساختم تا مفلسان زمانه
دولتمندان یگانه را فراموش نکنند و در سیرت و صورت صاحبدلان رغبت نمایند دیگر سخنی که بهترین سخنها بود
بچند وجه اول آنکه دنیا را بر دل مردم سرد کند دوم آنکه آخرت را بیاد دهد سوم آنکه دوستی حق را در دل مرد
پدید آرد چهارم آنکه مرد چون این سخن بشنود زاد راه بی پایان ساختن گیرد جمع کردن چنین سخنها از واجبات بود
و میتوان گفتن که در آفرینش به ازین نامه نیست از بهر آنکه سخن ایشان شرح قرآن و اخبارست که بهترین سخنهاست
و میتوان گفتن که این کتابیست که مخنثان را مرد کند و مردان را شیرمرد و شیرمردان را فرد و فردان را عین درد
و چگونه چنین نکند که هرکه آنرا بنظر ارادت برخواند نیکو آگاه گردد که آن چه درد بوده ست در جانهای ایشان که
از چنین کارها و ازین گونه سخنها از دل ایشان بصحرا آمده ست امام مجد الدین خوارزمی روزی میگریست و میگفت
خداوندا مرا ازین قوم گردان یا از نظارگیان این قوم گردان که قسمی دیگر را طاقت ندارم

این طائفه اند اهل تحقیق — فانی ز خود و بدوست باقی
باقی همه خویشتن پرستند — وین طرفه که نیستند و هستند

اکنون اسامی این بزرگواران با بعض سخنان ایشان یاد کنیم و خود را درین ذکر فراموش سازیم و چون مقصود ازین
بیان تمتع بکلمات طیبات و حالات سنیات ایشان ست مراعات تقدیم و تاخیر در ذکر و تقیید بسنوات موالید
و وفیات در هر ترجمه نصب العین نیست بلکه کیفما اتفق انچه در وقت بدان خوش گشت نوشته آمد

ابوبکر صدیق رضی الله عنه نام او عبد الله ست و لقب او عتیق در مره بن کعب با جناب رسالت صلعم ملتقی
میشود مادرش ام الخیر سلمی دختر صخر یا لیلی بود او را صدیق فرمود بنا بر تصدیق بخبر اسراء در مکه پیدا شد دو سال
و چهار ماه و چند روز از انحضرت صلعم در عمر خورد ست نزد قبول اسلام سی و هفت یا هشت ساله بود و بست

وشش سال در اسلام زیست و وی اول مسلمین ست در سقیفه روز وفات نبوی او را بیعت کردند اول بشیر بن سعد انصاری باز عمر دست کشاد سپس جمله مهاجرین سپس جمله انصار وی بعد از ولایت خطبه خواند وگفت اما بعد ایها الناس قد ولیت امرکم ولست بخیر منکم وان اقویکم عندی الضعیف حتی اخذ له بحقه وان اضعفکم عندی القوی حتی اخذ منه ایها الناس انما انا متبع ولست بمبتدع فان احسنت فاعینونی وان زغت فقوموني وی رضی الله عنه نحیف خفیف اللحم ابیض خفیف العارضین معروق الوجه ناتی الجبهة غائر العینین بود خضاب حنا وکتم میکرد در جاهلیت واسلام گاهی خمر نخورده وصنمی را سجده نبرده وهمه مشاهد را حاضر گشته در فضل او آیات کتاب واحادیث رسالت مآب بسیار آمده در کشاف گفته قوله تعالی رب اوزعنی ان اشکر نعمتك التي انعمت علی وعلی والدی الآیة درباره وی ومادر وپدر وی که ایمان آورده بودند وارد شده وکذا قال علی کرم الله وجهه انها نزلت فیه اسلم ابواه جمیعا ولم یجتمع لاحد من المهاجرین ان اسلم ابواه غیره دیگر کریمه ثانی اثنین اذ هما فی الغار ست تا آخر واجماع کرده اند مسلمانان بر آنکه مراد بصاحب درین آیه اوست دیگر واللیل اذا یغشی ست تا قوله ان سعیکم لشتی واین قول بعض مفسرین ست دیگر وسیجنبها الاتقی تا آخر سورت بغوی گفته فی حق ابی بکر عند الجمیع دیگر امن هو قانت اناء اللیل ساجدا وقائما ابن عباس گفته درباره صدیق ست دیگر آیه کفاره ست عائیشه گفته وی سوگند نمی شکست تا آنکه کریمه کفاره فرود آمد دیگر والذی جاء بالصدق وصدق به ست مرتضی گفته جائی محمد ست ومصدق صدیق قاله ابن عساکر دیگر وشاورهم فی الامر ست واین درباره او وفاروق هر دو ست دیگر ولمن خاف مقام ربه جنتان ست شوذب گفته در ابی بکر نازل شده رواه ابن ابی حاتم دیگر وصالح المومنین ست ابن عمر وابن عباس گفته اند درباره صدیق وفاروق ست دیگر من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه ست حسن بصری گفته هو والله ابو بکر واصحابه لما ارتدت العرب جاهدهم ابو بکر واصحابه حتی ردهم الی الاسلام اما احادیث پس بیش از شمار ست ودر کتب مستقله در مناقب وی مذکور نبذی ازان سید مومن معروف بشبلنجی در نور الابصار ایراد کرده وشطری ازان علامه محدث معتمد خان بدخشی ذکر نموده وپیش از وی احدی را صدیق نام نشده اشجع صحابه واثبت ایشان بود در دین خدا باتفاق جمهور ودر مدت یسیر خلافت او فتوحات کثیره شد ازانجمله انفاذ جیش اسامه ست دیگر قتل مسیلمه وفتح یمامه ودیگر اطراف عراق وبعض شام از انفاس قدسیه اوست اکیس الکیس التقوی واحمق الحمق الفجور واصدق الصدق الامانة واکذب الکذب الخیانة وفرمود ان هذا الامر لا یصلح آخره الا بما صلح اوله

ولا یحتمله الا افضلکم مقدرة و املککم لنفسه وفرمود العجز عن درك الادراك ادراك و محاضرات نوشته آنحضرت صلعم بیمار شد ابو بکر بعیادت آمد آنحضرت صلعم شفا یافت وابو بکر بیمار افتاد آنحضرت او را عیادت کرد وی صحت یافت چنانکه نزد عیادت بیمار شده بود صدیق رضی الله عنه درین باب این ابیات گفت ع

مرض الحبیب فعدته | فمرضت من حذري علیه
شفی الحبیب فعادني | فشفیت من نظري الیه

یکی را از تابعین پرسیدند ابو بکر را دیدهٔ گفت آری رایت ملکا فی ذی مسکین کسی او را اگر مدح کردی وی گفتی اللهم انت اعلم بی من نفسي وانا اعلم بنفسي منهم اللهم اجعلني خیرا مما یحسبون واغفر لي ما لا یعلمون ولا تواخذني بما یقولون مدت خلافت وی دو و نیم سال ست در ۱۳ھ روز جمعه ماه جمادی الآخره بعمر شصت و سه سال قضا کرد آخر کلام او این بود رب توفني مسلما والحقني بالصالحین چون مرد مدینه مرتج ببکاء و قوم ذر دهشت آمد چنانکه روز وفات نبوی شد جابر گوید نعش او را بر در خانه قبر نبوی بردیم و گفتیم این ابو بکر صدیق ست میخواهد که نزد نبی صلعم مدفون شود باب مفتوح شد و ندانستم که بکشاد کذا فی الصفوة و آوازی بگوش خورد که ضموا الحبیب الی الحبیب میان منبر و مرقد منور عمر بن خطاب نماز جنازه بگزارد و بر همان سریر که آنحضرت صلعم بر داشته بودند نهاده بردند و شب هنگام مدفون شد و سرش او برابر کتف رسول خدا صلعم گذاشتند مرویات او در کتب حدیث هشت صد حدیث سلسله علیه نقشبندیه در طریقت منتهی می شود بوی رضی الله عنه

عمر بن الخطاب رضی الله عنه در کعب با آنحضرت صلعم ملتقی می شود مادرش حنتمه دختر هاشم بود آنحضرت او را روز اسلام آوردن بدار ارقم فاروق نام کرد و روز بدر بابی حفص مکنی ساخت و وی اول کسی ست که او را امیر المومنین خواندند و اولیات او بسیارست در تاریخ الخلفاء و نور الابصار و ابجد التواریخ و جز آن مرقوم شده و اسلام او بدعای نبوی بود در سال ششم بعد از اسلام حمزه سفید رنگ با سرخی اصلع الراس سخت سرخ چشم بود در عارضین خفتی داشت و بهر دو دست کار یکسان میکرد در توریت در صفت او آمده قرن من حدید امین شدید قرن بمعنی جبل اصغر است آیات و احادیث در فضل او بسیار وارد شده بعضی خاص ست و بعض مشترک میان او و ابو بکر قصهٔ کرامات او در باب اجرا نیل و ندای ساریه معروف ست موافقات او با آیات قرآنی قریب هژده موضع ست سیوطی ذکرش در رساله مفرده کرده و محرر سطور هم آنرا در بعض مولفات خود آورده و در ازالة الخفاء عن خلافة الخلفاء فتاوی وی فاروق را فراهم ساخته و در نور الابصار در ترجمهٔ شریفش بسیط نموده از انفاس قدسیهٔ او ست اللهم ارزقني شهادة في

سبیلک واجعل موتی فی بلد رسولک وگفته من خاف من الله تعالی لم یشف غیظه ومن یتق الله لم یصنع ما یرید وفرمود لیتنی کنت کبشا سمنونی ما بدا لهم ثم ذبحونی واکلونی واخرجونی عذرة ولم اکن بشرا در مرض موت سر او در کنار ابن عمر بود فرمود ای پسر این سر را بر زمین بنه وی گفت شما را چیست اگر بر فخذ من ست یا بر زمین فرمود ضعه علی الارض ناچار عبد الله بر زمین گذاشت فرمود ویلی وویل امی ان لم یرحمنی ربی بعده گفت وددت ان اخرج من الدنیا کما دخلت لا اجر لی ولا وزر علی وی را ابو لولو بزخم خنجر بزیر ناف شهید کرد در ذی الحجه روز دوشنبه بعمر شصت وسه سال سه روز بعد از جراحت بحق پیوست مدت خلافت او ده سال وشش ماه ست مگر چند روز صهیب بن سنان رومی نماز جنازه کرد ودر حجرهٔ عایشه بپهلوی جناب نبوت صلعم بیاسود مرویاتش در کتب احادیث پانصد وسی ودو حدیث ست کذا فی المسامرات خانوادهٔ اوسیه منسوب باوست

عثمان بن عفان رضی الله عنه آنحضرت صلعم ووی در عبد مناف ملتقی میشوند پس وی اقرب ثلاثه است بحضرت رسالت مادرش اروی بنت کریز بود ولادت او در طائف بوده واسلامش بر دست صدیق واقع شده ابن سی ونه سال بود که مسلمان گردید ووی اول کسی ست که بعد از ابی بکر اسلام آورد ثالث خلفا ست وهمه مشاهد را حاضر شد جز بدر که بنا بر مرض رقیه آنحضرت صلعم او را در مدینه گذاشت اما سهم داد ودر بیعت رضوان دست خود را دست او گردانید ویکبار او را بالخصوصیت دعا کرد آخر خطبهٔ او این ست ایها الناس ان الله انما اعطاکم الدنیا لتطلبوا بها الاخرة فلم یعطکموها لترکنوا الیها ان الدنیا تفنی والاخرة تبقی لا تبطرنکم الفانیة ولا تشغلنکم عن الباقیة اثروا ما یبقی علی ما یفنی فان الدنیا منقطعة وان المصیر الی الله اتقوا الله فان تقواه جنة من باسه ووسیلة عنده واحذروا من الله الغیرة والزموا جماعتکم لا تصیروا احزابا الخ وی رضی الله عنه ابیض اللون یا اسمر اللون رقیق البشره کثیر شعر الراس عظیم اللحیه میانه قد نه طویل نه قصیر خوبصورت ضخم الکرادیس بعید ما بین المنکبین بود لحیه را زرد میکرد ودندان را بزر بسته بود ابن حزام مازنی گفته هیچ نر وماده را احسن الوجه تر از عثمان ندیدم بعد شهادت عمر در سنه ۲۳ ماه ذیحجه با وی بیعت کردند او را ذو النورین گویند زیرا که دو دختر نبوی در حبالهٔ نکاح وی آمدند بغایت شدید الحیا بود در مکان بند هم نزد غسل جامه دور نمیکرد فتوحات زمانهٔ او نیز بسیار ست وی بیر رومه را خریده در راه خدا وقف کرد وقرآن شریف را جمع نمود دوازده سال خلافت کرد قدری کم هشتاد وهشت یا نود ساله بود که شهید شد جبیر بن مطعم بر وی نماز گزارد احادیث مناقب او در کتب سنت بسیار ست

کریمه الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی لهم اجرهم عند ربهم
درحق او نازل شد وقتی که تجهیز جیش غزوه تبوک کرد کذا فی مناقب الاولیاء وحال محاصره او وقصه شهادت بتفصیل
در اشاعه وجزآن مذکور شده رضی الله عنه

علی بن ابیطالب رضی الله عنه ابن عم رسول ست وسیف الله المسلول در مکه داخل کعبه روز جمعه بست وسه
سال پیش از هجرت متولد شد وجز وی احدی پیش از وی در بیت الحرام پیدا نشده مادرش فاطمه بنت اسد ست
وا واول هاشمی ست که هاشمیه او را زاد وی نزد جناب نبوت تربیت گرفت ودر ده سالگی اسلام پذیرفت وجز
تبوک حاضر همه مشاهد شد وی آدم شدید الادمه ثقیل العینین بزرگ دیده اقرب بسوی قصر از طول بزرگ شکم
کثیر الشعر عریض اللحیه اصلع ابیض الراس واللحیه بود ودر ذخائر عقبی گفته میانه قد سیاه چشم کلان دیده خوش وجه
کلان بطن بود گویا ماه شب چهاردهم ست آیات قرآنی درباب او نازل شده واحادیث نبوی در مناقب
وی بسیار آمده ابن عباس گفته نیست آیتی درکتاب خدا بلفظ یا ایها الذین آمنوا مگر آنکه علی اول وامیر وشریف
اوست وآنحضرت فرموده من کنت مولاه فعلی مولاه در نور الابصار گفته لفظ المولی یستعمل بازاء معان
متعددة وردبها القران العظیم فتارة یکون بمعنی اولی وتارة بمعنی الناصر وبمعنی الوارث وبمعنی
العصبة وبمعنی الصدیق وبمعنی السید والمعتق وهو ظاهر فیکون معنی الحدیث من کنت ناصره او
حمیمه او صدیقه فان علیا کذلک انتهی امام احمد وقاضی اسمعیل وابوعلی نیسابوری ونسائی صاحب سنن
گفته اند لم یرد فی فضائل احد من الصحابة بالاسانید الجیاد ماروی فی فضل علی بن ابی طالب در بیضاوی ست
که چون پدرش ابوطالب محتضر شد آنحضرت صلعم فرمود ای عم یکبار کلمه بگو تا مرا حجت باشد در شفاعت تو گفت کراهت
می کنم که گویند جزعناک گشت وقت موت این آیه نازل شد انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
شیخ محی الدین بن عربی در فصوص گفته لو کان للهمة اثر ولابد لم یکن احد اکمل من رسول الله صلی الله علیه واله
وسلم ولا اعلی ولا اقوی همة منه وما اثرت فی اسلام ابی طالب عمه وفیه نزلت الآیة انتهی در مناقب
الاولیا گفته ازینجا باید دانست که همت را تاثیرے درخلاف اراده خدای تعالی نیست انتهی اما مادر علی فاطمه بنت اسد
ایمان آورد وهجرت نمود ودر سنه چارم هجری وفات یافت آنحضرت صلعم او را بقمیص خود تکفین نمود وخود
دفن فرمود ودرحق مرتضی گفت انت منی بمنزلة هارون من موسی قال تعالی قل لا اسألکم علیه اجرا الا
المودة فی القربی مراد باین قربی نزد جمهور مفسرین علی وفاطمه وحسن وحسین اند واین آیه نیز در شان مرتضوی

نزول آمده انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون وکذلک قوله سبحانه ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا و وی داخل ست در آیه تطهیر بلا نکیر از کلمات طیبات اوست الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا الناس اشبه بزمانهم منهم بآبائهم من عرف نفسه فقد عرف ربه بالبر یستعبد الحر لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال الجزع عند البلاء تمام المحنة لا ظفر مع البغی لا شرف مع سوء الادب لا راحة مع الحسد لا سودد مع الانتقام لا محبة مع المراء لا صواب مع ترک المشورة لا زیارة مع زعارة لا داء اعیی من الجهل لا مرض اضنی من من قلة العقل الی غیر ذلک من الانفاس القدسیه وهی کثیرة طیبة جدا در نور الابصار سخنان بسیار از نثر ونظم وی کرم الله وجهه آورده و داستان جمل وصفین با تفصیل نوشته وعبد الواحد بن محمد آمدی تمیمی کتابی از کلام منثور وی فراهم آورده وغرر الحکم ودرر الکلم نام کرده مجلدی متوسط ست بر ترتیب حروف از الف تا یا وگفته اسانید این را حذف کرده ام واز جاحظ عجب دارم که با آن همه علم وتقدم در فضل بیسیری از کثیر کلام او چه قسم کفایت نموده واز نظر درین کتاب ظاهر میشود که مضامینش همسایه مضامین اقوال حکما وعرفا واقع شده اما در صحت اسناد آن نظر واضح ست شهادت وی رضی الله عنه بر دست عبد الرحمن بن ملجم شقی بوده گویند وی در سنین خلافت خود حج نکرده بنابر اشتغال بحروب وپیش از آن بسیار حج میکرد روز یکشنبه سیزدهم رمضان سنه چهل بعمر شصت وپنج سال یا بعمر ابی بکر وعمر بحق پیوست چون زخمی شد گفت فزت ورب الکعبه فرزندش حسن سبط بروی نماز کرد و در سنه جامه بموضع غری شب هنگام مدفون گردید وبعضی گویند در نجف ونزد بعض میان مسجد وخانه ونزد بعض در قصر الاماره کوفه کذا فی الفصول المهمه مرویاتش در کتب حدیث پانصد وهشتاد وشش حدیث ست

امام حسن بن علی رضی الله عنه در سنه سوم از هجرت در منتصف رمضان پیدا شد اول اولاد علی وفاطمه ست آنحضرت صلعم نام او حسن کرده ابیض مشرب بحمره ادعج العینین سهل الخدین کث اللحیه ذو وفره بود عنق او گویا ابریق از فضه ست عظیم الکرادیس ضخیم بعید ما بین المنکبین ربعه خوش روی بسیار بود خضاب سیاه میکرد جعد موی حسن البدن بود پانزده حج کرد وسه کرت تمام مال خود را در راه خدا داد کنیت او ابو محمد ست والقاب بسیار دارد اشهر آن تقی ست واعلای آن در رتبه سید ست واین لقب بخشیده رسول خداست صلعم وزکی وسبط وولی هم از لقبهای اوست در مناقب وی در صحیحین وغیر آن حدیثها آمده وی خلافت را در سنه ۴۱ نصف جمادی الاولی بمعاویه گذاشت

ومصالحه کرد تا خون مسلمانان بیفائده نریزد وبرادرار صدهزار درم در هرسال که معاویه بوی میداد قناعت فرمود حافظ ابونعیم در حلیه نبذهٔ از کلام او آورده وصاحب نور الابصار آنرا با زیادت نقل کرده از انجمله این ست لا ادب لمن لا عقل له ولا مودة لمن لا همة له راس العقل معاشرة الناس بالجميل وبالعقل تدرك الداران جميعا ومن حرم العقل حرمهما جميعا وگفته هلاک مردم در سه چیزست در کبر وحرص وحسد از کبردین هلاک شود وبدان ابلیس ملعون شد وحرص عدو نفس ست وبدان آدم از بهشت بیرون کرده شد وحسد اند سوءت وبدان قابیل هابیل را کشته وفرمود حسن سوال نصف علم ست واورا از صمت پرسیدند گفت هو ستر العي وزين العرض وفاعله في راحة وجليسه في امن او را گفتند ابوذر می گوید فقر احب ست بسوی من از غنی وسقم احب ست از صحت فرمود رحم الله اباذر اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن انه في غير الحالة التي اختارها الله له وآل خود وآل برادر خود را گفته تعلموا العلم فان لم تستطيعوا حفظه فاكتبوه وضعوه في بيوتكم وبالجمله ملفوظاتش چندان ست که کتابی ازان فراهم میتوان کرد مردی بر قبر شریف او غائط کرد دیوانه شد وچون سگ آواز میکرد تا آنکه بمرد واز گور او عوعو مسموع میشد ابوعلی طبری در اعلام الوری گفته که وی بعد از صلح با معاویه بمدینهٔ منوره آمد وده سال انجا باند زنش جعده بنت اشعث کندی او را مسموم کرد یک چله بیمار بود ویزید پلید او را بر زهر دادن وعدهٔ صد هزار درهم داده بود وچون حسن بحق پیوست هیچ نداد وگفت انا لن نرضاك للحسن افنرضاك لانفسنا پنجم ربیع الاول سنه ۵۰ یا سنه ۴۹ انتقال فرمود سعید بن العاص که آنروز والی مدینه بود بر وی نماز کرد ودر بقیع مدفون شد عمرش چهل وهفت سال بود ومدت خلافتش شش ماه وپنج روز نصاب الخلافة بعدي ثلثون سنة بوی اختتام یافت سلسلهٔ حسنیه مخصوص با دست وبعضی سلاسل دیگر بواسطه حسن مثنی متوسل بدوست رضی الله تعالی عنه وارضاه ومن كلامه المنظوم ما ذكره عبد القادر الطبري المالكي في شرح الدرية

اغن عن المخلوق بالخالق　　تغن عن الكاذب بالصادق

واسترزق الرحمن من فضله　　فليس غير الله بالرازق

من ظن ان الناس يغنونه　　فليس بالرحمن بالواثق

من ظن ان الرزق من كسبه　　زلت به النعلان من حالق

امام حسین بن علی شهید کربلا رضی الله عنه پنجم شعبان سال چهارم از هجرت متولد شد حلوق او بعد پنجاه روز

از ولادت امام حسن اتفاق افتاد در نور الابصار گفته هکذا اصح النقل فی ذلک آنحضرت صلعم بریق خود اورا تحنیک کرد و در گوش اذان داد و در فم تفل نمود و دعا کرد و حسین نام نهاد کنیت او ابو عبد الله ست لا غیر و القاب او رشید و طیب و ترکی و وفی و سید و مبارک و تابع لمرضاة الله و سبط اصغر ست و اشهر آن زکی ست و اعلای آن در رتبه یکی سید ست بحدیث انهما سیدا شباب اهل الجنة دیگر سبط ست بحدیث حسین سبط من الاسباط و چنانکه حسن مانا بود بجناب نبوت از فرق تا سره وی از سره تا قدم اشبه خلق بود برسول خدا صلعم گویا این هر دو صاحبزاده آیینهٔ صورت رسالت بودند نقش خاتم او لکل اجل کتاب ست هشت حدیث از وی مروی ست و در منقبت وی حدیثها آمده در قصهٔ خروج او بسوی عراق و شهادت بارض کربلا کتابها تالیف یافته صحیح آنست که قاتل وی سنان بن انس نخعی ست و این حادثه در روز جمعه دهم محرم مستهل سنه ۶۱ رو داد پنجاه و پنج ساله بود که جرعهٔ شهادت خورد سی و سه طعن و همین مقدار ضربه در تن مبارک او یافتند شیخ نصر الله بن یحیی که از اخیار ثقات ست گفت علی بن ابی طالب را در منام دیدم گفتم شما روز فتح مکه گفتید من دخل دار ابی سفیان فهو امن و با فرزند و در کربلا چه کردند فرمود ابیات ابن صیفی را می شناسی گفتم نه فرمود برو و از وی بشنو رفتم و این ماجرا گفتم بگریست و بسیار زار بگریست و گفت بخدا هیچکس آنرا از من نشنیده ست و همین شب نظم کرده ام و برخواند ؎

ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم ابطح

وحللتم قتل الاساری و طالما غدونا علی الاسری فنعفو و نصفح

وحسبکم هذا التفاوت بیننا وکل اناء بالذی فیه ینضح

این روایت را ابن الصباغ مالکی در فصول مهمه آورده و گفته ابن الصیفی شاعر مشهور ست ملقب بحیص بیص و بالجمله ماجرای این شهادت و سعادت بحدی دردناک غم انگیز ست که سینهٔ خامه نزد نوشتن آن شق میگردد تا بدل واقعه شناس و خاطر انصاف اساس چه رسد ؎

این صبح چه صبح ست که خون شد جگر من این شام چه شام ست که سنگ ست و سر من

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم وانتم آخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

از کلام اقدس اوست حوائج الناس الیکم من نعم الله علیکم فلا تملوا النعم فتعود نقما و فرمود الحلم زینة والوفاء مروءة والصلة نعمة والاستکبار صلف والعجلة سفه والسفه ضعف والغلو ورطة و مجالسة

اهل الدناءة شر و مجالسة اهل الفسوق ريبة ومن كلامه المنظوم ؎

فان تكن الدنيا تعد نفيسة　　فان ثواب الله اعلى وانبل
وان يك لا بد من الموت للفتى　　فقتل امرء في الله بالسيف اجمل
وان تكن الارزاق قسما مقدرا　　فقلة حرص المرء في الكسب اجمل
وان تكن الاموال للترك جمعها　　فما بال متروك به المرء يبخل

امام زین العابدین بن حسین شهید رضی الله عنه اسم قصیر نحیف بود و رازکی و امین لقب و علی اصغر نام است نقش خاتم او وما توفیقی الا بالله بود در مدینهٔ منوره روز پنجشنبه پنجم شعبان سنه ٣٨ دو سال پیش از وفات جد خود علی بن ابیطالب متولد شد و در واقعهٔ کربلا بست و سه ساله بود مروان و عبد الملک و پسرش ولید معاصر او بیند مادرش سلافه نام دارد و لقبش شاه زنان یعنی ملکة النساء دختر یزدجرد بود وی در کربلا همراه پدر بود اما بسبب مرض صاحب فراش بود مقتول نشد نه آنکه صغیر بود هذا هو الصحیح افضل و افقه و اورع تر از وی دیده نشده مناقب او بسیار است یکی او را گفت که فلانی در حضور من در تو افتاده برخاست و نزد او رفت و گفت یا هذا ان كان ما قلته في حقا فانا اسأل الله تعالى ان يغفر لي وان كان ما قلت باطلا فالله يغفر لك او را پرسیدند سعید ترین در دنیا و آخرت کیست فرمود من اذا رضی لم یحمله رضاه علی الباطل واذا سخط لم یخرجه سخطه من الحق در رسالهٔ شیخ عبد الحق دهلوی ست هاشمی مدنی معروف زین العابدین از اکابر سادات اهل بیت و از بزرگان تابعین و مشهور ترین ایشان ست زهری گوید ندیدم من هیچ قرشی را فاضلتر از علی بن حسین و همچنین روایت کرده شده ست از جماعتی از سلف که سعید بن المسیب از ایشان ست و وی حدیث بسیار روایت میکرد و در روایت ثقه بود و مامون و عالی رتبه و رفیع القدر و اجماع کرده اند بر بزرگی او و از هر چیز اولاد او را حق سبحانه در شرق و غرب منتشر گردانید چنانکه شهری از وجود ایشان خالی نباشد و از یزید پلید افواش یک تن نگذاشت که خانه آبادان کند و چراغی افروزد انتهی حاصله قصیدهٔ فرزدق در شان وی بمقابلهٔ هشام بن عبد الملک معروف ست و مولانا جامی ترجمهٔ آن بنظم فارسی کرده و بعض معاصرین با شرحش پرداخته اند وفات وی رضی الله عنه دهم محرم سنه ٩۴ بعمر پنجاه و هفت سال اتفاق افتاد ابن الصباغ گفته مات مسموما وان الذی سمه الولید بن عبد الملک و امامتش سی و چهار سال بود در قبر عم خود حسن سبط ببقیع مدفون شد و من کلامه رضی الله عنه عجبت لمن يحتمي من الطعام لمضرته ولا يحتمي من الذنب لمعرته وقال اربع هن ذل البنت ولو مريم

والدین ولو ذرهم والغربة ولو لیلة والسوال ولو کیف الطریق و فرمود من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس

ای قناعت توانگرم گردان — که ورای تو هیچ نعمت نیست

خوی شریف آن بود که صدقه پنهان میداد و میگفت صدقة السر تطفی غضب الرب

امام محمد باقر بن علی رضی الله عنه روز جمعه سوم صفر در ۵۷ھ در مدینه پیش از شهادت جد خود بسه سال متولد شد او را باقر و شاکر و هادی لقب ست مادرش دختر امام حسن بود فهو هاشمی من هاشمیین وعلوی من علویین نقش خاتم او رب لاتذرنی فردا ست و معاصر او ولید بود صاحب ارشاد گفته لم یظهر عن احد من ولد السبطین من علم الدین والسنن وعلم القرآن والسیر وفنون الادب ما ظهر عن ابی جعفر الباقر روی عنه معالم الدین وبقایا الصحابة ووجوه التابعین وسارت بذکر علومه الاخبار وانشدت فی مدائحه الاشعار مناقب او بیشمار ست شیخ عبد الحق در رساله گفته وی تابعی بزرگ ست و امام فائق که اجماع ست بر بزرگی وی معدود ست در فقهای مدینه و ایمه ایشان شنید حدیث را از جابر و انس و جماعتی از کبار تابعین مثل ابن المسیب و ابن الحنفیه روایت کرده اند بخاری و مسلم احادیث وی در صحیحین خود وی گفته سلاح اللیام قبح الکلام انتهی وی در مناجات گفته رب امرتنی فلم ائتمر ونهیتنی فلم انزجر فها انا عبدک بین یدیک مقر لا اعتذر و او را از معنی این آیه پرسیدند اولئک یجزون الغرفة بما صبروا گفت بصبرهم علی الفقر ومصائب الدنیا گفتند معنی کانتا رتقا ففتقناهما چیست فرمود کانت السماء رتقا لا تنزل مطرا وکانت الارض رتقا لا تخرج النبات ففتقناهما بنزول المطر وخروج النبات در نور الابصار بعض کرامات او ذکر کرده و گفته بعمر شصت و سه سال یا پنجاه و هشت در ۱۱۷ھ بجوار الٰهی پیوست قال فی درر الاصداف مات مسموما کابیه ودفن بقبة العباس بالبقیع از کلام اوست والله لموت عالم احب الی الشیطان من موت سبعین عابدا و فرمود ما الدنیا وما عسی ان تکون هل هی الا مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها وان المومنین لم یطمئنوا الی الدنیا لزوالها ولا یامنوا الاخرة لاهوالها وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مئونة واکثرهم لک معونة ان نسیت ذکروک وان ذکرت اعانوک و فرمود الغنی والفقر یجولان فی قلب المومن فاذا وصلا الی مکان التوکل استوطناه

امام جعفر صادق رضی الله عنه در مدینه روز دوشنبه سال هشتادم یا هشتاد و سوم متولد شد مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق ست و مادر قاسم بنت عبد الرحمن بن ابی بکر ست لهذا می گفت ولدنی الصدیق

صریح ذکره المناوی فی الطبقات صادق و فاضل و طاهر القاب اوست معتدل آدم اللون بود نقش خاتم
وی ما شاء الله لا قوة الا بالله ست ابو جعفر منصور معاصر اوست در نور الابصار گفته مناقبه کثیرة تکاد
تفوت عن الحاسب و یحار فی انواعها فهم الیقظ الکاتب جماعه از اعیان ائمه و صوفیه همچو یحیی بن سعید
و ابن جریج و مالک بن انس و ثوری و ابن عیینه و ابو یزید بسطامی و ابو حنیفه و غیرهم از وی روایت و تلمذ کرده اند
ابو حاتم گفته انه ثقة لا یسئل عن مثله وی رضی الله عنه   از پدر خود و پدر مادر خود و نافع و عطا و محمد بن
المنکدر و زهری و غیرهم راوی ست مجاب الدعوة بود کرامتها از وی واقع شد بعضی از آن در نور الابصار مذکور ست
وفات او در شوال بعمر شصت و هشت سال در ۱۴۸ه در ایام منصور شد یقال انه مات بالسم او را در همان قبر
دفن کردند که در آن پدر و جد و عم جد او مدفون اند فلله دره من قبر ما اکرمه و اشرفه شیخ عبد الحق در رساله
گفته اتفاق کرده ست امت بر امامت و جلالت و سیادت وی بخاری در تاریخ خود می آرد ولادت وی در
هفدهم ربیع الاول ۸۳ه و وفات در مدینه ماه شوال و بقولی پانزدهم رجب ۱۴۸ه شد و ایام امامت وی سی و
چهار سال بود انتهی از کلام پاک اوست علیه السلام لا یتم المعروف الا بثلاث تعجیله و تصغیره و ستره و فرمود
اذا اجتمعت النیة و المقدرة و التوفیق و الاصابة فهنالک السعادة و فرمود تاخیر التوبة اغترار و طول
التسویف حیرة و الاعتلال علی الله هلکة و الاصرار علی الذنب من مکر الله و فرمود چار چیز ست که قلیل آن
کثیر ست آتش و عداوت و فقر و مرض مگسی بر روی خلیفه منصور افتاد ذب کرد و پرید و باز نشست وی امام را
گفت در آفریدن مگس چه سود ست فرمود لیذل به الجبابرة وی از امام اعظم پرسید که نزد تو عاقل کیست گفت
آنکه تمیز کند میان خیر و شر فرمود بهائم نیز تمیز می کنند کسیکه او را زند یا علف دهد گفت نزد حضرت عاقل کیست
فرمود آنکه میان دو خیر و دو شر تمیز کند و خیر الخیرین و خیر الشرین برگزیند سفیان ثوری او را گفت مردم از انفاس
متبرکه حضرت محروم اند فرمود فسد الزمان و تغیر الاخوان امام گبری را دید که پوست آهو بر آب انداخت و
بگذشت پرسید این از کجا یافتی گفت از مخالفت نفس فرمود گاهی اسلام بر وی عرض کردی گفت قبول نمیکند فرمود
اینجا چرا مخالفت او نکردی گبر در حال ایمان آورد وی فرموده بسا معصیتی که بنده را بخدا نزدیک کند و طاعت
دور که مطیع با عجب عاصی ست و عاصی با ندامت مطیع و گفت خدا را در دنیا هم بهشت ست و هم دوزخ بهشت
دنیا عافیت ست و دوزخ بلا و عافیت آنست که کار خود بخدا گذاری و بلا آنکه کار خدا بنفس گذاری و گفت اگر
اولیا را صحبت اعدا مضر بودی آسیه را از فرعون ضرر رسیدی و اگر اعدا را از اولیا منفعت بودی پسر نوح و زن

لوط را نجات میسر شدی منصور خلیفه او را باندیشهٔ قتل طلبید چون آمد بر صدر بنشاند وگفت چه حاجت داری گفت آنکه مرا دیگر پیش خود نخوانی و بگذاری تا بطاعت حق مشغول باشم داود طائی از وی پندی خواست فرمود من از آن می ترسم که فردای قیامت جد من در من دست زند که چرا حق متابعت من بجا نیاوردی این کار بنسب صحیح نیست بمعامله شایسته ست داود بگریست وگفت الهی آنکه معجون طینت او از آب نبوت ست و ترکیب طبیعت او از برهان و حجت جدش رسول و مادرش بتول او بدین حیرانی ست داود که باشد که بمعامله خود معجب شود

امام موسی کاظم مادرش حمیده بربریه ست وی در ابواء ۱۲۸ سنه متولد شد صابر و صالح و امین القاب اوست و اشهر آن کاظم ست بنا بر فرط حلم و تجاوز از معتدین اسم عقیق بود نقش خاتم او الملك لله وحده ست معاصر او هادی و هارون رشید ست اهل عراق او را باب الحوائج می گفتند بنا بر قضاء حوائج متوسلین مناقب او بسیار ست رشید او را گفت شما پسران علی هستید خود را ذریت رسول از کجا می گوئید وی کریمه و من ذریته داود و سلیمان الی قوله و یحیی و عیسی برخواند وگفت عیسی را پدر نیست لحوق او بذریت انبیاء از جانب مادر ست و ما را ازین زیادت دیگر ست فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الآیة و آنحضرت صلعم نزد مباهله نصاری جز علی و فاطمه و حسن و حسین دیگری را همراه نبرد و هم الابناء و الکرامات ست ذکر آن در نور الابصار کرده این دعا اکثر میکرد اللهم انی اسألك الراحة عند الموت والعفو عند الحساب وی را در رطب مسموم کردند ابن الجوزی در صفوه گفته وی از حبس بسوی رشید نامه نوشت انه لم ینقض عنی یوم من البلاء الا انقضی معه یوم عنك من الرخاء حتی نمضی جمیعا الی یوم لیس له انقضاء وهنالك یخسر المبطلون وفات او بماه رجب ۱۸۳ سنه بعمر پنجاه و پنج سال شد و در بغداد بباب التبن مدفون گردید ایام امامت وی سی و پنج سال بود نسب ولی کبیر علی اهدل بن عمر بوی راجع ست شبلنجی گفته الاهدل لقب شریف معناه الاقرب الادنی یقال هدل الغصن اذا دنا و قرب ولان ثمره وقال بعض اهل المعرفة سمی بالاهدل لانه علی الآل دل و ناهیك به من لقب حسن رائق و له علی کلا القولین دلیل علی المعنی مطابق و فیه سر لطیف عجیب یفهمه العاقل المنصف اللبیب کذا فی بغیة الطالب چون سادات اهادله یمن از شیوخ این احقر زمن اند باین مناسبت تحقیق این لفظ نوشته شد

امام علی رضا ولادت او در مدینهٔ منوره ست در ۱۴۸ سنه یا ۱۵۳ سنه مادرش ام ولد اروی نام بود و او را ام البنین میگفتند رضا و صابر و زکی و ولی القاب اوست و اشهر آن رضا ست اسود معتدل بود زیرا که مادرش سیاه

بوده نقش خاتم او حسبی الله دست امین و مامون معاصر او بند دعبل خزاعی را قصیده ایست در شان او که در نوال اصحاب وجز آن مرقوم ست و لها سه

ذکرت محل الربع من عرفات　　فاجریت دمع العین بالعبرات

وقل عری صبری وناجت صبابتی　　رسوم دیار اقفرت وعرات

این قصیده یکصد و بست بیت دارد و تمام آن از کمال فصاحت و بلاغت شهد ناب بلکه شراب طهورست در زمان خود اعلم علما بود از هر چه پرسیده شد آنرا میدانست در زمستان بر مسح و در تابستان بر بوریا می نشست وی گفته اوحش مایکون الخلق في ثلاثة مواضع یوم یولد الی الدنیا ویخرج المولود من بطن امه فیری الدنیا ویوم یموت فیعاین الاخرة واهلها ویوم یبعث فیری احکاما لم یرها في دار الدنیا وقد سلم الله علی یحیی في هذه الثلثة المواطن وامن روعته فقال وسلام علیه یوم ولد ویوم یموت ویوم یبعث حیا وقد سلم علی عیسی بن مریم علی نفسه في هذه الثلثة فقال والسلام علی یوم ولدت ویوم اموت ویوم ابعث حیا در تاریخ نیسابور گفته روزیکه علی رضا داخل نیسابور شد امامان حافظان ابو زرعه و ابو مسلم طوسی پیش آمدند و روایت حدیثی بسند آبا کرام او خواستند وی بسلسله پدرتا علی مرتضی مرفوعاً بجناب رسالت صلعم روایت کرد قال حدثني ابي موسی الکاظم عن ابیه جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه علي زین العابدین عن ابیه شهید کربلا عن ابیه علی المرتضی قال حدثني حبیبی وقرة عیني رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال حدثني جبریل علیه السلام قال حدثني رب العزة سبحانه وتعالی کلمة لا اله الا الله حصني فمن قالها دخل حصني ومن دخل حصني امن من عذابي چون بیمار اهل محابر دواوین که آنجا حاضر بودند کردند زیاده بر بست هزار کس برآمدند امام احمد گفته لو قرئ هذا الاسناد علی مجنون لافاق من جنونه ابو القاسم قشیری گفته اتصل هذا الحدیث بهذا السند ببعض امراء السامانیة فکتبه بالذهب واوصی ان یدفن معه في قبره فرئي فی المنام بعد موته فقیل له ما فعل الله بك فقال غفر لي بتلفظي بلا اله الا الله وتصدیقي ان محمدا رسول الله اورده المناوي في شرحه الکبیر علی الجامع الصغیر فضل بن سهل در مجلس مامون از وی پرسید که الخلق مجبرون گفت الله تعالی اعدل من ان یجبر ثم یعذب گفت فمطلقون فرمود الله تعالی احکم من ان یهمل عبده ویکله الی نفسه قومی از صوفیه در نیسابور بروی درآمدند و گفتند مامون در ولایت امور نظر کرد و شمارا اهل بیت اولی تر بقیام امور مردم دید و ترا در اهل بیت اولی تر مردم از برای مردم نگریست و این امر را بسوی تو برگردانید و مردم محتاج کسی اند

که خشن خورد و خشن پوشد و بر حمار سوار گردد و عیادت بیمار کند و با جنائزه همراه رود علی رضا تکیه زده بود مستوی نشست و فرمود یوسف بن یعقوب اقبیهٔ دیباج مزرور بذهب و قباطی منسوج بزر می پوشید و بر متکات آل فرعون می نشست و حکم وامر و نهی میکرد مراد از امام آنست که قسط و عدل کند و چون سخن راند راست گوید و چون امر فرماید عدل نماید و هرگاه وعده کند انجاز فرماید او تعالی هیچ ملبوس و مطعوم را حرام نگردانیده و این آیه بخواند قل من حرم زینة الله التي اخرج لعباده والطيبات من الرزق انتهی یاد دارم که برادر مرحوم لباس لبس فاخره و طعام لبن نفیس استعمال کردی کسی همین جنس بروی اعتراض نمود و ملی همین آیه در جواب او تلاوت فرمود رحمه الله تعالی و در ترجمه امام مالک صاحب موطا نوشته اند که جامهای گران بهامی پوشید و خوشبو بسیار می مالید و بغال غالی الاثمان بر در او حاضر می بود در حصن حصین حدیث مرفوع آورده لیذکرن الله قوم فی الدنیا علی الفرش الممهدة یدخلهم الجنات العلی ص در حاشیه گفته رواه ابو یعلی عن ابي سعيد الخدري واخرجه الطبراني في كتاب الدعاء له من حديثه ايضا الا ان عنده رجال بدل قوم والباقي سواء ورواه ابن حبان فی صحیحه بلفظ لیذکرن الله اقوام فی الدنیا علی الفرش الممهدة یدخلهم الدرجات العلی ذکره میرک شاه و فی الجامع بلفظ الکتاب الا ان لفظ الدرجات بدل الجنات وقال رواه ابو یعلی و ابن حبان عن ابی سعید انتهی آمدیم بر آنکه مامون از برای او ولایت عهد کرد و کاغذ نوشت چنانکه کتاب عهد در نور الابصار بعبارته مرقوم ست اما وی نپذیرفت کرامات او بسیارست چندی از آن شبلنجی ذکر نموده در مناقب الاولیا گفته جمعی از اهل طریقت بخدمت امام استفاده پذیرفته اند از انجمله معروف کرخی و محمد اسلم بودند چون امام از بغداد به نیشابور قدوم فرمود محمد اسلم هم کجاوهٔ امام بود و محمد اسحق حنظلی مهار شتر اخذ نمود و سلسلهٔ رضویه مخصوص باوست و سلسلهٔ قادریه هم متوسل بدوست وفات او در آخر صفر ۲۰۳ یا ۲۰۶ بعمر پنجاه و پنج یا چهل و نه سال شد والله اعلم در قریه سناباد از اعمال طوس خراسان مدفون ست متصل قبر هارون رشید

امام محمد جواد مادرش ام ولد بود سکینه مرسیه نام القاب او جواد و تقی و قانع و مرتضی ست ابیض معتدل بود نعم القادر الله نقش خاتم وی ست مامون و معتصم معاصر او یند ولادت او در مدینه روز جمعه نوزدهم رمضان ۱۹۵ بوده در مطالب السول فی مناقب الرسول گفته هذا ابو جعفر محمد الثاني وان كان صغير السن فهو كبير القدر رفيع الذكر مناقب او بسیارست روزی مامون از برای صید بیرون آمد و از راه شهر بگذشت اطفال در کوچه بازی میکردند و او را دیده بگریختند محمد جواد همچنان استاده ماند نه ساله بود خلیفه چون نزدیک رسید

در وی نظر کرد و محبت او در دلش بیفتاد گفت ای غلام ترا از انصراف مانع چه شد تو در پاسخ گفت لم یکن بالطریق ضیق فاوسعه لک ولیس لی جرم فاخشاک والظن بک حسن انک لا تضر من لا ذنب له مامون را از کلام و حسن صورت او عجب آمد پرسید نام تو و نام پدر تو چیست گفت محمد بن علی رضا پس بروی رحم آورد و بکار خود شد و این حکایت دراز ست درینجا مختصر گفتیم کرامات او را در نور الابصار ذکر کرده و گفته وفاتش در بغداد در آخر ذیقعده سنه ۲۲۰ اتفاق افتاد و در مقابر قریش مدفون گشت عمر او بست و پنج سال و چند ماه بود گویند سموم مرد ام الفضل بنت مامون که زن او بود باشارت پدر زهر نوشانید شیخ عبدالحق در رساله گفته روایت کرد جواد باسناد دیگر از پدران خود دارد تا علی مرتضی که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلعم پس وصیت کرد مرا و فرمود یا علی ما خاب من استخار وما ندم من استشار الخ انتهی واز کلام شریف اوست ان لله عباداً یخصهم بدوام النعم فلا تزال فیهم ما بذلوها فان منعوها نزعها الله عنهم وحولها الی غیرهم وقال ما عظمت نعمة الله علی احد الا عظمت الیه حوائج الناس فمن لم یتحمل تلک المئونة عرض تلک النعمة للزوال وقال من اجل انسانا هابه ومن جهل شیئا عابه والفرصة خلسة وقال الجمال فی اللسان والکمال فی العقل وقال العامل بالظلم والمعین علیه والراضی به شرکاء وقال الصبر علی المصیبة مصیبة علی الشامت وقال کفر النعمة داعیة المقت ومن جازاک بالشکر فقد اعطاک اکثر مما اخذ منک

امام علی هادی بن محمد جواد ابن خشاب در کتاب موالید اهل البیت گفته ولادت وی در مدینه بماه رجب سنه ۲۱۴ بوده او را عسکری خوانند و بکنیت ابو الحسن شناسند مادرش سمانه مغربیه بود و قیل ام الفضل بنت مامون هادی و متوکل و ناصح و متقی و مرتضی و فقیه و امین و طیب القاب اوست و اشهر آن هادی ست اسم اللون بود نقش خاتمش این ست الله ربی وهو عصمتی من خلقه واثق و برادرش متوکل و پسرش منتصر باز مستعین ابن اخی متوکل این همه ها معاصر او بند مناقبش بسیار ست در سامره که شهری کلان شرقی دجله میان تکریت و بغداد بنا ساخته معتصم ست در عسکر متوکل بسر می برد از وی نیز کرامتها نقل کرده اند حکایت سعایت او نزد متوکل در ابن خلکان و کنز مدفون و فرع نامی و نور الابصار و جز آن از کتب بسیار مرقوم ست حاصلش آنکه متوکل را خبر دادند که در خانه او سلاح و مردم شیعه جمع اند و وی طالب امر ست از برای خود جماعتی را شب هنگام بر غفلت فرستاد تا گرفتار کرده بیارند آن گروه او را رو بقبله بر زمین یافت که قرآن میخواند بهمان حالت پیش متوکل بردند او باده می نوشید او را دیده تعظیم و اجلال کرد و گفت شعری بخوان فرمود من قلیل الروایتم بشعر گفت لابد چیزی انشا می باید کرد

وی رضی الله عنه این ابیات برخواند ؎

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل
واستنزلوا بعد عز من معاقلهم واودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا
ناداهم صارخ من بعد ما رحلوا این الاسرة والتیجان والحلل
این الوجوه التی کانت محجبة من دونها تضرب الاستار والکلل
فافصح القبر عنهم حین ساءلهم تلك الوجوه علیها الدود یقتتل
یا طالما اکلوا یوما وما شربوا فاصبحوا بعد ذالك الاکل قد اکلوا

متوکل بگریست ومکرم ومعظم برگردانید وچهار هزار درهم زبرای ادای قرض بخشید واین ابیات از قصیده الیست که آنرا بر قصر سیف بن ذی یزن حمیری یافته اند وآنرا غمدان می نامیدند وسیف مذکور از ملوك عادله ست واین ابیات بقلم مسند نوشته بود آنرا تعریب کردند ناگاه چنین اشعار جلیله وموعظه بلیغه برآمد اولش این ست ؎

انظر لما ذا تری یا ایها الرجل وکن علی حذر من قبل تنتقل
وقدم الزاد من خیر تسر به فکل ساکن دار سوف یرتحل
وانظر الی معشر باتوا علی دعة فاصبحوا فی الثری رهنا بما عملوا
بنوا فلم ینفع البنیان وادخروا مالا فلم یغنهم لما انقضی الاجل

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم الابیات وبر قصری دیگر نیز این سه بیت نوشته یافته شد... ؎

من کان لا یطأ التراب برجله وطی التراب بصفحة الخد
من کان بینك فی التراب وبینه شبرا ان کان بغایة البعد
لو بعثر الناس الثری ورأوهم لم یعرفوا المولی من العبد

وباجمله وفات شریف او در سر من رای در چهل سالگی روز دوشنبه در آخر جمادی الآخره ۲۵۴ه واقع شد ودر خانه خودش مدفون گردید گویند مسموم مرد

حسن خالص بن علی الهادی مادر او را حدیث وقیل سوسن میگفتند کنیت او ابو محمد ست ولقب او خالص وعسکری وسراج نسیان سمره وبیاض بود سبحان من له مقالید السموات والارض نقش خاتم اوست معاصر معتز ومهتدی ومعتمد ست در مدینه هشتم ربیع الآخر ۲۳۲ه پیدا شد مناقب وبسیارست در درر الاصداف حکایت او

با بهلول آورده که وی او را در اطفال گریان دید و دیگران بازی میکردند دانست که بر نبودن بازیچه میگرید
گفت برای تو من بازیچه میخرم وی آرم فرمود یا قلیل العقل ما للعب خلقنا انما خلقنا للعلم والعبادة در
نور الابصار ذکر کراماتش کرده وسه چهار قصه نقل نموده وی گفته درجنب بابی هست که آنرا معروف گویند جز اهل
معروف دیگری اندران ندر آید وفرمود بسم الله الرحمن الرحیم اقرب الی اسم الله الاعظم من سواد العین
الی بیاضها روز وفات او در سامره صیحه عظیم برپا شد واسواق معطل ودکاکین منغلق گردید وسائر ناس بسوی جنازه
شتافتند وسر من رای شبیه بقیامت شد ودر خانه در قبر پدر روز جمعه هشتم ربیع الاول سنه ۲۶۰ مدفون شد فرقه عسکریه
از امامیه میگویند که مهدی موعود حسن عسکری ست که دگر باره بیاید عمر او بست ونه سال یا بست وهشت سال بود و
ایام امامتش هفت سال یک پسر داشت که امام محمد مهدی باشد

محمد بن حسن خالص مادر او نرجس نام داشت وقیل سوسن کنیت او ابو القاسم ست وامامیه او را بلقب حجت و
مهدی وخلف صالح وقائم ومنتظر وصاحب الزمان یاد میکنند واشهر آن مهدی ست ابن الوردی گفته ولادتش
در سنه ۲۵۵ بوده انتهی جوان مربوع القامة خوشروی سائل الشعر علی المنکبین اقنی الانف اجلی الجبهه بوده وی آخر
ایمه اثناعشر ست بر مذهب امامیه گویند در زمان خلیفه معتمد علی الله عباسی در سرداب سامره نهان شد در سنه ۲۶۶
ویافعی گفته در سنه ۲۶۵ در رساله گفته واول صحیح ست ابن بطوطه در رحلت خود قصه مشاهده خویش وقوف سواران
وسواری را با طبول وبوقات بر در سرداب ذکر کرده وابن وردی عمر او نزد غیبوبتش نه سال نشان داده و
سال اختفاء سنه ۲۶۵ گفته ومحمد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان قائل ببقاء او تا آخر زمان شده
وبران ادله او هن من بیت العنکبوت آورده وسید حمیری محمد بن حنفیه را مهدی موعود اعتقاد کرده ودر ابیات
خود بدان تصریح نموده وببقاء او قائل شده چنانکه در درر الاصداف وکتاب جامع الفنون مرقوم ست شبلنجی
نقلا عن الجامع المذکور میگوید وهذه کلها اقوال فاسدة وبضائع کاسدة لیس بها فائدة وانما الخلیفة المنتظر
هو محمد بن عبد الله المهدی القائم فی آخر الزمان وهو یولد بالمدینة المنورة لانه من اهلها کما اخبر به
وبعلاماته النبی صلعم الذی لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی انتهی گویم بسط کلام بر ظهور مهدی موعود
اولا در کتاب حجج الکرامه فی آثار القیامه کرده ایم وثانیا در اذاعه لما کان وما یکون بین یدی الساعه نموده وباب
حقائق مذاهب درین باب کشوده وحق را از باطل جدا ساخته ایم ان شئت فارجع الی تلک بعده در نور الابصار
تتمه در کلام بر اخبار مهدی نوشته وبابی مفرد در ذکر جماعتی از اهل بیت که مزارات ومساجد آنها در مصر قاهره

مشهور و معمورست عقد نموده و بذکر فضائل و کمالات صوری و معنوی و تقدس ذاتی و صفاتی سیده سکینه بنت
حسین بن علی کرم الله وجهه و سیده رقیه بنت علی مرتضی و مناقب سید مرتضی بلگرامی صاحب تاج العروس
شرح قاموس پرداخته و مناقب سیدهٔ زینب بنت جناب امیر علیه السلام و سیدهٔ فاطمه بنت حسین بن علی کرم الله وجهه
و سیده عایشه بنت امام جعفر صادق و سیدهٔ نفیسه بنت حسن انور بن زید ابلج بن امام حسن سبط و نیز مناقب
حسن انور مذکور و برادرش محمد انور و والد این هر دو زید مذکور نوشته و فصلی در مناقب زید شهید بن امام زین العابدین
بسته و از اهل بیت نبوت سید ابراهیم بن زید و حسین معروف بابی العلاء الحسینی را ذکر کرده و سیدهٔ ام کلثوم
بنت قاسم بن محمد بن جعفر صادق و سیده بنت محمد بن جعفر را ترجمه نگاشته و بصحت نسل طباطبا ابراهیم بن اسمعیل در
فصلی مفرد کلام کرده و ترجمهٔ فاطمه بنت علی رضا قلمی نموده و ذکر اختلاف سنین موالید و وفیات هر یکی ازین ائمه بزیر
ترجمه او کرده و همچنین در دیگر کتب این فن آنقدر اختلاف در سالهای ولادت و وفات و مدت عمر و جز آن نوشته اند
و بعضی تصحیح بعض عام و بعض دیگر تصحیح عام دیگر کرده که اطمینان خاطر بر هیچ یکی از انها چنانکه باید دست بهم نمیدهد
و بعضی این سنوات در عبارت تازی یا فارسی نوشته اند و بعضی در هندسه و امثال این مواضع محل تصحیف ست
و کذلک در وفیات دیگر اهل علم نیز این ماجرا رو داده الا ماشاء الله و لهذا جمعی در تحریر آن مسامحت کرده اند
و کیفما اتفق بر نقل یک دو روایت با اختلاف یا بدون آن قناعت نموده چه مقصود از تراجم اهل علم و ولایت دریافت
احوال صاحب ترجمه ست و آنکه وی در فلان قرن بود از ماه نه خصوص شهور و ایام و اعوام و لهذا در مواضع بسیار
می نویسند که فلانی در حدود فلان سال بود و اگر یکی را جمع چند نسخ طبقات و تطبیق یکی با دیگری رجحان سالی واضح
شود خوب ست والله اعلم و شیخ عبدالرحمن جامی رح را کتابی ست بنام نهاد شواهد النبوة لتقویة یقین اهل الفتوة در آن
پنج رکن متعلق بجناب رسالت مآب صلعم نوشته و در رکن ششم شواهد و دلائل که از اصحاب کرام و ائمهٔ اهل بیت بظهور
آمده نگاشته و در رکن هفتم شواهد تابعین و تبع ایشان تا طبقه صوفیه ظاهر شده ضبط کرده سلسله را متصل ساخته ست
ایراد آن همه درین مختصر صورت ندارد زیراکه هیچو ماخذ مستدعی مجلدات مفرده ست و نیز کتب مشار الیها میسرست
طالب دران مطالعه می تواند کرد و بقدر عقل و فهم بر مقتضای خذ ما صفا و دع ما کدر ماشی میتواند شد درین رساله
همین قدر اشارت کافی ست و از برای قاصر همتان این جزو مختصر وافی زیراکه کمالاتی که تابعان را بواسطهٔ متابعت
حاصل میشود شاهد کمال متبوع ست و کراماتی و فضائلی که از امت ظاهر میگردد از قبیل ظلال معجزات نبوت ست
لهذا درین مختصر بر ذکر جمعی خاص از اهل الله و اولیاء الله که ائمهٔ سلوک و قدماء این ملوک و سلف این جماعه صعلوک اند

اکتفا رفت و بذکر اویس قرنی و حسن بصری تبرکا و تیمنا بدایت نموده آید زیرا که غالب سلاسل صوفیه صافیه منتهی میشوند بحسن و نهایت جمله خانوادهای مشایخ عرب و عجم تا ایشان میرسد

اویس قرنی اصل او از یمن ست در باطن از باطن مصطفی صلعم استفاده کرده و در ظاهر نعمت از حضرت فاروق و مرتضی برده گفته اند در حدیث انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن اشارت ست بسوی او و در روایت عمر بن خطاب ست رضی الله عنه ان رسول الله صلعم قال ان رجلا یاتیکم من الیمن یقال له اویس لا یدع بالیمن غیر ام له قد کان به بیاض فدعا الله فاذهبه الا موضع الدینار او الدرهم فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم وفی روایة قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس وله والدة وکان به بیاض فمروه فلیستغفر لکم رواه مسلم فی صحیحه در مرقات و لمعات گفته قرن بفتح قاف و راء بلادی یمن ست و قرن که میقات اهل نجد ست نزد طائفه آن بسکون راء ست جوهری در تحریک راء و نسبت اویس بسوی آن غلط کرده چه اویس منسوب ست بسوی قرن بن رومان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد اوست انتهی و در حدیث دلیل ست بر طلب دعا از اهل خیر و صلاح واگرچه طالب افضل بود و گفته اند امر بطلب استغفار از برای تطییب قلب او کرده و دفع توهم نموده از انکه وی تخلف کرد از حضور در حضرت نبوی صلعم زیرا که مانع او ازین حضور بر او بود بمادر و آمدن او نزد صحابه منافی آن نیست بجهت آنکه وی کسی را که خدمت مادرش کند و قائم بمؤنت او باشد یافت و چون سعت دست داد متوجه شد بسوی صحابه و هم حدیث دلالت میکند بر آنکه اویس بهترین تابعین ست یعنی در کثرت ثواب نزد خدا ورنه امام احمد گفته که افضل تابعین سعید بن مسیب ست یعنی در معرفت علوم و احکام طیبی در خلاصه اصول حدیث گفته قال ابو عبد الله بن خفیف اهل المدینة یقولون افضل التابعین ابن المسیب واهل الکوفة اویس واهل البصرة الحسن انتهی و حافظ ابن حجر عسقلانی در تقریب نوشته اویس بن عامر القرنی بفتح القاف والراء وبعدها نون سید التابعین روی له مسلم من کلامه انتهی شیخ عبد الحق دهلوی در اکمال فی اسماء الرجال بذیل ذکر اویس نوشته ادرک زمن النبی صلعم ولم یره بشر به و رأی عمر بن الخطاب و من بعده وکان مشهورا بالزهد والعزلة هکذا فی جامع الاصول وقد روی مسلم عن عمر بن الخطاب انه قال سمعت رسول الله صلعم یقول ان خیر التابعین رجل یقال له اویس الخ کما یجیئ فی اخر الکتاب وقد ذکرنا احادیث وردت فی مجیئه الی عمر و ملاقاته ایاه هناک وقالوا فقد اویس بصفین سنة سبع وثلاثین انتهی شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیا و شیخ عبد الرحمن جامی در شواهد النبوة و شاه حبیب الله

قنوجی در مناقب الاولیاء ذکر وی و ذکر حسن بصری بر طریقهٔ تصوف نوشته اند و حکایتها آورده والله اعلم بصحتها وی گفته هر که شیفته خوش خوردن و لباس فاخر پوشیدن و با توانگران نشستن بود دوزخ از شهرگ او نزدیکتر ست و گفت من عرف الله لا یخفی علیه شيء گویند روزی بر مزبله میگذشت سگی او را نباح کرد گفت کل مما یلیك وانا اکل مما یلینی فان انا جزت الصراط فانا خیر منك والا فانت خير مني یافعی در حق وے گفته ؎

سقا الله قوما من شراب وداده   فهاموا به ما بین باد وحاضر

یظنهم الجهال جنوا وما بهم   جنون سوی حب علی القوم ظاهر

سقوا بکؤس الحب راحا من الهوی   فراحوا سکاری بالحبیب المسامر

یناجونه في ظلمة اللیل عندما   به قد خلوا منهم اویس بن عامر

شهیر یمانی حوی المجد والعلا   لنا فیه عالی الفخر عند التفاخر

حسن بن یسار بصری انصاری در تقریب گفته مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز ویقول حدثنا وخطبنا یعنی قومه الذین حدثوا وخطبوا بالبصرة هو راس اهل الطبقة الثالثة مات سنة عشر ومائة وقد قارب التسعین انتهی وشیخ عبدالحق در اکمال یسار را از سبی میسان گفته و نوشته که حسن مولای زید بن ثابت بود وقیل مولی جمیل بن قطبه دو سال از خلافت عمر باقی بود که بمدینه متولد شد و بعد از قتل عثمان ببصره رفت و عثمان را دید و از وی شنید و گفته اند که علی مرتضی را هم در مدینه دریافت اما در بصره پس روایتش از وی صحیح نشده و گویند طلحه و عایشه را دید اما سماع او ازین هر دو بصحت نه پیوسته مگر از دیگر اصحاب همچو ابی بکره ثقفی و انس بن مالک و سمره بن جندب و عمران بن حصین و ابی موسی و ابن عباس و جندب روایت دارد و از وی خلقی کثیر از تابعین روایت نموده و بود کبیر الشان رفیع الذکر سر برآورده در علم امام وقت خود در زهد و ورع و عبادت بماه رجب سنه ۱۱۰ بگذشت کذا فی جامع الاصول والکاشف و بعض نقاد گفته اند کان یدلس فیقول عن فلان ولم یکن سمع منه لکن ابن المدینی گفته مرسلاتش که از ثقات روایت میکند صحاح اند انتهی در مناقب الاولیاء گفته وی پیر چهارده خانواده ست زیرا که حبیب عجمی و عبدالواحد بن زید خلیفهٔ رشید وی بودند نه خانواده بواسطه حبیب بدو متوسل شدند و پنج خانواده بواسطه عبدالواحد و گفته مالک دینار خلیفه حسن ست در مواهب لدنیه گفته انچه ذکر میکنند که حسن بصری خرقه از علی بن ابیطالب پوشید ابن دحیه و ابن الصلاح گفته اند باطل ست شیخ الاسلام

حافظ ابن حجر گفته لیس في شيء من طرقها ما یثبت ولم یرد في خبر صحیح ولا حسن ولا ضعیف انه صلعم
البس الخرقة علی الصورة المعتادة بین الصوفیة لاحد من الصحابة ولا امر احدا من الصحابة بفعل شیٔ
وکل ما یروی صریحا في ذلك فهو باطل قال ثم ان من الکذب المفتری قول من قال ان علیا البس الخرقة
الحسن البصري فان ائمة الحدیث لم یثبتوا للحسن من علي سماعا فضلا عن ان یلبسه الخرقة وکذا
قال الدمیاطي والذهبي والعلائي والمغلطائي والعراقي والحلبي وغیرهم مع کون جماعة منهم لبسوها
والبسوها تشبها بالقوم نعم ورد لبسهم لها مع الصحبة المتصلة الی کمیل بن زیاد وهو صحب علي بن
ابي طالب رضي الله عنه من غیر خلف في صحبته له بین ائمة الجرح والتعدیل وفي بعض الطرق
اتصالها باویس القرني وهو اجتمع بعمر وعلي وهذه صحبة لا طعن فیها وکثیر من السادات تکتفي
بمجرد الصحبة کالشاذلیة وابو اسحق المبتولي والشیخ یونس العجمي یجمع بین تلقین الذکر واخذ العهد
واللبس وله في ذلك رسالة انتهی وشیخ عبد الله عیدروس باعلوی در کتاب الخرقه از غزالی در احیاء
نقل کرده که چون جناب مرتضوی قصاص را از مسجد بیرون کرد حسن بصری را اخراج نمود واین دلیل ست
بر آنکه حسن علی را دیده وسیوطی سماع او از علی ثابت کرده وگفته اثبته جماعة وهو الراجح عندي بوجوه
انتهی واین وجوه را شیخ محمد یحیی الٰه آبادی معروف بشاه خوب الله در رسالهٔ عربیه خود که از برای شیخ عبد الکریم
بصری خلیفه خود نوشته نقلا عن السیوطي ایراد کرده ولکن اکثر این وجوه نزد عارف بکیفیت استدلال مخدوش ست
ومع ذلك حاصل آن رویت وروایت حسن از علی ست نه الباس خرقه آری جمهور صوفیه الا ما شاء الله تعالی
قائل اند بهر دو واز برای آن سلسله متصله ذکر میکنند ولکن درین باب اعتماد بر خواص محدثین ست نه بر قول
صوفیه وقول عامه علما خواه محدث باشند یا فقیه یا از اهل سلوک وازین جنس ست اثبات بیعت وخرقه
از برای او از علی مرتضی که در رساله فخر الحسن نموده وبالجمله تا ثبوت رویت ولبس خرقه بطریق نقادان علم
حدیث بپایه صحت نرسد اثبات جامه کثیر چیزی نیست واگر ثابت هم شود غایتش آن بود که فعل صحابی
وآن نزد محققین اهل اصول حجت نیست والله اعلم بالصواب وحرف استوار درین باب قول بعض ائمه
تصوف ست که لیس الاعتبار بالخرقة انما الاعتبار بالحرقه در انتباه فی سلاسل اولیاء الله گفته
الحسن البصري ینسب الی سیدنا علي رضي الله عنه عند اهل السلوك قاطبة وان کان اهل
الحدیث لا یثبتون ذلك وقد انتصر الشیخ احمد القشاشي لاهل السلوك بکلام واف شاف في

کتاب العقد العزیز فی سلاسل اهل التوحید انتهی وکذالک غیره فی غیره والظن وان کان حسنا بهم لکن لا یبعد ان یکون اثباته مبنیا علی روایة الحسن مدلسا کما مر والمشائخ صدقوه فیما روی ونسب وکثیرا ما یقع الصالحون الغافلون فی امثال تلک الاحوال والله سبحانه وتعالی اعلم بحقیقة الحال والقال وی گفته گوسفند از آدمی آگاه ترست که او را آواز شبان از چرا باز دارد و آدمی را کلام خدا از ناشایسته مانع نشود وگفت مرد را صحبت بدان بدگمان کند به نیکان وگفت علامت اخلاص مساوی داشتن مدح و ذم و در نظر نداشتن اعمال نیک خود و واجب ندانستن ثواب آنست

حبیب عجمی در ریاضت ومجاهده یکتا بود و در ولایت ومشاهده بی همتا صاحب خانواده است امام شافعی وامام احمد گفتند جاهل چه فقیری کند چیزی از حبیب بپرسیم شافعی منع کرد احمد پرسید هر که را یکی از پنج نماز فوت شد ونمیداند که کدام فوت شد چه کار کند حبیب گفت هذا قلب عن الله غافل فلیؤدب بقضاء الکل

محمد واسع قدس سره مردی از چگونگی احوال او پرسید گفت کسی که عمرش می کاهد و گناهش می افزاید چگونه بود دیگی او را گفتند صوف چرا پوشیدی خاموش گشت گفت جوابم بده گفت اگر بگویم که از زهد ستایش خود کرده باشم واگر گویم که از بی چیزی شکایت از حق باشد وی گفته فرخنده کسی که بامداد گرسنه برخیزد وشبانگاه گرسنه بخسپد وبا این راضی از خدا باشد وگفته نگاه داشتن زبان از عیب وغیبت دشوار ترست از نگاهداشتن درم و دینار شخصی از و وصیت خواست زهد فرمود که پادشاهی دنیا و آخرت ست

ابو حازم مدنی هشام بن عبدالملک از و پرسید که بچه چیز درین امر که در انم نجات یابم گفت هر چه ستانی از وجه حلال ستانی وبمصرف نیک رسانی گفت این از که آید گفت از کسیکه نجات خواهد وی گفته همه در دو چیز یافتم یکی آنچه نصیب من ست هر چند از و بگریزم بمن میرسد دوم آنچه دیگران راست هر چند جهد کنم بآن نرسم و گفت از دعا محروم بودن دشوار ترست از اجابت محروم بودن

داؤد طائی شاگرد امام ابوحنیفه کوفی ست رح در انواع علوم بهره تمام داشت ابراهیم ادهم را دیده ست یکی از وی وصیت خواست گفت اگر سلامت خواهی وداع دنیا کن واگر کرامت خواهی تکبیر بر آخرت گوئی یعنی از هر دو بگذر تا بحق رسی او را گفتند چرا نکاح نمیکنی گفت مومنه را فریفتن نتوانم اگر کار او کنم از خدا بازمانم واگر کار خدا کنم او را فریفته باشم معروف کرخی گفته هیچکس را ندیدم که دنیا واهل دنیا را خوار تر از داؤد دیده است هر گاه یکی از اهل دنیا را امیدوار می گفت هر چند دل را امی شویم متغیری یابم دنیا واهل دنیا را در چشم او مقدار نبود

یکی در روی می نگریست گفت ندانی که چنانکه بسیار گفتن کراهیت ست بسیار نگریستن هم کراهیت باشد کسی اورا
گفت مرا وصیتی کن گفت صم عن الدنیا وافطر عن الآخرة دیگری وصیت خواست گفت زبان نگاهدار گفت
زیادت کن گفت از خلق تنها باش واگر توانی دل از ایشان بردار گفت زیاده کن گفت ازیشان باید که بسنده
کنی بسلامت دین چنانکه اهل جهان بسنده کرده اند بسلامت دنیا دیگری گفت مردگان منتظر تواند

ابو هاشم صوفی قدس سره اول کسیکه مسمی بصوفی گشت او بود ونخستین خانقاهی که بنا شد در رمله برای او بود
اصلش از کوفه ست ومسکن شام وی گفته لقلع الجبال بالابرة ایسر من اخراج الکبر من القلوب

سفیان ثوری از اصحاب مذاهب متبوعه بود ومحدث جلیل وعارف نبیل ست علم را با سلوک یکجا داشت میگفت
آدمی را به از سوراخی نیست که دران بخزد واز مردم پنهان گردد هذا زمان السکوت ولزوم البیوت گفت
طعام لذیذ وغیر لذیذ بیش ازان نیست که از لب بحلق رسد این قدر صبر کنید که از گلو فرو رود وچیزی که باین زودی
بگذرد دران صبر میتوان کرد وگفت ای اهل حدیث زکوة احادیث بدهید از دویست حدیث که بشنوند پنج بعمل
آرید گفت درویشی که گرد توانگر گردد مرائی ست وچون نزد سلطان رود دزد ست وگفت هرکه خود را افضل
از دیگری بداند متکبر ست

عبد الله بن مبارک ترجمه ایشان در اتحاف النبلاء بذیل علماء حدیث مرقوم ست ودر بستان المحدثین و
ابن خلکان ودیگر کتب سیر مذکور عالم عابد بود وعارف کامل در کتب سنت روایات بسیار ازوی آمده وی آخر وقت
همه اموال را در راه خدا صرف ووقف نمود گفتند دختران داری کارسازی ایشان چه کردی گفت بکارساز حقیقی
سپردم وهو یتولی الصالحین وی گفته دوای دل بیمار از مردم کناره گرفتن ست وبزرگترین خلق حقیرترین نفس خودست
وکسب کردن مانع توکل نیست وتقرر خوف در دل دائم مراقب بودن ست

احمد بن عاصم قدس سره از کثرت فراست وکشف قلب ملقب بجاسوس القلوب گشت مرید حارث محاسبی
فضیل عیاض را دیده بود وی گفته راجی تر بنجات ترسناک تر ست بر نفس خویش که مبادا ناجی نباشد وگفت
رجا آنست که نعمتی که باو رسد الهام شکر یابد وگفت یقین نوری ست در دل که بآن مشاهدهٔ امور آخرت کند و
حجابها که مابینهاست بسوزاند

فتح موصلی قدس سره از مشایخ موصل بود وهمواره دسته کلید بطریق بازرگانه باخود میداشت تاکسی براحوال او
اطلاع نمی یافت درویشی گفت باین کلید ها چه میگشائی گفت درخورسندی حق وی گفته چنانکه بیمار از باز گرفتن

آب وطعام بهلاکی رسد همچنان دل سالک از باز گرفتن علم وسخن مشایخ بمیرد

شاه شجاع کرمانی یحیی بن معاذ وابوتراب نخشبی را دیده بود قبامی پوشید ابوحفص چون او را دید گفت وجدت فی القبا ما طلبت فی العبا عمری دراز نخفت یکبار که خوابش بربود حق سبحانه وتعالی را بخواب دید ع

سحر کرشمهٔ وصلش بخواب میدیدم — زهی مراتب خوابی که به زبیداری ست

در مناقب الاولیا گفته علما اسلام دیدار خدا در دنیا بخواب جائز داشته اند شاه بآرزوی آن نعمت هر جا که گذشتی بخواب رفتی ع

شب شراب خرابم کند به بیداری — اگر بروز حکایت کنم بخواب رود

وی گفته فقر سر حق ست نزد بنده تا نگهدارد امین ست چون فاش کند خائن گردد گویم در همین معنی ست انچه گوینده گفته ست ع

ومستخبر عن سر لیلی کتمته — بعمیاء عن لیلی بعین یقین

یقولون اخبرنا فانت امینها — وما انا ان اخبرتهم بامین

وی اصحاب خود را میگفت از کذب وغیبت حذر کنید باقی هر چه خواهید بکنید وی از اولاد ملوک بود گفت من غض بصره عن المحارم وامسک نفسه عن الشهوات وعمر باطنه بدوام المراقبه وظاهره باتباع السنة لم یخطأ له فراسته

ذوالنون مصری شاگرد امام مالک بوده ومذهب وی داشته وموطا از وی سماع نموده وفقه خوانده بود از طبقهٔ اولی ست پیشین کسی بود که اشارات بعبارات آورد واز ین طریق سخن گفت چون جنید پدید آمد این علم را ترتیب نهاد وکتب ساخت چون شبلی آمد این علم را بر سر منبر برد وآشکارا کرد ذوالنون گوید اخفی الحجاب واشدها رویة النفس وتدبیرها گفته التفکر فی ذات الله جهل والاشارة الیه شرک وحقیقة المعرفة حیرة توفی سنه ۲۴۵ گویند وی جوانی را در طوافگاه بغایت لاغر دید درمی پیش او نهاد آن جوان گفت این گرسنگی بهزار درست زر خریدم تو میخواهی که بیکدرم بفروشم وی گفته مسلمانی از پیرزنی وسقای آموختم وقتی که مرا بسته پیش خلیفه می بردند پیرزنی گفت از و مترسی که او هیچ کردن نتواند تا خدا نخواهد سقائی مرا آب داد عزیزی دیناری پیش او نهاد گفت جوانمردی نیست از اسیران گرفتن ذوالنون گفته پیرزنی را از غایت محبت پرسیدم گفت ای بطال محبت را غایت کجا که محبوب را غایت نیست گویم ولله در القائل ع

شربت الحب کاسا بعد کاس — فما نفد الشراب وما رویت

وی گفته مردم تا ترسناک باشند در راه اند وچون از ترس برآمدند گمراه گفت خود را پیش وپس مغز غنیمت یعنی از
از گذشته وآینده اندیشه مکن نقد وقت را باش

معروف کرخی از طبقهٔ اولی ست واز قدما مشایخ استاد سری سقطی ست پدرش فیروز نام داشت وقیل
ابن علی الکرخی گویند بر دست امام علی بن موسی رضا مسلمان شد مولی بود از وی معروف پدید آمد وی گفته صوفی
اینجا مهمان ست تقاضای میهمان بر میزبان جفاست مهمان که با آداب بود منتظر بود نه متقاضی ...... ؎

مشکل سرو کاری ست که با وعدهٔ معشوق　　　صابر نتوان بود وتقاضا نتوان کرد

گویند چون بمکتب رفت استاد گفت بگو ثالث ثلاثة معروف گفت قل هو الله احد استاد سیاست نمود وی بگریخت
وبخدمت امام علی رضا آمد وبنعمت ظاهری وباطنی مستفیض گشت گفت انچه از دنیا بر دل شما آید سجده آنرا باشد نه خدا را
گفت من راهی بسوی خدا امید انم که از کس چیزی نخواهی وچیزی نباشد که بکسی بدهی یکی از وی وصیت خواست
گفت احذر ان لا یراک الله الا فی زی مسکین وگفته المحبة لیست من تعلیم الخلق انما هي من مواهب الحق
وفضله در سنه مائتین از دنیا برفت سعدی شیرازی گفته ؎

شنیدم که در کرخ تربت بسی ست　　　بجز گور معروف معروف نیست

اما جامی قبر او را در بغداد نوشته

ابو سلیمان دارائی از مشایخ قدما شام ست ملقب بریحان القلوب قبرش در قریه داره ست که دهی از دهها
دمشق بود در ۲۱۵ھ بمرد وی گفته ربما ینکت الحقیقة في قلبي اربعین یوما فلا اذن لها ان تدخل فيه الا
بشاهدین الكتاب والسنة وگفته هرچه ترا از حق مشغول کند بر تو شوم ست وهرچه خوئی تو با سباب کند
دشمن تست وهر نفس که در غفلت برآید بر تو داغ ست وگفته ابلغ الاشياء فيما بين الله وبين العبد المحاسبة
مردی پیش او ذکر معصیت کرد زار بگریست وگفت بخدا که در طاعت چندان آفت می بینم که حاجت معصیت نیست
وی گفته لكل شيء صدأ وصدأ نور القلب الشبع وهم وی گفته من اظهر الانقطاع الى الله فقد وجب عليه
خلع ما دونه من رقبته احمد جواری که مرید او بود گفت شبی در خلوت نماز گذاردم راحت عظیم یافتم شیخ گفت
ضعیف مردی که در خلا دیگری ودر ملا دیگر

داؤد بن احمد برادر ابو سلیمان مذکور ست از وی پرسیدند چه گوئی در دلی که آواز خوش در وی اثر کند گفت
آن دل ضعیف وبیمار بود او را معالجه باید کردن

ابراهیم خواص از متاخران ست چنین می سراید ؎

لقد وضح الطریق الیك حقا　　فما احد بغیرك یستدل

فان ورد الشتاء فانت کهف　　وان ورد المصیف فانت ظل

شقیق بلخی از مشاهیر متوکلان ست در زهد و عبادت قدمی راسخ داشت و در انواع علوم کامل بود تصانیف بسیار گذاشت پیری پیش وی آمد و گفت گناه بسیار کرده ام میخواهم که توبه کنم گفت دیر آمدی گفت زود آمدم هر که پیش از مرگ آید زود آمده باشد شقیق گفت نیک آمدی و نیک گفتی نوشته اند که شقیق بارادهٔ حج ببغداد آمد هارون رشید از وی پندی خواست گفت اگر در بیابان از تشنگی جان بلب شوی و آبت ندهند مگر بنیمهٔ مملکت گفت بخرم گفت چون بخری و بخوری و مثانه ات به بندد و بول فرود نیاید و دوایت ندهند مگر بنیمهٔ دیگر گفت بدهم گفت پس چه نازی برین خلافت که بهایش کوزه آبی ست که برآید به پیشابی هارون بگریست و او را باعزاز تمام رخصت نمود گویند وی ابراهیم ادهم را گفت شما معاش چگونه میکنید ———— گفت چون می یابیم شکر میکنیم و چون نمی یابیم صبر میکنیم گفت سگان خراسان همچنین میکنند ابراهیم گفت شما چون می کنید گفت چون می یابیم ایثار میکنیم و چون نمی یابیم شکر مینمائیم ابراهیم بوسه بر سرش داد و گفت استاد توئی و در کتاب سیر السلف این حکایت برعکس اینجا آورده والله اعلم

حارث محاسبی از طبقهٔ اولی ست عم جنید بغدادی ست وی گفته خوف آنست که هر فعلی و حرکتی که ازو صادر شود گمانش آن بود که در آخرت بآن ماخوذ خواهم شد و گفت کسی که نماز او را به بیند و او بدان شاد شود متوقف بودم که نماز او باطل ست یا نه اکنون غالب ظن من آنست که باطل ست گفت اهل محاسبه را ده خصلت ست که بآنها بر نفس غالب می باشند اول سوگند نخوردن راست باشد یا دروغ دوم دروغ نگفتن سوم هیچکس را بد نگفتن چهارم ایفاء وعده نمودن پنجم در حق کسی دعاء بد نکردن ششم گواهی بشرک و نفاق و کفر کسی ندادن هفتم قصد معصیتی بظاهر و باطن نکردن هشتم بار خود بر کسی نیفگندن و اندک یا بیش بار مردم برداشتن نهم طمع از خلق بریده داشتن دهم همه کس را بهتر از خود دانستن　میگوید من صحح باطنه بالمراقبة والاخلاص زین الله ظاهره بالمجاهدة واتباع السنة و نیز گفته من لم یهذب نفسه بالریاضات لا یفتح له السبیل الی سنن المقامات و هم وی گفته صفة العبودیة ان لا تری لنفسك ملکا و تعلم انك لا تملك لنفسك ضرا ولا نفعا

سری سقطی استاد جنید و شاگرد معروف ست و اول کسیکه در بغداد سخن حقائق گفت او بود اکثر اولیاء عراق

مرید او یند میگوید من تزین للناس بما لیس فیه سقط من عین الله عز وجل باری در طرطوس بیمار شد جمعی از
گران جانان بعیادت آمدند و چندان نشستند که آزار یافت چون رفتن خواستند دعا طلبیدند دست برداشت و
گفت اللهم علمنا کیف نعود المرضی و هم وی گفته اللهم من شغلنی عنك فاشغله عنی جنید گفت روزی
سری سقطی بسیار میگریست ازین حال پرسیدم گفت کوزه در هوا آویختم تا آب سرد شود حوری زیبا دیدم گفتم
ازان کیستی گفت از آن کسی که کوزه در هوا نداردگویم در قرآن کریم ست ولتسألن یومئذ عن النعیم سری گفته
دنیا همه فضول و بیکارست الا پنج چیز نانی که سد رمق بکند و آبی که تشنگی نشاند و لباسی که عورت پوشد و خانه
که دران گنجد و کاری که بدان عمل کند و گفت معصیتی که از شهوت خیزد امید آمرزش توان داشت وانچه از کبر
خیزد امید مغفرت نیست که نافرمانی ابلیس از کبر بود و زلت آدم از شهوت گویم مصداق شق اول ست قوله تعالی
واذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و بئس المهاد و گفت علامت استدراج کوری
از عیوب نفس خود ست و گفت عارفان آفتاب اند که بر همه تابند و زمین وشند که بار همه کشند و آب نهاد ند
که حیات دلها اند و آتش رنگ اند که ظلمت غفلت بزدایند

ابو حفص حداد آهنگری میکرد روزی نابینای این آیت خواند وبدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون
حالی برو مستولی گشت چون بهوش آمد دکان را تصرف ساخت و آهن بینداخت و گفت میخواستم که این کار بگذارم
نگذاشتم تا که مارا از ما بستدند در همسایه او محدثی درس حدیث می گفت گفتند چرا استماع نمیکنی گفت سی سال ست
که داد یکحدیث دادن نمیتوانم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه معاصر جنید و شبلی بود وی گفته ایثار آنست
که نصیب دیگران را بر نصیب خود مقدم دارد در نصیبهای دنیوی و اخروی و گفت هر که خود را در همه احوال متهم
ندارد و مخالفت هوا نکند مغرور ست و گفت خوف چراغی ست در دل که خیر و شر مینماید و گفت هر که بد هد و نستاند
نیم مرد ست و هر که ندهد و بستاند هیچ ست و گفت معاصی برید کفر ست چنانکه زهر برید مرگ و گفت نابینا آنکه خدارا
باشیا بیند و اشیا را بخدا نه بیند و گفت وقت نزع شکسته دل باید بود بر تقصیرهای خویش گفتند دنیا را چرا دشمن
داری گفت ازانکه هر ساعت بگناهی دیگر اندازد گفتند اگر چه دنیا بد ست اما توبه نیک ست و آن در دنیاست
گفت بلی اما صدور گناه یقین ست و قبول توبه شک گفتند عبودیت چیست گفت گذاشتن انچه
باتست

احمد بن خضرویه بلخی از وی وصیت خواستند گفت امت نفسك حتی تحییها و هم وی گفته الطریق

واضح والحق لائح والداعي قد اسمع فما التحير بعد هذا الامر الجلي وی مرید حاتم اصم و مصاحب بایزید بسطامی ست

بزی سپاهیان جامه می پوشید ابو حفص حداد گفت اگر احمد نبودی فتوت و مروت ظاهر نشدی عیال او فاطمه که

دختر ناظم بلخ بود در ریاضت و طریقت برهانی بود بایزید گفته هر که خواهد مردی را در لباس نان بیند گو فاطمه را

به بیند احمد گفته نفس را بهیچ آرزو نمیرسانیدم تا که آرزوی جهاد کرد دانستم که طاقت صوم ندارد گفتم بشرطیکه روزه

نگشایم قبول کرد پنداشتم که شب بیداری نمی تواند گفتم بشرطیکه شب قائم باشم پذیرفت دریافتم که عزلت نمیخواهد گفتم

بشرطیکه با خلق نیامیزم پسندید بنالیدم خداوندا از مکرش آگاه کن اقرار نمود که مرا هر روز بخلاف مراد صد بار میکشتی

خواستم که بجهاد روم تا یکبارگی کشته شوم از تو برهم و ترا بشهادت مشتهر کنم گفتم سبحان الله چنان نفس آفریده ست که در حیات

هم منافق ست و در ممات هم پنداشتم که راه طاعت می پوئی ندانستم که زنار میجوئی

یحیی بن معاذ رازی از طبقهٔ اولی ست بسطی با قبض آمیخته و رجا غالب داشت وی گفته فردا ایمن ترست

هر که امروز ترسنده ترست گفت هر که شرم کند از خدا وقت طاعت شرم کند خدا از عذاب معصیت گفت

حیای بنده حیای ندم ست و حیای حق حیای کرم میگوید انکسار العاصين احب الي من صولة المطيعين

او را گفتند قومی میگویند که ما بجائی رسیده ایم که ما را نماز نباید کرد گفت آری رسیده اند اما بدوزخ رسیده صدق

المحبة العمل بطاعة المحبوب و گفته زاهدان غربا دنیا اند و عارفان غربا آخرت و حقیقت محبت آنست

که ببر نیفزاید و بجفا نکاهد گفت کرم خدا در آفریدن دوزخ ظاهر ترست از آفریدن بهشت که اگر دوزخ نبودی

یک تن به بهشت نرسیدی گفت دنیا دکان شیطان ست هرگز از وی چیزی ندزدی که از تو بستاند و ترا شرمسار کند

و گفت دینار و درم مار و کژدم اند تا افسونی نیاموزی دست بران مکن گفتند مردم ترا غیبت می کنند گفت اگر

خدا مرا بیامرزد از گفتن پروا ندارم و رنه آنچه گویند سزاوارم

ابو یزید بسطامی از طبقهٔ اولی ست از اصحاب رای بوده یعنی قیاس و اجتهاد لکن وی را ولایتی کشاد که مذهب

دران پدید نیامد جنید بغدادی گفته بایزید در میان ما همچو جبریل در میان ملائکه ست و نهایت جملهٔ سالکان بدایت

میدان بایزیدست جد بایزید مغ بود و پدرش یکی از اکابر بسطام وی خادم امام جعفر صادق ست احرام کعبه

بست خلق بسیار عقب او روان شد گفت خدایا مرا بسبب خلق از خود محجوب مگردان و بعد از نماز بامداد بطریق

حکایت این آیه تلاوت کرد لا اله الا انا فاعبدوني گفتند دیوانه ست و برگشتند پرسیدند بنده کی بکمال رسد

گفت چون عیب خود بشناخت و تهمت از خلق برداشت گفتند عمر تو چند ست گفت چار سال از آنکه هفتاد سال

در حجاب بودم گفتند بر آب میروی گفت چوب هم میرود گفتند بر هوا میروی گفت مرغ هم میرود گفتند شب بکعبه میرسی گفت جادوی هم بدماوند میرسد گفتند پس کار مردان چیست گفت دل نبستن بجز خدا بزرگی اورا بخواب دید واز کیفیت سوال منکر نکیر پرسید گفت چون سوال کردند گفتم باز گردید اورا بپرسید که اگر من صد بار بگویم که او خداوند من ست تا او مرا بنده نداند فائده نبود شیخ الاسلام ابو اسمعیل انصاری هروی گفته بر بایزید فراوان دروغها بسته اند یکی آنست که بر آسمان شدم خیمه زدم بر عرش از الفاظ اوست الهی ما ذکرتك الا عن غفلة وما خدمتك الا عن فترة گفت خدا را در خواب دیدم گفتم راه بتو چون ست فرمود از خود گذشتی رسیدی یکی پس از مرگ در خوابش دید پرسید حال تو چیست گفت مرا گفتند ای پیر چه آوردی گفتم درویشی بدرگاه ملک شود ویرا نگویند چه آوردی گفتند راست میگوید ازوی باز شوید

ابو حفص حداد شیخ ملامتیه بود از طبقهٔ اولی ست می گفت هر که در هر وقت افعال واحوال واقوال خود را بمیزان کتاب وسنت نسنجد وخواطر خود را متهم ندارد ویرا از جملهٔ مردان نمی شمریم وهم وی گفته الفتوة اداء الانصاف وترك مطالبة الانتصاف

حمدون قصار امام اهل ملامت بود این طریق را در نیشاپور وی نشر کرد میگوید من نظر في سیر السلف عرف تقصیره وتخلفه عن درجات الرجال وهم وی گفته من رایت فیه خصلة من الخیر فلا تفارقه فانه یصیبك من برکاته شیخ الاسلام هروی گفته ملامت نه آن بود که کسی به بیحرمتی شریعت کاری بکند تا او را ملامت کنند ملامت آن بود که در کار حق سبحانه وتعالی از خلق باک نکند گویم این تفسیر ملامت مطابق آیهٔ شریفه ست لا یخافون فی الله لومة لائم وی گفته برجوی نیشابور بنوح عیار گفتم جوانمردی چیست گفت آن من خواهی یا آن خود گفتم هر دو بگو گفت آن من آنست که قبا بدر کنم وخرقه در فکنم وکار خرقه پوشان کنم وآن تو آنست که خرقه بدر کنی تا خلق بتو وتو بخلق فریفته نشوی اول حفظ شریعت ست وثانی حفظ حقیقت اکابر نیسابور التماس موعظت کردند گفت دلم هنوز متعلق بجاه ست اثر نکند وروا نیست کسی را که صلاحیت ندارد گفتند صلاحیت چیست گفت هر سخن که گوید محتاج بار دیگر نباشد وفکر نکند که دیگر چه گوید چه سخنش از غیب آید خود را درمیان نه بیند گفت هر که نفس خود را بدتر از نفس فرعون نداند متکبر ست وگفت تواضع آنست که هیچکس را محتاج خود نه بینی نه در انجهان ونه درین جهان

عبد الله حبیق مولدش کوفه بود ومنزلش انطاکیه فتح موصلی گفت نخست که او را دیدم گفت ای خراسانی

آدمی را چهار چیز ست چشم و زبان و دل و هوای نفس این چهار را از انچه نشاید نگهدار و الا خاک بر سر کن که آماده شقاوتی وی گفته خدا تعالی دل را برای ذکر آفریده ست چون با نفس قرین گشت موضع شهوت گردید و گفت شهوت از دل نرود مگر از خوفی که بیقرار کند یا از شوقی که بی آرام نماید و گفته هیچ حالی از احوال مستغنی از صدق نیست وصدق از همه مستغنی ست

احمد مسروق جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته درخت معرفت را آب فکر دهید و درخت غفلت را آب جهل و درخت توبه را آب ندامت و درخت محبت را آب موافقت

ابراهیم بن داود قدس سره از قدما مشایخ و از اقران جنید ست وی گفته معرفت اثبات حق ست و هم وی گفته قدرت آشکار ست و چشمها کشاده لکن دیده ضعیف ست طاقت مشاهده ندارد و گفت دشمنان را مراعات ادب وقتی ست که از حقیقت بعلم آیند و گفت مادام که دل را از اغراض کونی خطرے بود نزدیک خدا او را خطری نبود

یوسف اسباط قدس سره صاحب محاسبه و مراقبه بود از برگ خرما زنبیل بافتی و از ان قوت کردی وی گفته هر که قرآن خواند و دنیا برگزیند او استهزا کننده ست گفتند تواضع چیست گفت هر چه بینی از خود بهتر دانی گفت صدق را علامات ست راست داشتن دل با زبان و موافق بودن قول با فعل وگذاشتن طلب [illegible]

ابوعثمان [illegible] قدس سره جنید را دیده بود همواره در مجاهده می بود و یک لحظه نمی آسود گفت دنیا دریاست کناره او آخرت و کشتی تقوی و مردم مسافر گفتند تصوف چیست گفت تلک امة قد خلت لها ما کسبت

سمنون محب محبت را بر معرفت تقدیم و ترجیح میدهد و گوید اصل راه محبت ست و باقی فرع اوست و او خود را سمنون کذاب میگفت او را در عرب بوعظ تکلیف دادند هیچکس را مستمع قابل ندید رو بقنادیل کرد و گفت سخن محبت بشما می گویم قنادیل متحرک شدند و پاره پاره گشتند گویم حق تعالی در قرآن مجید فرموده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله پس حرکت و ریزه شدن قندیل دور از منقول و معقول نیست وی گفته محبت را برنج و بلا مقرون کردند تا هر سفله دعوی محبت او نکند و گفت فقیر آنست که بفقر انس گیرد چنانچه جاهل بنقد و فقیر از نقد چنان گریزد که جاهل از فقر

ابو الحسین قوشنجی در قوشنج بزندقه مطعون گشت ازانجا به نیشاپور رفت گویند براهی میرفت ترکی از عقب اوگردنی بزد و بگذشت مردم گفتند این فلان بزرگ ست بمعذرت پیش آمد گفت تو فارغ باش ازانجا که آمده ست بی خطاست عزیزی پرسید چگونه گفت چگونه باشد کسی که دندانش از خائیدن لغمت فرسوده وکند گشته و زبانش در شکایت تیز تر گفتند ایمان و توکل چیست گفت آنکه لقمه از پیش خود خوری ولقمه خود بآرام دل بخائی و بدانی که انچه تراست از تو فوت نشود

علی بن سهل اصفهانی از طبقهٔ ثانیه ست با جنید بغدادی هم مراسلات بود وی گفته گمان مبرید که مرگ من همچو مرگ یکی از شماست که بیمار می شوید و مردم عیادت می کنند بلکه همین که مرا بخوانند اجابت کنم روزی براهی میرفت لبیک گفت و سر بنهاد ابو الحسین گفت شیخا لا آله الا الله بگو تبسم کرد و گفت بمن میگوئی بعزت او که میان من و او نیست مگر یک حجاب ع

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم خوشا دمی که ازین چهره پرده برفگنم

وی گفته هر که پندارد که نزدیکتر ست او دورتر ست چنانچه آفتاب بر روزنی تابد و ذرها پدید آید کودکان مشت ازان پر می کنند چون باز کنند هیچ نه بینند کل ما خطر ببالک فهو اعلی من ذالک گفت از آدم تا خاتم همه از دل میگویند و من میخواهم که کسی بمن بگوید که دل چیست و چگونه ست و نمی بینم وی گفته التصوف التبری عمن دونه والتخلی عمن سواه از وی حقیقت توحید پرسیدند گفت قریب من الظنون بعید من الحقائق وانشد لبعضهم

فقلت لاصحابي هي الشمس ضوءها قريب ولكن في تناولها بعد

ابو الحسن هاروسی استاذ قصار مذکور ست واز قدما مشایخ نیشاپور وی گفته لا يظهر على احد شيء من نور الايمان الا باتباع السنة ومجانبة البدعة وكل موضع ترى فيه اجتهادا ظاهرا بلا نور فاعلم ان ثمه بدعة خفية وگفته نماز بسیار می بینم و روزه فراوان اما از نور ایمان چیزی نیست وگفت تاریکی ظاهر از تاریکی باطن ست

منصور عمار از حکما مشایخ ست تولدش در مرو بود و توطنش در بصره کاغذی که بسم الله الرحمن الرحیم برا و نوشته بود در راه دید و جای پاک ندید تا بنهد لاجرم بخورد در خواب شنید حرمتی که بنام ما کردی در حکمت بر تو کشادیم هارون رشید از وی پرسید عاقل ترکیست و جاهل ترکدام گفت مطیع ترسناک

عاقلترست و عاصی ایمن جاهلتر وی گفته مردم عارف بخود اند یا عارف بخدا آنکه عارف بخود بود کارش مجاهده و تطهیر باطن بود و کار عارف بخدا طلب رضا و خوشنودی خداست رضی الله عنهم و رضوا عنه پس از مرگ وی را بخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفت مرا بنواختند و در آسمان هفتم منبر نهادند و مرا گفت بر وانجا از من میگفتی اینجا با من بگوی و با دوستان و فرشتگان من می باش

احمد انطاکی از طبقهٔ اولی ست گفته امام هر عمل علم ست و امام هر علم عنایت و هم گفته او تعالی میگوید انما اموالکم واولادکم فتنة ونحن نستزید من الفتن وگفته وافقنا الصالحین فی الجوارح وخالفناهم فی الهمم وگفته اعمل علی ان لیس فی الارض احد غیرك ولا فی السماء احد غیره

محمد بن منصور طوسی صوفی ست و محدث استاد عثمان بن سعید دارمی او را از حقیقت فقر پرسیدند گفت السکون عند کل عدم والبذل عند کل وجود وگفته یحتاج المسافر فی سفرة الی اربعة اشیاء علم یسوسه و ذکر یونسه و ورع یحجزه و یقین یحمله

علی عکی ازین طائفه بوده و در مکه مجاور شده وی گفته من رضی من الدنیا بالدنیا فهو ملعون ومن رضی من العلم بالعلم فهو مفتون ومن رضی من الزهد بالثناء فهو محجوب ومن رضی من الحق بشئ مادون الحق کائنا ما کان فهو طاغ و از مناجات اوست الهی ما را بر آگاهی فرومگذار که آگاهی همه شغل ست و در دانش بند که دانش همه درد ست و بنده تا با خود ست چوب خشک و آهن سرد ست

حاتم بن عنوان اصم از طبقهٔ اولی ست جنید بغدادی گفت صدیق زماننا حاتم الاصم مرید شقیق بلخی ست وی گفته هر بامداد مرا شیطان میگوید چه خواهی خورد میگویم مرگ میگوید چه خواهی پوشید میگویم کفن میگوید کجا خواهی بودن میگویم در گور گویدنا خوش مردی و برو دآری ان عبادي ليس لك عليهم سلطان شخصی از وی موعظت خواست گفت اذا اردت ان تعصى مولاك فاعصه في موضع لا يراك از وی پرسیدند که از کجا میخوری گفت ولله خزائن السموات والارض ولكن المنافقين لا يفقهون یکی بوی چیزی فرستاد قبول کرد گفتند چرا پذیرفتی گفت در گرفتن آن ذل خود دیدم و عز وی و در ناگرفتن عز خود دیدم و ذل وی پس عز او را بر عز خود گزیدم و ذل خود را بر ذل وی حاتم بغداد آمد خلیفه را خبر کردند که زاهد خراسان ست او را طلب کرد چون در آمد گفت زاهد توئی گفت نه بلکه توئی که باندک قناعت کردهٔ قل متاع الدنیا قلیل منکه بدنیا و عقبی سر فرو نمی آرم زاهد از کجا باشم وی شاگردان را گفت اگر پرسند که از حاتم چه می آموزید

که نه علم دارد و نه حکمت بگوئید دو چیز یکی خورسندی بانچه داریم دوم ناامیدی ازانچه بدست دیگران ست یکی گفت که وجه قوت برای تو مقرر کنم گفت می ترسم که تراجل فرا رسد و مرا باید گفت ای روزی دهندهٔ آسمان روزی ده زمین بمرد شخصی او را گفت از کجا میخوری گفت از خرمن خدا گفت از آسمان می آید گفت همه از آسمان می آید وفی السماء رزقکم وما توعدون وی گفته اول زهد اعتماد ست بر خدا و اوسطش صبر و آخرش اخلاص

احمد بن ابی الحواری دمشقی از طبقهٔ اولی ست جنید او را ریحانة الشام گفتی وی گفته دنیا مزبله و مجمع سگان ست و کمتر از سگ کسی ست که از و دور نمی شود سگ حاجت خود میگیرد و میرود و دوستدارش در هیچ حال از و جدائی شود گفت خوف مکر و استدراج لازم ست و گفت دوستی خدا دوستی طاعت اوست

سهیل تستری از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ ذوالنون مصری ست از و پرسیدند که نشان بدبختی چیست گفت آنکه ترا علم دهد و توفیق عمل ندهد و عمل دهد و اخلاص ندهد و عمل کنی و بیکار کنی و دیدار و صحبت نیکان دهد و قبول ندهد و گفته شیطان از خفتهٔ گرسنه بگریزد شخصی گفت خواهم با تو صحبت دارم گفت اگر بمیرم با که صحبت داری گفت با خدا گفت مرا مرده انگار و با خدا صحبت دار گفتند شیر بزیارت تو می آید گفت سگی پیش سگی می آید وی گفته سر همه آفتها سیر خوردن ست گفت قومی که بمقام اخلاص آیند آزمایش شان ببلا نمایند اگر جنبیدند جدا مانند اگر آرمیدند پیوستند گفت علامت سخت دلی آنست که تدبیر کارها باندیشهٔ خود بیند بخدا باز نگذارد گفت هیچ راه نزدیکتر از عجز نیست وی گفته خدا را مکانی شریفتر از دل نیست و هیچ عطای عزیزتر از معرفت نیست

عباس شکلی از قدماء مشائخ بغداد ست وی گفته هر که بحضرت حق مشغول ست از ایمان وی نباید پرسید ؎

اشغلت قلبي عن الدنيا ولذتها — فانت والقلب شيء غير مفترق

وما تتابعت الاجفان عن سنةٍ — الا وجدتك بين الجفن والحدق

ابوحمزهٔ خراسانی از طبقهٔ ثالثه ست در وجد و حال مثل نداشت چون آواز باد شنیدی وجدش رسیدی در خانهٔ حارث محاسبی آواز گوسفندی شنید در وجد آمد و گفت عز الله جل جلاله

ابوسعید خراز از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی و پیشین کسی ست که در علم فنا و بقا سخن گفت او را لسان التصوف گفته اند چار صد کتاب در علم تصوف تصنیف کرد مولدش بغداد ست ذوالنون را دیده بود علماء ظاهر بر وی انکار کرده اند و تکفیر نمودند وی سخن در ورع می گفت مهدی عباسی بگذشت گفت شرم نداری

زیبنها، دو انگی نشینی و از حوض زبیده آب خوری و سخن درو غ میگوئی گفت راست میگوئی وی گفته
مرا مخیر کردند درمیان قرب و بعد من بعد را اختیار کردم از انکه طاقت قرب نداشتم گفت دشمنی فقرا بعضی
با بعضی از غیرت الهی ست که با یکدیگر آرام نگیرند گفت هر که گمان برد که بجهد بحق رسم خود را در رنج بی نهایت
افگند و هر که خواهد بی جهد برسد خود را در تمنای بیغایت اندازد گفت خدا تعالی اولیا را که عتاب و مواخذه
میکند از انجهت که ایشان خدا را برهمه گزیده اند بروا ندارد که واسطهٔ درمیان آید و ایشان را راحتی باشد
از چیزی سوای او وی گفته من ظن انه ببذل المجهود یصل فمتعن و من ظن انه بغیر بذل المجهود یصل

فمتمن ولنعم ما قیل ؎

بجستجوی نیابد کسے مراد ولی | کسی مراد بیابد که جستجو دارد

وهم وی گفته تدارک نمودن وقت ماضی ضایع کردن وقت باقیست ومن اشعاره ؎

الوجد یطرب من فی الوجد راحته | والوجد عند وجود الحق مفقود
قد کان یطربنی وجدی فاذهلنی | عن رویة الوجد من بالوجد مقصود

ابو الحسین نوری ملقب بامیر القلوب از طبقهٔ ثانیه ست خلیفهٔ سری سقطی جنید گفته ذهب نصف هذا العلم
بموت النوری همیشه تسبیح در دست داشتی وی را گفتند تستجلب الذکر گفت لا بل استجلب الغفلة وهم وی گفته
لا یغرنك صفاء العبودیة فان فیه نسیان الربوبیة وی را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بخدا گفتند عقل چیست
گفت عاجزست راه نماید مگر بعاجز وگفته اذا استتر الحق عن احد لم یهده استدلال ولا خبر و نیز گفته
نظرت یوما الی النور فلم ازل انظر الیه حتی صرت ذلك النور وی تصوف را بر فقر ترجیح داد و صحبت
بر عزلت تفضیل نهاد و ایثار در صحبت واجب گردانید وی گفته تصوف نه رسوم ست و نه علوم اگر رسوم بودی
بمجاهده میسر شدی واگر علوم بودی بتعلم حاصل شدی بلکه تخلق باخلاق الهی ست وگفت تصوف آزادی وجوانمردی
وترک تکلف ست گویم حق تعالی فرموده وما انا من المتکلفین

سید الطائفه جنید بغدادی مذهب ابو ثور داشت وگفته اند مذهب ثوری درمیان صوفیه معروف ست
بسلطان المحققین واعدل المشایخ وطاؤس العلماء ولسان القوم ولسان التصوف ارادت وتوسل اکثر اولیاء
باوست درمناقب الاولیاء ترجمهٔ او ببسط نوشته روزی در ایام صغر با کودکان بازی میکرد سری سقطی
گفت ما تقول فی الشکر یا غلام گفت الشکر ان لا تستعین بنعمته علی معاصیه جوانی درلباس ترسایان

بمجلس او استاد و گفت ایها الشیخ ما معنی قول رسول الله صلعم اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله گفت مسلمان شو که وقت اسلام تو رسیده ست یافعی گفته مردم پندارند که جنید را درین جواب یک کرامت ست و من میگویم که دو کرامت ست یکی اطلاع بر کفر آن جوان دیگر اطلاع بر آنکه وی در حال اسلام بیارد وی گفته استغراق الوجد فی العلم خیر من استغراق العلم فی الوجد و گفته اشرف المجالس و اعلاها الجلوس مع الفکرة فی میدان التوحید او را پرسیدند که بلا چیست گفت هو الغفلة عن المبلی

عمر مکی از طبقهٔ ثانیه ست گفته المروة التغافل عن زلل الاخوان وی را گفتند ما قانون الذکر گفت وجود افراده مع معرفة اوصافه

ابو عثمان حیری از طبقهٔ ثانیه ست و خلیفه ابو حفص حداد وی را گفتند جوانمردی چیست گفت آنکه تو در انه بینی درهم وی گفته الشوق من شعائر المحبة و گفته التهاون بالامر من قلة المعرفة بالامر گویم و شاهد اوست قوله تعالی وکذبوا بما لم یحیطوا بعلمه وی براهی میرفت کسی از بام یک طشت خاکستر بر او ریخت یاران خواستند که او را جفا کنند گفت شکر باید کرد آنرا که سزاوار آتش باشد بخاکستر صلح کنند شخصی او را دعوت کرد چون بدر سرایش رسید گفت ای شکم خواره برگرد چیزی نیست برگشت باز گفت بیا همچنین تا سه کرت بسخنان تلخ باز گردانید پس بر پای شیخ افتاد و مرید شد و گفت چه حلیم و صبوری گفت این کاری نبود سگان هم میکنند کار مردان دیگر ست وی گفته هر که سخن این طائفه بشنود و بران کار کند نور آن در دلش ظاهر شود و الا حکایتی ست که یاد گرفت و فراموش نمود و گفت عبودیت آنست که هیچ چیز از نفس نیکو نه بیند و خود را نکوهیده دارد و گفت خوف از عدل اوست و رجا از فضل او و گفت خوف خواص در حال بود و خوف عوام در استقبال و گفت علامت سعادت آنکه مطیع باشی و بترسی که مبادا مردود شوم و علامت شقاوت آنکه عاصی باشی و امید داری که مقبول شوم

ابو عثمان مغربی از طبقهٔ پنجم ست گفته الاعتکاف حفظ الجوارح تحت الاوامر وهم وی گفته العاصی خیر من المدعی لان العاصی ابدا یطلب طریق توبته والمدعی یخبط ابدا فی خیال دعواه

عباس بن مسروق از طبقهٔ ثانیه ست او را از تصوف پرسیدند گفت خلو الاسرار مما منه بدو تعلقها بما الیس منه بد وهم وی گفته من ترک التدبیر عاش فی راحة

احمد مسوحی از اجلهٔ بغداد ست با یک پیرهن و یک رداء و نعلین حج میکرد وی گفته من فتح له شیء من غیر مسئلة فرده وهو محتاج الیه احوجه الله الی ان یاخذ مثله بمسئلة

رویم بن احمد از اجلۂ مشایخ بغداد و خلیفۂ جنید بغدادی ست عالم و قاری بود بر مذہب داود اصفہانی
وی گفتہ التصوف ترك التفاضل بين الشيئين یکی او را گفت کیف حالك گفت کیف حال من کان دینہ
ھواہ وھمتہ دنیاہ لیس بصالح تقي ولا بعارف نقي او را از انس پرسیدند گفت ان تستوحش من غیر اللہ
حتی من نفسك گفتند محبت چیست گفت الموافقة فی جمیع الاحوال ؎

ولو قلت لي مت مت سمعا وطاعة ۔ وقلت لداعي الموت اهلا ومرحبا

وگفتہ الرضا استلذاذ البلوی والیقین هو المشاهدة وہم وی گفتہ ادب المسافر ان یجاوز همته قدمه
وحیثما وقف قلبه یکون منزله یکی از و وصیت خواست گفت کمترین کار بذل ارواح ست اگر نخواہی تبرہات
صوفیان مرز وی گفتہ کسی را کہ حق تعالی کردار روزی کند وگفتار باز گیرد او در نعمت ست و ہر کہ را گفتار دہد و
کردار باز گیرد او در نقمت ست و چون ہر دو باز گیرد در آفت ست

یوسف بن حسین رازی از طبقۂ ثانیہ ست وی گفتہ الخير كله في بيت ومفتاحه التواضع والشر كله في
بيت ومفتاحه الكبر ونیز فرمودہ مرد آنقدر قدم در مجاہدہ نہد کہ اگر دست رد با ورسد ہنوز صاحب منزلت
باشد واگر از پادشاہی بیفتد از وزیری نیفتد وگفت عزیز ترین چیزہا اخلاص ست ہر چند جہد میکنم تا ریا برآرم
برنگی دیگر می آید ختر عرب وعاشق شدوی بگریخت سحرگہ حضرت یوسف علیہ السلام را بخواب دید بشارت ترقی مراتب
شنید گویم ہفت کس کہ آنہا را روز قیامت زیر سایۂ عرش جا دہند از ان میان یکی کسی ست کہ زنی صاحب جمال
وحسب او را خواند و وی بخوف خدا باز ماند حق تعالی فرمودہ واما من خاف مقام ربه ونهى النفس عن
الهوى فان الجنة هي المأوى

سمنون بن حمزہ از طبقۂ ثانیہ ست خلیفہ را بر وی متغیر گردانیدند فرمود تا ویرا بکشند سیاف آمد خواست تا
فرمان بقتل او دہد زبانش بگرفت کشتن او را تاخیر کردند شب خلیفہ را بخواب نمودند کہ زوال ملک تو در زوال
حیات اوست صبح او را بخواند و عذر خواست از اشعار اوست ؎

وكان فؤادي خاليا قبل حبكم ۔ وكان بذكر الخلق يلهو ويمزح
فلما دعا قلبي هواك اجابه ۔ فلست اراه عن فنائك يبرح
رميت ببين منك ان كنت كاذبا ۔ وان كنت في الدنيا بغيرك افرح
وان كان شيء في البلاد باسرها ۔ اذا غبت عن عيني بعيني يملح

فان شئت واصلني وان شئت لا تصل　　　　فلست ارى قلبي لغيرك يصلح

عروة بن الوثابه شیخی بود بمکه و بشام از دنیا رفته ویرا بخواب دیدند و از حالش پرسیدند گفت حاسبونا فدققوا ثم منوا فاعتقوا

احمد بن جلا از طبقه ثانیه ست او را از محبت پرسیدند گفت مالي والمحبة وانما اريد ان اتعلم التوبة ذوالنون مصری و جنید بغدادی را دیده بود گفت تقوی شکر معرفت ست و تواضع شکر عزت و صبر شکر مصیبت چون وفات او نزدیک رسید بخندید چون بمرد همچنان بود گویا می خندد طبیب گفت زنده ست چون نیک نگاه کرد مرده بود

ابو عبدالله سجزی از طبقه ثانیه و مشایخ خراسان ست وی گفته علامة الاولياء ثلثة تواضع عن رفعة وزهد عن قدرة وانصاف عن قوة شخصی ویرا گفت دیناری دارم خواهم که بتو بدهم مصلحت چون می بینی گفت اگر بدهی ترا بهتر و اگر ندهی مرا بهتر

محمد بن فضل دمشقی از طبقه ثانیه ست پس از وی از بلخ هیچ صوفی نخاست وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم مجاهدة في اوامره واتبعهم لسنة نبيه صلى الله عليه وسلم

محمد بن علی حکیم ترمذی صاحب نوادر الاصول از طبقه ثانیه ست حکیم الاولیا لقب اوست وی گفته ما صنفت حرفا من تدبير ولا ينسب الى شيء منه ولكن كان اذا اشتد على وقتي اتسلى به وهم وی گفته من جهل باوصاف العبودية فهو باوصاف الربوبية اجهل گفت بنده ست آدمی را همین عیب که شادش میکند چیزی که زیان اوست و گفت عزیز کسی ست که معصیت او را خوار نکرده الذين امنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم و آزاد آنکه طمع او را بنده نساخته و خواجه کسی که شیطان او را اسیر نکرده و هرکه از خدا ترسد بخدا گریزد

ع هم در تو گریزم ار گریزم ٭

ابو عبدالله حضرمی ویرا از تصوف پرسیدند گفت رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه گفتند صفت ایشان چیست گفت لا يرتد اليهم طرفهم وافئدتهم هواء گفتند محل ایشان کجاست گفت في مقعد صدق عند مليك مقتدر گفتند زیادت کن گفت ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسئولا گویم حق تعالی می فرماید ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون متقی عبارت از ولی ست و محسن اشارت از صوفی

ابو علی جوزجانی از طبقهٔ ثانیه ست وی گفته الخلق کلهم في ميادين الغفلة يركضون وعلى الظنون يعتمدون وعندهم انهم في الحقيقة يتقلبون وعن المكاشفة ينطقون وهم وی گفته بدبخت آنکس ست که که حق سبحانه گناه وی را بر وی بپوشاند و وی آنرا اظهار کند

ابو یعقوب نهرجوری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته الدنيا بحر والآخرة ساحل والمركب التقوى والناس على سفر وهم وی گفته اعرف الناس بالله اشدهم حيرة وگفته من اخذ التوحيد بالتقليد فهو عن الطريق بعيد

ابو یعقوب مزابلی از اقران جنید ست او را پرسیدند که تصوف چیست گفت حال تضمحل فيها معالم الانسانية

ابو یعقوب کورنی پیری روشن بود چوبی در دست داشت در دُستره یعنی رویالی بر میان آن بسته گفتند این چیست گفت این هم فنی ست روزی میگذشت جماعتی از معدلان نشسته بود بر ایشان خواند تحسبهم جميعا وقلوبهم شتى و برگذشت

خیر نساج از طبقهٔ ثانیه ست جنید گفته خیر خیرنا شخی شافی و نفسی موثر داشت شبلی و ابراهیم خواص در مجلس او توبه کردند صد و بست سال عمر یافت وی گفته خوف تازیانه خداست که بی ادبان را تادیب نماید وی را پس از مرگ بخواب دیدند گفتند خدا تعالی با تو چه کرد گفت لا تسألني عن هذا استرحت من دنياكم القذرة

محفوظ بن محمود از طبقهٔ دوم یا سوم ست گفته التوكل ان ياكل العبد بلا طمع ولا شره وهم وی گفته من اراد ان يبصر طريق رشده فليتهم نفسه في الموافقات فضلا عن المخالفات

محفوظ بن محمد بغدادی ست یکی از سالکان این طریق وی گفته من ابصر محاسن نفسه ابتلي بمساوی الناس ومن ابصر عيوب نفسه سلم من روية مساوی الناس وهم وی گفته اكثر الناس خيرا اسلمهم للمسلمين صدرا

ابو محمد جریری از طبقهٔ ثالثه ست درویشی او را گفت بر بساط انس بودم دری از بسط بر من بگشادند از مقام خود بلغزیدم و محجوب شدم راه گم کرده خود چون یابم مرا براهی که بآن برساند دلالت کن ابو محمد بگریست و گفت ای برادر همه باین در گرفتار اند و باین داغ مبتلا لکن بر تو بیتی چند بخوانم که بعضی ازین طائفه گفته اند

قف بالديار فهذه آثارهم تبكي الاحبة حسرة وتشوقا

کم قد وقفت بها اسائل مخبرا | عن اهلها او صادقا او مشفقا
فاجابني داعي الهوى في رسمه | فارقت من تهوى فعز الملتقى

جریری معاصر و خلیفهٔ جنید ست و صحبت سهیل تستری دریافته ... داشت جوانی برخاست و گفت دلم گم شده ست دعا کن تا بیایم گفت ما همه درین مصیبتیم وی گفته در قرن اول معامله بدین بود و دین فرسوده شد و در دوم بوفا آنهم رفت و در سوم بمروت آنهم برخاست و در چهارم بحیا آنهم نماند اکنون معامله بدهشت میکنند و گفت توکل معاینه شدن اضطرارست و صبر فرق نکردن در حال نعمت و حال نعمت و اخلاص ثمرهٔ یقین ست و ریا نتیجهٔ شک

غانم بن سعد از بغداد بود پس از وفات او را بخواب دیدند گفتند حق تعالی با تو چه کرد گفت بر من رحمت کرد و به بهشت در آورد گفتند بدان معاملتها گفت نی اگر بدان معاملتها باز نگریستی همانجا بودمی

غیلان سمرقندی در معارف صاحب سخن بود وی گفته عارف از حق بحق نگرد و عالم از دلیل بحق و صاحب وجد مستغنی بود از دلیل

غیلان موسوس از قدماء مشایخ عراق ست در خرابها بودی و با کس نیامیختی و از کس چیزی قبول نکردی وکس ندیدی که چه می خوردی وی را پرسیدند که بنده از خطر غفلت کی رهد گفت انگاه که بدانچه او را فرموده اند مشغول باشد و از انچه نهی کرده اند غافل و در حساب نفس خود عاقل

ابو العباس بن عطا از ظریفان صوفیه ست سخن نیکو و زبان فصیح دارد قرآن را تفسیر کرده از اول تا آخر بزبان اشارت وی گفته در تفسیر قوله تعالی یمیتني ثم یحیین ای یمیتني عني ثم یحییني به و هم وی گفته در تفسیر قوله تعالی ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ای استقاموا علی انفراد القلب بالله تعالی در مناقب الابرار گفته در علم ظاهر مفتی و مجتهد بود و در علم باطن محقق و موحد علماء متکلمین گفتند صوفیان زبان متعارف گذاشته الفاظ غریب چرا اشتقاق کرده اند آیا در مذهب شما عیبی ست که آن الفاظ می پوشند گفت آن معانی بر ما عزیز بود نخواستیم که بقوالب الفاظ مستعمله درآریم ابن عطا را بکفر و زندقه نسبت کردند و وزیر معتقد بالله با او جفا نمود موزه از پایش کشیده بر سرش زد تا که ازین عالم برود و می بر زبانش جاری بود قطع الله یدیك و رجلیك بعد از چند روز بادشاه بر وزیر منحرف گردید و دست و پایش برید صوفیان درین تعجب اند که ابن عطا آنچنان سکینه و بعضی تاویل وی گفته هرکرا از ادب محروم داشتند از همه چیز مهجور کردند قصورا و سبب در قرب محنت ست از قصور در بعد که از جهال کبائر در گذارند و صدیقان را بالتفاتی مواخذه نمایند

ابو العباس دینوری از طبقهٔ خامسه است در نیشاپور مردم را موعظت میگفت بزبان معرفت بخوب ترین بیان او را گفتند خدا را بچه شناختی گفت بآنکه نشناختم یعنی معترفم بعجز و هم وی گفته ادنی الذکران ینسی ما دونه ونهایة الذکران یغیب الذاکر فی الذکر عن الذکر ویستغرق بمذکوره عن الرجوع الی مقام الذکر وهذا حال فناء الفناء

ابو العباس سیاری از طبقهٔ پنجم است عالم و فقیه و محدث بود ویرا از پدر میراث بسیار بماند جمله بداد و دو تار موی پیغمبر خدا صلعم بخرید ببرکت آن امام صنفی از صوفیه شد که ایشانرا سیاریه خوانند چون از دنیا برفت وصیت کرد تا آن مویها را در دهان وی نهادند وی گفته التوحید ان لا یخطر بقلبك ما دونه و هم وی گفته واسطی را نزد مرگ گفتند ما را وصیتی کن گفت احفظوا مراد الله فیکم وی گفته اگر روا بودی که در نماز بجای قرآن بیتی خواندی این بیت بودی

اتمنی علی الزمان محالا ان تری مقلتای طلعة حر

ابو العباس نهاوندی از طبقهٔ سادسه است وی گفته با خدا بسیار نشینید و با خلق اندک ترسائی شنید که در میان مسلمانان اصحاب فراست باشند بخانقاه شیخ ابو العباس قصاب رفت نزد آمد شیخ گفت بیگانه در کوی آشنایان چه کار دارد ترسا بازگشت و گفت یکی معلوم شد از انجا عزم خانقاه نهاوندی کرد چار ماه وضوئی ساخت و نماز میکرد بعده خواست که برود شیخ گفت جوانمردی نبود که چون حق نان و نمک افتاد بیگانه بیائی و بیگانه روی ترسا مسلمان شد و بعد از شیخ بجای شیخ بنشست

حمزه بن محمد از مشایخ هرات است مستجاب الدعوة بوده و سخاوتی عظیم داشته رفیق احمد بن حنبل بوده مذهب او را بهرات وی آورده میگوید هر که را صحبت اولیاء و مشایخ مهذب نکند وی بهیچ پند مهذب نشود

حسین بن منصور حلاج از طبقهٔ ثالثه است از بیضا بود که شهری در فارس است ابو المغیث کنیت دارد با جنید و نوری صحبت داشته مشایخ در کار او مختلف اند بیشتر ویرا رد کرده اند و ساحر و کافر گفته مگر چندتن که بکشتن وی رضا ندادند و فتوی ننوشتند و از متاخران ابو سعید ابو الخیر گفته که او در علو حال است اما شیخ الاسلام هروی گوید که من او را نمی پذیرم موافقت مشایخ و رعایت شرع و علم را و در نیز نمیکنم شما نیز چنان کنید و او را موقوف گزارید و آنکه او را بپذیرد دوستر دارم از آنکه او را رد کند و نیز گفته بر حلاج بسیار سخنهای دروغ گویند و کلمات نامفهوم و ناراست بندند و کتابهای مجهول و حیل بوی منسوب دارند و آنچه

درست شود از وی پیدا بود گویم متقدمین او را ملحد دانند و متاخرین موحد شیخ الاسلام ابن تیمیه از متقدمین ست
شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیاء می نویسد که چون آوازهٔ انا الحق شائع گشت علماء محضری نوشتند و
بکشتن منصور فتوی دادند پیش بادشاه مقتدر بالله وزیرش علی بن عیسی بر منصور متغیر شده بود بزندانش
فرستاد خلیفه گفت تا جنید فتوی ندهد او را نکشیم شیخ فرید الدین عطار در محل می نویسد مرا عجب آید از کسیکه روا دارد
که از درخت موسی انی انا الله بر آید و درخت در میان نه چرا روا ندارند که از منصور انا الحق بر آید و منصور در میان نه
انتهی چون محضر پیش جنید آوردند بعضی صوفیان خواستند که تاویلی کنند جنید گفت وقت تاویل نمانده لاجرم
جنید لباس صوفیانه از خود بر کشیده لباس علما پوشید و نوشت نحن نحکم بالظاهر او بظاهر حال کشتنی ست و باطن را
خدا داند او را گفتند حال چیست گفت معراج مردان دار ست شبلی گفت ما التصوف گفت کمترین این ست
که می بینی گفت بالاتر کدام ست گفت ترا آن راه نیست ؎ منصور بر سر دار این نکته خوش سراید * از شافعی
مپرسید امثال این مسائل شبلی گفت آن شب زیر دار بودم تا بروز از هاتفی شنیدم اطلعناه علی سر من
اسرارنا فافشی سرنا فهذا جزاء من یفشی سر الملوک شبلی گفت الهی ہمنے تقتل المحبین قال الی ان احد وادیتی
قال ما دیتک قال لقای وجمالی والله اعلم بحقیقة الحال شبلی زیر دار وی بایستاد و گفت اولم ننهک
عن العالمین قاضی که بکشتن او حکم کرده بود گفت او دعوی پیغمبری میکرد و این دعوی خدائی میکند شبلی گفت
من همان میگویم که او گفت لکن مرا دیوانگی برهاند و ویرا عقل در افگند ؎

بنگی ز دیم سر انا الحق شد آشکار مارا ازین گیاه ضعیف این گمان نبود

گویم ذنب از شرع منصب بس عالی ست انجا چنین ترهات عذر خواه نبود و هرگز کفری ظاهر و باطن اسلام نگنجد *
ابو الفاتک بغدادی ویرا پرسیدند که توحید چیست گفت افراد القدم عن الحدث هروی گوید دانی
که توحید صوفیان چیست نفی حدث و اقامت ازل وکان الجنید یکرمه
ابو عمرو دمشقی از طبقهٔ ثالثه ست یگانهٔ مشائخ شام بود وی گفته التصوف رویة الکون بعین النقص بل
غض الطرف عن کل ناقص بمشاهدة من هو منزه عن کل نقص و هم وی گفته اذا اصفت الارواح بالقرب
اثرت علی الهیاکل انوار الموافقات
عبد الله خراز از طبقهٔ ثالثه و کبار مشائخ ری ست وی گفته الجوع طعام الزاهدین و الذکر طعام العارفین
و هم وی گفته العبودیة الظاهرة والحریة الباطنة من اخلاق الکرام و نیز گفته صیانة الاسرار عن الالتفات

الی الاغیار من علامات الاقبال علی الله تعالی
صائغ دینوری از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته دو بار از دنیا بیزار باید شد یکبار بیرون آئی خلق بقبول رو بتو نهند باز بدنیا شوی چندانکه قبول خلق برود و بباطن ازان منقطع باشی و هم وی گفته محبتك لنفسك هي التي تهلكها او را گفتند مرید کیست وصفت وی چیست این آیه برخواند ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه.
ابو الحسن صبیحی اهل بصره او را از بصره بیرون کردند بسوس رفت و همانجا بمرد وی گفته الغریب هو البعید عن وطنه وهو مقیم فیه وگفته الغریب هو الذي لا جنس له وبار دگر گفته الغریب من صحب الاجناس گویم الغریب من اصلح ما افسده الناس من السنن
ابراهیم قصار از طبقهٔ ثالثه ست از اجلهٔ مشائخ شام مردی او را پرسید که هل یبدی المحب حبه او هل ینطق به او هل یطیق کتمانه وی در جوابش تمثل باین ابیات کرد ؎

ظفرتم بكتمان اللسان فمن لكم — بكتمان عين دمعها الدهر يذرف
حملتم جبال الحب فوقي وانني — لاعجز عن حمل القميص واضعف

ومن هذا الوادي ما انشده ابو عبد الله الطاقي ؎

يبدو فاجهد ان اكاتم حبه — فتبين في علامة الكتمان
خفقان قلبي وارتعاد مفاصلي — وغيار لوني وانعقاد لساني
فمتى يكن بيني شهود اربع — وشهود كل قضية اثنان

ومما انشدت بالفارسية ؎

هرچند که مهرت بدلم مستور ست — این نیست که رسوا نشوم بوی جنون ست

قصار گفته بسندست ترا از دنیا دو چیز صحبت فقیری وخدمت دوستی از دوستان او
احمد بن سنان از طبقهٔ ثالثه ست یگانه بود در خوف وورع وزهد وی گفته تکبر المطيعين على العصاة بطاعتهم شر من معاصيهم واضر عليهم و هم وی گفته جمال الرجل في حسن مقاله وكماله في صدق فعاله وگفته علامة من انقطع الى الله على الحقيقة ان لا يرد عليه ما يشغله عنه
ابو الحسین وراق از طبقهٔ ثالثه ست وی گفته حیات دل در یاد کردن زنده ایست که هرگز نمیرد وعیش

گوارنده زندگانی که باخدا بود نه باغیر او و هم وی گفته دوستی خدا متابعت دوست اوست رسول خدا صلعم
وی گفته مردم سه قسم اند امرا و علماء و فقرا از تباهی امرا تباهی معیشت ست و از تباهی علما تباهی دین و از تباهی
فقرا تباهی اخلاق ست گفت هر فتنه را سبب آمیزش خلائق ست و هر سلامت را سبب عزلت مردی وصیت خواست
گفت سنگی بردار و هر دو پا بشکن و کاردی برگیر و زبان ببر گفت اگر طمع دارد پرسند پدرت کیست گوید شک در
مقدر و اگر گویند آل تو چیست گوید حرمان

ابو الحسین سلامی مردی بزرگ صاحب تاریخ بوده وی گفته عیسی موصلی راهب بود میگفت بر مسلمانان آیتی
فرود آمده ندانم که از پس آن آیت خدا را چون می آزارند ما یکون من نجوی ثلثة الا هو رابعهم الایة

ابو بکر شبلی از طبقهٔ رابعه ست عالم و فقیه و مذکر مجلس بود مذهب مالک داشت اصلش از فرغانه ست و نشو و نما
در بغداد یافته جنید او را تاج این قوم میگفت کسی شبلی را گفت دعاے کن این بیت بخواند ؎

مضی زمنی والناس یستشفعون بي — فهل لي الی لیلی الغداة شفیع

وی گفته آزادی آزادی دل ست نه تن و گفت عجب تر آنکه دلی که خدا را شناسد عصیان کند و گفت یاران
سرمایه وقت نگاه دارید رایگان ندهید که فردا یار با ما خواهد بود وی گفته در تفسیر قوله تعالی قل للمؤمنین یغضوا
من ابصارهم یعنی ابصار الرؤس عن المحارم و ابصار القلوب عما سوی الله وی را گفتند ترا خوش فربه
می بینیم و محبتی که دعوی میکنی تقاضای لاغری میکند گفت ؎

احب قلبي وما دری بدني — ولو دری ما اقام في السمن

پرسیدند که مردی سماع میکند و نمیداند که چه میشنود این چیست جواب داد ؎

رب ورقاء هتوف بالضحی — ذات شجو صدحت في فنن
ولقد اشکو فما افهمها — ولقد تشکو فما تفهمني
غیر اني بالجوی اعرفها — وهي ایضاً بالجوی تعرفني
ذکرت الفا ودهرا صالحا — فبکت شجوا وهاجت شجني

وی شنید که کسی میگفت الخیار عشرة بدانق فریاد کرد و گفت اذا کان الخیار عشرة بدانق فکیف بالشرار

ابو بکر ارموی از طبقهٔ رابعه ست در تصوف ویرا طریقه خاص بود خدا را بخواب دید گفت خداوندا
حاجتی دارم گفت چه حاجت خواهی به از آن که ترا از دستبند صوفیان رهانیدم مراد بدستبند حال محال و

اشارات باطلست وی گفته الملائکة حراس السماء واصحاب الحدیث حراس السنة والصوفیة حراس الله وگفته المعرفة تحقق القلب بوحدانیة الله والمحبة اصلها الموافقة والمحب هو الذی یوثر رضا محبوبه علی کل شیء وهم وی گفته من استغفر الله وهو ملازم للذنب حرم الله علیه التوبة والانابة الیه

ابو بکر صیدلانی از اجلۀ مشایخ ست شبلی او را بزرگ داشته وی گفته صحبت با حق دارید واگر نتوانید با کسی دارید که صحبت دار حق ست تا برکت صحبتش شما را بوئی برسد؎ امید بوئی تو از نوبهار بودم را + وگرنه باگل وگلشن چه کار بود مرا

ابو بکر خباز از استادان جریری ست وی گفته العیال عقوبة تنغیص شهوات الحلال

ابو بکر ابهری از طبقۀ رابعه ست از وی پرسیدند حقیقت چیست گفت همۀ آن علم ست گفتند علم چیست گفت همۀ آن حقیقت ست وی گفته الجمع جمع المتفرقات والتفرقة تفرقة المجموعات فاذا جمعت قلت الله واذا فرقت نظرت الی الکون گفت مردی را دیدم که وداع کعبه میکرد و میگریست واین بیت میخواند؎

الا رب من یدنو ویزعم انه — یحبک النائی اودوا قرب

ابو بکر طرطوسی از طبقۀ ششم ست گفت بمکه مهمان بودم میزبان کنیزکی داشت که چیزے می توانست خواند کنیزک نخواند؎

لا منی فیک معشر — فاقلوا او اکثروا

درویشی برپاخاست بانگی چند بزد و بیفتاد و از دنیا برفت گویم ابو القاسم سائح با قوم در مهمانی بود گوینده برخواند؎

کل بیت انت ساکنه — غیر محتاج الی السرج
وجهک المیمون حجتنا — یوم یاتی الناس بالحجج
لا اتاح الله لی فرجا — یوم ادعومنک بالفرج

وی دست برآورد و بانگ زد و بیفتاد نگریستند مرده بود دیگی گفت در نیسابور حادثه بود مردم از شهر بیرون رفته بودند من در مسجدے بودم در کنج آن مسجد درویشی دیگر بود گوینده درآمد درویش وی را گفت چیزی بگو وی برخواند؎

الفیت بینی وبین الحب معرفة — لا تنقضی ابدا اذ ینقضی الابدا
لاخرجن من الدنیا وحبکم — بین الجوانح لم یشعر به احد

درویش بیفتاد و می طپید تا میان دو نماز انگاه بیارمید چون نگریستم برفته بود

ابو بکر سوسی شبی گفت مارا کسی باید که چیزی برخواند تحمی جستند نیافتند جوانی مطرب آمد و برخواند

القوم اخوان صدق بینهم سبب	من المودة لم یعدل به نسب
تراضعوا درة الصهباء بینهم	وا وجبوا لرضیع الکاس ما یجب
لا یحفظون علی السکران زلتهم	ولا یریبک من اخلاقهم ریب

شیخ را وقت خوش گشت شیخ الاسلام هروی گفته ذوالنون وشبلی وخراز و نوری و دراج همه در سماع رفته اند و سه تن از ایشان سه روز زیسته وغیر ایشان نیز از مشائخ و مریدان در سماع رفته اند چه در سماع قرآن وچه در سماع غیر آن زراره قاضی بصره در محراب بود یکی برخواند فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر بانگی زد و مرده بیفتاد درویشی در جبال آذربیجان میرفت واین بیتها می خواند

واللہ ما طلعت شمس ولا غربت	الا وانت منی قلبی ووسواسي
ولا جلست الی قوم احدثهم	الا وانت جلیسی بین جلاسي
ولا هممت بشرب الماء من عطش	الا رایت خیالا منک فی کاسي

ناگاه بیفتاد و بمرد +

ابو بکر سوازینی وی گفته ابن خباز را شنیدم که گفت روز عید اضحی نزدیک حجره بودم درویشی دیدم استاده و بدست وی کوزه میگفت یا سیدی تقرب الناس الیک بذبائحهم وقربانا تهم ولست املک الا نفسي فشهق شهقة ومات

ابو بکر اشنانی وی در سماع برفت نوجوانی آمده بود و قوالی میکرد این دو بیت خواند

دنف یذوب بدائه	والموت دون بلائه
ان عاش عاش منغضا	او مات مات بدائه

ابو بکر شنید واز بام بیفتاد پای شکست و بمرد آری وفای دوستی در دوستی رفتن ست

ابو بکر همدانی وی گفته درویشی سه چیز ست طمع نکند و منع نکند و جمع نکند

ابو بکر دینوری بشام نشسته و با این جلا صحبت داشته وی گفته معده محل طعام ست اگر حلال در وی افگنی قوت طاعت یابی واگر شبهت بود راه حق پوشیده کند واگر حرام بود معصیت زاید

ابو علی رودباری از طبقه رابعه ست نسبت وی بکسری میرسد عالم و فقیه و محدث و ادیب و امام و

سید قوم بود در وقت نزع گفته ع

وحقك لانظرت الى سواكا　　　بعين مودة حتى اراكا

وهم وی گفته فضل مقال بر فعال منقصت ست وعکس آن مکرمت وگفته علامة اعراض الله عن العبد ان يشغله بما لا ينفعه وگفته مالم تخرج من كليتك لم تدخل في حد المحبة

ابو علی ثقفی از طبقهٔ رابعه ست اخص مشایخ بود در کلام در عیوب نفس وآفات اعمال وی گفته العلم بالله حياة القلب من الجهل ونور العين من الظلمة ازوی پرسیدند ناخوشتر در زیست کیست گفت آنکه بر نومیدی زید يعني لا ييأس من روح الله الا القوم الكافرون در اثنای مجالس خود بسیار گفتی ای همه را بهیچ بفروخته وبهیچ را بهمه خریده روزی در محبت واحوال محبان سخن میگفت دران میانه این دو بیت خواند ع

الى كم يكون الصد في كل ساعة　　　وكم لا تمل القطيعة والهجرا

رويدك ان الدهر فيه كفاية　　　لتفريق ذات البين فانتظر الدهرا

ابو علی کاتب مصری از طبقهٔ رابعه ست وی گفته خدا میگوید وصل الينا من صبر علينا اورا پرسیدند که ازین دو یعنی فقر وغنا بکدام یک مائل تری این دو بیت بخواند ع

ولست بنظار الى جانب الغنى　　　اذا كانت العلياء في جانب الفقر

واني لصبار على ما ينوبني　　　وحسبك ان الله اثنى على الصبر

ابو علی رازی وی گفته اذا رايت الله عز وجل يوحشك من خلقه فاعلم انه يريد ان يونسك بنفسه

عبد الله ابو محمد مرتعش از طبقهٔ رابعه ست ازوی پرسیدند که تصوف چیست گفت اشکال وتلبیس وکتمان اورا گفتند که اي الاعمال افضل گفت رؤية فضل الله واین بیت برخواند.... ع

ان المقادير اذا ساعدت　　　الحقت العاجز بالحازم

وهم وی گفته افضل الارزاق تصحيح العبودية وملازمة الخدمة على السنة وی گفته عارف صید معروف ست گفتند فلان بر هوا میرود گفت آنرا که خدا تعالی توفیق مخالفت بهوا دهد بهتر ازان ست که بهوا رود آخر وقت وصیت خواستند گفت پیش کسی روید که شمارا به از من بود ومرا بکسی گذارید که مرا به از شما بود

عبد الله منازل از طبقهٔ رابعه ست وی گفته اگر بنده را در همه عمر یکنفس درست شود که از شرک وریا پاک باشد هر آینه برکات آن نفس در آخر عمر بوی سرایت کند وی در تجرید وتفرید یکتا بود ابو علی ثقفی از

تجرید سخن میگفت گفت اگر مرگ را آماده باشی این سخن درست ست ابوعلی گفت تو ساخته مرگی گفت آری دست را بالین داشت و سر بران گذاشت و از عالم رحلت کرد وی گفته هر که سخن گوید از حال خود گوید والا فسانه گوست که حاکی احوال دیگران ست اثر در دلها کم کند و گفت هر که خواهد که در چشم خلق با قدر باشد واجب ست که نفس او در چشم او خوار بود

عبدالله نباذانی وی گفته مصطفی صلعم بخواب دیدم گفتم یا رسول الله با کدام قوم بنشینم گفت با قومی که بمهمانی شوند یعنی درویشان نه بقومی که مهمانی کنند یعنی توانگران

ابوالخیر تیناتی از طبقهٔ رابعه ست زنبیل بافتی و چون کسی نبودی با شیر موانست داشتی وی را گفتند بلغنا ان السباع تانس بك قال نعم الکلاب یانس بعضها بعضاً

ابراهیم بن مولد از طبقهٔ رابعه ست یکی وی را بخواب دید و گفت مرا وصیت کن گفت علیك بالقلة والذلة الی ان تلقی ربك وی گفته عجب آیدم از کسیکه بشناخت که وی را راهی بخداست پس با غیر او چون زندگانی میکند با آنکه او تعالی میفرماید وانیبوا الی ربکم واسلموا له

مظفر کرمانشاهی وی از طبقهٔ رابعه ست شب را سه حصه کرده بود یکی نماز کردی و یکی قرآن خواندی و یکی مناجات کردی وی گفته العارف من جعل قلبه لمولاه وجسده لخلقه و هم وی گفته باید که نظر تو در دنیا از برای اعتبار باشد و سعی تو دران بر حد اضطرار و ترک تو آنرا بر سبیل اختیار

ابوسعید اعرابی از طبقهٔ خامسه ست وی را جزوی ست در نکتهای توحید سخت نیکو در انجا گفته لایکون قرب الا و ثمه مسافة وی گفته التصوف کله ترك الفضول والمعرفة کلها الاعتراف بالجهل و هم وی گفته لایکون الشوق الا الی غائب

ابوعمرو زجاجی از طبقهٔ خامسه ست وی گفته لان ینقص من البشریة شئ احب الی من ان امشی علی الماء

ابوالحسن صوفی از طبقهٔ پنجم ست اعلم مشایخ بود در وقت خود بعلم توحید و علوم معاملات او را پرسیدند تصوف چیست گفت اسم ولا حقیقة وقد کان قبل حقیقة ولا اسم وی گفته مردم سه گروه اند اولیا که باطن ایشان بهتر ست از ظاهر و علما که ظاهر و باطن ایشان برابرست و جهال که ظاهر ایشان بدترست از باطن خود انصاف نمیدهند و از دیگران انصاف میخواهند و هم وی گفته لیس فی الدنیا شئ اسمج من محب بسبب وعوض

ابو القاسم نصیرآبادی از طبقهٔ پنجم ست وی گفته اذا بدالک شئ من بوادی الحق فلا تلتفت بها الی جنة ونار ولا تخطرهما ببالک واذا رجعت عن ذلک فعظم ما عظمه الله تعالی

ابو بکر رازی وی را در نیسابور قبول عظیم بود کسی وی را گفت در سماع چگوئی گفت بس فتنه آمیزست و طرب انگیز خویشتن را از فتنه گوشه دار گفتند مشایخ آنرا کرده اند گفت جان پدر وقتی که وقت تو چون وقت ایشان شود تو هم چنان بکن که ایشان کرده اند

ابو اسحق گازرونی پدرش شهریار مسلمان شد وی صوفی و محدث ست وی آنحضرت صلعم را در خواب دید پرسید که یا رسول الله ما التصوف فرمود ترک الدعاوي وکتمان المعاني دیگر پرسید که ما التوحید فرمود کل ما هجس ببالک او خطر في خیالک فالله سبحانه بخلاف ذلک دیگر پرسید که ما العقل فرمود ادناه ترک الدنیا واعلاه ترک التفکر في ذات الله و وی گفته التوحید تنزیهه عن الشک والشرک والتعطیل

شیخ روزبهان گازرونی بقلی با شیخ ابوالنجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در اسکندریه شریک بوده وی را تصانیف بسیارست وی صاحب سماع بود در آخر عمر ازان باز ایستاد در معنی سخن گفتند گفت اني اسمع الان من ربي عزوجل فاستعرض مما سمعت من غیره اکثر اوقات در مقام استغراق می بود در مصر گفته قیل لي مرارا اترک الصلوة فانک لا تحتاج الیها فقلت یارب اني لا اطیق ذلک کلفني شیئا اخر

عبدالله بلیانی فرزند ابوعلی دقاق ست و در کمالات شهرهٔ آفاق وی گفته خدای دان باشید و اگر خدادان نشید باری خرد دان نیز مباشید وی گفته ؎

تا حق بدو چشم سر نه بینم هردم | از پای طلب می نشینم هردم
گویند خدا بچشم سر نتوان دید | آن ایشانند من چنینم هردم

محمد طوسی از طبقهٔ پنجم ست یگانهٔ وقت بود در طریقت و کرامات وی گفته طوبی لمن لم یکن له وسیلة الیه غیره و هم وی گفته ترک الدنیا للدنیا من جمع الدنیا

ابو علی دقاق زبان وقت بود و امام فن خود ابوالقاسم قشیری داماد و شاگرد او ست کسی وی را از نزول پرسید باین دو بیت جواب داد ؎

خلیلي هل ابصرتما او سمعتما | باکرم من رب تمشی الی عبد
اتی زائرا من غیر وعد وقال لي | اصونک من تعلیق قلبک بالوعد

روزی بری رسید یکی وی را بشناخت و گفت این ابو علی دقاق ست بزرگان آمدند و درس خواستند قبول نکرد الحاح بسیار نمودند و منبر نهادند تا وعظ گوید بمنبر بالا رفت و اشارت براست کرد و گفت الله اکبر و روی بقبله کرد و گفت و رضوان من الله اکبر و بجانب چپ اشارت کرد و گفت والله خیر و ابقی خلق بیکبار بهم برآمدند و غریو برخاست و چند کس برجای بمردند دران مشغله از منبر فرود آمد و برفت بعده وی را طلب کردند نیافتند

ابو الحسن خرقانی یگانهٔ روزگار و قبلهٔ وقت خود بود از وی پرسیدند که صوفی کیست گفت بمرقع و سجاده صوفی نبود صوفی آن بود که نبود ؎

کمال شوق بتی آن بود که خود نبود ... دگرنه طالب و مطلوب در جهان همه جاست

وی گفته اندوه طلب کنید تا بگریه آئید که حق تعالی گریندگان را دوست میدارد پرسیدند صدق چیست گفت آنست که دل سخن گوید گفتند اخلاص چیست گفت هرچه برای حق کنی اخلاص ست و هرچه برای خلق کنی ریاست وی گفته هرگز با کسی صحبت مدارید که شما خدا گوئید و او گوید چیزی دیگر و هم وی گفته اگر کسی سرودی گوید و بآن حق را خواهد بهتر ازان بود که قرآن خواند و بآن حق را نخواهد و گفته وارث رسول آنکس بود که بفعل رسول اقتدا کند نه آن بود که روی کاغذ سیاه کند و گفته علما و عباد در جهان بسیار اند ترا باید که روز بشب آری چنانکه حق پسندد و شب بروز برسے چنانکه او خواهد

ابو سعید ابن ابی الخیر فضل الله نام دارد سلطان وقت و جمال اهل طریقت بود همه مشایخ وی را مسخر بودند گفت بدرس بوعلی فقیه آمدم او را اول درس این بود قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون دراندم دری در سینهٔ من کشادند و بسماع این کلمه مارا از ما فراستدند رباعیات او جهانگیرست او را گفتند که فلان کس بر روی آب سیرود گفت سهل ست بزغی و صعوه نیز برآب رود گفتند فلانی در هوا می پرد گفت زغنی و مگسی نیز در هوا می پرد گفتند فلانی در یک لحظه از شهری بشهری میرود گفت شیطان نیز در یک نفس از مشرق بمغرب میرود این چنین چیزها را قیمتی نیست مرد آن بود که در میان خلق نشیند و داد و ستد کند و زن خواهد و با خلق درآمیزد و دمی از خدای خود غافل نشود او را پرسیدند که تصوف چیست گفت آنچه در سر داری بنهی و آنچه در کف داری بدهی و از آنچه بر تو آید نجهی وی گفته معنی تفکر ساعة خیر من عبادة سنة آنست که اندیشه در نیستی خود بهتر است از عبادت یکساله در هستی خود مردی گفت خدا را کجا جویم گفت کجاش جستی که نیافتی گفت بخدمت شیخ

ابو العباس قصاب سالتمام گذرانیدم گفت بازگرد بهمه روتا روزی چند این علم بر در سرای تو زنند بنا بر آن بهمه آمدم در مناقب الاولیاء گفته مهنه موضعی ست به نیشاپور وهم وی گفته الله بس وما سواه هوس وانقطع النفس

ابو سهل صعلوکی امام وقت بود در علوم شریعت او را از سماع پرسیدند گفت یستحب لاهل الحقائق و یباح لاهل العلم ویکره لاهل الفسق وهم وی گفته قد تجنی من تمنی ان یکون کمن تعنی وگفته من تصدر قبل اوانه فقد تصدی لهوانه وگفته در همه قرآن مرا این شگفت تر می آید که او تعالی موسی را گفت و اصطنعتك لنفسي هروی گوید مرا حسد ست برین سخن که وی گفته

ابو القاسم قشیری صاحب رساله ست ومصنف تفسیر لطائف الاشارات در هر فنی تصنیفی دارد وی گفته مثل الصوفي كمثل البرسام اوله هذيان وآخره سكوت فاذا تمكن خرس وهم وی گفته التوحيد سقوط الرسم عند ظهور الاسم وفناء الاغيار عند طلوع الانوار وتلاشي الخلائق عند ظهور الحقائق وفقد

رؤية الاغيار عند وجد قربة الجبار ومما انشده لنفسه

سقى الله وقتا كنت اخلو بوجهكم | وثغر الهوى في روضة الانس ضاحك
اقمنا زمانا والعيون قريرة | واصبحت يوما والجفون سوافك

ابو العباس شقانی عالم بود باصول وفروع واز کبار صوفیه بزرگی گفته هرگز از هیچ صنف کسی ندیدم که شرع را نزدیک وی تعظیم بیشتر بود از انکه نزدیک وی پیوسته از دنیا و عقبی نفور بودی و گفتی اشتهی عدما لا وجود له روزی در خانقاه شیخ ابو سعید ابو الخیر شد سید اجل بپهلوی شیخ نشسته بود شقانی را بالای او بنشاند سید رنجیده شد شیخ گفت شما را که دوست دارند از برای مصطفی صلعم دوست دارند واینها را که دوست دارند از برای خدا دوست دارند

محمد ختلی باوجود آیات وکرامات لباس ورسوم متصوفه نداشتی وبا اهل رسم سخت بود وی گفته الدنيا يوم ولنا فيها صوم

شیخ الاسلام حافظ ابو عبد الله اسمعیل بن ابی منصور محمد الانصاری الحنبلی الهروی رح امام صوفیه وشیخ فقرا ست کتاب او منازل السائرین در تفسیر سوره فاتحه محتوی حالات ومقامات سلوک کتاب بی نظیر ست حافظ ابن القیم تلمیذ شیخ الاسلام ابن تیمیه رح بران شرحی مبسوط نوشته ومدارج السالکین نام کرده این شرح نیز در باب خود بی مثل ومثال ست وشیخ عبد الله انصاری هروی دیگر ست وبالجمله شیخ الاسلام گفته من بعي ام

در وقت بهار زاده ام و بهار را سخت دوست دارم آفتاب بهفدهم درجه ثور بود که من زاده ام هرگاه
که آفتاب انجا رسد سال من تمام گردد و آن میانه بهار بود و وقت گل و ریاحین باشد ع

صبا بهنالیه سا ئے دگل بجلوه گری | بیا ذزلف و رخش می روند و می آیند

وی گفته من از سیصد تن حدیث نوشته ام همه سُنّی بوده اند نه صاحب رای و نه مبتدع بلکه صاحب حدیث
و گفته بس اسانید عالیه دارم که بگذاشته ام و ننوشته که آنمرد صاحب رای بود یا از اہل کلام ابن سیرین گوید
ان هذا العلم دین فانظر وا عمن تاخذونه

یحیی بن عمار شیبانی رسوم علم را بهرات وی آورد و مجلس داشتن و دین را با سنت موافق کردن از وی
تازه گشت قاضی ابو عمر و گفته طفت الدنیا شرقا و غربا فوجدت الدین غضا بهراة

ابو الحسن نجار ر در ترجمۂ او مذکورست که عادت شیخ الاسلام چنان بود که هرچه شنیده بودی از خصال حمیده
و افعال پسندیده چه در حدیث وچه در حکایات مشایخ البته خواستی که آنرا بکند وی گفته چون سنتی بشمار رسد از پیغمبر
صلعم اگر نتوانید که آنرا ورد کنید و دائم بورزید باری یکبار بکنید تا نام شما در زمرۂ سنیان کنند

مختار رهروی از بزرگان هرات ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن وی گفته طعام چنان خور که تو او را
خورده باشی نه او ترا که اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد و جامه چنان پوش که رعونت
و فخر و خیلا را در نهاد تو بسوزد نه آن که آتش او علتها را برافروزد و هم وی گفته اصل عبودیت آنست که
چنان باشی بظاهر که از تو همه شرع ظاهر بود و چنان باشی بباطن که در تو یاد غیر را گنجایش نبود

شیخ ابو ذر بوزجانی از کبار عرفاست وے گفته ع

وسائر الناس لنا منکرون | یعرفنا من کان من جنسنا

و هم از اشعار وی ست ع

دیدی انکه بعیب بخریدے | چون بعلم ازل مرا دیدے
رد مکن انچه خود پسندیدے | تو بعلم آن و من بعیب همان

ابو بکر نساج از اصحاب ابو القاسم گرگانی ست از وی پرسیدند که دیدار مطلوب را بچه توان دید گفت
بدیدۂ صدق در آیینۂ طلب وی گفته تصور آب تشنگی ننشاند و فکرت آتش گرمی نبخشد و دعوی طلب بمطلوب
نرساند و هم وی گفته تا هستی موهوم سوخته نشود دیدۂ دل بسوزن غیرت از غیر او دوخته نشود خلوتخانۂ جان

بشمع تجلیات جانان افروختہ نگردد زیراکہ تخم در زمین کاشتہ نکارند ونقش بر کاغذ نوشتہ ننگارند تدوی گفتہ
توکل آنست کہ منع وعطا جز از خدا نہ بینی وی در مناجات گفت خداوندا در آفریدن من چہ حکمت ست گفت
حکمت آنست کہ جمال خود را در آئینۂ روح تو بہ بینم ومحبت خود را در دل تو بیفگنم

محمد بن محمد غزالی شہرت وقبول او مستغنی ست از بیان حال او خلیفہ ابو علی فارمدی ست وی از شیخ خود
ابو القاسم گرگانی حکایت کردہ کہ ان الاسماء التسعة والتسعین تصیر اوصافا للعبد السالك وھو بعد
فی السلوك غیر واصل کتاب احیاء العلوم او معروف ومقبول ست آنحضرت صلعم در واقعہ بتعزیر بعض منکران
آن کتاب امر فرمودہ وباموسی وعیسی بغزالی مباہات کردہ وبالجملہ بعد از اسقاط مادۂ فاسدہ کتاب مذکور
بی نظیر ست ترجمۂ حافظ او در اتحاف النبلاء ونسیم الریاض مرقوم ست حاجت اطالت درینمقام نیست اگر اورا
ہیچ نباشد مگر کتاب احیاء از برای ثبوت فضل او در علم ظاہر وباطن بسندہ ست فکیف کہ کتب نافعہ ممتعہ بسیار
دارد مثل کیمیاء سعادت وجز آن وقت وفات صحیح بخاری بر سینۂ او بود آغاز او بر علم کلام شد وانجام او
بر دراست حدیث خیر الانام این رباعی از وست ؎

فدیتك لولا الحب کنت فدیتنی ولکن بسحر المقلتین سبیتنی
اتیتك لما ضاق صدری من الھوی ولو کنت تدری کیف حالی اتیتنی

در ۵۰۵ شنہ ازین عالم بآن عالم شتافت

احمد غزالی از اصحاب ابو بکر نساج وبرادر امام غزالی ست تصانیف معتبر دارد از انجملہ سوانح ست روزی
در مجلس وعظ وی قاری این آیت خواند یا عبادی الذین اسرفوا الخ گفت شرفھم بیاء الاضافة الی نفسه
بقوله یا عبادی ثم انشد ؎

وھان علی اللوم فی جنب حبھا وقول الاعادی انه لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی اذا قیل لی یا عبدھا لسمیع

گویم واز غرائب استنباط ست انچہ در دیباچۂ کتاب دراسات اللبیب بذیل نعت نبوی صلعم گفتہ النکتة
رقیقة وبذلك ینادی بامر الحق حیث قال له قل یا عبادی فلا یشارکه فیھم احد سواه ویعالجھم
بالصلاح الاعظم علی مایراه وقت احتضار اسپان طویلہ اش رسیدند اطلاع یافت گفت یا فرود آمدیم ہر کہ
خواہد سوار شود در ۵۲۰ شنہ وفات نمود عین القضاۃ ہمدانی مرید اوست

یوسف همدانی فقیه و محدث بود سپس ترک همه کرد و طریق عبادت پیش گرفت روزی در نظامیه بغداد وعظ میگفت فقیهی ابن السقا نام در مجلس برخاست مسئله پرسید گفت بنشین که در سخن تو بوی کفر می یابم وشاید مرگ تو بر دین اسلام نباشد وهمچنان شد که وی نصرانی گردید و در مرض موت از وی پرسیدند که هیچ از قران برخاطر تو مانده است گفت هیچ باقی نمانده الا این آیت ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین

عبدالخالق غجدوانی روش ایشان در طریقت حجت است ومقبول همه فرق علی الدوام در متابعت شرع وسنت ومجانبت ومخالفت بدعت وهوا کوشیده اند وروش خود از اغیار پوشیده جمعی در خدمت او نشسته بودند وی در معرفت سخن میگفت ناگاه جوانی درآمد خرقه در بر وسجاده برکتف ودر گوشه بنشست بعد از ساعتی آن جوان برخاست وگفت آنحضرت فرموده است اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله سر این حدیث چیست فرمود سرش آنست که زنار ببری وایمان آری گفت معاذ الله که مرا زنار باشد فرمود تا خادم خرقه از سر او برکشید زیر آن زناری پیدا شد وی فی الحال ایمان آورد خواجه فرمود ای یاران بیائید تا ما نیز بر موافقت این نو عهد زنار ها ببریم وایمان آریم او زنار ظاهر برید ما زنار باطن قطع کنیم حالتی عجب بر یاران ظاهر شد وتجدید توبه کردند وی گفته فنا نفس آنکس را مسلم شود که روی براه حق دارد و کتاب خدا عزوجل بدست راست وسنت رسول بدست چپ ودرمیان این دو روشنای راه رود وصایای خواجه متداول است وبران شرحی است از شیخ خوب الله آبادی رح

علی رامیتنی لقب وی حضرت عزیزان است بصنعت بافندگی مشغول بود از وی پرسیدند که ایمان چیست گفت کندن وپیوستن گفتند مسبوق بقضا کی برخیزد گفت پیش از صبح

قثم شیخی از مشایخ ترک است از غایت انقطاع وبی تعلقی که داشت در آخر حیات بخارا درآمد و بر دکانچه نشست وآنان که با وی بودند همه را بخواند وگفت زمان نقل ما رسیده است کلمه توحید را بر موافقت گوئیم بگفت ودیگران بگفتند در حال جان تسلیم کرد ع

رفت نواب وهمان کلمه توحید بلب	کس ندیدست زگیتی سفری بهتر ازین

خواجه بهاء الدین نقشبند محمد بن محمد بخاری است شیخ او محمد بابا سماسی است وشیخ او امیر کلال وشیخ او خواجه عبدالخالق غجدوانی وبحسب حقیقت اویسی بود وی گفته در همه احوال قدم بر جاده امر ونهی وعمل بعزیمت وسنت بجا آری واز رخص وبدع دور باشی ودائما احادیث مصطفی را صلعم پیشوای خود سازی

وتفحص وتجسس اخبار وآثار رسول وصحابه او باشی او را پرسیدند که در ویشی شما را موروث ست یا مکتسب گفت بحکم جذبة من جذبات الحق توازي عمل الثقلين باين سعادت مشرف گشتم گفتند در طریقه شما ذکر جهر وخلوت وسماع می باشد فرمودنمی باشد گفتند آخر طریقهٔ شما چیست گفت خلوت در انجمن یعنی بظاهر با خلق وبباطن با حق رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله اشارت باینمقام ست خواجه را هرگز غلام و کنیزک نبوده ست چون پرسیدند گفت بندگی با خواجگی راست نمی آید کسی گفت سلسله حضرت شما بکجا میرسد گفت کسی از سلسله بجائی نمیرسد گفتند فلان بیمار ست دریوزه توجه دارد گفت اول بازگشت خسته باید انگاه توجه خاطر شکسته یعنی اول او را توبه باید کرد تا توجه را اثری باشد فرمود نفس را متهم دارید که هر که بدبهای نفس ومکراو شناخت عمل آسانی یافت وگفت طریقهٔ ما صحبت ست چه در خلوت شهرت ست و در شهرت آفت وفرمود یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله اشارت بآنست که در هر طرفة العین نفی این وجود طبیعی حسی میباید کرد واثبات معبود حقیقی میباید نمود وگفت نفی وجود نزد ما اقرب طرق ست لکن جز بترک اختیار و دید قصور اعمال حاصل نمیشود ونیز فرمود تعلق بما سوی رونده این راه را حجابی بزرگ ست اهل حقیقت ایمان را چنین تعریف کرده اند که الايمان عقد القلب بنفي جميع ما توجهت القلوب اليه من المنافع والمضار سوى الله تعالى وی گفته طریقهٔ ما عروة وثقی ست چنگ در ذیل متابعت حضرت رسالت صلعم زدن واقتدا بآثار صحابه کرام کردن ودرین طریقه باندک عمل فتوح بسیار ست اما رعایت سنت کاری بزرگ ست هر که از طریقهٔ ما رو گرداند خطر دین دارد وفرمود که لا اله نفی اله طبیعت ست والا الله اثبات معبود بحق ومحمد رسول الله خود را درمقام فاتبعوني درآوردن فرمود مقصود از ذکر آنست که بحقیقت کلمهٔ توحید برسند وحقیقت کلمه آنست که از گفتن کلمه ما سوی بکلی نفی شود بسیار گفتن شرط نیست از ایشان طلب کرامات کردند فرمود کرامات ما ظاهرست که باوجود چندین گناه بر روی زمین میتوانیم رفت توفی رح فی ۷۹۱ سنة شب دوشنبه سیوم ماه ربیع الاول خواجه محمد پارسا و یعقوب چرخی از خلفا او یند رحمهم الله تعالی علاء الدین عطار محمد بن محمد بخاری خلیفه خواجه بهاء الدین نقشبند ست سید شریف جرجانی گفته تا من بصحبت زین علی کلا نرسیدم از رفض نرستم وتا بصحبت خواجه عطار نه پیوستم خدای را نشناختم کلمات قدسیه او را خواجهٔ پارسا در قید کتابت آورده واندکی ازان در نفحات ذکر نموده وی گفته اگرچه قرب صوری را در زیارت مشاهد آثار بسیار ست اما در حقیقت توجه را بارواح مشاهد بعد صوری مانع نیست در حدیث نبوی صلوا علی

حیثما کنت بیان و برهان این سخن ست و مشاهدهٔ صور مثالیه اهل قبور اعتبار کم دارد در جنب شناختن صفت ایشان و با اینهمه خواجه بزرگ فرموده مجاور حق سبحانه بودن احق و اولی ست از مجاورت خلق و این بیت برزبان مبارک ایشان بسیار گذشتی ع

تو تا کی گور مردان را پرستی — بگرد کار مردان گرد رستی

خواجه محمد پارسا بخاری خواجه بزرگ گفته مقصود از ظهور ما وجود اوست و او را هر دو طریق جذبه و سلوک تربیت کرده ام و نیز گفته هرچه او میگوید حق تعالی آن میکند ان من عباد الله من لو اقسم علی الله لابره مولانا جامی پنج ساله بود که او را دیده میگوید امروز شصت سال ست هنوز صفای طلعت منور او در چشم من ست و لذت دیدار مبارک در دل من وی گفته فصوص جان ست و فتوحات دل هر که فصوص را نیک میداند وی را داعیهٔ متابعت حضرت رسالت صلعم قوی میگردد فصل الخطاب تصنیف اوست و او را گفتند سلوک این راه چیست گفت اذا سکت اللسان عن فضول الکلام نطق القلب مع الله واذا نطق اللسان سکت القلب و گفت خموشی زبان از ناگفتنی ست و خموشی دل از خطرات هر که خواهد دست جان در گردن جانان کند در خموشی گفتگوئی هست ترک آن کند ع

بخاطر هیچ مضمون نه بلب بستن نمی آید — خموشی معنئ دارد که در گفتن نمی آید

مولانا یعقوب چرخی از اولاد امام علی موسی رضاست چرخ از قرای غزنین ست از اصحاب خواجه بزرگ و عالم و صوفی سترگ طریقهٔ او چنان بود که ساعة فساعة از خود فانی می شد و چون حاضر می آمد این بیت میخواند ع

چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم — نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

خواجه عبید الله احرار پیر طریقت مولانا جامی ست و در صوفیه جلیل [illegible] و نامی ست ع

چو فقر اندر لباس شاهی آمد — بتدبیر عبید اللّهی آمد

وی گفته برخورداری از حیات کسی است که دلش از دنیا سرد باشد و بذکر حق سبحانه گرم و حرارت قلبش نگذارد که محبت دنیا گرد حریم دل او گردد تا چنان گردد که اندیشه اش جز حق سبحانه هیچ نباشد در نفحات کلمات او بسیار ایراده نموده و در اتباع سنت سخن رانده و گفته طریقهٔ ایشان اعتقاد اهل سنت و جماعت و اتباع احکام شریعت و اتباع سنن سید المرسلین صلعم و [illegible] که عبارت ست از دوام آگاهی بجناب حق بی مزاحمت شعور بوجود غیری [illegible] کنند بواسطهٔ آن انوار

کہ ظلمت ہوا و بدعت ظاہر و باطن ایشان را فرو گرفتہ و رحسد و عصبیت دیدۂ بصیرت ایشان را کور ساختہ لاجرم انوار ہدایت و آثار ولایت ایشان را نہ بینند و این نابینائی بجحود و انکار آن انوار و آثار کہ از شرق تا مغرب گرفتہ ست اظہار کنند ہیہات ہیہات ؎

نقشبندیہ عجب قافلہ سالارانند — کہ برند از رہِ پنہان بحرم قافلہ را
از دل سالک رہ جاذبۂ صحبت شان — می برد وسوسۂ خلوت و فکر چلہ را
قاصری گر زند این طائفہ را طعن قصور — حاش للہ کہ برآرم بزبان این گلہ را
ہمہ شیران جہان بستۂ این سلسلہ اند — روبہ از حیلہ چسان بگسلد این سلسلہ را

عین القضاۃ ہمدانی فضائل و کمالاتش از مصنفات عربی و فارسی او ظاہر ست آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق کہ وی کردہ کم کسی کردہ ست و از وی خوارق عادات چون احیا و اماتت بظہور آمدہ در کتاب زبدۃ الحقائق نوشتہ بعد از ان کہ از گفتگوئے علوم رسمی ملول شدم بمطالعہ مصنفات حجۃ الاسلام غزالی اشتغال نمودم و مدت چہار سال دران بودم چون مقصود خود از ان حاصل کردم پنداشتم کہ بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ؎

انزل بمنزل زینب و رباب — و اربع فہذا مربع الاحباب

ناگاہ احمد غزالی در ہمدان آمد در صحبتش در بست روز چیزی بر من ظاہر شد کہ از من و طلب من غیر خود ہیچ باقی نگذاشت الا ما شاء اللہ الی آخرہ در مناقب الاولیا گفتہ مرید احمد غزالی ست و نعمت از حضرت شیخ عبد القادر جیلانی یافت گویند او مردہ را زندہ کردہ بود وی گفتہ ای عزیزان کاری کہ بغیر خدا منسوب بینید مجازی دانید حقیقی کہ فاعل حقیقی خدا ست قل یتوفاکم ملک الموت مجاز ست و اللہ یتوفی الانفس حقیقت نسبت یک فعل بدو فاعل حقیقت نتواند بود

شیخ مجد الدین بغدادی از کبار مشایخ ست خلیفہ نجم الدین کبری بود در خوارزم مسکن داشت موت او بغرق در دریا شد در سنہ ۶۱۶ وی گفتہ در واقعہ حضرت رسالت را صلعم پرسیدم کہ ما تقول فی حق ابن سینا فرمود ھو رجل اراد ان یصل الی اللہ بغیر واسطتی فحجبتہ بیدی ھکذا فسقط فی النار مولانا جمال الدین حلبی گوید در خواب پرسیدم کہ یا رسول اللہ ما تقول فی ابن سینا فرمود رجل اضلہ اللہ علی علم گفتم ما تقول فی حق شہاب الدین المقتول گفت ھو من متبعیہ بعدہ گفتم از علماء اسلامی نیز

بپرسم گفتم ما تقول في حق فخر الدين الرازي گفت هو رجل معاتب گفتم ما تقول في حجة الاسلام
الغزالي گفت هو رجل وصل الى مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين الجويني گفت هو من
نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابي الحسن الاشعري گفت انا قلت وقولي صدق الايمان يمان
والحكمة يمانية بعد ازان کسیکه نزدیک من بود مرا گفت که این سوالها چه میکنی دعای درخواست کن
که ترا فائده کند گفتم یا رسول الله مرا دعائی بیاموز فرمود قل اللهم تب علي حتى اتوب واعصمني حتى
لا اعود وحبب الى الطاعات وكره الى الخطيئات شیخ رکن الدین علاؤ الدوله گفته مولانا جمال الدین
مردی عزیز بود او را تصانیف مشهوره در علوم بسیار ست ومیان او وغزالی دو واسطه بیش نبوده و
این حکایت وی دلیل ست بر صحت واقعه شیخ مجد الدین را گویم این حکایت را شیخ عبد الحق دهلوی نیز باختصار
در مرج البحرین بحواله بعض ارباب کشف آورده ونام مولانا نبرده ومارا بخاطر میرسد که در جای درین حکایت
این زیادت هم دیده ایم که گفتم ما تقول فی الجنید واصحابه فرمود اولئك هم الفلاسفة حقا

سعد الدين حموی از اصحاب شیخ نجم الدین کبری ست صاحب احوال و ریاضات واصحاب ومولفات
بود در سنجل الارواح سخنان مرموز وکلمات مشکل گفته که نظر عقل وفکر از کشف وحل آن عاجز ست همانا
تا دیده بصیرت بنور یقین منفتح نشود ادراک آن متعذر ست وی گفته بشرني الله سبحانه وقال من اصغى
كلامك بحسن القبول والاعتقاد في ذكري وتعريفي فقد اندرجت فيه نقطة العلم والمعرفة
وان التبس عليه في الحال فقد ثبت له النصيب في طور من اطوارها در سنه ۶۵۰ از دنیا رفته

سیف الدین باخرزی از خلفاء نجم الدین کبری ست او را رباعیات خوب ست روزی بجنازه درویشی
حاضر شد گفتند تلقین فرمائید پیش روی میت آمد واین رباعی فرمود ~

گر من گنه جمله جهان کردستم — لطف تو امیدست که گیرد دستم
گفتی که بوقت عجز دستت گیرم — عاجز تر ازین مخواه کاکنون هستم

نجم الدین رازی معروف بدایه در فتنه چنگیز خان از خوارزم بروم رفت وقتی شیخ صدر الدین قونوی
ومولانا جلال الدین رومی در یک مجلس بودند نماز شام قائم شد ازوی التماس امامت کردند در هر دو رکعت
سورهٔ کافرون خواند چون نماز تمام کردند مولانا رومی باشیخ قونوی بروجه طیبت گفت ظاهرا یکبار برای شما
خواند ویکبار برای ما وی گفته ~

شمع ارچه چو من داغ جدا ئی دارد | با گریه و سوز آشنائی دارد
سر رشتهٔ شمع به ز سر رشتهٔ من | کان رشته سری بروشنائی دارد

شیخ رضی الدین علی لالا وی بصحبت بسیاری از مشایخ رسیده بود و سفر هندوستان کرده و صحبت ابوالرضا رتن دریافته علاؤ الدوله گفته صحب علی لالا ابا الرضا رتن بن نصر فاعطاه مشطا من امشاط رسول الله صلعم و خود علاؤ الدوله آن شانه را در خرقهٔ پیچیده و بران بخط خود نوشته هذا مشط من امشاط رسول الله صلعم وصل الی هذا الضعیف من صاحب رسول الله صلعم و هذه الخرقة وصلت من ابی الرضا رتن الی هذا الضعیف انتهی گویم رتن هندی را که دعوی صحبت نبوی و عمر دراز کرده کل اهل حدیث انکار کرده اند و او را وضاع کذاب دجال گفته و هو الحق و مراد انکار صحبت ست نه انکار وجود زیرا که شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس دیدن او بچشم خود بیان میکند فرحم الله الصوفیة الصافیة الی این ذهب بهم حب الله والرسول حتی وقعوا فیما یکذبه الشرع والعقول

محمد آد کانی مرید علاء الدوله ست عمر وی بهشتاد سال رسیده بود وی گفته در حدیث علیکم بالسواد الاعظم ای بالقرآن یعنی قرآن جامع جمیع معارف و حقائق ست ورنه مشهور میان این طائفه آنست که سواد اعظم رسانیدن خود ست بمقام فنا

مولوی معنوی جلال الدین بلخی رومی مرید شمس الدین تبریزی ست زادش در بلخ در ۶۰۴ بوده وی گفته مرغی که از زمین بالا پرد اگر بآسمان نرسد اما اینقدر باشد که از دام دورتر گردد همچنین اگر کسی درویش شود و بکمال درویشی نرسد اما اینقدر باشد که از زمرهٔ خلق و اهل بازار ممتاز شود و از زحمتهای دنیا برهد و سبکسار گردد که نجی المخففون وهلك المثقلون یکی از ابناء دنیا پیش وی عذر خواهی کرد که در خدمت مقصرم گفت حاجت باعتذار نیست آنقدر که دیگران از آمدن تو منت دارند ما از ناآمدن تو منت داریم ع منت ناآمدن از آمدن افزون بود یکی گفت فلانی میگوید که دل و جان من در خدمت مولوی ست گفت خمش باش که این دروغ میان مردم شائع ست او چنان دل کجا یافت که در خدمت مردان باشد وی از خادم می پرسید که در خانه چیزی هست اگر گفتی نیست گفتی که خانهٔ ما بخانهٔ پیغمبر می ماند و اگر گفتی هست اندوهگین گشتی و گفتی از خانهٔ ما بوی قارونی می آید وی گفته آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد و جوانمرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند روزی میگفت که ما آواز صریر باب بهشت از رباب می شنویم منکری گفت که ما نیز همان

آواز شنوم چون ست که گرم چنان نمی شوم که مولانا فرمود کلا و حاشا انچه ما می شنویم آواز باز شدن آن
درست و انچه تو میشنوی آواز فراز شدن ست صائب گوید ؎

هو الغفور ز جوش شراب می شنوم | صریر باب بهشت از رباب می شنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو | تو لبستن در و من فتح باب می شنوم

وی فرموده کسی بخلوت درویشی درآمد و گفت چرا تنها نشسته گفت ایندم تنها شدم که تو آمدی و مرا از
حق مانع شدی و هم وی گفته که شمس الدین تبریزی فرموده علامت مرید مقبول آنست که اصلا با مردم
بیگانه صحبت نتواند داشتن و اگر ناگاه چنین افتد چنان نشیند که منافق در مسجد و کودک در مکتب و اسیر در زندان
وی در وصیت احباب چنین گفته اوصیکم بتقوی الله فی السر و العلانیة و بقلة الطعام و قلة
المنام و قلة الکلام و هجران المعاصی و الاثام و مواظبة الصیام و دوام القیام و ترک الشهوات
علی الدوام و احتمال الجفاء من جمیع الانام و ترک مجالسة السفهاء و العوام و مصاحبة الصالحین
و الکرام و ان خیر الناس من ینفع الناس و خیر الکلام ما قل و دل و الحمد لله وحده مثنوی شریف او
خیلی پر مغز واقع شده و سبب وصول جمعی جم بمعارف گردیده و قبول غریب یافته گفت یاران ما را انجانب
می کشند و مولانا شمس الدین آنجانب میخواند یا قومنا اجیبوا داعی الله ناچار رفتنی ست توفی فی ۶۷۲ھ

شیخ شهاب الدین سهروردی از اولاد ابو بکر صدیق ست بصحبت شیخ عبد القادر جیلی رسیده و آنجناب
در باب او فرموده انت آخر المشهورین بالعراق عوارف و رشف النصائح تصنیف او ست در تصوف سنی کتابی
بهتر از عوارف نیست شیخ فرید الدین گنج شکر او را دیده و دریافته شیخ سعدی شیرازی مرید او ست میگوید ؎

مرا پیر دانای مرشد شهاب | دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خود بین مباش | دگر آنکه بر غیر بد بین مباش

خلیفه رشید او شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی ست عمر او نود و دو سال بود چهارم محرم ۶۳۲ھ وفات یافت
مرقد شریف در بغداد ست سعد الدین حموی را پرسید ند که ابن عربی را چون یافتی گفت بحر مواج لا نهایة
له گفتند سهروردی را چگونه یافتی گفت نور متابعة النبی صلعم فی جبین السهروردی شیء آخر
گویم در کتاب ست سیماهم فی وجوههم من اثر السجود از اشعار او ست ؎

وقد کنت لا ارضی من الوصل بالرضا | و اخذ ما فوق الرضی متبرما

فلما تفرقنا وشط ما لنا　　قنعت بطيف منك ياتي مسلما

عزالدین محمود کاشی وی صاحب ترجمہ عوارف وشارح قصیدہ تائیہ فارضیہ ست در دیباجہ قصیدہ گفتہ لم اراجع في املائه الى مطالعة شرح كيلا يرتسم منه في قلبي رسوم وآثار تسد باب الفتوح وتتشبث باذيال الروح فاتلو حينئذ تلو الغير واحذو حذوه فى السير ودابى فى التحرير تفريغ القلب من مظان الريب وتوجيه وجهه تلقاء مدين الغيب استنزالا للفيض الجديد واستفتاحا لابواب المزيد گویم این ترجمہ نزد محرر سطور موجود ست بغایت نغز وچست واقع شدہ

شیخ علاء الدولہ سمنانی مالک زادہ سمنان بود در خدمت بادشاہ منصب وشغلی داشت ترک کردہ بخدمت شیخ نورالدین در بغداد رسید وبارشاد مشرف گردید از مقالات اوست تمام جہد آنست کہ یک لقمہ بغفلت فرو نبرد ہر کہ تخم اعمال خود بغفلت انداز د ممکن نیست کہ جمعیت وہوشیاری بر دہد وگفت درویشان کہ بکار مشغول اند باید کہ بطالان وبیکاران را با ایشان راہ نباشد کہ یکمرد بیکار صد مرد کار را از راہ براند وگفت ہمہ انبیا مبعوث اند کہ چشم امت بکشاید بعیب خود ہا وجمال حق وبعجز خود وقدرت حق وبظلم خود وعدل حق وبجہل خود وعلم حق وبمذلت خود وعز حق وبفنای خود وبقای حق وعلی ہذا القیاس وشیخ نیز بجہت آنست کہ چشمہای مریدان باینمعنی بکشاید اگر کسی را یک لمحہ نظر بکمال خویش افتد از دیدن کمال حق کور شود وگفت انبیاء از ارتکاب گناہ عمدا معصوم اند واولیا از حقیر شمردن گناہ محفوظ وہیچ گناہی بدتر ازین نیست کہ خود را بیگناہ داند چون عمرش بہفتاد رسید در سنہ ہفصد وسی وشش این عالم را پدرود نمود گویم وی اول کسی ست کہ انکار وحدت وجود کرد وقائل شد بوحدت شہود وتحقیق آنست کہ در حقیقت مآل ہر دو یکی ست ونزاع لفظی ست وغایت آن مطابق شرع شریف ست اگرچہ شرع احدی را بقول بدان مکلف نساختہ تفصیل این اجمال را از کتاب دمغ الباطل تالیف شاہ رفیع الدین دہلوی بن مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی باید جست کہ درین باب بغایت بی نظیر ست، واللہ اعلم بالصواب

شیخ کمال الدین عبدالرزاق کاشی جامع بود میان علوم ظاہری وباطنی شرح دارد بر فصوص وبر منازل السائرین میان وی وشیخ رکن الدین علاء الدولہ در قول بوحدت وجود مخالفات ومباحثات واقع شدہ ودران معنی بیکدیگر مکتوبات نوشتہ اند خلاصہ ہر دو نامہ این ست کمال الدین نوشتہ ہر چہ نہ بر قانون کتاب وسنت مبتنی بود نزد این طائفہ اعتباری ندارد چہ ایشان طریق متابعت می سپرند بنا راین معنی برین دو آیت

یکی سنریهم ایاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق دیگر اولم یکف بربك انه علی کل شيء شهید الا انهم في مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شيء محیط ومردم در سه مرتبه اندیکی مرتبه نفس واین طائفه اهل دنیا واتباع حواس اند واصحاب حجاب که چون حق وصفات او را نشناسند قرآن آنحضرت محمد میگویند صلعم حق تعالی ایشانرا فرمود قل ارایتم ان کان من عند الله ثم کفرتم به من اضل ممن هو في شقاق بعید واگر کسی از ایشان ایمان آرد رستگار شود واز دوزخ خلاص یابد دوم مرتبه قلب واهل اینمقام از ان مرتبه ترقی کرده وعقول ایشان صافی گشته بدان رسیده اند که بآیات حق استدلال کنند وتفکر در آیات وانفس وآفاق بقران وحقیت آن معترف شوند حتی یتبین لهم انه الحق واین طائفه اهل برهان باشند ودر استدلال ایشان غلط محال بود وانچه طائفه اول وانند این طائفه بینند وتوجهان نکون منهم سوم مرتبه روح واهل اینمقام از مرتبه تجلی صفات گذشته بمقام مشاهده رسیده اند اولم یکف بربك انه علی کل شيء شهید واین طائفه خلق را آئینه حق بینند یا حق را آئینه خلق وبالاتر ازین استهلاک ست در عین احدیت ذات ومحجوبان مطلق را فرمود الا انهم في مریة من لقاء ربهم وماندگان در مقام تجلیات اسماء وصفات هر چند بسبب یقین از شک خلاص یافته اند اما از بقاء علی الدوام ومعنی کل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام قاصر اند ومحتاج تنبیه الا انه بکل شيء محیط وبشهود این حقیقت وبمعنی کل شيء هالك الا وجهه جز طائفه اخیر ظفر نیافته ودرین حضرت هو الاول والآخر والظاهر والباطن عیانست ودر کل متعینات وجه حق مشهود ودر وجوه اسماء وتعینات آن تنزیه فاینما تولوا فثم وجه الله محقق ایشان شد

هر نقش که بر تختهٔ هستی پیداست | آن صورت آنکس ست کان نقش آراست
دریای کهن چو برزند موجی نو | موجش خوانند ودر حقیقت دریاست

ومن لم یصدق الجملة هان علیه التفصیل وانا وایاکم لعلی هدی او في ضلال مبین علاء الدولة رح در جواب این مکتوب نوشت که مدت سی ودو سال شرف صحبت شیخ نور الدین اسفراینی یافته ام پس انچه درین مکتوب از وی روایت کرده هرگز آن معنی بر زبان او نرفت بلکه پیوسته از مطالعه تصنیفات ابن عربی منع فرموده تا آنکه نسخه فصوص را بدرید وانچه بصاحبقران اعظم حوالت کرده پس وی گفته که من ازین اعتقاد ومعارف بیزارم در وقت خوش خود کتاب فتوحات را محشی میکردم بدین تسبیح رسیدم که گفته ست سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها نوشتم که ان الله لا یستحیي من الحق ایها المسیح لو سمعت من احد انه

یقول بفضلة الشیخ عین وجود الشیخ لا تسامحه البتة بل تغضب علیه فکیف یسوغ لعاقل
ان ینسب الی الله تعالی هذا الهذیان تب الی الله توبة نصوحا التنجو من هذه الورطة الوعرة التی
یستنکف منه الدهریون والطبیعیون والیونانیون والکشمانیون والسلام علی من اتبع الهدی
واما انچه نوشته که در عروهٔ وثقی برهان بر نهج مستقیم نیست پس چون سخن مطابق واقع باشد خواه ببرهان منطقی
راست باش گو خواه مباش وچون نفس را اطمینان در مسئله حاصل شود ومطابق نفس الامر بود وشیطان انجا
اعتراض نتواند کرد ما را کافی ست والحمد لله علی المعارف التی هی تطابق الواقع عقلا ونقلا بحیث
لا یمکن للنفس تکذیبها وللشیطان تشکیکها وتطمئن القلوب علی وجوب وجود الحق ووحدانیته
ونزاهته ومن لم یومن بوجوب وجوده فهو کافر حقیقی ومن لم یومن بوحدانیته فهو مشرک حقیقی
ومن لم یومن بنزاهته عن جمیع ما یختص به الممکن فهو ظالم حقیقی لانه ینسب الیه ما لا یلیق بکمال
قدسه والظلم وضع الشئ فی غیر موضعه ولذلک لعنهم الله فی کتابه بقوله الا لعنة الله علی
الظالمین سبحانه وتعالی عما یصفه به الجاهلون بعده در بیان بطلان این عقیده بسط لائق کرده
وگفته وانچه بیان نموده که آخر مقامات در منازل السائرین توحید ست پس نه همچنین ست بلکه او در هشتاد دوم مقام افتاده ست
واخر المقامات المائة العبودیة المعهودة وهو عود العبد الی بدایة حاله من حیث الولایة المفتوح
وا وها دائرا مع الحق فی شیون تجلیاته تمکنا والرجوع الی الحق خیر من التمادی فی الباطل ولا تضربوا لله
الامثال انتهی المراد منها ملخصا والحق هو ما قاله الاخر

شیخ نظام الدین اولیاء وی از مشاهیر مشایخ هندست اصلش از سادات بخاری ست در اجداد اعلی با مجرد
سطور متصل مشهور چنانکه از کتب انساب ظاهرست شبی در جامع دهلی بسر می برد چون وقت سحر موذن بمناره
بر آمد این آیه بر خواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق وی شنید
وحالی بروی متغیر شد بامداد بی زاد وراحله روبدریافت خدمت شیخ فرید الدین شکر گنج نهاد ورسید بجائی
که رسید حسن علای سنجری فوائد الفواد در ملفوظات او نوشته وبسیار خوب نوشته خسرو دهلوی از اعظم
ارادتمندان او بود در فوائد گفته بر لفظ مبارک وی رانده که تائب ومتقی برابرست متقی آنست که مثلا در همه عمر خویش
شرب نکرده باشد ومعصیتی بوجود نیاورده وتائب آنست که کرده باشد وانابت آورده بعد ازان فرمود
که هر دو برابر باشند بحکم این حدیث التائب من الذنب کمن لا ذنب له حسن علاء گوید این معنی

هم دران محل فرمودند آنکه معصیتی کرده باشد و ازان معصیت ذوقها گرفته چون تائب شود طاعت کند
هر آیینه از طاعت نیز ذوقها گیرد ممکن نیست که یک ذره ازان راحت که در طاعت یابد آن ذره خرمنهای
معاصی را بسوزد لختی سخن در جد و اجتهاد افتاد دران معنی این دو بیت از لفظ دربار ایشان استماع شد

گرچه ایزد دهد هدایت دین — بنده را اجتهاد باید کرد
نامهٔ کان بحشر خواهی داد — هم ازینجا سواد باید کرد

لختی سخن دران افتاد که مردان خدا خود را پوشیده داشته اند و حق تعالی ایشان را ظاهر گردانیده بر لفظ
مبارک راندند که خواجه ابوالحسن نوری در مناجات می گفت الهی استرنی فی بلادک بین عبادک از هاتف
آواز شنید یا ابا الحسن الحق ما لا یستره شیء و می گفت درین راه خواجگی و غلامی در میان نیست هر که
در عالم محبت درست آمد کار او ساخته شد

شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره شهرت او بیان نمیکند ذکر او حنبلی مذهب بوده در علم ظاهری
بمرتبهٔ اجتهاد رسیده و در باطن کمتر کسی باو میتواند رسید یافعی گفته کراماته خارجة عن الحصر
وقد تواترت او قربت من التواتر سلسلهٔ ارشاد او بواسطه بحضرت جنید بغدادی میرسد و بیک واسطه
بامام علی رضا وی از جانب پدر حسنی ست و از طرف مادر حسینی قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله مشهور است
که مراد اولیاء همعصر اند اما شیخ احمد نقشبندی گفت که این حکم مخصوص باولیاء آن وقت ست اولیاء متقدم
و متاخر ازین حکم خارج اند چنانکه از کلام شیخ حماد معلوم می شود و در مناقب الاولیاء گفته همیشه وقت او ست
تا که ولایت باقی ست گویم صحیح همان اول ست زیرا که در حدیث آمده در صفت این امت که لا یدری
اوله خیر ام آخره و آخر شامل ست تا غایت عالم والله اعلم کتاب بستین از ملفوظات وی رح ست در حق
شهاب الدین سهروردی گفته انت آخر المشهورین بالعراق و بالجمله مرتبهٔ او در علم و ولایت بغایت
رفیع ست اما چندان که خداوند تعالی شانه را گذاشته دوگانهٔ او گذارند و دعا را بلفظ شیئاً لله نمایند
مریدان او را تا قیامت حکم بخیریت خاتمه فرمایند سند قصیدهٔ سقانی الحب تا بجناب او بصحت نرسیده
و لفظ غوث الثقلین و قطب الاقطاب و غوث اعظم و امثال آن هرچند بر زبان خامهٔ بسیاری از ترجمه نویسان
دانشمند جاری شده اما خالی از کراهت و بدعت بلکه نوعی از شرک نیست اسم اعظمش همین عبدالقادر ست بنده
که خبر از عبودیت تامهٔ او میدهد عامهٔ خلق بلکه بعض اهل خصوصیت نیز دروغ بسیار و حکایات بی شمار

خلاف نقل وعقل بر وبستہ اند وجہانی راگمراہ کردہ عفا اللہ عنا وعنہم اجمعین ورحمنا وایاہم فہو ارحم الراحمین
در مناقب الاولیا نوشتہ خلفاء وی بسیار بودند یکی ازانجملہ علی جامع ست کہ پیر شیخ محی الدین بن عربی ست
بعدہ گفتہ خلیفۂ رشید او سید شہاب الدین بود از وسید شمس الدین خلافت یافت از وسید احمد خلافت
داشت از وسید عبد الجلیل بغدادی خلافت داشت از وشاہ صادق گنگوہی خلافت یافت و از وشاہ
عبد الجلیل الہ آبادی خلافت یافت واز وی این فقیر حبیب اللہ قنوجی خلافت یافت انتہی وبالجملہ در اخبار الاخیار
ومناقب الاولیا در ترجمۂ او اطالت بسیار کردہ وچیزی ذکر نمودہ کہ عقل وشرع بدان دستوری نمیدہد
ولکن چون از وادی حبک الشئ یعمی ویصم در خورد التفات نیست و بران ابتنای حکمی وفہمی نمیتوان کرد شیخ
رح در غنیۃ الطالبین مسئلہ استوا رب العالمین بر عرش برین بر حسب فحوای قرآن کریم بسیار خوب
نوشتہ وامام ابوحنیفہ را از مرجیہ نشان دادہ وگفتہ از مشرق تا مغرب ہیچ ولی از اولیا حنفی المذہب
نیست جز فلان واللہ اعلم سعدی در گلستان گفتہ ؎

بر در کعبہ سائلی دیدم	کہ ہمیگفت ومیگریستی خوش
من نگویم کہ طاعتم بپذیر	قلم عفو بر گناہم کش

گویند باین سائل مراد حضرت جیلانی ست مات رح فی ۵۶۱ھ رضی اللہ عنہ

ابو مدین مغربی شیخ ابن عربی ست ذکرش در فتوحات کردہ وی گفتہ اذا ظہر الحق لم یبق معہ
غیرہ وہم وی گفتہ لیس للقلب سوی وجہۃ واحدۃ فالی ای وجہۃ توجہت حجبت عن غیرہا وہم وی گفتہ
ما وصل الی صریح الحریۃ من علیہ من نفسہ بقیۃ

احمد رفاعی از نسل امام موسی کاظم ست مقامات علیہ وحالات سنیہ داشت جامی گفتہ خرق اللہ سبحانہ
علی یدیہ العوائد وقلب لہ الاعیان واظہر العجائب ولکن فی اصحابہ الجید والردی یدخل بعضہم
النیران ویلعب بالحیات وہذا ما عرفہ الشیخ ولا صلحاء اصحابہ ونعوذ باللہ من الشیطان انتہی
وی گفتہ الحمد للہ الذی ارانی عتق اصحابی من النار فی الدنیا قبل الاخرۃ

شیخ عمر بن الفارض حموی از قبیلۂ بنی سعد ست کہ حلیمہ مرضعۂ آن از ان قبیلہ بود نزد ما از اہل سکر ست
از کبار علماء مصر بود قصیدۂ تائیہ او کما بیش ہفتصد وپنجاہ بیت ست ودرمیان مشایخ صوفیہ ودیگر علماء حقیقت
خیلی شہرت یافتہ وجامع جمیع حقائق ودقائق ومعارف ومسالک آمدہ گویند چون قصیدہ باتمام رسانید پیغمبر

ما حصللم در خواب فرمود این را چه نام کردی گفت روائح الجنان فرمود نظم السلوک نام کن و او را دیوانی مشهورست که درین نزدیکی بمصر قاهره مع الشرح مطبوع گشته و وفات او در سنه سیصد وسی و دو بود شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و شوکانی در بدر الامر او را و ابن عربی و ابن سبعین و امثال ایشان را تکفیر کرده اند و بالحاد نامیده بنا بر شطحیات این قوم و کلمات و مسائل مخالف شرع و لکن الشرع رفع القلم عن الثلثة الذین منهم المجنون فما لنا و لهؤلاء السکار ے و من کلامه رح ؎

هنیاً لاهل الدیر کم سکروا بها | وما شربوا منها ولکنهم همّوا
علی نفسه فلیبك من ضاع عمره | ولیس له فیها نصیب ولا سهم

ابراهیم جعبری صاحب آیات ظاهره و مقامات فاخره بود مذهب وی محو کلی و نفی وجود وا فلاس و نا داشت ست شاگردی او را گفت که دو بیت شنیده ام که مرا بسیار خوش آمده ست گفت کدام است وی برخواند ؎

وقائلة انفقت عمرك مسرفاً | علی مسرف فی تیهه ودلاله
فقلت لها کفی عن اللوم انني | شغلت به عن هجره ووصاله

شیخ گفت این مقام تست و نه مقام شیخ تو گویند چون اجل وی نزدیک شد بموضع قبر خود آمد و گفت یا قبیر قد جاءك زبیر

شیخ محی الدین بن عربی رح خلیفه علی جامع ست و علی جامع خلیفه شیخ عبد القادر جیلانی ست وی قدوهٔ قائلان بوحدت وجود ست جامی گفته بسیاری از فقهاء و علماء ظاهر در وی طعن کرده اند و اندکی از فقهاء و جماعتی از صوفیه وی را بزرگ داشته تفخیم و تبجیلا عظیما و مدحوا کلامه مدحا کریما و وصفوه بعلو المقامات و اخبروا عنه بما یطول ذکره من الکرامات انتهی او را با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات و اجتماع افتاده هر یکی در دیگری نظر کرده جدا شد بی آنکه سخنی در میان آید بعده وی را از سهروردی پرسیدند گفت رجل مملو من فرقه الی قدمه من السنة و سهروردی را از وی پرسیدند گفت هو بحر الحقائق اعظم اسباب طعن در وی کتاب فصوص الحکم ست جامی گوید و همانا منشا طعن تقلید و تعصب ست یا عدم اطلاع بر مصطلحات وی یا غموض معانی بعده در ترجمهٔ او بسط بسیار کرده در مناقب الاولیا نوشته شیخ بحر الحقائق و خاتم الاولیاء بود ولایت مقیده محمدی بر وی ختم شد شیخ مؤید الدین جندی رح در شرح فصوص

آورده ومن دلائل خمیته انه کان بین کتفیه علامة لبعضی در تکفیر و تضلیل شیخ مبالغه دارند شیخ عزالدین بن
عبدالسلام گفتی شیخ زندیق ست انتهی گویم علامه شوکانی اولا قائل بود بکفر کلام او امابعد از چهل سال
ازان رجوع فرمود و گفت سخنش احتمال تاویل دارد و شیخ احمد ولی الله نیز در بارهٔ او قائل بتکفیر نیست
و از وی در گذر میکند والله اعلم من نیز اینقدر میدانم که وی را در اتباع سنت وجدی بالغ وحرصی قوی وحشی
متین ست و بر تقلید مذاهب خیلی لوم و نفرین و آین دلیل ست بر آنکه هرچه از وی خلاف ظاهر سنت
آمده حسن ظن آنست که مدسوس ست در کتاب او یا محمول ست بر حالت سکر شعرانی در یواقیت وجواهر قصد
توفیق کلام او با ظاهر شرع کرده وجهد بسیار نموده جزاه الله خیرا وفات شیخ در سنه ٦٦٠ بود مدفنش صالحیه دمشق ست
شیخ صدر الدین قونوی جامع بود میان علوم عقل و نقل و فنون ظاهر و باطن میان وی و نصیر الشرک
طوسی رافضی اسوله واجوبه واقع شده قطب شیرازی در حدیث شاگرد او ست جامع الاصول را بخط خود
نوشته بروی خوانده ست و بدان فخر میکرد یکی از وی پرسید که من این الی این وما الحاصل فی البین
گفت من العلم الی العین والحاصل فی البین تجدد نسبة جامعة بین الطرفین ظاهرة بالحکمین
در مناقب الاولیا گفته وی فرزند و مرید شیخ محی الدین بن عربی ست هرگاه شیخ از روم بقونیه رسید بعد از
ولادت صدر الدین و وفات پدرش مادرش در نکاح شیخ محی الدین آمد و صدر الدین در خدمت شیخ تربیت
یافت نقاد کلام شیخ ست مسئله وحدت وجود مطابق عقل و شرع از تتبع تحقیقات او توان یافت از مصنفات
او نصوص و فکوک و نفحات الٰهیه مشهور ست با جلال الدین رومی اختصاص بسیار داشت و مولانا روم وصیت
نماز خود بوی نمود
شیخ ابو الحسن شاذلی از کبار اولیا صاحب سلسله ست یافعی گوید چون کسی از وی دعای خواست گفتی گفت
کان الله لك واین کلمه با وجود کوتاهی جامع همه مطلوبات ست کما قال صلعم من کان لله کان الله له
وی گفته انا لا نری مع الحق من الخلق شیئا وان کان ولابد فکالهباء فی الهواء ان فتشته لم تجده
شیئا و گفته لا یکن حظك من دعائك الفرح بقضاء حاجتك دون فرحك بمناجاتك بمحبوبك
فتکون من المحجوبین در سنه ٦٥٦ از دنیا برفته
عفیف الدین تلمسانی وی را بزندقه والحاد منسوب داشته اند اما سخن او از وادی ذوق و وجدان ست
و او را دیوان شعری ست در کمال لطافت و عذوبت هرکه آنرا مطالعه کند داند که از سرچشمه کدام گنج

چنان زلال صافی نجو شد واز شجرهٔ خبیث زنهار چنان میوهٔ طیب نیاید قائل بود بوحدت وجود لهذا
درمیان متقشفه فقها، مردود شد والله اعلم بحاله وقاله گویم توحید الٰهی نزد این طائفه آنست که او تعالیٰ
در ازل از آل بنفس خود بتوحید دیگری همیشه بوصف وحدانیت و نعت فردانیت موصوف بود و
منعوت کان الله ولم یکن معه شئ واکنون همچنان بر نعت ازلی واحد وفرد ست الآن کما کان
وتا ابد الآباد همبرین وصف خواهد بود کل شیٔ هالك الا وجهه ونگفت یهلک تا معلوم شود که وجود
همه اشیاء در وجود او امروز هالک ست وحواله مشاهدهٔ اینحال بفردا در استقبال در حق محجوبان ست ورنه
اصحاب بصائر وارباب مشاهدات که از مضیق زمان ومکان امکان خلاص یافته اند این وعده در حق
ایشان عین نقد وقت ست واین توحید الٰهی ست که از وصمت نقصان بری ست وتوحید خلائق بنابر
نقصان وجود ناقص شیخ الاسلام هروی قدس سره کتاب منازل السائرین را باین سه بیت ختم کرده

ما وحد الواحد من واحد اذ کل من وحده جاحد
توحید من ینطق عن نعته عاریة ابطلها الواحد
توحیده ایاه توحیده ونعت من ینعته لاحد

امام عبدالله یافعی یمنی الاصل حرمی النزول ست عالم وشیخ کبیر بود عبرة الیقظان ومرآة الجنان و
روض الریاحین وجز آن تالیف اوست واشعار نیز نیکو گفته میگوید در اوائل حال متردد بودم که بطلب
علم مشغول باشم که موجب فضیلت وکمال ست یا بعبادت که مثمر حلاوت وسلامت از آفت قیل وقال ست
کتابی داشتم در ین کشاکش آنرا کشودم ورقی دیدم که هرگز ندیده بودم ودر وی بیتی چند نوشته که از کس
نشنیده بودم چون آنرا خواندم گویا آبی بر آتش من زدند وشدت قلق وحرارت مرا نشاندند آن ابیات
این ست

کن عن همومك معرضا وکل الامور الی القضا
فلربما اتسع المضیق ولربما ضاق الفضا
ولرب امر متعب لك في عواقبه رضا
الله یفعل ما یشاء فلا تکن متعرضا

شهاب الدین مقتول سهروردی مرید مولانا شمس الدین تبریزی ست در حکمت مشائیان واشراقیان

تبحر بوده و در هر یک از آن تالیفات رائقه دارد و ویرا منسوب بسیمیا داشته اند و حکایتی ازین باب دربارهٔ هر گوسفند آورده که بی قیمت بفن سیمیا از ترکمانی ستده یافعی گفته بدا کارها که اینهاست و بدا کسانی که این کارها کنند و بدا علی که مفضی بچنین کارها گردد از کلام اوست حرام علی الاجساد المظلمة ان یلجن فی ملکوت السموات فوحد الله سبحانه وانت بتعظیمه ملآن واذکره وانت من ملابس الاکوان عریان ومن ابیاته

خلعت هیاکلها بجرعاء الحمی | وصبت لمغناها القدیم تشوقا
وتلفتت نحو الدیار فشاقها | ربع عفت اطلاله فتمزقا
وقفت مسائلة فرد جوابها | رجع الصدی ان لا سبیل الی اللقا
وکانها برق تالق بالحمی | ثم انطوی وکانه ما ابرقا

در مناقب الاولیا گفته جمعی او را صاحب کرامات می گفتند و اهل ظاهر او را بتکفیر نسبت کردند شمس تبریزی گفته حاشا و کلا که او کافر باشد یافعی گفته ویرا خلل در عقیده و باعتقاد حکماء متقدمین متهم داشته اند چون بطلب سید علما بقتل وی فتوی دادند و کشته شد و در ۵۹۹ از دنیا برفت گویند علمش بر عقل غالب بود با آنکه عقل میباید که بر علم غالب باشد در مثل ست که یک من علم را ده من عقل باید

اوحد الدین کرمانی بسی بزرگوار بود در فتوحات از وی حکایتهاست شیخ شهاب الدین سهروردی گفته نام وی پیش من مبرید که مبتدع ست یعنی در شهود حقیقت توسل بمظاهر صوری می کرده و جمال مطلق را در صور مقیدات مشاهده نموده چنانکه شمس تبریزی از وی پرسید که در چه کاری گفت ماه را در طشت آب می بینم شیخ گفت اگر بر قفا دمل نداری چرا بر آسمان نمی بینی در مناقب الاولیا گفته جمال حق یکی مطلق ست که عارفان را در فنا فی الله مشاهده می شود دوم مقید و آن بحکم تنزل در مظاهر حسیه یا روحانیه مشهود میگردد ویشاهدون بالبصیرة الجمال المطلق المعنوی کما یعاینون بالبصر الحسن المقید الصوری انتهی گویند وی شاهدباز بود اما پاکباز می زیست

زان می نگرم بچشم سر در صورت | زیرا که ز معنی ست اثر در صورت
این عالم صورت ست و ما در صوریم | معنی نتوان دید مگر در صورت

و بالجمله چون این سخن باو رسانیدند گفت هر چند شیخ مرا مبتدع گفت اما مرا این مفاخرت بس که نام من

برزبان او رفت و درین باب این بیت خواند ؎

ماساءني ذكراك لي بمسيئة | بل سرني اني خطرت ببالكا

گر بگذرم بخاطر عاطر شگفت نیست رد | خاشاک بین که بر دل دریا گذر کند

جامی گفته حسن ظن بلکه صدق اعتقاد نسبت بجماعتی از اکابر چون شیخ احمد غزالی و اوحد الدین کرمانی و فخر الدین عراقی که بمطالعه جمال مظاهر صوری حسی اشتغال می نموده اند آنست که ایشان در انجا مشاهده جمال مطلق حق سبحانه میکرده اند و بصور حسی مقید نبوده اند و اگر از بعض کبار نسبت بایشان انکاری واقع شده ست مقصود ازان آن بوده باشد که محجوبان آنرا دستوری نسازند و قیاس حال خود بر حال ایشان نکنند و بجاویدان در حضیض خذلان و اسفل سافلین طبیعت نمانند والله اعلم از رباعیات اوست ؎

اوحد در دل میزنی آخر دل کو + | عمر یست که راه میروی منزل کو

در دنیا دون بی وفا میگردے | پنجاه و دو چله داشتی حاصل کو

شیخ اوحد الدین اصفهانی که مصنف جام جم ست مرید اوست میگوید ؎

اوحدی شصت سال سختی دید | تا شبی روی نیکبختی دید

سر گفتار ما مجازے نیست | باز کن دیده کاین ببازی نیست

حکیم سنائی غزنوی از کبار شعراء صوفیه ست نامش مجدود کنیتش ابو المجید بود مرید خواجه یوسف همدانی ست و سخنهای او را باستشهاد در مصنفات آورده اند حدیقة الحقیقه بر کمال وی در شعر و بیان از اذواق و مواجید و معرفت و توحید دلیلی قاطع و برهانی ساطع ست همواره منزوی و منقطع می بود و از مخالطت اهل دنیا معرض یکی از ارباب جاه و جلال را عزیمت ملازمت او شد شیخ مکتوبی بوی نوشت مشتمل بر بسے لطائف از انجمله آنکه این داعی را عقل و روح در پیش خدمت ست و بنیه ضعیف دارد که طاقت تفقد و قوت تعهد ندارد ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها از رباعیات اوست رباعی

ای عشق ترا روح مقدس منزل | سودای ترا عقل مجرد محمل +

سیاح جهان معرفت یعنی دل | از دست غمت دست بسر پای بگل

مولوی فرموده ؎

عطار روح بود سنائی دو چشم او | ما از پی سنائی و عطار میرویم

شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری مرید شیخ مجد الدین بغدادی ست و هم اویسی بود مولوی روم در هنگامی که شیخ میرفت بخدمت شیخ رسید وی کتاب اسرار نامه خود بمولوی داد که پیوسته با خود میداشت مولوی گفته نور منصور بعد از صد و پنجاه سال بر روح عطار تجلی کرد او مستجلی او شد آنقدر اسرار توحید و حقائق اذواق و مواجید که در مثنویات و غزلیات وی اندراج یافته در سخنهای هیچیکی ازین طائفه یافت نمی شود پند نامهٔ او عالمگیر ست در ۶۲۷ه بر دست کفار تاتار در سن صد و چهارده شهید شد رح

شیخ شرف الدین مصلح بن عبد الله السعدی الشیرازی از افاضل صوفیه و اعاظم شافعیه بود از علم بهره تمام داشت و از آداب نصیب کامل سفر بسیار کرده و اقالیم را گشته و در بتخانه سومنات هند در آمده بت بزرگ را چون ابراهیم خلیل شکسته و مشایخ بسیار را دریافته و بارها بسفر حج پیاده رفته و بصحبت شیخ شهاب الدین سهروردی رسیده و با وی در یک کشتی سفر دریا کرده کتاب گلستان و بوستان او جهانگیر ست و تا انجا در قبول لفظ و معنی رسیده که در السنهٔ مختلفه ترجمه گردیده و جهانی در اصلاح ظاهر و باطن بمضامین بلاغت آگینش گرویده و بمعارف بلند و حقائق ارجمند رسیده این نوع پذیرائی و دلربائی در کلام هیچیکی نتوان یافت در ۶۹۱ه از دنیا رفته میگوید ؎ گفتی بر هم نشین یا از سر جان برخیز + بر گرد سرت گردم بنشینم و برخیزم

شیخ فخر الدین عراقی صاحب کتاب لمعات صوفی شاعر و عارف ماهر ست در ملتان رسیده صحبت شیخ بهاء الدین زکریا دریافته در ده اول از چله او را وجدی بهم رسیده و حالی مستولی شد این غزل گفت ؎

نخستین باده کاندر جام کردند | ز چشم مست ساقی وام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش | عراقی را چرا بدنام کردند

شیخ گفت کار او تمام شد برخاست و بدر خلوت وی آمد و گفت عراقی مناجات در خرابات میکنی بیرون آئی و خرقه از تن مبارک خود کشید و در وی پوشانید و دختر را بعقد او در آورد در ۶۸۸ه از دنیا برفت و در قفای ابن عربی در صالحیه دمشق بیاسود

حافظ شمس الدین شیرازی لسان الغیب و ترجمان الاسرار ست بسی رموز غیبیه و معانی حقیقیه را در کسوت صورت و لباس مجاز بازنموده و سخن وی بر مشرب این طائفه چنان واقع شده که هیچکس را آن اتفاق نیفتاده هیچ دیوان در دنیا بهتر از دیوان او نیست زمانی یزدی جواب هر یک غزل او گفته پیش شاه عباس ماضی برد و گفت دیوان خواجه را جواب گفته ام شاه فرمود خدا را چه جواب خواهی گفت محرر سطور را بدیوانش از طفلی دلبستگی تمام ست و مبانی

ومعانیش ذوق بسیار و لسعه ذره سته

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت | بر در میکده با دف و نی ترسائی
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد | وای گر در پی امروز بود فردائی

ذکر النساء العارفات الواصلات الی مدارج الرجال در فتوحات گفته کل ما نذکره من هؤلاء الرجال باسم الرجال فقد یکون منهم النساء ولکن یغلب ذکر الرجال و بالجمله از زنان یکی رابعه عدویه ست از اهل بصره سفیان ثوری از وی مسائل می پرسید و بموعظت و دعای او رغبت می نمود وی گفته اندوه من از آن نیست که اندوهگینم اندوه من از آنست که اندوهگین نیستم دیگر مولیه بصریه ست با رابعه همنشین بود گفت تا این آیت شنیدم و فی السماء رزقکم و ما توعدون هرگز غم روزی نخوردم و در طلب آن رنج نکشیدم دیگر معاذه عدویه ست در روز چیزی نخوردی و در شب خواب نکردی گفتند بجان خود بسیار گزند میرسانی گفت هیچ ضرر نمیرسانم خواب شب را بروز انداخته ام و خوردن روز را بشب افگنده دیگر شعوانه ست از عجم بود آواز خوب داشت و وعظ میگفت و از مجتهدات خائفات و باکیات مبکیات بود وی را گفتند می ترسیم که از بس گریه چشم تو نابینا شود گفت کور شدن در دنیا از گریه بسیار مرا دوست تر ست از کوری از عذاب نار روی گفته چشمی که از لقای محبوب باز ماند و بدیدار آن آرزومند باشد بی گریه نیک نمی نماید دیگر فاطمه نیسابوریه ست در فهم معانی قرآن سخنها میگفت وی گفته من لم یکن الله منه علی بال فانه یتخطی فی کل میدان و یتکلم بکل لسان ومن کان الله منه علی بال اخرسه الا عن الصدق و الزمه الحیاء منه و الاخلاص له و هم وی گفته من عمل لله علی المشاهدة فهو عارف ومن عمل علی مشاهدة الله ایاه فهو المخلص دیگر فاطمه بردعیه ست در اردبیل می بوده یکی او را از معنی حدیث انا جلیس من ذکرنی پرسید گفت ان الذکران تشهد المذکور لك مع دوام ذکرك له فیفنی ذکرك فی ذکره و یبقی ذکره لك دیگر تحفه ست رح در نفحات در ترجمه وی اطالت کرده یکبار می گریست کسی او را گفت خدا تعالی ترا رهائی داد که همه مال صدقه کردی گریه چیست گفت

هربت منه الیه | وبکیت منه علیه
وحقه و هو سؤلی | لازلت بین یدیه
حتی انال واحظی | بما رجوت لدیه

هذا او قول سبحان الذي لاتقوم الحادثات لتجلي نور جلاله الا بتثبيته ولا تستقر الكائنات لظهور صفاته الا بتائيده بل اختطفت سبحات قدسه ابصار العقول و اخذت نفحات بهائه الباب الفحول

ابراهیم ابن احمد کنیعی از اولیاء یمن ست شوکانی رحمہ اللہ تعالی کتاب بدر طالع را بذکر او آغاز یده و او را کلمات نافعہ ست کہ اصلاح قلوب قاسیہ را دوای مجرب بوده کقوله لیس الزاهد من لا یملك شیئا انما الزاهد من لا یملکه شيء و هم وی گفته یا اخي جدد السفینة فان البحر عمیق واکثر الزاد فان الطریق بعید واخلص العمل فان الناقد بصیر او را بعد از مرگ در خواب دیدند وی در مکانی ارفع از مکان ابراہیم بن ادہم ست گوینده گفت لولا ان منازل الانبیاء لا یحلها غیرهم لکان بها ابراهیم الکنیعي و بود مجاب الدعوات و او را درین باب حکایات و روایات بسیارست در ۱۳۱۵ھ از دنیا برفت

ابراهیم بن حسن یعیری یمنی زاہد عصر و ناسک دہر بود و در ورع و حسن سمت و تواضع و اشتغال بخاصہ نفس نظیر نداشت شوکانی گفته هو الآن حسنة الزمن و زینة الیمن مع المحافظة علی الشرع والاقتداء برسول الله صلعم والاستکثار من النوافل والاوراد مات في سنة ۱۲۲۳

احمد بن عبد الحلیم بن تیمیة تقي الدین الدمشقي شوکانی گفته شیخ الاسلام امام الائمة المجتهد المطلق ولد في سنة ۶۶۱ ولا اعلم بعد ابن حزم مثله وما اظن سمح الزمان ما بین عصری الرجلین بمن یشابهما او یقاربهما و ذہبی گفته کانت السنة نصب عینیه وعلی طرف لسانه وکان آیة من آیات الله فی التفسیر وکان قوالا بالحق لا تاخذه فی الله لومة لائم شوکانی گوید اتفقت الالسنة بالثناء علیه الا من لا یعتد به بعده فتنه او و حکم ابن مخلوف قاضی مالکیه در بارهٔ او ذکر کرده و گفته هذا الامام الذي سمح الزمان به وهو بمثله بخیل چون او را در قلعۂ محبوس کردند نزد در آمدن در سور حصن این آیه برخواند فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب در سلوک شانی عظیم داشت حکایات کرامات و روایات برکات او بیش از حصرست در ۷۲۸ھ بجوار رحمت حق آسود

احمد بن عطا شاذلی در زمان خود بر زبان صوفیه سخن میراند شوکانی گفته وهو ممن قام علی شیخ الاسلام ابن تیمیه رح فبلغ ذلك حکم او مشهورست بحکم ابن عطاء الله بسیاری از متصوفه زمان کلماتی ازان یاد دارند و حکایت وعظ و روایت کراماتش مینمایند

احمد مکرم ازاہل یمن ست شوکانی او را دیده وگفته صار في سن عالية اخبرني انه في مائة سنة واربع وعشرين سنة ونصف سنة ومعهذا هو صحيح العقل والحواس مستقيم القامة حسن العبارة اورا تعلق تام بود بتصوف وہم شوکانی گفته رايته كثير المكاشفة وبعد هذه السن تزوج وولد له ورايت رجلا آخر على راس القرن الثاني عشر وقد صار في مائة سنة وسبع وعشرين سنة ونصف سنة وهذا العمر خارج عن العادة المعروفة في هذه الازمنة انتهى

اسمعيل بن حسن شامی از خیار زہاد یمن ست شوکانی را با او اجتماعات نفیسه اتفاق افتاده میگوید له يد في المعارف العلمية وعمل بما يقتضيه الدليل وانصاف في جميع مسائل الخلاف توفی رح في سنه ۱۲۳۴

اسمعیل بن ابی بکر شرجی زبیدی علامهٔ وقت خود بود در جمیع علوم عقل ونقل وبا وجود ذکا غایت بود در نسیان تا آنکه آنچه در اول روز میگذشت در آخر روز بیادش نمی ماند شوکانی گفته وكان منكر نحلة ابن عربي واتباعه وبينه وبين متبعيه معارك وله في ذلك رسالتان وقصائد وترجمته تشتمل كراريس مات في سنه ۸۳۷

ایمن بن محمد و بعد محمد سیزده کس ہمین اسم بیک نسق بوده ابن حجر گفته لم يوجد له نظير في ذلك ان كان ثابتا مادح نبوی بود ومجاور مدینه چون خواست که ازانجا رحلت کند آنحضرت را صلعم در خواب دید که میفرماید يا ابا البركات كيف ترضى بفراقنا پس رحیل ترک کرد وبمدینه مقیم شد شوکانی گفته وقد سمى نفسه عاشق النبي صاحب تونس عود او بوطن خواست وی گفت اگر ملک مشرق ومغرب بمن دهند هرگز از جوار رسول خدا صلعم رغبت نکنم وآنحضرت را دید که سه لقمه باو خورانید وگفت مراسخن فرمود که هیچکس را نگویم جز آنکه در آخر کلام گفت واعلم اني عنك راض پس قصیده گفت منها سه

وزرت من الدنيا الى ساكن الحمى	فزار محب عائذ بحبيبه
لجأت الى هذا الجناب وانما	لجأت الى سامي العماد رحيبه

ابن فضل الله گفته وذكر ابو البركات انه رأى النبي صلعم فانشد بين يديه هذا البيت سه

لولاك لم ادر الهوى	لولاك لم ادر الطريق

حسن بن اسمعیل مغربی حفید شارح بلوغ المرام شوکانی در ترجمهٔ او گفته والحاصل انه من العلماء

الذين اذا رايتهم ذكرت الله عز وجل وكل شئونه جارية على نمط السلف ورثيته بابيات اولها

جفن المعارف من فراقك سافح ۔۔۔ والعذب منها بعد بعدك مالح

حسن بن علی شهاری از کبار امراء و علماء و مشائخ یمن است شوکانی بعد از ترجمه وی گفته والحاصل انه للدولة جمال ولاهل العلم جلال وللفقراء ذخيرة افضال طالت ايامه ومدت اعوامه وحصل له نسيان وكثرة سهو توفي في سنة

حسين بن عبد الرحمن اهدل عالم عارف بود شوکانی گفته له مؤلف في مروق ابن عربي وابن الفارض واتباعهما وهو من مشاهير علماء اليمن توفي في سنة

حسين بن علی بن الامام المتوكل على الله اليمني شاعر كبير و عالم شهیر است شوکانی گفته قد حبب الله اليه الانعزال عن بني الدنيا حتى عن ولده ومن شعره

لا تحسبن لباس الصوف في ملأ ۔۔۔ تدعى به بين اهل الفضل بالصوفي

[illegible]

و او را قصیده ایست که در آن تصوف ... اولها

اترك الدنيا ودع عنك الامل ۔۔۔ طال ما عن نيله حال الاجل

مات في سنة ۱۲۴۵

حسن بن احمد ... المقبلي ثم المكي از ائمه مجتهدین صنعاء است شوکانی گفته لكلامه وقع في الاذهان ... على التقليد بعد ذلك وقد اكثر الحط على المعتزلة في بعض المسائل الكلامية وعلى الاشعرية في بعض آخر وعلى الفقهاء في كثير من تعريفاتهم وعلى الصوفية في غالب مسائلهم وعلى المحدثين في بعض غلوهم ولا يبالي اذا تمسك بالدليل بمن يخالفه كائنا من كان ومع ذلك فهو بشر يخطئ ويصيب ولكنه قد قيد نفسه بالدليل لا بالقال والقيل وكان قد الزم نفسه سلوك مسالك الصحابة وعدم التعويل على التقليد لاهل العلم في جميع الفنون و نسبوه الى الزندقة بسبب عدم التقليد والاعتراض على اسلافهم

صديق بن علی مزجاجی زبیدی پنجاه ساله بود که از شوکانی اجازت گرفت و وی سی ساله بود وی گفته لا اعتقد صحة ما يخالف الدليل وان قال به من قال ولا ادين الله بما يقوله ابو حنيفة واصحابه

اذا خالف الحديث الصحيح شوكانى گفته وكان ذكيا فطنا ساكنا متواضعا جيد الفهم قوى الادراك
گويم نام من نيز صديق ست و وى فرزند على ست و من فرزند حسين بن على و او بلا واسطه تلميذ شوكانى ست
و من بيك واسطه و معهذا درين طريق كه ذكر يافت من نيز رفيق او يم و بالله التوفيق

صلاح بن حسين عالم محقق و زاهد متعفف از علماء يمن ست در راه خدا انديشه لوم لائم نميكرد و با احدى نزد
مخالفت او با حق مبالات نمى نمود در زهد ضرب المثل ست شهرت عظيمه در ديار يمن داشت در سنه ۱۱۴۲ از دنيا
رفت از ازدحام مردم بر جنازه او بسيار شد و اسواق را بند كردند

عبد الرحمن بن احمد الجامى عالم بود صحبت مشايخ صوفيه دريافته و در جميع معارف بارع برآمده در خراسان شهرت
عظيم داشت تا آنكه سلطان روم بايزيد خان او را از براى حكم بودن در اختلاف صوفيه و علماء كلام و حكماء طبيعيه
تا همدان رفته برگشت شوكانى گفته له مصنفات ونظم بالفارسية يتنافس في حفظه اهل تلك اللسان
توفى بهراة في سنه ۸۹۸ شرح كافيه او در علم نحو و سلسلة الذهب و تحفة الابرار و يوسف زليخا معروف ست

محمد بن ابراهيم معروف بابن الوزير علامه عصر و مجتهد دهر خود ست در جميع علوم تبحر عظيم داشت صاحب طالع
بدر گفته وقد ترجم له الطوائف واقر له المؤالف والمخالف ترجم له ابن حجر العسقلاني فى الدرر الكامنة
وترجم له مصنف سيرة العراقي علامة وقته بمكة انتهى لكن شوكانى گفته ترجمه او در درر [illegible] ست
بلكه در انباء الغمر ترجمه او نوشته آرى سخاوى او را ترجمه كرده و تقى بن فهد در معجم نيز ترجمه [illegible] سخاوى
گويد صنف فى الرد على الزيدية العواصم والقواصم فى الذب عن سنة ابى القاسم واختصره فى الروض
الباسم ابن حجر در انباء گفته مقبل على الاشتغال بالحديث شديد الميل الى السنة بخلاف اهل بيته [illegible]
شوكانى گفته ولو لقيه الحافظ ابن حجر بعد ان تبحر فى العلوم لاطال عنان قلمه فى الثناء عليه وكذلك
السخاوي لو وقف على العواصم لرأى فيها ما يملأ عينه وقلبه ولكن لعله بلغ الاسم دون المسمى گويم
منت خداى را عز وجل كه اين عاجز را وقوف بر عواصم و مختصر او [illegible] ديگر مؤلفات [illegible] دست بهم
داده و غالبها موجود هست و سيد احمد در رد زيديه و شيعه انچه نوشته يكى از كرامات اوست و ما احسن ما قال
الشوكانى فى البدر الطالع ان في ديار الزيدية من ائمة الكتاب والسنة [illegible] الصحيح بتقييده
بالعمل بنصوص الادلة ويعتمدون على ما صح فى الامهات الحديثية [illegible]
المشتملة على سنة سيد الانام ولا يرفعون الى التقليد [illegible]

لا يخلو اهل مذهب من المذاهب من شيء منها بل هم على نمط السلف الصالح في العمل بما يدل عليه كتاب الله
وما صح من سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع كثرة اشتغالهم بالعلوم التي هي آلات علم الكتاب والسنة
من نحو وصرف ومعان وبيان واصول ولغة وعدم اخلالهم بما عدا ذلك من العلوم العقلية ولو لم
يكن من المزية الا التقييد بنصوص الكتاب والسنة وطرح التقليد فان هذه خصيصة خص الله بها
اهل هذه الديار في هذه الازمنة الاخيرة ولا توجد في غيرهم الا نادرا ولا ريب ان في سائر الديار لا سيما
المصرية والشامية من العلماء الكبار من لا يبلغ غالب اهل ديارنا هذه الى رتبته ولكنهم لا يفارقون
التقليد الذي هو دأب من لا يعقل حجج الله ورسوله ومن لم يفارق التقليد لم يكن لعلمه كثير فائدة
وان وجد منهم من يعمل بالادلة ويدع التعويل على التقليد فهو القليل النادر كابن تيمية وامثاله واني
لاكثر التعجب من جماعة من اكابر العلماء المتأخرين الموجودين في القرن الرابع وما بعده كيف يتفقون على
تقليد عالم من العلماء ويقدمونه على كتاب الله وسنة رسوله مع كونهم قد عرفوا من علم اللسان ما يكفي في
فهم الكتاب والسنة بعضه الى آخر ما قال ودر بيان خلاف قد اطنب واطال واين عبارت دلالت دارد برآنكه
علماء ومشايخ يمن در عمل بادلۂ ظاهري محض نبودند بلكه جمع ميكردند درميان علوم آليه وفنون سنيه وهمين ست داب
تلامذۂ اين گروه سيما شاگردان شوكاني رح على الخصوص داب اين بنده وبعض ياران وفرزندان او وچون در
مذهب ما تقليد احدي نيست در بعض مسائل ميان اين عاجز وحضرت شوكاني وشيخ الاسلام ابن تيميه وحافظ ابن القيم
خلافي بوده ست وظاهر آنست كه اين خلاف از راه قصور فهم ما وقلت درايت ماست وبالجمله ابن الوزير رح از قدم
گوشه گير وبعبادت وعلم روشن ضمير بود ودر معارف وحقائق ايماني ويماني بی نظير توفي رح في سنه ٨٤٠
سيد محمد بن اسمعيل بن صلاح الامير امام صنعاء وعلامۂ يمن وشاعر مجيد ومجتهد مفيد ومحدث كامل وعارف واصل ست
عامل بود بكتاب وسنت بحسب اجتهاد نفس خود تقييد بتقليد احدي از اهل علم نداشت شوكاني گفته وكانت العامة
ترميه بالنصب مستدلين على ذلك بكونه عاكفا على الامهات الست وسائر كتب الحديث عاملا بما فيها
ومن صنع هذا الصنع رمته العامة بذلك لا سيما اذا تظهر بفعل شيء من سنن الصلوة كرفع اليدين وضمهما
ونحوهما فانهم ينفرون عنه ويعادونه ولا يقيمون له وزنا وليس الذنب في معاداة من كان كذلك للعامة
الذين لا تعلق لهم بشيء من المعارف العلمية فانهم اتباع كل ناعق اذا قال لهم من له هيئة اهل العلم ان
هذا الامر حق قالوا حق وان قال باطل قالوا باطل انما الذنب لجماعة قرؤا شيئا من كتب الفقه الى آخر ما قال

بعده ذکر تصانیف او کرده وگفته وبالجملة فهو من الائمة المجددین لمعالم الدین وقد رایته فی المنام فی سنة ۱۲ وهو یمشی راجلا وانا راکب فی جماعة معی فلما رایته نزلت فسلمت علیه فدار بینی وبینه کلام حفظت منه انه قال لی دقق الاسناد وتانق فی تفسیر کلام رسول الله صلعم ثم سالته عن ذلک عن اهل الحدیث ما حالهم فی الاخرة فقال بلغوا بجدیثهم الجنة او بلغوا بحدیثهم بین یدی الرحمن الشک منی ثم بکی بکاء عالیا وضمنی الیه وفارقنی فقصصت ذلک علی بعض من لدیه فی التعبیر وسالته عن تعبیر البکا والضم فقال لابد ان یجری لک ماجری له من الامتحان فوقع من ذلک بعد تلک الرؤیا عجائب وغرائب کفی الله شرها وتوفی رح فی سنة ۱۲۸۲ ووالده کان من الفضلاء الزاهدین فی الدنیا الراغبین فی العمل للاخرة وله عرفان وشعر چنین گویم تاریخ وفات شریفش در نظم چنین ست ع محمد فی جنان الخلد قد نزلا والحمد لله که بعض اوغاد بانیز همان اندیشیدند که با این هردو بزرگوار از امتحان و ابتلا خواستند بجهت آنکه حمایت سنت میکنیم و در برابر ادله تقلید بمذهب نمی شناسیم وشکایت وحکایت را از بلدهٔ سورت تا لندره وروم رسانیدند ولکن حفظ وصون الٰهی کفایت شر وراین اشرار کرد وکفی الله المؤمنین القتال وبالجمله سنت الله درباره عباد مخلصین متبعین خود چنان جاری وساری بوده ست که هرکه دامن سنت بدست محکم میگیرد واقعه طلبان تقلید کیش در پی آزار او میشوند واز زبان وبیان بتقصیری از خود در ازاله عرض ومال وجاه بلکه دم او رضا نمیدهند خواه این بلا باو رسد یا نرسد اللهم انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین واحشرنی فی زمرة المحدثین المتبعین

محمد بن ابی بکر شمس الدین ابن القیم علامهٔ کبیر مجتهد مطلق ست در جمیع علوم بارع بود بر اقران ومشهور شد در آفاق بمعرفت مذاهب سلف تبحر داشت شوکانی گفته غلب علیه حب ابن تیمیة حتی کان لا یخرج عن شیء من اقواله بل ینتصر له فی جمیع ذلک وهو الذی نشر علمه واعتقل معه واهین وطیف به علی جمل مضروبا بالدرة فلما مات ابن تیمیة افرج عنه وامتحن محنة اخری بسبب فتاوی ابن تیمیة وکان ینال من علماء عصره وینالون منه او را مؤلفات ممتعه نافعه بسیار ست وبیشتری ازان موجود نزد این خاکسار ست منازل السائرین را که از شیخ الاسلام هروی ست شرح نوشت مدارج السالکین نام تبحر او در علم سلوک ازان معلوم میشود در بدر طالع گفته کل تصانیفه مرغوب فیها بین الطوائف کما قال ابن حجر فی الدرر ولیس له علی غیر الدلیل معول فی الغالب وقد یمیل نادرا الی مذهبه الذی نشأ علیه ولکنه لا یتجاسر

علی الدفع فی وجوہ الادلہ بالمحامل البارد ۃ کما یفعلہ غیرہ من المتمذھبین بل لابد لہ من مستند فی ذلک وغالب ابحاثہ الانصاف والمیل مع الدلیل حیث مال وعدم التعویل علی القیل والقال وانما سرت الیہ برکۃ ملازمتہ لشیخہ ابن تیمیۃ فی السراء والضراء وبالجملۃ فھو واحد من قام بنشر السنۃ وجعلہا بینہ وبین الاراء المحدثۃ اعظم جنہ ورأی شیخہ فی المنام وسألہ عن منزلتہ فقال انت فی طبقۃ ابن خزیمۃ مات فی ثالث شہر رجب ۷۵۱ھ رضی اللہ عنہ

شیخنا شیخ شیوخنا بواسطۃ واحدۃ وبواسطتین محمد بن علی بن محمد بن عبد اللہ الشوکانی

الیمانی سہیل یمن وعلامۂ زمن ومجتہد مطلق آندیار وامام ایمہ جملہ اقطار فخر خلف بقیہ سلف صاحب مؤلفات نفسیہ و کمالات غیر متناہیہ عارف باللہ واصل الی رحمۃ اللہ ست ترجمۂ شریفہ خود در بدر طالع ببسط تمام نوشتہ وجمعی جم با فراد ترجمہ او در مولفات حافلہ پرداختہ وی از اولاد ہود علیہ السلام ست و در صنعا معروف بشوکانی شدہ نسبت بشوکان کہ قریہ ایست برمسافت یکروز از صنعا و آنرا ہجرۂ شوکان گویند و آنکہ در اتحاف شوکانی نسبت بقبیلہ نوشتہ شدہ پس بجای قریہ لفظ قبیلہ سہو القلم کاتب یا طابع ست در قاموس گفتہ شوکان حصن بالیمن واین حصن از اعاظم حصون یمن ست صاحب ترجمہ از انجاست ومیان ہجرہ وشوکان کوہی بزرگ واقع ست واین ہجرہ معمورست باہل فضل وصلاح ودین از قدیم زمان ودر ہیچ زمانی وجود عالمی خالی نبودہ وایشان را نزد اہل یمن جلالتی عظیمہ ست ودر انجا روسا وکبار گذشتہ اند اگرچہ سہ قریہ دیگر گرد صنعا باین نام شوکان شہرت دارند وبالجملہ صاحب ترجمہ در سنہ سبع وسبعین ومائۃ والف متولد شدہ و او را مولفات بسیارست ودر نظم ید بیضا داشت امام منصور باللہ او را قاضی القضاۃ صنعا کرد وقتی کہ میان سی وچہل سال بود اما وی این قضا را ابتلای انگاشت تاریخ وفاتش بعضی ۱۲۵۵ھ نوشتہ اند وبعض ۱۲۵۰ھ وصحیح ثانی ست محرر سطور دو سال پیش از وفات شریفش متولد شد واز مولفات لطیفش قسط عظیم فیوض ظاہر وباطن در گرفت در اول نیل الاوطار مطبوع مصر ودر اتحاف النبلاء وابجد العلوم ترجمہ حافلہ اش مرقوم ست اگر زیادت علم خواہی بدان رجوع کن این مختصر گنجایش بسط آن ہمہ فضائل واحوال ندارد وبالجملہ حضرت وی قدس سرہ بست وسہ سال از قرن دوازدہم وپنجاہ سال از قرن سیزدہم دریافتہ وذو القرنین عہد خود بودہ وباین حساب عمر شریفش ہفتاد وسہ سال میشود واللہ اعلم از انچہ وی در آخر ترجمہ خودش تحریر فرمودہ واضح میشود کہ قسطی عظیم از ذوق صحیح ووجد صریح وحصۂ بزرگ از دریافت معارف وحقائق داشت قال

وهو الآن يسأل الله الذي لا اله الا هو الحكيم الكريم رب العرش العظيم ان يحسن ختامه وينيله من خيري الدارين مرامه ويسدده في اقواله وافعاله وينزع حب الدنيا من قلبه حتى ينظر الى الحقيقة فيفوز بنيل دقائق الطريقة اللهم اجذبه الى جنابك العلي جذبة يصحى عندها من سكر غروره وافتح له خوخة يتخلص بها عن حجابه المظلم الى المعارف الحقيقية ولا تخرجه من هذه الدار الا بعد ان يسبح في بحار حبك ويغسل ادران قلبه بمياه قربك فانت اذا شئت جعلت المريد مرادا ؎

اذا كان هذا الدمع يجري صبابة — على غير ليلى فهو دمع مضيع

ولست اقول كما قال من قال ؎

وكيف ترى ليلى بعين ترى بها — سواها وما طهرتها بالمدامع

وتلتذ منها بالحديث وقد جرى — حديث سواها في خروق المسامع

بل اقول كما قال الآخر ؎

الا ان وادي الجزع اضحى ترابه — من المسك كافورا واعواده رندا

وماذاك الا ان هندا عشية — تمشت وجرت في جوانبه بردا

واقول ؎

انا راض بما قضى — واقف تحت حكمه

سائل ان افوز بها — لخير من حسن ختمه

وما احسن قول من قال ؎

العفو يرجى من بني آدم — فكيف لا يرجى من الرب

واقول مجيزا لهذا البيت ؎

فانه ارأف بي منهم — حسبي به حسبي به حسبي

واين عبارت صريح ست در حصول مقام تسليم ورضا وبلوغ درجات فنا وبقا ووصول بمنازل حقائق علىٰ

اللهم ارزقني منها ما رزقته واجعله متاعا وبلاغا الى حين والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الآخرين

ابراهيم بن علي القشلي از مردم ساحل بحر ست که با وادی زبید قرب دار د صاحب کرامات سائره

واحوال ظاهره بود جامع میان شریعت وحقیقت موثر عبادت وخلوت شیخ عارف زین الدین احمد بن احمد
الشرجی مولف طبقات الخواص فی ذکر اهل الصدق والاخلاص که کتابی در مناقب اولیاء یمن ست نوشته
ظهرت علیه الکرامات وتواترت عنه الاشارات وصحبه جمع کثیر من الاکابر احمد صیاد روزی شخصی را
سخن میکرد وی را زجر نمود باز نماند گفت اللهم اعقل لسانه درحال زبانش بند شد بسوی بریه برآمد و گفت
یارب وحقک لا برحت من هذا الموضع حتی ترد علی ما وهبت لی او تعالی زاری او شنید ورد بسط کرد چون
نزد قشلی آمد گفت یا الصرحت الی موضع کذ او شکوتنی
ابراهیم بن عبدالله بن زکریا امام کبیر صاحب علم وصلاح وعبادت وزهد وورع ست وی آنحضرت را
بخواب دید فرمود ای ابراهیم بر من سورهٔ مریم بخوان چون باین آیت رسید وان منکم الا واردها فرمود
نعم الا اهل الیمن گفت کدام اهل یمن فرمود سوره را تمام کن چون تمام کرد فرمود من المحالب الی حیس
گفت وبم نالوا ذالك یا رسول الله فرمود بصبرهم علی جودهم واسمعیل حضرمی چون از نزدیک مزار
وی میگذشت از مرکب فرود می آمد وزیارتش میکرد وبمسجد خود آمده بربستر خاک دراز میشد وباین ابیات
کثیر تمثل مینمود ٭ ع

خلیلی هذا ربع عزة فاعقلا   قلوصیکما ثم احللا حیث حلت
ومسا ترابا طال ما مس جلدها   وبیتا وظلا حیث باتت وحلت
ولا تیأسا ان یغفر الله ما مضی   اذا انتما صلیتما حیث صلت

احمد بن عجیل عالم کبیر وعارف شهیر ست از اولیاء یمن میمون او را کرامات بسیار بود روزی نزد او مصروعی
حاضر شد بروی این آیه برخواند قل الله اذن لکم ام علی الله تفترون شیطانش فریاد برآورد و گفت
لا والله لا والله بعد فوت احمد یکی از حضار آن مجلس بر مصروع همان آیت خواند شیطان خندید و گفت الایة
الایة والرجل غیر الرجل در ۶۹۰ از دنیا برفت
احمد صیاد از کبار اولیاء واصحاب احوال ست خفته بود یکی در خوابش ندا کرد یا صیاد انت ترید نا
قال نعم فقال انقطع الینا فی المفازات قال فترکت الاهل والاولاد وانقطعت الی الله تعالی
وی گفته بعض مشایخ گفته اند که در دل من خطور شد که حقیقت مخالف شریعت ست ہاتفی آواز داد ای
فلان کل حقیقة تخالف الشریعة فهی باطل وی گفته العارف مع الخلق بارکانه ومع الحق بجنانه

وهم وی گفته العارف مفارق لمحبته وهو نائم وناطق وهو صامت وساجد وهو غائب او را از محبت پرسیدند گفت المحبة حالة تنال نیست بمقالة تقال

احمد بن ابی الخیر شماخی از علماء و عرفاء یمن ست بعض صلحاء آنحضرت را صلعم در خواب دیدند و در پهلوی وی مردی نشسته ست فرمود این امی شناسی گفت نه فرمود ابن احمد بن ابی الخیر ست که لم یزل یبیت منت

احمد بکری شیخ عارف و محقق علم طریقه و متفنن در علوم شرعیه بود در تصوف و تراجم احادیث نبویه و مدایح مصطفویه قصیدها دارد وی گفته الفقراء هم قوم نزعوا عن الکل دما دخلوا من حیث خرجوا ولا خرجوا من حیث دخلوا

اسمعیل بن محمد حضرمی قدوهٔ فریقین و عمدهٔ اهل طریقین ست وی گفته رسول خدا را صلعم در خواب دیدم و پرسیدم که الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کدام کس اند فرمود در سه گفتم کدام در سه فرمود در سه علم گفتم در سه قرآن فرمود اولئك اصفیاء الله

علی طواشی از کرام عرفاء و شیوخ اولیا ست روزی برای نماز جمعه با جماعهٔ از اصحاب میرفت بر مردی منسوب بسوی فلسفه گذشت وی او را دشنام دادن آغاز کرد خواستند که بوی بیاویزند شیخ گفت دعه معه ما یکفیه در دم آتشی در وی زد آنها ریختند منطفی نشد تا آنکه بعض جسم بسوخت صاحب طبقات الخواص گوید فذلك مما استفاض بتلك البلاد اذ کان علی ملأ من الناس یافعی از وی حکایت کرامات بسیار کرده و اشعار او در سلوك وجز آن نقل نموده

جمال موصلی از واصلان طریقت و صاحب جمالان حقیقت ست شیخ فرید الدین عطار در تذکرة الاولیاء ذکر کرده که وی عمری خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل نمود تا در محاذات جوار روضهٔ مصطفی صلعم یک گور جای یافت آنگاه وصیت کرد که بر خاکم بنویسند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید خداوندا سگی قدمی چند برابر دوستان تو زد او را در کار ایشان کردی

سگ اصحاب کهف روزی چند — پی نیکان گرفت مردم شد

من نیز دعوی دوستی دوستان تو دارم بحق السائلین علیك من بیچاره و در دشت ایجاد آواره را از برکات این قوم بحرمان مگزین و از ان نظر خاص که بایشان میرسد محجوب مگردان انك علی ما تشاء قدیر وبالاجابة جدیر

عمر بگذشت بمحرومی اگر روز پسین + ختم بر دولت دیدار شود باکی نیست +

مالک دینار از مشاهیر زهادست و از کملاء عباد خلیفهٔ حسن بصری ست سعدی گوید ۵

ترا که مالک دینار نیستی سعدی ❊ طریق نیست بجز زهد مالک دینار

وی گفته ای نفس رنجی که بتو میدهم نه از راه عداوت ست بلکه غایت شفقت تا فردا در آتش غضب نسوزی چند روز صبر کن تا نعمتهای لایزال بیابی وی چون در نماز ایاک نعبد و ایاک نستعین خواندی بگریستی که کاذب می شوم از انکه استعانت از دیگران میخواهم درج وقت لبیک گفتن بنالید که مبادا جواب آید لا لبیک وی گفته اگر ندا کنند که هر که از همه بدتر باشد از مسجد بدر آید اول من برآیم گفت هر که با مردم سخن گفتن دوست دارد از مناجات علمش اندک بود و عمرش ضائع و گفت هر که طالب شهوت بود شیطان از و فارغ ست هر که او را دیدی در نماز دیدی با خود میگفت انت منافق بعد از یکسال شبی تماشا بیرون آمد او را ندا کردند یا مالک مالک ان لا تتوب بمسجد برگشت شبی آتشی در بصره افتاد مالک بالا رفت و نظاره کرد دید گروهی در رنج و تعب افتاده و گروهی رخت میکشد گفت نجا المخففون وهلک المثقلون بقیامت نیز چنین خواهد بود وقتی زنی او را گفت ای مرائی جواب داد بست سال ست که مرا کسی بنام من نخواند الا تو نیک دانستی که من کیم بعد از مرگ او را در خواب دید نمو پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت خدا تعالی او دیدم با همه گناه اما بسبب حسن ظن که بخدا او ند داشتم و بگمان نیکو که بوی بردم همه محو کرد

حبیب عجمی ولی قبهٔ غیرت و صفی پردهٔ وحدت ست او را گفتند یکی را از ین پنج نماز نمازی فوت شد و نمیداند که کدام ست چه باید کرد گفت این دل کسی بود که از خدا غافل ست او را ادب باید کرد و هر پنج نماز را قضا باید نمود وی در گوشهٔ نشسته بود و میگفت هر که با تو خوش نیست خوشش مباد و هر کرا با تو انس نیست با هیچکس انسش مباد گفتند تو عجمی و قرآن ندانی گریه از چیست گفت زبانم عجمی ست اما دلم عربی ست درویشی گفت او را دیدم در مرتبهٔ عظیم گفتم آخر عجمی این مرتبه از کجا یافتی آواز آمد آری عجمی ست اما حبیب ست

فضیل عیاض عارف مشهور ست در ابتداء حال برزنی عاشق بود و هر چه در راهزنی می یافت بر او صرف میکرد و نماز میکرد و این آیه می خواند و اخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و اخر سیئا روزی کاروانی از بیابان میگذشت در میان آن حافظی این آیه بر خواند الم یأن للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل من الحق گویا تیری بر جان او آمد گفت آن وحان فتاب و اناب شبی هارون رشید بدر خانهٔ او رسید این آیه میخواند ام حسب الذین اجترحوا السیئات ان نجعلهم کالذین امنوا و عملوا الصالحات

سواء محیاهم ومماتهم ساء ما یحکمون هارون گفت اگر پندی میطلبم این کفایت ست چون دست او
بر دست فضیل آمد گفت ما الین هذا الکف لو نجا من النار در عرفات ازو پرسیدند که حال این خلق
چون می بینی گفت آمرزیده اند اگر فضیل درمیان نبودی سفیان ثوری گفت شبی پیش او رفتم و آیات
و اخبار می گفتیم پس گفتم مبارک شبی که امشب بود و ستوده نشستی که دوش بود همانا که نشستی چنین بهتر
از وحدت بود فضیل گفت بد شبی که امشب بود و تباه نشستی که دوش بود گفتم چرا گفت زیرا که تو همه شب
دربند آن بودی تا ~~سخنی گوئی که مرا خوش~~ آید و من در بند آن بودم تا از کجا جوابی نیکو گویم که پسندیده خاطر
تو آید بسخن یکدیگر از خدای تعالی باز ماندیم تنهائی بهتر و مناجات با حق خوشتر مردی بزیارت او آمد گفت
بچه کار آمده گفت تا از تو آسایشی یابم و موانست کنم گفت بخدا که این بوحشت نزدیکتر ست و نیامده
مگر از برای آنکه مرا بدروغ بفریبی و من ترا فریبم بدروغ وی گفته مردم که از یکدیگر بریده شدند بسبب تکلف
شدند هرگاه تکلف از میان برخیزد گستاخ بایکدیگر توانند زیست یکی او را گفت مرا وصیتی کن گفت ارباب
متفرقون خیر ام الله الواحد القهار وی گفته هر که را خدا دوست دارد اندوهش افزاید و هر که را
دشمن دارد دنیا بروی فراخ گرداند اللهم لا تجعل الدنیا اکبر همنا و هر که از خدا ترسد همه چیز از وی ترسد
ابراهیم ادهم سید الطائفه جنید بغدادی او را مفاتیح القلوب گفتی و امام ابوحنیفه او را مولانا و سیدنا ابراهیم میگفت مرید خواجه فضیل عیاض ست
او را گفتند دائم بحق مشغولی چرا حدیث نمیخوانی گفت هنوز از یک حدیث فارغ نشدم ترک الدنیا راس کل عبادة گویم شاید این حدیث
مروی بالمعنی باشد ورنه باین لفظ در کتب حدیث موجود نیست بعضی میگویند قبر او در شام ست و برخی میگویند در بغداد و سلسله ادهمیه
از وست و حذیفه مرعشی خلیفه اوست وی گفته پانزده سال سختی و مشقت کشیدم تا ندا شنیدم کن عبدا
فاسترحت یعنی فاستقم کما امرت او را چون واردی از غیب فرود آمدی گفتی کجا اند ملوک دنیا که ببینند
تا این چه کار و بار ست و از ملک خود شان ننگ آید وهم وی گفته هر که دل خود حاضر نیابد در سه موضع این
نشان آنست که در بر و بسته اند یکی در وقت خواندن قرآن دوم در وقت ذکر گفتن سوم در وقت نماز
کردن شقیق او را گفت چرا از خلق میگریزی گفت دین خود در کنار گرفته ام و ازین شهر بآن شهر میگریزم
و ازین کوه بآن کوه تا هر که مرا بیند پندارد که حمالم یا وسواس دارم تا باشد که دین از دست ابلیس نگاه دارم
و بسلامت از دروازه مرگ بیرون برم معتصم ازو پرسید که چه پیشه داری گفت دنیا را بطالبان دنیا
گذاشته ام و عقبی را بخواستاران عقبی و در جهان ذکر خدا گزیده ام و در آن جهان لقای خدا دیگر

پرسید چه حرفه داری گفت ندانی که کارکنان خدای را حاجت به پیشه نیست وی گفته زاهدی متوکل را دیدم پرسیدم تو از کجا میخوری گفت این علم من نیست از روزی دهنده بپرس مرا با این فضول چه کارست ازو پرسیدند که تو بنده کیستی برخود لرزید و بر خاک بیفتاد پس برخاست و گفت ان کل من فی السموات والارض الا آتی الرحمن عبدا گفتند چرا اول جواب ندادی گفت ترسیدم که اگر گویم بنده اویم او حق بندگی طلب کند و اگر گویم که نیم نتوانم که گویم یکی از وی وصیتی خواست گفت بسته بگشای یعنی کیسه و گشاده در بند یعنی زبان وی بصحرا رفته بود لشکری پیش آمد و گفت آبادانی کدام طرف ست اشارت بگورستان کرد

ابو عبد الله مغربی از قدماء مشایخ ست از طبقه ثانیه ابراهیم شیبانی خلیفه اوست صد و بست سال عمر یافت پیوسته در سفر می بود و دائم احرام میداشت و هرگز جامه او چرکین نشید و موی او نمی بالید گفت هرکه دعوی بندگی کند او را هنوز مرادی بود دروغ زن ست بندگی آنزمان درست باشد که از مراد خود فانی شود گفت درویشان راضی امینان حق اند برکت ایشان بلا از خلق مندفع میشود و گفت منصف تر از دنیا ندیدم تا که او را خدمت کنی خدمت کند و هرگاه ترک کنی ترک کند

ابو بکر کتانی قدس سره ختم قرآن بسیار کردی و در شبانروز یکبار وضو نمودی گفت در خواب جوانی جمیل دیدم گفتم کیستی و کجایی باشی گفت تقوی ام در دل اندوهناکان میباشم باز زنی زشت رو دیدم گفتم کیستی و کجایی باشی گفت خنده ام در دل اهل نشاط می باشم گویم اعمال هرچند درینجا اعراض اند اما در انجا جواهر گردند و موزون نموده شوند پس اولیا را آگاهی در منام عالم مثال نمایند و بر حقائق آن اعمال هم آگاه هند وی گفته پیغمبر را صلعم در خواب دیدم گفتم چه دعا کنم که دلم نمیرد فرمود هر روز چهل بار بگو یا حی یا قیوم لا اله الا انت گویم لفظ حدیث ما اثر چنین ست یا حی یا قیوم برحمتک استغیث لا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شانی کله و بالجمله این کلمه مبارک را اثرها دیدم که در هیچ شی نیافتم بلاها از گفتن او دور شده و سرورها از راندن او بر زبان نقد وقت آمده کتانی گوید تصوف همه خلق ست هرکرا خلق بیشتر تصوف بیشتر و گفت فراست پیدا شدن یقین ست و توکل در حقیقت کامل شدن یقین ست و گفت دردی بوقت انتباه از غفلت و لرزیدن از بیم قطیعت فاضلتر از عبادت ست گفت باد صبا مخزون ست در زیر عرش چون صبح بدمد باد صبا بوزد تا نالهاے استغفار را برساند

ابو عبد الله محمد بن خفیف بغدادی قدس سره مرید ابو محمد رویم ست گفت رضا دو قسم ست رضا در

و رضا از و رضا در و در تدبیرست و رضا از و در تقدیر گفتند عبودیت کی درست آید گفت وقتی که همه کارها بخدا گذارد و در بلا صبر نماید وی از طبقهٔ خامسه است شافعی مذهب بوده امام زمانه خود بود در انواع علوم وی گفته التوحید الاعراض عن الطبیعة جنید و ابن عطا و جریری و حسین حلاج و غیرهم را دیده بود

لقمان سرخسی قدس سره در اول حال صاحب مجاهده بود تا که حالی بر او غلبه نمود که عقل را در ربود مجذوب شد از وی پرسیدند این چه حالست گفت هرچند بندگی کردم بیش می بایست درماندم گفتم خداوندا پادشاه مجاز را چون بنده پیر میشود آزادش کنند تو پادشاه حقیقی در بندگی تو پیر شدم اکنون آزادم کن آواز شنیدم که آزادت کردم و نشان آزادی آنست که عقل از وبرگرفتند او از عقلاء مجانین است در وقت مرگ یکی او را گفت بگو لا اله الا الله تبسم کرد و گفت ای جوانمرد ما خراج داده ایم و برات گرفته ایم و باقی بر توحید داریم

شیخ عبدالله انصاری از فرزندان ابی ایوب انصاری است با احنف بن قیس در خراسان آمد و در هرات سکونت فرمود و از موعظت و هدایت هرات را گلزار نمود از اینجاست که مشایخ هرات را باغچهٔ انصاریان گویند تصنیفات او اعتبار تمام دارد رساله او مشهورست و نزد این عاجز موجود وی گفته اگر یکبار گوید بندهٔ من از عرش بگذرد خندهٔ من و گفت کاسنی اگرچه تلخ است ولی از بوستان است عبدالله اگرچه مجرم است ولی از دوستان است گفت التصوف هو الخلق ابو سهل صعلوکی گفته خلق اعراض است از اعتراض مناجات وی در رساله عجب نمکی و شوری دارد

احمد جام از فرزندان جریر بن عبدالله بجلی است خلیفهٔ شیخ ابوسعید ابوالخیرست بتربیت باطن و در ظاهر مرید ابوطاهر فرزند ابوسعید مذکور بود ابوسعید وقت وفات وصیت کرد که خرقهٔ من بوی دهید ابوطاهر آرزو کرد که این دولت و ولایت نصیب او شود گفت این کار بآرزو راست نیاید آنرا بدیگری دادند و علم شیخی ما را بر در خراباتی زدند و آن احمد جام بود که با اهل فسق خراباتی بوده

مناجاتیان ذکر خوان من اند | خراباتیان خود از آن من اند

وی امی بود در بیست و دو سالگی توبه نمود

توبه از باده در ایام جوانی کردم | اول مستی من بود که هشیار شدم

در چهل سالگی حق تعالی او را علم لدنی عطا فرمود کتابها تصنیف کرد در سراج السائرین نوشته اکنون شصت و دو ساله ام که این کتاب تصنیف کرده ام و صد و هشتاد هزار کس بدست من توفیق توبه یافته گویم سبحان الله

این چه دولت ست که او را دست بهم داده آنحضرت صلعم می فرماید لان یهدی الله بك رجلا خیر لك من حمر النعم وفات او در سنه ۵۳۱ه بود

سالار مسعود غازی در مناقب الاولیاء نوشته وی از اولاد محمد بن حنفیه ست مادرش ستر معلی خواهر سلطان محمود غزنوی بود پدرش ساهو سالار اکثر کفار را ته تیغ آورد بقیه گریخته بقنوج در پناه رای اجیپال آمدند خطبه بنام سلطان محمود خواند وعیال خود ستر معلی را باجمیر طلب داشت ۱۲ رجب سنه ۴۰۵ه سالار مسعود متولد شد تولد ناصر دین تاریخ ست چون سلطان بر رای مذکور غالب آمد واموال وامتعه گرفته بغزنی رفت مسعود در هندوستان ماند واکثر مواضع فتح کرد واموال بسیار وسپاه بیشمار بهم رسید رای مهیپال که راجه دهلی بود وپسرش گوپال جنگی عظیم کردند از دست گوپال زخمی بر بینی سالار مسعود رسید ودندان هم شکست گردید اما فتح بدست سالار ماند سالار مرید ابو محمد چشتی ست مردم هر چند گفتند که بر تخت دهلی نشیند گفت مطلوب من امتثال امر الهی ست نه پادشاهی خطبه بنام محمود خواند وبقنوج بر لب آب گنگ دائره لشکر کشید اجیپال به نیازمندی پیش آمد وملازمت نمود وبخدمت راهداری ممتاز گشت سالار دریا عبور کرد واکثر رایان اطراف را شکست داده در اطاعت اسلام آورد ودر سنه ۴۲۳ه ۱۷ شعبان بجهت شکار بهرائچ رفت وفرمود ازینجا بوی محبت می آید استقامت نمود وسورج کند که معبد عظیم کفار بود هدم نموده باغی عظیم بنا نهاد است رایان بدرایان جنگی عظیم درمیان آوردند قضا کار دران معرکه روز یکشنبه وقت عصر ۱۴ رجب سنه ۴۲۴ه تیری بر شهرگ سالار مسعود رسید کلمه شهادت گویان شربت شهادت چشید ودرهمان باغ دفن شد ورواج بت پرستی دادند تا آنکه حضرت خواجه معین الدین چشتی در سنه ۵۹۳ه در اجمیر در وقت رای پتهورا قدوم فرمود واسلام را از سر نو تازگی بخشید ولله الحمد انتهی جاهلان هندوستان میله بهرائچ میکنند وشرکها وکفرها با گور آن شهید بمیان می آرند وانچه از برای همه اولیاء تصرف ثابت میکنند همچنان اعتقاد مشرکانه وارادت کافرانه بجناب او نیز دارند ووی وجمله اولیاء بهزار دل ازین حرکات دورانند

شیخ نجم الدین کبری قدس سره از اجله مشایخ خوارزم ست از مریدان شیخ عمار بن یاسر واز شاگردان تلامذه محی السنه در زمان طلب علم با هر که مناظره کردی غالب آمدی چندانکه بطامه کبری لقب کردند بعده طامه افتاد کبری ماند او را ولی تراش ازان گویند که در غلبه حال بهر که نظر می افگند ولی میشد بابا فرج جامه خود باو پوشانید وگفت ترا وقت دفتر خواندن نیست وقت آنست که سر دفتر جهان شوی وی گفته رسول خدا را صلعم بخواب دیدم التماس کنیت نمودم فرمود ابو الجناب گفتم بتشدید یا بتخفیف فرمود مشدد دانستم که از دنیا اجتناب باید کرد

تجرید اختیار کردم وی پادشاه را بدعا نمود تا چنگیز خان بر او خروج نمود خلفاء خود را گفت ببلاد خود ها روید که آتشی از سمت مشرق فروزان شده ست تا مغرب خواهد سوخت درین امت هیچ این فتنه واقع نشده گفتند شیخ دعا کند تا این بلا مندفع گردد فرمود بلا مبرم ست دعا اثر نکند گفتند شیخ هم بیاید گفت مرا حکم نیست همین جا شهید خواهم شد خلفاء ببلاد خود ها رفتند چنگیز خان و کفار مغول در خوارزم در آمدند خوارزم شاه بگریخت کشته شد مملکت تاراج گشت شیخ مقاتله کرد چند کفار را کشته پرچم کافری برکشید ناگاه تیر قضا بر سینه رسید شربت شهادت چشید بعد از شهادت پرچم از دست شیخ باز کردن نتوانستند تا که آنرا بریدند در مناقب الاولیا گفته پرچم موی سر را میگویند مولوی روم گفت

ما از آن محتشمانیم که ساغر گیرند ... نه از آن مفلسکان بز لاغر گیرند

بیکی دست می خالص ایمان نوشند ... بیکی دست دگر پرچم کافر گیرند

شهادت شیخ در سنه سیصد و هژده هجری بود حمید الدین بغدادی خلیفه اوست

شیخ علی ابوالحسن مغربی قدس سره وی گفته در مناجات گفتم الهی ترا کی شاکر باشم ندا آمد وقتی که غیر خود را منعم علیه نه بینی گفتم چگونه که تو بر انبیاء و علماء و ملوک انعام کرده آواز آمد اگر انبیا نبودند راه از که می یافتی واگر علما نبودند اقتدا بکه میکردی واگر ملوک نمی بودند ترا امین که کردی پس این همه نعمت من ست بر تو از مقالات اوست رح باید که خوشی تو بیافتن مراد و برآمدن حاجات نباشد بلکه خوشی بدعا و مناجات و عرض حاجات باشد والا از محجوبان باشی وفاتش در سنه ششصد و پنجاه و چهار واقع شد

مخدوم اخی جمشید راجگیری سالک صاحب جذبه بود گویند ارشاد از شاه شرف بو علی قلندر یافت و بعضی میگویند خلافت از مخدوم جهانیان داشت در اصل از قدوائیان اطراف لکهنؤ بود از طرف پادشاه منصبی داشت ترک کرده بمجاهده و ریاضت پرداخت وفات او روز چهارشنبه دهم شوال در سنه هشتصد و چهل و دو بود وقوع انجا مید راجگیر محله ایست از شهر قنوج مدفن او انجا ست وی صاحب لفظ ست والد مرحوم رضی الله عنه در مجموعهٔ ملفوظات او را بقلم خود نوشته از انجمله این ست که وی گفته او تعالی هرگز جاهلی را ولی نگرفته و در کتاب خود گفته واعرض عن الجاهلین پس اعراض از صحبت جهال واجب ست

صحبت بدکاره تبه می کند ... دیگ سیه جامه سیه میکند

و هم وی گفته رجل و نصف رجل و لا شیء فالرجل الواصل و نصف الرجل الطالب و لا شیء طالب الدنیا

گفت طالب صادق را باید که قدم در متابعت شریعت حضرت رسالت صلعم زند و در اعمال پیروی او کند وانچه وی صلعم فرموده ست ازان برابر سوزنی تجاوز ننماید همیشه بر جاده سنت مستقیم باشد و اگر کسی بر روی دریا میرود یا در آتش در می آید و خارق عادت بخلق مینماید و فریضه از فرائض بعمدا ترک میدهد یا سنتی از سنن محمد رسول الله صلعم نقصان میکند بدانکه او شیطان و ضال مضل ست و کرامت نمودن او استدراج اوست و در دعوی کذاب ست اتقوا من الصوفیة الجهلة فانهم لصوص الدین وقطاع طریق المسلمین ؎

دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب
جنگ دجال از درون و رنگ ابدال از برون

او را در ذم دنیا سخنهای بسیار خوب ست و کلام مرغوب میفرماید با چندین زهد اگر ذره محبت دنیا در دل وی باشد هرگز لائق جوار حضرت پادشاه قدیم نگردد لو کان في قلبه حبة من محبة الدنیا لا اذیقه حلاوة محبتی لان الملوث لا یصلح للحظیرة القدسیة والحضرة الربانیة ؎

خمار عشق تو اندر دماغ ازان باقی ست
که صورت لمن الملک هر زمان ساقی ست

بشر حافی محدث صوفیه ست و منتحل این طائفه علیه اما روایت نکرد و گفت در خود شهوت آن می بینم اگر شهوت در خاموشی بینم روایت کنم او را گفتند بغداد مختلط شده ست بلکه بیشتر حرام ست تو از چه میخوری گفت از همین که شما میخورید گفتند باین منزلت چون رسیدی گفت بلقمه کمتر از لقمه و بدستی کوتاه تر از دستی و کسیکه خورد و خندد با کسیکه خورد و گرید برابر نبود و حلال اسراف نپذیرد و هم وی گفته رسول خدا را بخواب دیدم فرمود هیچ میدانی ترا از میان اقران چرا برگزیده اند گفتم نه فرمود از بهر آنکه متابعت سنت من کردی و صالحان را حرمت داشتی و برادران را نصیحت کردی و یاران و اهل بیت مرا دوست گرفتی وی گفته سیاحت کنید آب چون روان شود خوش باشد و چون ساکن بود متغیر شود کسی او را بخواب دید و پرسید خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و نیمه بهشت مرا مباح گردانید و باجماع وی خلیفه جنید بغدادی ست مولدش مرو و مسکنش بغداد بود مردم گفتند که با تو بحج رویم گفت بسه شرط آنکه زاد نگیریم و از کسی نخواهیم و اگر دهند نستانیم گفتند همه کنیم اما اگر فتوحی رسد رد نکنیم گفت پس توکل بر زاد حاجیان کردیم گفتند پادشاه را که ظالم ست چرا وعظ نگوئی گفت خدا بزرگتر ازان ست که پیش کسی که او را نداند یاد کنیم وی گفته سخت ترین کارها سه چیز ست سخاوت در تنگدستی و ورع در خلوت و حق گفتن پیش کسی که از و بترسی گفت هر که عزت خواهد از سه چیز احتراز کند حاجت از خلق خواستن و مردم را بد گفتن و بمهمانی رفتن او را بخواب دیدند و پرسیدند خداتعالی با تو چه کرد گفت فرمود

چرا چندین می ترسیدی اما علمت ان اکرم صفتی

امام اعظم ابو حنیفه کوفی وی چنانکه در علم دین منصب امامت دارد چنانین در زهد و عبادت امام سالکان ست
توجه بقبلهٔ حقیقی داشت و روی از خلق گردانیده بر ترک قضا ممتحن شد گویند با ما نیکی از ظلمه بیاید و گفت مرا
قلمی تراش گفت نتراشم گفت چرا گفت ترسم که از ان قوم باشم که حق تعالی فرموده احشروا الذین ظلموا
وازواجهم کودکی را دید در گل مانده گفت گوش دار نیفتی کودک گفت افتادن من سهل ست اگر بیفتم تنها
باشم اما تو گوش دار اگر پایت بلغزد همگنان که از پس تو آیند بلغزند و برخاستن همه دشوار بود امام را عجب آمد
و یاران را گفت زنهار اگر شما را در مسئله چیزی ظاهر شود و دلیلی روشن تر باید دران متابعت من مکنید و بتقلید
من تحقیق خود را مانید شیخ عارف فریدالدین عطار گفته و این نشان کمال انصاف ست تا لاجرم ابو یوسف و محمد
اقوال دارند در مسائل مختلفه انتهی گویم بر ارباب تفقه کی ست که اتباع دلیل میکنند نه پیروی قال و قیل مردی
مال ار حضرت عثمان را دشمن داشتی امام او را گفت میخواهم که دختر ترا بفلان جهود بدهم وی گفت تو امام مسلمانان
باشی روا داری که دختر مسلمانی بجهودی دهی و من نخواهم هرگز ندهم گفت سبحان الله روا باشد که محمد رسول الله دو
دختر خود بجهودی بدهد آن مرد در حال بدانست که سخن از کجاست توبه کرد و از ان اعتقاد برگشت گویند خلیفه عهد ملک الموت
را در خواب دید و پرسید که از عمر او چند مانده ست وی اشارت کرد به پنج انگشت هیچکس تعبیرش نتوانست گفت
از امام پرسید گفت اشارت باین آیه ست ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم ما فی الارحام
وما تدری نفس ماذا تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت معاذ رازی گفت پیغمبر را صلعم در خواب
دیدم گفتم این اطلبک فرمود عند علم ابی حنیفة گویم علم او اتباع دلیل و ترک تقلید بود و کمالات و مناقب او
بسیار و مجاهدات او بیشمار ست پوشیده نیست

محمد بن ادریس شافعی مطلبی وی شعبهٔ شجر نبوی ست و شجر بوستان مصطفوی شیخ عطار میفرماید هم کریم جهان
بود و هم جواد زمان هم افضل وقت و هم اعلم عهد هم حجة الائمه و هم مقدم الامة ریاضات و کرامات او چندانست
که این کتاب حمل آن نتواند کرد در پانزده سالگی فتوی داد احمد حنبل که امام جهان بود بشاگردی او آمدی احمد گفت
ما هر چه یاد داریم معانیش او میداند شافعی رسول خدا را صلعم در خواب دید فرمود کیستی گفت یکی از گروه توام
گفت نزدیک آی نزدیک شد آب دهن خود بگرفت و تا دهن باز کرد بدهن او انداخت شبی هارون با زبیده
مناظره میکرد زبیده گفت ای دوزخی هارون گفت اگر من دوزخیم ترا طلاق ست از یکدیگر جدا شدند علما

بغداد را حاضر کردند هیچکس جواب ننوشت شافعی را پرسید نودی هارون را پرسید که هرگز بر هیچ معصیتی قادر شده و از بیم خدا استاده گفت بلی شافعی گفت و اما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی یکی پیش از مرگ او در خواب دید که آدم علیه السلام بمرد معبری گفت اعلم زمانه وفات کند چه علم خاصه آدم ست وعلم آدم الاسماء کلها او را بعد از وفات در خواب دیدند و پرسیدند که خدا با تو چه کرد گفت مرا بر کرسی نشاند و زر و مروارید بر من افشاند و رحمت کرد

احمد حنبل امام سنت و مقتدای ملت ست عطار قدس سره فرموده هیچکس را در علم احادیث آن حق نیست که او راست در ورع و تقوی و ریاضت و کرامت شانی عظیم داشت و مستجاب الدعوة بود و جمله فرق او را مبارک داشته اند و از آنچه مشبهه وی افترا کردند مبرا و مقدس ست ذو النون و بشر حافی و سری سقطی و معروف کرخی و امثال ایشان بسیار مشایخ را دیده بود امتحان او در قول بخلق قرآن و ثبات او بر عدم آن معروف ست روز مرگ او هجوم مردم بر جنازه از لکوک در گذشت و الوف گبر و ترسا مسلمان شدند محمد بن خزیمه گفته احمد را بعد از وفاتش در خواب دیدم پرسیدم خدا با تو چه کرد گفت بیامرزید و تاج کرامت بر سر من نهاد و نعلین در پای من کرد و گفت احمد این از برای آنست که قرآن را مخلوق نگفتی گویم او را مذهبی نبود جز حدیث و هر که تابع حدیث رسید بجائیکه رسید و چندان مجتهدین که در طریقهٔ او برخاستند در هیچ مذهب معلوم نیست و اگر هیچکسی نباشد مگر ابن تیمیه و ابن قیم از برای موازنه با تمام علماء زمان و اهل سلوک جهان کفایت ست خصوصاً وجود شیخ عبد القادر جیلانی در طبقهٔ او والله اعلم

مالک بن انس امام دار الهجره ست و امامی از ائمهٔ مذاهب در تذکرة الاولیاء ذکر او نکرده با آنکه سلام را نام برده ترجمهٔ شریف او چندان ست که این نامه متحمل آن نمیتواند شد در اتحاف [illegible] گفته حق تعالی فرموده قالوا حسبنا الله ونعم الوکیل خواستم که مضمون این کلمه نقش ضمیر من باشد پس در نگین خاتم آنرا کنده کردم و بر دروازهٔ خود این کلمه نوشته بود ما شاء الله پرسیدند چرا چنین کردی گفت او تعالی فرموده ولولا اذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله و جنت من خانهٔ من ست خواستم که هر بار که بخانه در آیم این کلمه بیاد من آید و بر زبان من رود خانهٔ او در مدینه خانهٔ ابن مسعود بود و مجلس او در مسجد نبوی مجلس عمر فاروق وی گفته من تمام عمر با سفیهی و سبک عقلی همنشینی نکرده ام امام احمد گوید این امر عظیم ست که جز از مالک دیگری را میسر نشده

واین بیت بسیار می خواندے

وخیر امور الدین ما کان سنة　　　وشر الامور المحدثات البدائع

در اتباع سنت و سد ذرائع بدعت آیتی بود از آیات خداوی گفته لیس العلم بکثرة الروایة انما هو نور یضعه الله فی القلب و این کلمه تحقیقی دارد بس عمیق هارون رشید خواست تا بخانه او آمده اطفال او را روایت موطا کند گفت العلم یوتی ولا یاتی شافعی شاگرد او ست و احمد شاگرد شافعی ست عمه شافعی در خواب دید که کسی میگوید که امشب آنکه از همه زمینیان در علم و فقه افزون بود بمرد چون آن شب را شمر زند شب وفات او بود نزد وفات خود میگریست پرسیدند این گریه چراست گفت دوست دارم که فتوی نمیدادم بهر مسئله که از رای خود گفته ام مرا تازیانه می بایست زد در احیاء العلوم حکایات زهد و سلوک او بسیار آمده وی اول کسی ست که در حدیث کتاب موطا جمع نموده و این کتاب او کتابی مبارک قدیم ست و همه محدثان جهان درین باب متطفل او بیند رحمهم الله تعالے اجمعین

سید عبد الرحمن بن سلیمان اهدل سعد بن عبد الله سهیل در ترجمه او کتابی مفرد نوشته و فتح الرحمن فی مناقب سید عبد الرحمن نامش گذاشته او را اجازتی ست از برای بنی شوکانی وی گفته العلم ذباب اصحابه جناحیه شفاء و الآخر داء یعنی چیزی نیست که او را صلاحی و فسادی پیش نیاید و بحسب حیثیات گاهی خیرست و گاهی شر و هم وی گفته لیس العلم بلقلقة اللسان ولا بطول الاطناب و بدیع البیان ولا فی اکثار لیس الکثیرة و المجلدات الضخیمة انما العلم ما افادته الملکة التامة و الرسوخ و کان مما ینفع صاحبه هدایة و یقربه الی رب العالمین وی گفته در قوله تعالی الذین یومنون بالغیب اشارت بسوی علم عقائدست و در قوله و یقیمون الصلوة اشارت بسوی علم فقه و در قوله و مما رزقناهم ینفقون اشارت بسوی علم تصوف وی گفته السلامة کل السلامة فی المحافظة الکاملة علی الفاظ الکتاب و السنة و استفادة العلوم و الاسرار من الفاظهما فهذا هو الصراط المستقیم و اما جعل ما غیر من کتاب الله و سنة رسوله و روی بالمعنی هو الاصل الاصیل وجعل الاستفادة منه فمرتبة دون المرتبة الاولی وگفته و اذکر ربك فی نفسك این را معنی قریب آنست که من عرف نفسه عرف ربه یعنی سرکه نفس خود را بحدوث شناخت رب خود را بقدم شناخته و من عرف نفسه بالفقر عرف ربه بالغنا و من عرف نفسه بالسنة و النوم عرف ربه بانه لا تاخذه سنة ولا نوم فمن عرف حقیقة نفسه بالکشف الربانی و الذوق عرف ربه فمعرفة النفس باب معرفة الله عز و جل فمن عرفها حق معرفتها فقد ذکر الله فی نفسه

علی بن حسام شاذلی چشتی معروف بعلی متقی در معرکهٔ هزیمت سلطان بهادر از همایون پادشاه بحرمین رفت
شیخ ابن حجر مکی هم استاذ و هم مرید اوست در حالت احتضار حکم کرد که تا حین انزهاق روح مقابلهٔ کتاب جامع کبیر
از دست نه نهند شیخ گفت سبحان الله الی الآن یصنف کتب الحدیث والی هذا الوقت یصححها و بتتبع
سنن رسول الله صلعم وی گفته که آنچه از وجه حلال کسب کنند هرگز ضائع نشود و اگر آنرا گم کنند باز یابند
اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی کتابی ست که خلیفهٔ ایشان عبدالوهاب متقی در مناقب ایشان نوشته
و دران گفته توفی فی ۹۷۵ھ و شیخ عبدالحق دهلوی در زاد المتقین فی سلوک طریق الیقین بابی در حال و مآل وی
عقد کرده و محمد طاهر فتنی بمدح او در عنوان مجمع البحار پرداخته و بالجمله بسی بزرگ و عالم و عارف کامل بود و در باب
کتب حقائق و اشارات توحید و امثال آن از کلمات شطح و طامات طریقهٔ ایشان سکوت و تسلیم بود و در اعتقاد
سماع همان تفصیل و تقسیم بود که در کتب متقدمین قوم ست و در عمل آن توقف و اجتناب داشتند جوامع سیوطی را
بر ابواب فقه ترتیب بخشیده گفته اند للسیوطی منة علی العالمین وللعلی منة علیه شیخ عبدالوهاب گفته
خانه دیدم در وی شیخ علی متقی نشسته و انهار و جداول مختلف در صغر و کبر در صحن خانه جاری اند اشارت بنهری
کردند که این جامع کبیرست و بنهری دیگر که این جامع صغیرست و بجدولی اشارت نمودند که این فلان رساله ست
و بجدولی دیگر که این فلان مقاله ست همچنین کتب و رسائل خود را نام بردند و هر یکی را بنهری و جدولی تعیین نمودند
عبدالوهاب متقی خلیفهٔ اوست ترجمهٔ او در بابی مفرد در زاد المتقین نوشته و گفته طریقهٔ ایشان در تصوف
اتباع شریعت و تحکیم کتاب و سنت و استقامت بر آداب طریقت و کتمان اسرار حقیقت و تصحیح نیت و حفظ اوراد
و تعلیم علم و تکلم بر قدر عقول و تسلیم حال و اقتصاد در عمل و احتیاط در جمیع احوال ست وی گفته طریق طلاب آنست
که یستفید من کل مفید و یفید لکل مستفید و هم وی گفته مشایخ شاذلیه گفته اند المقصود موافقة الحق
لا مخالفة النفس یعنی اگر شهوت نفس با طاعت حق موافق افتد زهی سعادت این موافقت حکم مخالطت شیر
با شکر دارد

لذت همه در مناسبتها ست ۔۔۔ از شیر دل شکر کشاید

می فرمودند هر علم صحیح که بران اطلاع افتد لااقل یکبار خود عمل بدان می باید کرد تا باری از جملهٔ عاملان آن علم باشد
این معنی را از دست نباید داد وی گفته از ان باز که با مرهٔ مارفته ست عجب حضوری نصیب باشده ست در مدة العمر
اینچنین خلوتی نیافته بودیم شیخ عبدالحق گفته بعد از حصول وداع از آنحضرت صلعم و قدوم بمکهٔ معظمه چون بخدمت

ایشان بسیدم خوشحال شدند و مبارکباد گفتند و فرمودند مدینه که باری بمشاهدهٔ آثار و ملاحظهٔ انوار آنحضرت صلعم مشرف شدید و این دو بیت فرو خواندند ؎

یا عین ان بعد الحبیب ودارہ ونائت مراحله وشط مزارہ
فلقد ظفرت من الزمان بطائل ان لم تراہ فهذہ اثارہ

و در وقت وداع پیراهن خاصه عنایت کردند و فرمودند که این خرقهٔ شیخ عبد القادر ست و شمار اجدا سپردیم و دعا و وداع خواندند ؎

دلی از سنگ باید بسر راه وداع که تحمل کند آن لحظه که محمل برود

ابو الحسن بکری جامع علم و عمل بود و هو ممن یتفق علی ولایته وجلالة شانه شیخ عبد الحق گفته در علم پایهٔ اجتهاد داشت و با وجود آن دائم نظر در کتاب میگماشت و هرگز کتاب از دست او مفارقت نکردے **زین العابدین** حفید اوست وی گفته در بعض مجالس نعتقد ان ابابکر افضل من علی ولکن المحبة والانجذاب شيء اخر و میگفت مواهبنا کلها علی یدی سیدنا علی و هم وی گفته نعتقد ان الفضیلة بین الاصحاب علی ما ذکره العلماء وهذا هو المذهب ولکن للقوم ذوقا وحالا اخر یجدون ویدرکون به اشیاء

ابو بکر بن سالم یمنی حضرمی هو ممن جمع بین العلم والحال والولایة والسیادة له کلام عال واشعار فائقة فیما ینبي عن حاله و مقامه وی قصیدهٔ ابن فارض را معارضه کرده و در ان گفته ؎

فلولا وجود السر ما کان کائن فتمت بذاك السر کل البریة
تمسك بنا والزم دقائق حسننا وزرنی بصرف الود تسعد بزورتی
ولی شرف بالمصطفی سید الوری بنسبته فقنا جمیع الخلیقة
وصل علی الهادی النبی واله واصحابه والتابعین بجملة

شیخ احمد ابو الحرام از اکابر علما و عرفاء مدینهٔ نبویه ست پسر او فوت کرد گریستند وی گفت ای پدر گریه مکن اگر من رفتم غم نیست تو باقی بمان که در وجود تو نفع خلق ست و این آیه بر خواند اما الزبد فیذهب جفاء واما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض شیخ در نزاع المتقین گفته اکنون چون باین آیه میرسند گریه میکردند و قصه فوت پسر یاد می آوردند

شیخ محمد بهنسی از دهات مصرست و از دهات عصر بمکهٔ معظمه توطن کرد شاگرد رملی شاگرد سیوطی ست

وی میگفت که عمل من بر اکثر کتب احادیث ست از صحاح و در مسائل فقه اجتهاد و استنباط کرده ی
شیخ عیسی مغربی متوطن مدینه منوره شیخ عبدالحق دهلوی او را بعاد تیکه عربان دارند بگفت لا نعمو یا من دعا لکم
فرمود سبحان الله لست انت ممن تعنی. در زاد المتقین نوشته دیوانه بود که در مسجد حرم می آمد و سخنان غریب
می گفت در پیش باب کعبه پاها دراز کرده خواب میکرد گویا که خانه پدرش هست از مشاهده او حالتی عجیب و ذوقی
غریب دست بهم میداد بعده گفته این فقیر هر بار در طواف بر پای او بوسه میزدم و میگذشتم و وی در خواب نبود

خوش آنکه زمی مست شوی بیخبر افتی پنهان ز تو من بوسه زنم آن کف پا را

وبعده گفته یکی از غرائب اوقات وحالات آنمقام شریف طواف نیم شبی ست و تجلی خاص و عظمتی مخصوص در دیوار
آنمقام می افتد که تعبیر از آن جز بلسان وقت ممکن نگردد معنی بی کم وکیف که میباشد در جمال آنجا نه مدرک میگردد
ومشاهده می افتد تا آنکسانی که بصاحب خانه آشنا باشند چه میدیده باشند خدا داند که در ان در و دیوار چه عظمت
نهاده اند و ذلک سر عظیم انتهی گویم درین فهمید این حقیر نیز همزبان حضرت شیخ رحمه الله تعالی ست در حالت طواف
نیم شبی این برکات و آثار را بچشم سر خود دیده اللهم ارزقنا مرة اخری دیگر زنی بود غالب آنست که از دیار
یمن بود ضعیفه کبیر السن در وقت دعا گریها میکرد و شوقها مینمود گویا تمام خانه را در شکم خواهد فرو برد دیگر حبشی
بود که بحرم می آمد و برای خود اذان واقامت میگفت و نماز میکرد و تمام شب بالکعبه در سخن بود والله اعلم شیخ
عبدالحق دهلوی گوید در مدینه مطهره از جنس مجاذیب کمتر دیده شد غالب بر حاضران آنمقام و ساکنان آن بلده سعادت
فرجام ادب و وقار و تواضع وانکسارست و وجود مجاذیب در مکه معظمه بسیار و با وجود آن مردی یمنی بود مجذوب
شکل در عین هوای زمستان با آن سردی هوا که در ان مقام شریف میباشد جامهارا از بدن برکنده در یک ازار
میگشت و در مسجد شریف می آمد و سخنان غریب باد اهای نادر و شیرین میگفت و با حاضران خطاب میکرد و تحریص
بر رعایت ادب وحضور و توجه بجناب نبوت صلعم مینمود و اشاره بحجره شریفه میکرد و میگفت هذا رسول الله صلعم
جالس فیه وحاضر فیکم وانتم بین یدیه فتادبوا معه وشاهدوا جماله هذا رسول الله هذا چنان مینمود
که گویا بحس بصر آنحضرت را می بیند و بالجمله هیچکس اهل مدینه منوره اشارت بجانب آنحضرت صلعم جز حسی نیست
و در محاورات غیر هذا رسول الله و هذا نبی الله نمیگویند و در مسجد شریف آواز بلند نمیکنند روزی از تره فروشی
می شنیدم که میگفت و تره های خود را آب می پاشید یا برکة النبی تعالی وانزلی ثم کان تعلی وجنازه میت را
بر در حجره شریفه می برند و ساعتی می ایستند و استغفار و استشفاع مینمایند و یکی از اوقات ذوق وحضور وقت

خطبه ست که خطیب در اثنای خطبه روئی خود را گردانیده بجانب آنحضرت صلعم می بیند و میگوید هذا النبی صلعم
قال گویم انچه من شنیده ستم از خطیب این لفظ ست صاحب هذا القبر المطهر والمرقد المعطر و مانند آن
وحق آنست که اینجا هرچه گویند کمتر ست وانچه بسیار سرایند مختصر بابی هو وامی صلعم

میر نوکریا اصل وی از هندست ونشو ونما در بلاد دین یافته بعد از ان بمکه معظمه شتافته و توطن گزیده
و بافادهٔ علم حدیث شریف کمر بسته یکی او را پرسید چه سرّست که حق سبحانه دلهای خلائق را رجوع بخانه کعبه
داده و میلان ارواح مومنان بوی کرده گفت روح اعظم و عقل کل را که این عقول افرادیه و ارواح جزئیه
از وی استفاده و اقتباس دارند تعلق باین خانه داده اند از انست که تمام عقول و قلوب را میلان و رجوع
بسوی اینخانه گویم ؎

زجام مهر بود همچو ماه هستی ما بقدر وصل شود محو یا هستی ما

حاجی نظر الله بدخشی از مردم سلوک ست در مکه معظمه ساکن بود وی گفته درین جبال مکه معظمه و نواحی
آن که می بینند بارها نهاده اند که آسمان طاقت برداشت آن نتواند داشت ویکی از نامهای این بلده عظیمه
مکه ست لانها تمك الرجال ای تدکهم و تدقهم سکونت اینمقام مردم را پست و پامال کند و از هستیٔ او
چیزی باوی نگذارد خاصیت این مکان اینچنین واقع شده که جمیع انوار و آثار اینجا محو و متلاشی میگردند و اولیاء الله
در ینجا آنچنان باشند که آحاد الناس و لهذا اعتقاد فقیر ادرین شهر آن تندی و تیزی نبود که در جاهای دیگرست

مولانا نظر الله شیرازی از صلحاء وقت خود بود و عالم بعلوم دینیه تمام عمر بزهد و توکل و عبادت گذرانیده
و قوت از وجه کتابت کرده و از جهت تقوی از شبهات وجوه اوقاف و وظائف را قبول نکرده یکباری در
بغداد او را امام میکردند گفت آن وظیفه برمن چنان دشوار آمد که گویا کفر و شرک ست وهمچنین اگر کسی پیش ما
چیزی می آرد چنان مکروه مینماید که گویا برای کشتن ما می آید و اگر یکی کارد بر حلق راند آسان تر ازان مینماید که زر
در دست نهد یکباری ایشان نقل کردند که امام ابوحنیفه پیش مالک چیزی خوانده اند و استماع حدیث نموده
شیخ عبدالحق دهلوی گوید چون این حکایت پیش فقیر غریب نمود روز دیگر که بملازمت مولانا رفته شد گفت
که از شما بوی تعصب می آید در واقع اگر امام ابوحنیفه از مالک استماع حدیث کرده باشد چه نقصان دارد این
تعصب چیزی نیست و اعتقاد ما این ست که هر کمال ولایت و قرب الهی که بایزید و جنید را حاصل ست
ابوحنیفه و شافعی را نیز میسر علاوه فقه و اجتهاد

عبدالله سندهی از اصحاب علی متقی ست وشاگرد ابن حجر مکی در علم عربیت استفاده میکرد واکثر احوال میگفت اعربو الناهل الکلام دانشمند بود ومرد خدا از هیچکس طمعی وباهیچکس کاری نداشت ؎

بهشت انجا که آزاری نباشد　　کسے را باکسے کاری نباشد

برای خدا درس وافاده نمودی وتصحیح کتب حدیث کردی نسخهٔ مشکوتی بدست خود بغایت صحت نوشته وورق ورق ساخته تا بسیارکس دریک مجلس ازان استفاده نمایند انتساخ میکرد ومیگفت که درتمام عمر خود کاریکه کرده‌ام این مشکوة ست امیددارم که خداتعالی مرا بدان بخشد مات رح فی سنه ۹۹۶

میان خدابخش دکنی فقیر هندی ست پنجاه سال مجاور مدینهٔ رسول بود از افراد این راه ومردان این طریقه ست شیخ عبدالحق دهلوی روزی قوال ملتانی راهمراه گرفته بملازمت او رفت وی همان لفظها را بنیاد کرد ایشان خاموش نشسته بودند شیخ گفت که این سرود عجب چیزیست موثر وربانیده سربالا کرد وبعظمت تمام گفت بلی بدعتی ست که بعد از پیغمبر خدا صلعم پیدا شده شیخ گفت این ضعیفان ومسکینان که حالت ذاتیه نداشته باشند چه کنند حیلها برانگیزند ودست وپای زنند تا مگر سرگرمئی در وقت پیدا شود مثل کسیکه اشتهار طعام غالب ندارد اچار ومانند آن بخورد تا بامداد آن رغبتی در کار شود یا مرد ضعیفی که قوت شهوت او سست افتاده ست زن را بزیور وخوشبو آرایند تا شهوتی حادث گردد وآن قوت وحالت کامل کجا یافت شود بی حیله وتکلف پس باین چیزها دائم در ذوق باشد شیخ گوید امثال این کلمات از فقیر در غلبهٔ حال سر برزد وی گفت خدا سلامت دارد شما اینجا از برای تاراج خزائن جواهر آمده آید معمور باشید

شیخ احمد شناوی وی پسر علی بن عبدالقدوس بن محمد عباسی ست جامع بود میان علم شریعت وحقیقت علم حدیث از شمس رملی وپدر خود ومحمد بکری گرفته واز سید صبغة الله خرقه پوشیده وبدرجات عالیه رسیده وی گفته لوکان الشعر انی حیا ما وسعه الا اتباعی وهم وی گفته عهدنا بحفظ وان لم نحفظ در انسان العین فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که قبول بیعت را درعرف متاخرین اهل حرمین اخذ عهد گویند یعنی هرکه مشایخ صوفیه بیعت او قبول کردند برکت مشایخ آن طریقه چه احیا وچه اموات شامل حال وی میشود روزی در حجرهٔ خود خفته بود وزغی را دید که بر دیوار حجره میرود بحکم شرع خواست که او را بکشد شهود وحدت این داعیه را مضمحل ساخت باز خواست که او را بکشد باز شهود وحدت آن داعیه را مضمحل ساخت بالجمله میان این دو خطره متردد شد بآخر امتثال شرع را مصمم ساخته سنگی بجانب او انداخت آن سنگ خطا شد وزغ بگریخت بسیار خوشوقت شد

وگفت الحمد لله الذی جمع لنا بین الامرین شیخ احمد قشاشی عقب این حکایت گفت اگر من انجامی بودم هیچ توقف نمیکردم و سرآن مرغ را بسنگ می کوفتم شیخ احمد ولی الله دهلوی گفته مراد قشاشی آنست که وحدت در حقیقت بوجهی واقع ست که با کثرت واحکام آن هیچ تنافی ندارد گو آب و نار همه در وجود یکی باشند اما چون هر یکی فواره فیض خاصی باشد و مظهر استعدادی خاص آمد آب از آتش معدوم شود و آتش از آب منطفی گردد حکم شرع در ضبط احکام این کثرت ست وشهود کامل آنست که آن وحدت کثرت را مزاحمت نکند و نه کثرت وحدت را توفی رحمه الله تعالی فی ۱۰۶۲ و دفن بالبقیع

شیخ احمد قشاشی وی پسر محمد بن یونس ست اصلش از قریهٔ دجانه مضاف بیت المقدس بوده بسیار بزرگ بود قشاشی ازان گویند که برای ستر واخفاد در مدینه قشاشه فروختی وقشاشه سقط متاع را گویند چون دوات وپاپوش کهنه ومانند آن وی امام ست در علم شریعت وحقیقت چون در حقیقت سخن گفتی بآیات واحادیث آنرا مبرهن کردی شناوی چون اورا دید گفت مرحبا بمن جاء یقتبس منا علومنا بخط وی یافته شد الذی یتحقق وجدانه ان الختمیة الخاصة مرتبة الهیة ینزل بها کل احد حسب وقته وزمانه غیر منقطعة ابد الآباد الی ان لا یبقی علی وجه الارض من یقول الله الله لعدم خلو المراتب الالهیة عن القائمین بها سید محمد بن علوی بوی نوشت رایت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لی سلم علی احمد القشاشی وبشره بالشفاعة وفردای آنروز آمده گفت رایت النبی صلی الله علیه وسلم ثانیا وسمعته یقول لی سلم علی احمد القشاشی وقل له انه جلیسی فی الفردوس گویند چون ذکر مقامات درمیان آمدی گفتی نحن لا مقام لنا لانا من اهل یثرب وقد قال تعالی یا اهل یثرب لا مقام لکم گویا اشارت میکرد بمقام بی نشان وآنکه وی بر قدم حضرت خاتمیت ست صلعم یکی از عجائب روزگار قشاشی آنست که قرآن شریف تمامه در منام بر حضرت پیغمبر صلعم خوانده بود وهمچنین مقدمهٔ عشماویه در فقه مالکیه شیخ ابراهیم گفته روزی وی بر خاطر من سخن گفت بدلم خطور شد که کاشر این معامله پیش ازین وقت بودی قشاشی بمن التفات کرد وفرمود لو شاء الله ما تلوته علیکم ولا ادراکم به ومثل این اشراقات از وی بسیار روایت کرده اند وسیرت وی آن بود که نه بر نمط فقهای زمانه بودی ونه بر وضع زهاد متقشفه بلکه بر طریقهٔ توسط وبی تکلفی که نهج سنت همان ست وهرگز بخانهٔ امرا نرفتی واگر ایشان بخانهٔ وی آمدندی بخوشخوئی وبشاشت تلقی کردی وبقدر منزلت هریکی معامله فرمودی وکریم قوم را بمزید اکرام مخصوص نمودی وامر بمعروف بنهایت لین ادا کردی ووزرا ارکان خود را از نصیحت خالی نگذاشتی شیخ عیسی مغربی

گفته ما خرجت من عند القشاشي قط الا والدنيا في عيني احقر من كل حقير ونفسي اذل من كل ذليل ولو تكرر دخولي عليه مرات توفی رح فی سنه

سید عبدالرحمن ادریسی مشهور بمحجوب مولدش کناسه ست از بلاد مغرب مصر و روم و شام را سیاحت کرد بعده سالها بحرمین مجاورت نمود و بیمن رفت تا او لیا را انجا زیارت کند زیرا که میگویند الیمن ینبت فیه الاولیاء کما ینبت فی الارض البقل و او را با ایشان وقائع عجیبه و صحبتهای رنگین پیش آمد و بعد ازان بمکه باز آمد و رحل اقامت انداخت اهل مکه از وی مستفید شدند و خرقه پوشیدند از وی کرامات بسیار روایت کنند هر که با وی نشستی مفارقت دوست نداشتی بجهت عذوبت گفتار و نیک خلقی او و عاقل بود و قوی الفطانه و هر که بزیارت او آمدی بقدر استعدادش بر وجوه خیر دلالت میکرد از درود و تلاوت و استغفار و اوراد و هر کرا استعداد دانستی بر مطالعهٔ کلام صوفیه تحریص فرمودی محجوبش ازان لقب کردند که نزدیک سماع روی خود می پوشید چون گرم میشد پرده از چهره می افگند انوار عجیب ظاهر میشد و اثر وی در مجلسیان در میگرفت

محمد بن علاء بابلی حافظ حدیث بود در زمانهٔ خود استاد مصر و حرمین و باخلاق مرضیه متصف در مبدء حال شب قدر را دریافت و بعض آثار عجیبهٔ آن شب مشاهده نمود در انوقت دعا کرد که بار خدایا مرا مانند حافظ ابن حجر عسقلانی گردان این دعای وی مستجاب شد وی گفته لا یؤلف احد تالیفا الا في احد اقسام سبعة اما ان یؤلف في شيء لم یسبق الیه یخترعه او شيء ناقص یتممه او شيء مغلق یشرحه او طویل یختصره دون ان یخل من معانیه بشيء او شيء مختلط یرتبه او شيء اخطأ فیه مصنف یبینه او شيء متفرق یجمعه والا کان اضاعة الوقت بمصداق حدیث نبوی صلعم نضر الله امرأ سمع منی الحدیث از جلالت و عظمت و بزرگی و احترام امری عجیب داده شده بود شرفا و باشوات و وزرا همه بوی تبرک می جستند و از قول وی انحراف نمی توانستند و بر تلاوت قرآن عظیم مواظبت داشت در سنه ۷۷ از دنیا برفت بابل دهی ست بمصر رحمه الله تعالے وایانا بمنه وکرمه

شیخ عیسی مغربی عالم کامل بود و جزائر و قسطنطنیه و مصر را سیر کرده متبحر شد و بمکه وطن گرفت معجمی دارد مقالید الاسانید نام استاد جمهور اهل حرمین ست و یکی از اوعیهٔ حدیث و قرات سید عمر ابا حسن در حق وی گفتی من اراد ان ینظر الی شخص لا یشك في ولایته فلینظر الی هذا از عمل بر سنت و مواظبت حضور جماعه و کثرت طواف و صیام و قیام چیزی عجیب او را روزی شده بود و متوسط بود در جمیع امور نه مبالغه داشت

و نه تساهل میکرد احزاب شاذلیه را لازم گرفت تا آخر عمر و آن طریقه بروی غلبه داشت در نشئه ا برفت از دنیا

محمد بن محمد بن سلیمان مغربی حافظ حدیث بود و جامع فنون علم ریاست دین و دنیا هر دو جمع کرده طریق تصحیح کتب حدیث و اتقان در معرفت آن بحرمین وی آورده است اکثر جمهور اهل حرمین وی یکی از ثقات متبحرین بود شیخ تاج الدین قلعی گفته وی چنانکه علم روایت بکمال داشت صناعات عجیبه و علوم غریبه نیز میدانست و مصداق قوله تعالی وزاده بسطة فی العلم والجسم افتاده بود و عقل معاش نیز بر کمال داشت بآخر حل و عقد مکه بوی افتاد و حاسدان راه یافتند و شد آنچه شد شیخ احمد ولی الله دهلوی رح از وفد الله ابن شیخ مذکور اجازت جمیع مرویات والدش حاصل کرده بحق اخذه عن والده قراءة وسماعا و نیز موطا را بتمامه بروی خوانده بحق سماعه لجمیعه من الشیخ حسن العجیمی وغیره من المشائخ و گفته والحمد لله

شیخ ابراهیم کردی عالم بود و عارف و شیخ حدیث و پیر طریقت سیاحتها کرده و تالیفها نموده و قشاشی را ملاقات کرده و هر یکی را بدیگری خصوصیت عجیب پیدا شد زبان فارسی و کردی و ترکی و عربی همه میدانست و بتوقد ذهن و تبحر علم و زهد و تواضع و صبر و حلم متصف بود استاذ پادشاه روم که آنرا خواجه گفتندی بزیارت مدینه منوره آمد و با جماعه کثیر از علما و ابهت عظیم بصحبت شیخ رسید و گفت من در شام بدعتی آشکارا دیدم و در قلع و قمع آن سعی بلیغ کردم فرمود آن بدعت چه بود گفت ذکر جهر در مساجد میکردند شیخ این آیه برخواند و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه وسعی فی خرابها قیافه خواجه متغیر شد و بروی بغایت دشوار آمد و بعض نقول فقهیه که از فتاوی قاضی خان وغیره نوشته بود از جیب برآورده بدست شیخ داد شیخ گفت اگر بتقلید سخن میگوئید من مقلد کسی ام و شما مقلد کسی حجت شما بر من لازم نیست و اگر از تحقیق سخن میگوئید اینک گوی و میدان و عنقریب در آن باب رساله نوشت و شبهات خواجه را قطع کرد یاران شیخ از تغیر مزاج خواجه که در دولت عثمانیه پایه بلند داشت ملاحظه کردند و گفتند چندین مبالغه در رد مناسب نیست شیخ گفت از حق نتوان گذشت هر چه شود گو شود آخر الامر خواجه و اصحاب وی سخنی نتوانستند و مبهوت ماندند و کلمه الحق یعلو ولا یعلی بظهور پیوست گویم ذکر جهر و ذکر سر هر دو ثابت است در هر جا همان باید کرد که آنجا آمده و باین طریق حاصل میشود جمع میان روایات و قصر عمل بر مورد والله اعلم

شیخ یحیی شاوی بحرمین آمده بود با شیخ ابراهیم ملاقات کرد بعده بروم رفت وزیر روم که معتقد شیخ بود وی را گفت کیف وجدت شیخنا ابراهیم وی گفت وجدته مجسما وزیر بخشم آمد و او را از آن مجلس باهانت

بدر کرد یحیی را باشیخ حقد قوی افتاد خواست کہ بقصد ایذا بحرمین آید این قصہ را بسمع شیخ رسانیدند فرمود یحبسہ حابس الفیل آخر چنان شد کہ در راہ بگذشت و بالجملہ سیرت شیخ آن بود کہ از زی صوفیہ و متفقہ روزگار ہمچو تکبیر عمامہ و تطویل الکمام و لباس خوخ و کاوک بیزار بود ثیاب متوسطہ و عمامۂ متقاربہ و کوفیۂ لاطیہ چنانکہ عامۂ اہل حجاز عادت دارند می پوشید و ہرگز اظہار حیثیت تصدر در مجلس و تقدم در کلام و امثال آن نمیکرد و افادۂ وی اصحاب خود را برہیئت مناظرہ و مباحثہ می بود میگفت اما ہو کذا و کذا الیس یفہم من کذا اکذا و کذا و چون در مسئلہ باوی ادنی مراجعت کردندی متوقف میشد تا آنکہ بطریق انصاف و تحقیق رفع آن اشکال نماید عبداللہ عباسی گفتہ کان مجلسہ روضۃ من ریاض الجنۃ و نزد تقریر مسائل حکمت البتہ حقائق صوفیہ در ضمن آن ذکر کردی و کلام صوفیہ را بتحقیق حکما ترجیح بیان نمودی و گفتی ہولاء الفلاسفۃ قاربوا عثوا علی الحق و لم یہتدوا الیہ یکی از خطبا در تاریخ وفاتش گفتہ واللہ انا بفراقک یا ابراہیم لمحزونون

شیخ حسن عجیمی یکے شیخ حدیث و جامع فنون و فائق در فصاحت و حفظ و جودت فہم بود صحبت و استفادۂ وی از شیخ عیسی مغربی ست اگرچہ مشایخ بسیار را مثل قشاشی و بابلی و زین العابدین دریافتہ و حنفی بود اما در سفر جمع میکرد در میان ظہر و عصر و میان مغرب و عشا و در حالت اقتدا فاتحہ میخواند و وصیت میکرد کہ نساء خود را تنگ نگیرید بلکہ بعضی از رخص حنفیہ ایشان را فرمائید تا نماز توانند کرد در انسان العین گفتہ غرض آنست کہ باوجود این ہمہ علم التزام مذہب معین در جمیع امور لازم نمیدانست و تلفیق جائز میداشت بی ملاحظہ آنکہ حقیقی ممتنعہ نزدیک فریقین متحقق شود یا نہ انتہی گویم پیش از ین صد سیزدہم اکثر اہل علم از عرب و عجم ہمبرین شیوۂ مرضیہ گذشتہ و بودہ اند و اینچنین تقیید بتقلید کہ امروز نمایان شدہ در ایشان دیدہ و شنیدہ نشدہ الا من لا یعتد بہ شیخ ابوطاہر مدنی گفتہ لو یکن سیدی حسن العجیمی بجمیل و کانت فی عینیہ ھنۃ و کان مع ذلک اذا قرء الحدیث رئی علی وجہہ الانوار و صار کاجمل من رئی فی الدنیا و ذلک سر قولہ صلعم نضر اللہ امرأ سمع الحدیث اسانید خود در رسالہ ضبط کردہ از انجا قوت تبحر وی معلوم توان کرد وی گفتہ یقول الناس ولد العالم نصف العالم و صدقوا فان العالم لہ نصفان جاہل و عالم و لیس لواحد منہما معنی فکانہم قالوا ولد العالم لا معنی لہ ہر سال بماہ رجب بزیارت مدینۂ مشرفہ می آمد و در مسجد نبوی کتابی از کتب ستہ بطریق سرد ختم میکرد قاری وی شیخ ابوطاہر می بود و اہل مدینہ از وی روایت میکردند و اگر دیگری قرارت میکرد خوش نمی شد رحمہ اللہ تعالے

شیخ احمد نخلی جامع بود میان علم ظاهر و باطن و صحبت بسیاری از مشایخ طریقه و علمای شریعه دریافته و خرقه
از محجوب محمد رومی و عبد الله سقاف و میر کلان بلخی پوشیده و حدیث از بابلی و شیخ عیسی مغربی و طبقهٔ ایشان
روایت کرده و تسلسل در سماع بخاری و موطا حاصل نموده و از اول نشو و نما بصلاح و محبت علم و التزام صحبت
علما و اعتقاد مشایخ و تثبت بر اعمال و اشغال ایشان متصف بود و مشهور ست ببرکت و استجابت دعوات
غرضکه یکی از اعیان مکهٔ معظمه بود رحمه الله تعالی و یرا اجازت طریقهٔ خلوتیه بود از شیخ عیسی بن کنان خلوتی و میل
دلش بطریقهٔ نقشبندیه بود بمدینهٔ منوره رفت بعد از نماز جمعه آنحضرت صلعم را بخواب دید که میفرماید هذه
سجادة الشیخ تاج اجلس علیها گفت دانستم که اشارت بطریقهٔ نقشبندیه ست و اجازت ست دران

عبد الله بن سالم بصری عالم مکه بود احیا بسیاری از کتب حدیث کرد از انجمله مسند امام احمد ست نزدیک بود
که بر وجه ارض نسخهٔ کامله از ان یافت نشود وی از مصر و عراق و شام از خزائن قدیم اجزاء و اطراف آن جمع
کرد و از انهمه یک نسخه نوشت و آنرا صحیح کرد و اصل ساخت و هم تصحیح کتب سته از اصول پرداخته بر بخاری
شرحی دارد مسمی بضیاء الساری که بسبب ضعف پیری اتمام آن نتوانست همه عمر بروایت کتب حدیث سرد ا
و بحثا گذرانید و بالجمله بحقیقت حافظ درین زمانه متاخر وی بود و هیچ وقت خالی نبودی از درس مگر وقت یا
نماز یا سخن ضروری دو بار بخاری را در جوف کعبهٔ معظمه ختم کرد و مسند احمد را نزد سر مبارک نبوی در مسجد شریف
در پنجاه و شش روز بخواند عمری طویل یافت و آنهمه در مرضیات الٰهی گذشت و تا آخر عمر بوفور عقل و حفظ و صحت
حواس متصف بود الا سامعه که فی الجمله فتور یافته بود در آخر عمر شیخ عبد الله مغربی کتب سته را بروی گذرانید
و اکثر اهل مکه سماع آن بروی کردند در ۱۱۳۴ از دنیا برفت

شیخ ابو طاهر مدنی فرزند سعادتمند ابراهیم کردی ست و شیخ المحدث شاه ولی الله محدث دهلوی خرقه از
پدر نپوشید و پدر بران او اجازت از بزرگان بسیار گرفت کتب عربیه از سید مغربی که سیبویه زمان خود بود
حاصل کرد و فقه شافعی از علی طولونی مصری و معقول از شیخ باشی که از مشاهیر متبحران روم بود و علم حدیث
از والد خود بر گرفت بعده از حسن عجیمی و احمد نخلی و شیخ عبد الله بصری و بر وی مسند احمد در اقل از دو ماه
شنید و از وارد ین حرمین بسیار اخذ کرد کتب ملا عبد الحکیم سیالکوٹی را از شیخ عبد الله لاهوری روایت کرد
و بهمین واسطه کتب شیخ عبد الحق دهلوی را از سیالکوٹی سند گرفت و بالجمله متصف بود بصفات سلف از صلاح
و اجتهاد در طاعت و اشتغال در علم تیز در مذاکره در ادنی مراجعت تامل وافی نکردی و تتبع کتب نمودی

جواب ندادی و رقیق القلب بود چون احادیث رقاق خواندی چشم پرآب کردی و در لباس وجز آن هیچ
تکلف نداشت در انسان العین نوشته در اثناء قراءت صحیح بخاری سخن در اختلاف روایات حدیث و فقه افتاد
گفت اینما از انست که حقیقت آنحضرت صلعم در نهایت جمعیت ست و از فرط جمعیت اضداد را جمع میتواند کرد
او کما قال و این نکته عمق دارد تدبر کن روزی سخن در احوال صوفیه افتاد که بعض ایشان با بعض نقاری داشتند
و این نقار در تابعان نفوذ میکند گفت من از انکار صوفیه بغایت می ترسم و هرچند بعض اسلاف من با بعض
نقاری داشته باشند من هیچگونه با آن بعض گران خاطر نمی باشم انگاه گفتند که شیخ محی الدین بن عربی درین باب
وصیتی عجیب فرموده ست و باب الوصیة را از فتوحات که بخط مصنف بود برآوردند و آن بحث خواندند
حاصلش آنست که شیخ گفته با شخصی عداوت داشتم بجهت آنکه طعن میکرد در شیخ ابو مدین مغربی و کنت علی
بصیرة منه روزی آنحضرت صلعم را بخواب دیدم گویا می فرمایند لم ابغضت فلانا گفتم لانه یبغض ابامدین
وانا علی بصیرة منه فرمود الیس یحب الله و رسوله گفتم نعم فرمود فلم ابغضته لبغضه ابامدین و لم
تحبه لحبه الله و رسوله شیخ گوید فتبت الی الله من تلك البغضة و دخلت علیه فی داره و اعتذرت
الیه و قصصت القصة و اهدیت له ثوبا عالیا و استرضیته و سالته ما کان سبب وقوعك فی
ابی مدین فذکر سببا لا یصلح للوقیعة ففهمته حقیقة الحال فتاب الی الله و رجع عما کان یقول و سرت
برکة رسول الله صلعم فی الجمیع ولله الحمد شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرموده روزی که این فقیر از برای
وداع نزدیک شیخ ابو طاهر رفت این بیت برخواند ؎

نسیت کل طریق کنت اعرفه　　الا طریقا یؤدینی لربعکم

بمجرد شنیدن آن بکا بر شیخ غالب آمد و بغایت متاثر شد توفی شیخنا فی رمضان سنة ۱۱۴۵ الهجریة رحمه الله تعالی

شیخ تاج الدین قلعی حنفی مفتی مکه مکرمه پسر قاضی عبد المحسن بصحبت بسیاری از مشایخ حدیث رسیده و از ایشان
اخذ علم نموده و از هر یکی اجازت یافته شاگرد عبد الله بن سالم بصری ست در علم حدیث وی گفت در مجلس درس
شیخ محمد بن سلیمان مغربی وقت ختم سنن نسائی حاضر شدم بعد از ختم جمیع حضار مجلس خود را اجازت دادند
من نیز مشمول آن اجازت شده ام و صحیحین بر عجمی خوانده و اجازت جمیع ما یصح له روایته از وی حاصل کرده شاه
ولی الله دهلوی گفته در مجلس درس وی دران ایام که مذکور بخاری میکردند دو سه روز متصل حاضر شدم و اطراف
کتب سته و طرفی از موطا و مسند دارمی و جز آن از وی شنیدم و اجازت سائر آن کتب بجمیع اهل مجلس داد فقیر نیز

داخل آنجماعه بود وحدثني بالحديث المسلسل بالاولية عن الشيخ ابراهيم الكردي وهو اول حديث سمعته منه بعد عودي من زيارة النبي صلعم في سنه ۱۱۴۳

شیخ احمد بن ادریس از مشاهیر علما ست ابو طاهر مدنی وغیره شاگرد او بیند امی از تلامذه وی در حجره شریف مسجد نبوی سورهٔ تبت خواند چون نزدیک شیخ آمد بروی بسیار عتاب کرد وگفت الا الیت تقرء بین یدي رسول الله صلعم سورة ذكر فيها عمه بما ذكر فان الله يخاطب رسوله بما يشاء وليس ذلك حق لنا شاه ولی الله دهلوی گفته امثال این چیزها اگرچه ناشی از محبت پیغمبر صلعم میشوند اما از باب تعمق فی الدین اند میزان درین چیزها عادات صحابه وتابعین ست چرا نگویند که درین سوره منقبت عظیمه وفضل کبیر ست حضرت پیغمبر را صلعم زیرا که درینجا خدا تعالی لعنت کرده ست اعدی الاعادی آنجناب را بسبب سوء ادب وی در آنجناب انتهی گویم اینچنین محبت از وادی غلو در دین ست که ازان نهی آمده وهیچ سودی بران مترتب نیست خدا رحمت کند بر کسیکه حدیث لا تطروني كما اطرت النصارى عيسى بن مريم را نصب العين دارد وبر اشهد ان محمدا عبده ورسوله اقتصار میکند

شیخ احمد ولی الله محدث دهلوی فرزند ارجمند شیخ عبد الرحیم ست در نسب فاروقی ودر سلسله مجددی نقشبندی ودر حسب علامهٔ یگانهٔ روزگار ودر علم حدیث وفقه ومعقول مسند الوقت ودر طریقت شیخ شیوخ هند ست خود ترجمهٔ خویش نوشته وبجزء لطیف فی ترجمة العبد الضعیف موسوم کرده وخلیفهٔ ایشان شاه محمد عاشق بن عبید الله بارهوی پهلتی القول الجلی فی ترجمة الولی نوشته سخن در مناقب وفضائل او دراز کردن بی سود ست زیرا که بیش ازان ست که شناء او در قلم آید وعلوم ظاهر وباطن او را احاطه بیان کرد گویی در سرزمین هند نظیر او در وفور عقل وعلم وسلوک کسی برنخاسته مجتهد عصر ومجدد دین بود باتفاق علماء مشایخ آنعهد تالیفاتش بسیار ست وهمه در باب خود بی مثل ومثال اگر نزدیکی هیچ نباشد مگر مولفات وی در دین ودنیا از برای علم ظاهر وباطن کفایت ست وی در ترجمهٔ خود گفته بعد ملاحظهٔ کتب مذاهب اربعه واصول فقه ایشان واحادیثی که متمسک ایشان ست قرار داد خاطر بمدد نور غیبی روش فقهای محدثین افتاد بعد ازان شوق زیارت حرمین شریفین در سر پیدا شد وبحج مشرف گردید ویکسال بمجاورت مکهٔ معظمه وزیارت مدینهٔ منوره وروایت حدیث از شیخ ابو طاهر مدنی قدس سره وغیره از مشایخ حرمین موفق گشت ودران میان بروضهٔ منورهٔ حضرت خیر البشر متوجه شد وفیضها یافت وبا متوطنان حرمین شریفین از علما ومشایخ صحبتهای رنگین اتفاق افتاد وخرقه

جامع شیخ ابو طاهر که حاوی جمیع خرق صوفیه توان گفت پوشید و بوطن در کنف صحت و سلامت برگشت بیعت
عظمی برین ضعیف آنست که او را خلعت فاتحه دادند و فتح دورهٔ بازپسین بر دست وی کردند و ارشاد
فرمودند که مرضی در فقه چیست آنرا جمع کرده فقه حدیث از سر بنیاد کرد و اسرار حدیث و مصالح احکام و ترغیبات
و سائر آنچه حضرت پیغامبر صلعم از خدای آورده است و تعلیم فرموده بیان نموده و آن فنی است که پیش از این
فقیر مضبوط تر از تحقیق کسی آنرا ادا نکرده است باوجود جلالت آن فن اگر کسی را درین حرف شبهه باشد گو کتاب
قواعد کبری ببین که شیخ عز الدین انجا چه جهدها کرده بعشر عشیر این فن فائز نشده و طریقهٔ سلوک که این زمان
مرضی حق است و درین دوره فائز میشود ویرا الهام فرمودند آنرا در دو رساله ضبط کرده یکی لمعات و دیگر
الطاف القدس و عقائد قدماء اهل سنت بدلائل و حجج اثبات کرده و آنرا از خس و خاشاک معقولیان پاک ساخت
و بوجهی مقرر نمود که محل بحث نماند و علم کمالات اربع یعنی ابداع و خلق و تدبیر و تدلی رابالخصوص و طوالع علم
استعدادات نفوس انسانیه را بجمیعها و کمال و مآل هر کسی افاضه فرمودند و این هر دو علم جلیل اند که پیش از این
فقیر کسی گرد آن نگشته و حکمت عملی که صلاح این دوره در آنست بوسعتی تمام افاده نمودند و توفیق تشئید آن
بکتاب و سنت و آثار صحابه دادند و بر تمیز آنچه علم دین است منقول از حضرت پیغامبر صلعم و آنچه دخیل است
و محرف و آنچه سنت است و آنچه هر فرقه بدعت کرده است افاده ساختند

ولو ان لي في كل منبت شعرة　　لسانا لما استوفيت واجب حمده

انتهی بلفظه الشریف وفات او در سنه ۱۱۷۶ بود رح کتاب حجة الله البالغه و ازالة الخفاء و ترجمهٔ فارسی قرآن حجت
نیره است بر کمال علم او و وی از مشایخ ماست و کفی بذلک لی فخرا و ثناءً و اولاد امجاد او شاه عبد العزیز
مولف تفسیر عزیزی و تحفهٔ اثنا عشریه و شاه رفیع الدین مولف رساله تکمیل و دمغ الباطل و شاه عبد القادر
مولف موضح القرآن و حفید او محمد اسمعیل بن شیخ عبد الغنی جامع صراط مستقیم و رساله امامت و تنویر العینین و رد الاشراک
و تقویة الایمان و فرزندان دختر شاه عبد العزیز محمد اسحق مولف مائة مسائل و اربعین و محمد یعقوب مهاجر
مکه معظمه رحمهم الله تعالی هر یکی از ایشان در عهد خود آیتی در علم و عمل و تقوی و ریاضت بود و در ابجد العلوم و
یانع جنی و دیگر رسائل بعض تراجم ایشان منضبط است این مختصر ذکر آنهمه بر نمی تابد

سید احمد بریلوی قدس سره وی از اولاد شاه علم الله ساکن رای بریلی بود در اوائل حال بطلب علم
وارد دهلی شد و در مسجد اکبرآبادی زانوی ادب بخدمت شاه عبد القادر بن مسند الوقت شاه ولی الله دهلوی

تہ کرد و چیزی از علم صرف و نحو قراءت کرد لکن چون شوق علم باطن و فکر تحصیلش بروی غلبہ داشت بخدمت
شاہ عبدالعزیز دہلوی حاضر شد و دست بیعت بدست شریف ایشان داد و کمالات باطن اکتساب نمود
سلسلۂ مشایخ ایشان در کتاب انتباہ فی سلاسل اولیاء اللہ مذکور است بعدہ چندی در لشکر نواب امیرخان
والی ٹونک بسر برد و آخر ترک روزگار گفتہ راہ مجاہدہ و ریاضت و سلوک پیمود و بار دیگر بدہلی رسید
مولوی اسمعیل و مولوی عبدالحی و دیگر اکابر و اعیان انجا از اہل علم و فضل مرید او شدند و در رکاب وی
از راہ دارالامارۃ کلکتہ سفر حجاز میمنت طراز کردند جمعیت ہفصد مردم بود چون اتفاق مراجعت از حرمین
شریفین شد ہوای جہاد در سر ایشان افتاد در ہند این معرکہ بحسب قواعد شرعیہ راست نمی آمد ناچار اول
مردم را بوعظ و نصایح بر ترک امور شرکیہ و بدعیہ آوردند و جہانی بزرگ باندرز ایشان حق بین و حق گزین گردید
و بسی اقوال و اعمال شرک و بدع ازین دیار برافتاد ثانیاً عامۂ اہل اسلام را تحریض نمودند بر جہاد و فضیلت
آنرا بزبان و بیان و تحریر بنان آنچنان در دلہای ایشان راسخ کردند کہ جوق جوق مردم ترک خانمان گفتہ
ہمراہ ایشان بر مفارقت اوطان و اعوان رضا دادند میکہ جمعیت بہم رسید ازین دیار ہجرت نمودہ بحدود
افغانستان پیوستند و قتال و جدال را در دیار ہند کہ زیر حکومت دولت انگلشیہ بود جہاد ندیدند و چندی
درانجا ہنگامۂ حرب و ضرب برپا ماند و شورشی در خراسان افتاد تا آنکہ در ۱۲۴۶ھ در جنگ قوم سکھ سید احمد
با محمد اسمعیل شربت شہادت چشیدند و مولوی عبدالحی مرحوم پیش ازین معرکہ در راہ کابل بعارضۂ تپ لرزہ
فوت شدند و ازان باز آن ہنگامہ بکلی خاموش گشت ؎ آن قدح بشکست و آن ساقی نماند ۰ و اگرچہ بعض
خلفای ایشان مثل مولوی ولایت علی و عنایت علی عظیم آبادی درین باب کوششہا داشتند اما کار بجای نرسید
ولادت محرر سطور بعد از دو سال از معرکۂ مذکور اتفاق افتادہ و وفات شاہ عبدالعزیز شیخ سید احمد در
سنہ ۱۲۳۹ھ بودہ و وفات پدر شاہ عبدالعزیز یعنی شاہ ولی اللہ محدث دہلوی در سنہ ۱۱۷۶ھ گشتہ و وفات پدر محرر
سطور در سنہ ۱۲۵۳ھ بودہ و ولادت شان در سنہ ۱۲۱۰ھ و باین حساب عمر ایشان چہل و سہ سال میشود این بندہ نزد وفات
ایشان پنج سالہ بودم و بالجملہ سید احمد مرحوم در علم ظاہر دستگاہ تام نداشتی ہرچند بعض کتب اوائل را مثل حصن حصین
وغیرہ خواندہ بود مگر در علم باطن بدرجۂ کمال و تکمیل رسیدہ و در ہدایت خلق و انابت بسوی خدا آیتی از آیات
الٰہی ظاہر شدہ جہانی بزرگ و عالمی بیشمار بتوجہ قلبی و قالبی او بمرتبۂ ولایت فائز شدہ و بوعظ خلفاء وی
سرزمین ہند را از خس و خاشاک شرک و بدع پاک ساختہ و بر شاہراہ اتباع کتاب و سنت آوردہ کہ

هنوز برکات آن نصایح جاری و ساری ست مقامات حضرت سید در سلوک ظاهر و باطن عالی تر ازان ست که بمقامات و حالات فلان و بهمان ماند اگر خواهی که نمونهٔ ازان به بینی بیا و کتاب صراط مستقیم و رد الاشراک و رسالهٔ امامت و تقویة الایمان را ملاحظه کن و در یاب که اینهمه بیان هر چند در ظاهر از زبان خلفا و مریدان اوست اما در حقیقت از جنان او فائض گشته ست

خوشتر آن باشد که سر دلبران — گفته آید در حدیث دیگران

تسدید و تقریب صوری و معنوی علماء موحدین متبعین این سرزمین را منبع و معدن همین فیوض خاطر اوست و معذلک چون شوق غزو در دل داشت و در تدبیر آن مشغول بود این بیت بر زبان او بسیار گذشتی ست

گر نثار قدم یار گرامی نکنم — گوهر جان بچه کار دگرم باز آید

تا آنکه در همین غوغا جان در راه جان آفرین سپرد حکایت حیات و غیبوبت او در کوهسار افغانستان موضوع مفتری ست هرگز با نقل و عقل موافقت ندارد علامه عبد الله خان علوی را که شاگرد شهید مرحوم محمد اسمعیل خلیفه سید احمد بود قصیده ایست در مدح سید مطلع اش این ست

صاحبدلان که دل ز ولائی تو یافتند — دل آفریده بهر ثنائی تو یافتند

مومن خان دهلوی نیز ابیات مدح دارد حاصل کلام آنکه درین قرب زمان اینچنین صاحب کمالی در قطری از اقطار جهان نشان نداده اند و چندان فیوض که ازین جماعهٔ منصوره بخلق رسید عشر عشیر آن از دیگر مشایخ و علماء این ارض معلوم نیست لکن از انجا که باطل را با حق عداوت ست گور پرستان و پیر پرستان هند بمجرد دیدن جهاد ازوی در حدود افاغنه طریقه او را بر دامن محمد بن عبد الوهاب نجدی بستند و گفتند انچه گفتند و نوشتند انچه نوشتند و کردند انچه کردند حاشا و کلا که او را هیچ علاقه ظاهر و باطن بمشار الیه باشد جهاد نه ایجاد شیخ نجد بود بلکه این مسئله در جمله کتب اسلام از کتاب و سنت و فقه و جز آن مرقوم ست اما تا شروط و قیود آن موجود نگردد روا نیست و لهذا سید احمد در هند جهاد نکرد و با دولت برطانیه طرف نشد هجرت نمود و بیرون از زمین معموله میدان صف با سکهان و افغانان آراست آیین تفرقه یاد داشتنی ست تا فتن و محن که از عوام هند و مانند ایشان سر بر میزند آنرا جهاد نشمری و از شرکت دران و اعانت آن کسان محترز باشی و بالله التوفیق و هو المستعان

شیخ احمد بن عبد الاحد بن زین العابدین سهرندی معروف بمجدد الف ثانی عالم عارف و کامل مکمل بود طریقهٔ نقشبندیه را امام عهد ست و برای صوفیه در مسالک سلوک مجدد خلیفه خواجه باقی بالله ست سلسلهٔ او از هند

تا ماوراء النهر و شام و روم و اقصی مغرب رسیده مکتوباتش که در سه مجلد ست دلیل واضح اند بر علو علم و
کمال تبحر او در معرفت و بلوغ غایت مقامات در ترجمهٔ شریفه او رسالها ساخته اند این موضع مختصر ذکر
آنهمه کمالات را نمی تواند گنجید از افادات اوست فرق میان وحدت وجود و وحدت شهود و باینت تفرقه
طریق الحاد را بر بسیاری از متسترین بزی صوفیه مسدود کرد و حریص بود بر اتباع سنت و ترک بدعت مکتوبی
در رد استقبال مولد شریف نوشته و داد حق پرستی داده جزاه الله خیرا وجود امثال شاه ولی الله و میرزا مظهر
جانجانان در اصحاب طریقه او کفایت ست از برای دریافت قدر و منزلت وی رضی الله عنه شیخ عبدالحق دهلوی را
در بدایت حال بر قال و حال او انکار بود اما آخر الامر رجوع کرد ازان و اعتراف نمود بفضل او در ظاهر و باطن
و بلد الحمید جهانگیر پادشاه او را بعدم سجدهٔ تعظیمی تا یکسال در قلعهٔ گوالیار محبوس داشت وی درحبس قرآن کریم را
از بر گرفت و در سنه ۱۰۳۴ در عمر شصت و سه سالگی از دنیا رفت و بالجمله وی امام اهل سنت بود در عهد خود
شیخ عبدالله بن نوح بن آدم اله آبادی حنفی نقشبندی در جواهر اللغات در باب الباء مع التاء در تحت معنی
لفظ بدعت میفرماید گفته اند که بدعت بر دو نوع ست سیئه و حسنه حسن آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور
صلعم و خلفاء راشدین پیدا شده باشد و رفع سنت نماید و سیئه آنکه رافع سنت باشد درین باب حضرت شیخ
احمد کابلی قدس الله سره میفرماید که این فقیر در هیچ بدعتی ازین بدعتها حسن و نورانیت مشاهده نمی کند و جز ظلمت و
کدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف ابصار بطراوت و نضارت بینند فردا که
حدید البصر گردند دانند که جز خسارت و ندامت نتیجه نداشت ع

بوقت صبح شود همچو روز معلومت ◦ که با که باخته عشق در شب دیجور

الی قوله هرگاه که هر محدث بدعت باشد و هر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضا آنچه از احادیث
مفهوم میگردد آنست که هر بدعت رافع سنت ست تخصیص ببعض ندارد ما احدث قوم بدعة الا رفع
مثلها من السنة فتمسك بسنة خير من احداث بدعة و حسان گفته ما ابتدع قوم بدعة في دينها
الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا يعيدها اليهم الى يوم القيامة انتهى كلامه ملخصا و درین کلام ذکر بدعت
بودن عمامه در کفن و نیت نماز بلفظ کردن ذکر نموده و گفته که این بدعات را حسنه گفته اند حالانکه رافع سنت بلکه رافع
فرض ست بعده گفته و الاجتهاد ليس من البدعة في شيء فانه مظهر لمعنى النصوص لا مثبت امرا زائدا
فاعتبروا يا اولى الابصار چه نعمتی ست که محبان و مخلصان بهمگی همت خود متوجه احیای سنتی از سنن مصطفویه

علی صاحبها الصلوة والتحیة باشند وبقلب خود خواهان رفع بدعتی از بدع منکره نام رضیه شوند سنت وبدعت ضد یکدیگرا ند وجود یکی مستلزم نفی دیگرست واحیاء یکی مستلزم اماتت دیگری بود و بدعت را حسنه گویند یا سیئه مستلزم رفع سنت ست جمیع سنن مراضی حق اند جل سلطانه واضداد آنها مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطه شیوع بدعت براکثر ان گران ست اما فردا معلوم خواهند کرد که ما بر هدایتیم یا ایشان منقول ست که حضرت مهدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید واحیاء سنت فرماید عالم مدینه که عادت بعمل بدعت گرفته بود وآنرا حسن پنداشته ملحق بدین ساخته باشد از تعجب گوید که این مرد رفع دین ما نموده واماتت ملت ما کرده حضرت مهدی رضی الله عنه امر بکشتن آن عالم فرماید وحسنه او را سیئه انکار کرد ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دیگر آنکه محدثات را امور مستحسنه میدانند وآن بدعتها را حسنات میشمارند وتکمیل دین وملت وتتمیم آن نعمت از ان حسنات می جویند ودراتیان آن امور ترغیبات مینمایند هداهم الله سواء الصراط مگر نمیدانند که دین پیش از این محدثات کامل شده بود ونعمت تمام گشته ورضای حق تعالی بحصول پیوسته کما قال سبحانه وتعالی الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا پس کمال از ین محدثات جستن فی الحقیقت انکار نمودن ست انتهی وبالجمله مکاتیب عالی جناب حضرت مجدد قدس سره مالامال ست در رد بدعت وانکار تقسیم آن بسوی حسنه وسیئه وطریقه علیه وی رح مبنی ست بر اتباع کتاب وسنت در ظاهر وباطن ونپذیرفتن چیزی که مخالف این هر دو اصل محکم باشد واین مکتوبات اصول عظیمه ست از برای وصول بمنازل معرفت وقبول طالب صادق وسالک راغب را در هیچ وقتی از اوقات از مطالعه آن بی نیازی حاصل نیست

شیخ عبد الحق دهلوی فقیه حنفی وعلامه دین حنیفی ست امام محدث مشهورست وترجمه او بر مشکوة وجز آن از مؤلفات نافعه ممتعه معروف طریقه قادریه داشت خرقه از شیخ عبد الوهاب متقی وشیخ موسی قادری گرفت متصف بود بکمالات ظاهر وباطن دستگاهش در فقه بیشتر از مهارت در علوم سنت سنیه ست ولهذا جانب داری اهل رای جانب او گرفته معهذا جابجا حمایت سنت صحیحه نیز نموده طالب علم را باید که در تصانیف وی خذ ما صفا ودع ما کدر پیش نظر دارد وزلات تقلید او را بر محامل نیک فرود آرد واز سوء ظن در حق چنین بزرگواران خود را دور گرداند که ان الحسنات یذهبن السیئات بنده عاجز در دهلی بر تربت شریف او رسیده نمیتواند گفتن که کدام روح وریحان برکاتش مشاهده نموده رحمه الله تعالی رحمة واسعة وی در ترجمه مشکوة زیر حدیث ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة فتمسك بسنة خیر من احداث بدعة نوشته چون باحداث بدعت رافع سنت باشد بهمین قیاس

اقامت سنت قامع بدعت خواہد بود بعدہ گفتہ پس جنگ درزدن بسنت اگرچہ اندک باشد بہترست از نوپدید کردن بدعت اگرچہ حسنہ بود زیراکہ باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بروجہ سنت بہترست از بنای رباط و مدرسہ چہ سالک برعایت آداب سنت ترقی کند بمقام قرب و بترک او تنزل کند از ان و این مودی میگردد بترک افضل از ان تا بمرتبہ بقساوت قلب کہ آخر این وطبع وختم گویند میرسد نعوذ باللہ من ذلک انتہی رواہ احمد عن غضیف بن الحارث الثمالی مرفوعا وحق این است کہ شیخ عبدالحق رحمہ اللہ تعالی در ترجمۂ عربی بفارسی یکی از افراد این امت ست مثل او درین کار و بارخصوصا درین روزگار احدی معلوم نیست واللہ یختص برحمتہ من یشاء در سنہ ۹۵۸ متولد شد و در سنہ ۱۰۵۲ وفات یافت میرزا مظہر جانجان شیخ جمعی از علماء و درویشان واصحاب دل ست در سنہ ۱۱۱۱ متولد شد عالمگیر بادشاہ پدرش میرزا جان راگفت کہ چون پسر جان پدر میباشد نامش جانجان مقرر کردیم شاہ محمد نعیم اللہ در معمولاتش کتابی نوشتہ و شاہ غلام علی رح در حالات و مقاماتش مجموعہ فراہم آوردہ و قاضی ثناء اللہ پانی پتی تفسیر خود راکہ مشتمل بر بسیاری از احوال اوست مظہری نام کردہ اگرچہ در ظاہر علوی نسب حنفی مذہب بود اما در اتباع قدم راسخ داشت و تقلید و بدعات صوفیہ را کان لم یکن ہیچ پنداشت و طریقۂ شاہ ولی اللہ دہلوی را بجہت کمال متابعت سنت سنیہ بسیار می ستود وی گفتہ ہر مریضی کہ طالب صحت کامل بود یعنی نسبت محمدیہ جوید باید کہ اتباع سنت نبویہ را بہتر از جمیع ریاضات و مجاہدات شناسد و برکاتی کہ بران مترتب گردد افضل از ہمہ فیوضات داند و گفتہ پیر از برای آن غرض گیرند کہ دلالت بشریعت نماید نہ آنکہ مریدان ہرچہ دانند کنند و ہرچہ خواہند خورند و پیران سپر ایشان گردند واز عذاب نگاہدارند کہ این تمنای محض ست انجا بی اذن کسی شفاعت نتواند کرد و جای دیگر گفتہ پیر آنست کہ در متابعت کتاب و سنت و آثار سلف صالحین ترغیب فرماید و وصول مطلوب بی متابعت محال داند و بتصحیح عقاید بمقتضای آرای فرقۂ ناجیۂ اہل سنت و جماعت نصیحت نماید و گفتہ الطریق کلہا ادب ہیچ بی ادب بخدا نرسد و دست در نماز بر سینہ می بست و فاتحہ خلف امام میخواند و رفع سبابہ میکرد و سفر السعادۃ را بسیار می پسندید و موجب آن کار میکرد و مسئلۂ وحدت وجود و وحدت شہود را از مسائل عقائد ضروریہ نمی انگاشت و میفرمود کہ در جمیع احوال عمل سنت را باید گزید و از بدعت مہما امکن احتراز باید نمود وہم وی گفتہ ہر حدیثی صحیح کہ از نظر گذرد مہما امکن بر مواظبت عمل آن بکوش و رنہ ہر قدر کہ توانی بران عمل کن اگرچہ در تمام عمر یکبار باشد تا از نور آن محروم نمانی و گفتہ بر سمیات عرفی از عرس و غیرہ مقید نباید شد کہ در ارتکاب آن شناعت بسیارست

و یکی را از خلفا خرقه داد و گفت این خرقه که ترا امید هم کتر از لتہ زنان حائض نمیدانم مگر آنکه عادت مشایخ سلف
بران جاری ست که وقت رخصت واجازت خرقه عنایت میفرمایند و فرمود مدار کار طریقه اکابر بر استقامت ست
که فوق کرامت ست ؎

براہل استقامت فیض نازل میشود مظہر	نمیدانی تجلی گرد کوہ طور میگردد

کشف را درین راه بار نیست و کرامت را اعتبار نه وجد و سماع قدر و مقداری ندارد و عرس و چراغان منزلتی
ندارد و خلافت این خانواده موقوف بر شجره و کلاه نیست و مریدی این برگزیدگان به بیعت و رسوم نه در جنب
جمعیت باطن اذواق و مواجید متعارفه را اعتباری نه و در پیش اتباع کتاب و سنت آثار و احوال عرفی را قدری
و مقداری نه و از اخلاق شریفه آن بود که طعام بازار میخوردند و جامۂ دیگر نمیداشتند و در خانۂ عاریت یا کرایه
زندگانی مینمودند و میگفتند که از برای گذاشتن خانۂ خویش و بیگانه برابرست طعام خانۂ اغنیا نمیخوردند و نذر
و نیاز ایشان نمی پذیرفتند نظام الملک آصف جاه سی هزار روپیه نیاز آورد و سماجتها کرد قبول نکردند ؎

بی نیازی ہمتی دارد کریمان واقف اند	ما ہم از دست رد خود چیزہا بخشیده ایم

و میگفتند فقیر شقی و سعید را از جبین مردم می شناسم بوتهٔ اکسیر را که یکی نذر آورد باز پس دادند و میفرمودند الحمد لله
که دنیا داران این وقت با فقرا سری ندارند ورنه ایشان از انه حال بیماند و نه فراغ وقت و ملقب بودند بلقب
سنی تراش و می گفتند که الحمد لله فقیر از سماع غیر مباح تائب و سماع مباح را تارک ست و عملی که بطور سنت صادر میشد
آنرا غنیمت میشمردند در بارۂ طریقه نقشبندیه میفرمودند که من این طریقه را منطبق بر کتاب و سنت یافتم والحمد لله
که تا این زمان این طریقهٔ عالیه چنانکه باید از جمیع طرق بدعت محفوظ ست ؎

قدر گل و مل باده پرستان دانند	نی خود منشان و تنگدستان دانند
از نقش توان بسوی بی نقش شدن	این نقش غریب نقشبندان دانند

و می گفته عجب ست که مردم از مرگ می ترسند حالانکه در حدیث صحیح ست که روح را بجرد انقطاع از قالب شرف
اللقاء از خدا میسر میشود فقیر را بسیار آرزوی این امر ست از برای حصول ملاقات با رواح طیبات ہفتم محرم
در ۱۱۹۵ شیعی طپنچه بر سینۂ مبارک زد در روز سوم وقت شام شب دہم روز عاشورا جان فدای جان بخش کردند
عاش حمیداً مات شهیداً تاریخ وفات ست در وصیت نامه نوشته اند که مخلصان مرا ہمین وصیت جامع
کافی ست که تا دم اخیر در اتباع سنت کوشند و مقصود حقیقی غیر از حق تعالی و متبوع واجب الاتباع غیر از رسول

خدا صلعم ندانند و از رسوم درویشان متعارف و اختلاط با دنیا داران در اجتناب و احتراز باشند و از شغل
علوم دینی خود را معذور ندارند انتهی قاضی ثناء الله فرمود در بیقراری خبر شهادت حضرت ایشان
این آیه از غیب بر دل ریخت اولئک مع الذین انعم الله چون حساب کرد تاریخ بود دیوان آنجناب میسر
مطبوع دلهاست بسی معارف را در انجا کسوت عبارت پوشانیده و طائفه از حقائق را در صورت اشارت
قبول معنی بخشیده کتاب معمولات و کتاب حالات و مقامات که اول از مولانا نعیم الله و ثانی از مولانا غلام علی
مسمی بعبدالله ست هر چند در ظاهر مشتمل بر ذکر آن عالیجناب ست اما در مطاوی فحاوی این هر دو مجموعه نکات سلوک
و بیان مسالک صوفیه و مسائل طریقه این طائفه علیه بسیار ست معلوم نیست که درین آخر زمان بعد از مؤلفات
حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی کسی اینچنین نقش ساده و پرکار بسته باشد دیدن او و نظر کردن در ان
نشانی از برکات صحبت شریفه او و سید هدا گر یکی را شیخ میسر نیاید که از وی استفاده این فواید و علوم نماید
مطالعه همچو کتب و سواد بر گرفتن آن خضر راه ست و بی تکلف و تکلیف و بی زحمت حرکت عنیف با صدق و
صفا و معرفت و وفا بر دل طالب راغب می گشاید اما توفیق این کار بدست پروردگار ست نه باختیار ما و شما
یهدی الله لنوره من یشاء و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور

شیخ محمد فاخر زائر اله آبادی ثم المکی رح ترجمهٔ حافل او در اتحاف و شمع انجمن و دیگر مؤلفات این هیچکاره
مرقوم ست وی معاصر میرزا مظهر جانجان بود و یکدیگر را باهم رابطهٔ محبت قوی شاه غلام علی دهلوی در حالات
مظهریه او را از کبار علمای حدیث شمرده و سید غلام علی آزاد بلگرامی در کسب علم حدیث از شیخ محمد حیات سندی
مدنی شریک او بوده و حضرت میرزا مظهر جانجان گفته که بسیاری را از کبراء دین مشاهده نمودم بعد از یازده صد
سال یک شخص که عبارت از شیخ محمد فاخر باشد موافق کتاب و سنت دریافتم الحاصل وی رحمه الله تعالی
امام ایمهٔ متبعین سرزمین هندست و شیخ الشیوخ اکابر علما ارجمند تصنیفها دارد سخن منظومش در مدح حدیث
و ذم رای نوربخش دلهای تاریک ست و افکار صحیحهٔ او در اتباع قرآن و حدیث بغایت لطیف و باریک
خورشید تاریخ ولادت او ست و زوال خورشید سال وفات او یعنی سنه ۱۱۶۴ ظاهرش محدث بود و باطنش
صوفی در برهانپور مدفون ست و با رحمت رحمن مقرون محرر سطور او را در خواب دید که بر سریری با جامهٔ
کفن سفید چنان خوشحال خفته ست که گویا عروسی در خواب نوشین رفته طریقهٔ او از شیخ بدرالدین کمال مروی
و از شاه غلام جیلانی مرید شیخ بدرالدین و از شیخ اسمعیل همی مرید شاه غلام جیلانی هنوز جاری ست در سرو آزاد

گفته تشرع بدرجه کمال داشت وهمیشه همت بتعدیل قسطاس شریعت میگماشت بسیار کشاده دست وشگفته
پیشانی بود فتوح ذخیره نمی ساخت ویگانه وبیگانه را باحسان بیدریغ می نواخت جوهر فهم وذکا را وبس عالی افتاده بود
در مقدمات غامضهٔ علم بسرعت هرچه تمامتر میرسید جد امجدش شیخ محمد افضل او را در صغر سن مرید ساخت و تربیت
او حوالهٔ شیخ محمد یحیی کرده وی در ظل پدر بزرگوار تربیتها یافت ومجاز ومرخص گردید وبعد ارتحال والد ماجد جانشین
گشت وبمصداق فعززنا بثالث زیب سجادهٔ ابوین وفرع آسمان سای اصلین طیبین ست صاحب صفات رضیه
ومناقب سنیه اساس محکم مدارج علیا قیاس منتج ولایت کبری میزان عدل نقلیات برهان نقد عقلیات بود در
سنه ۱۱۶۴ از دهلی روانه شده ببرهانپور رسید فلک ناتوان بین فرصت نداد بعد عبور دریای نربدا بیماری سرسام
او را عارض شد یازدهم ذیحجه روز یکشنبه وقت اشراق جان عزیز در راه بیت الله فدا ساخت ومن یخرج من
بیته مهاجرا الی الله ورسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله در حالت مرض وصیت کرده که از مشایخ برهانپور شیخ عبد اللطیف
قدس سره در کمال تشرع بوده‌اند بر مرقد مبارک ایشان بدعتهای اهل زمان بعمل نمی آید مرا در جوار ایشان دفن سازند موافق وصیت
بعمل آوردند واحسرتا که چنین صاحب کمال در ایام شباب ازین عالم رحلت کرد وداغ مفارقت بر دل یاران
گذاشت سپهر دوار اگر عمرها چرخ زند مشکل که چنین ذات قدسی صفات بهم رساند انتهی گویم زائر صاحب دیوان ست
علاوهٔ شاعری مضامین ذم رای واتباع سنت خیلی خوب بسته رحمه الله تعالی **تمام شد فصل اول**
وعقد آن از برای التقاط ترجمه وملفوظ مشایخ وعلماء پیشین بود اما بعد از ختم دیده شد که جمعی از متاخرین هم
بدان ملحق شده‌اند که آخر با اول نسبتی دارد وهمچنین در فصل ثانی که عقد آن از برای تذکار مشایخ پسین بوده است
جرگه از متقدمین خزیده که ازل را با ابد تعلقی هست وکذلک دو سه ترجمه در هر دو فصل مکرر شده در اثناء تحریر
این رقیمه کتاب طبقات کبری از شیخ عارف عبد الوهاب شعرانی ودیگر مؤلفات مشیخه ربانی میسر آمد اما قلت فرصت
وکثرت غصص نگذاشت که انتخاب بعض معانی ومبانی از ان کتب بوجود آید ناچار این بیاض را همچنان بر صرافت
تالیف غیر مهذب عمدا گذاشته آمد که این هم فنی ست واهل انصاف وطلبهٔ معارف را با هر مسلمان حسن ظنی
وهرچند حکایت حالت پریشانم در انجام این نامه بیاید وخامهٔ واقعه نگار ماجرای دل اندوهگین انجا بسراید اما آنچه
درخورد ذکر بپایان این فصل ست درین مقام بگوئیم تا از رفاقت جلوه آرایان این بزم هم محروم نمانیم ولادت این جزو
محقر با خاک برابر روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ۱۲۴۸ هجری در شهر بانس بریلی اتفاق افتاده ونشو ونما
ظاهری در بلدهٔ قنوج که موطن آبای کرام ست بوده در نسب بامام حسین بن علی شهید کربلا علیهما السلام می پیوندد

و در حسب بایمهٔ حدیث و مشایخ نقشبندیه رحمهم الله تعالی میرسد یعنی حدیث انی تارک فیکم الثقلین لن تضلوا بعدی ما تمسکتم بهما کتاب الله واهل بیتی او کما قال درینجا جلوه گرست در اصول عقاید ماشی بر طریقهٔ سلف و در فروع مذاهب متمسک باخبار و آثار صحیحه جناب رسالت اساتذهٔ ما همه مجتهد عصر و علامهٔ دهر ایمهٔ سنت و نخبهٔ امت گذشته اند و جز اتباع دلیل و طرح تقلید و ترک قال و قیل مذهبی و مشربی دیگر کار و باری نداشته اند و لله الحمد منکه هنوز دست بیعت بدست کسی نداده ام تاگرد بلا واسطه حضرت قرآنم و مرید بی واسطه جناب رسول انس و جان صلی الله علیه وآله وسلم ؎

چو سایه در قدم سرو سرفراز توام | مرید سلسلهٔ گیسوی دراز توام
نگاه تست بآزاد بیش از دگران | غلام معتقد حسن امتیاز توام

از بدو شعور تا حال عمر مستعار در مطالعهٔ اسفار هر علم و فن گذشته و بر دواوین لاتعد ولاتحصی از مؤلفات سلف و خلف غابر و ابناء عصر حاضر عبور و اطلاع دست بهم داده و از جملهٔ صنائع علمیه علی اختلاف انواعها بقدر مقدور بهره ربوده ؎

تمتع ز هر گوشهٔ یافتم | ز هر خرمنی خوشهٔ یافتم
من کل شیء لذیذ احتسی قدحا | وکل ناطقة فی الکون یطربنی

و بعون الهی کتب علوم تفسیریه و حدیثیه را فراوان بمن ارزانی داشته و در نورد این احوال توفیق تالیف رسائل و مسائل بسیارم در علوم کتاب و سنت و لغت و ادب و آنچه از آلات و معدات این فنون شریفه ست بخشیده در طبع تفسیر فتح البیان خاصة بست هزار و در طبع نیل الاوطار بست و پنجهزار مبلغ در شمار آمده و در تکالیف طبع دیگر کتب و رسائل تا حال بمقدار مصارف سی هزار سکه رسیده اگر او سبحانه این خدمت را که خالصاً لوجهه الکریم بامید نصح امت مودی شده بپذیرد از برای نجات آخرت کافی و وافی ست ان شاء الله تعالی خدا امیدانکه مقصود درین رست و خیز و نشست و برخاست نه بلندنامی و سمعه و ریاست بلکه هدایت خود و ارشاد دیگر اصحاب صدق و صفا چه آنچه اهل زمان را مواد شهرت و نام آوری باشد این کس هیچمدان را همه بحمده تعالی نقد کف دست ست تا قدم از عالم لاهوت بعرصهٔ ناسوت گذاشته ام جز علم و مطالعه و بحث کتب کاری دیگر با خود نداشته ام ؎

شربت الحب کاسا بعد کاس | فما نفد الشراب ولا رویت

هرگز هوای تحسین اکل و شرب و تزئین مرکب و مسکن و توفیر دولت و تدبیر حکومت و خورسندی صحبت ابناء زمان

دماغ مرا پریشان نکرده و از اسباب عیش و مسرت دنیا هیچ شی بخودش مرا دلبستگی و ربودگی و شیفتگی و آشفتگی نداده

دولت دنیا که تمنا کند　　　با که وفا کرد که با ما کند

نه بر وجود چیزی ازین اجناس و فصول خرسندم و نه بر عدم آن دردمند هر دم در اندیشهٔ دریافت مسائل علوم و ذکر و مذاکرهٔ رسائل منطوق و مفهوم بسر می آید و هر ساعتم در نگارش علمی و دانشی و گذارش معرفتی و بینشی روز بشب میرساند ؎

یارا ما را غم تو هر شب　　　همخوابه بمغز استخوان است

اگر در سفرم سفر در دستم و اگر در حضرم کتاب در کنارم شب در همین اندیشه میخوابم و صبح در همین طلب برمیخیزم آری حیفی که بر من میرود قصور عمل بر مقدار علم است در ۱۲۸۵ ملتزم را در کعبه ملتزم گشته دعا زیادت علم کردم و آب زمزم را بکلمهٔ رب زدنی علما خوردم و رب اشربه لعطش یوم القیامة در نیت آوردم دریغم آید که دران هنگام توفیق زیادت عمل چرا نخواستم و ازین نعمت چه قسم بغفلت در ساختم اکنون اگر توفیق ایزدی رفیق ارادت سفر ثانی حجاز میشود درین کرت همین عمل مسئله کنم و حصول رتبهٔ اعلای تقوی دریوزه نمایم و گرد معصیت را از دامن دل و تن بآب دیده بشویم ان شاء الله تعالی و معذلک از خداوند عز اسمه که رحمتش بر غضب سابق است تمنای آن دارم که محبت خدا و رسول و اصحاب و عترت مقبول و الفت ائمهٔ حدیث و مشایخ سلوک صافی موجب حط وزر و جالب عفو و عافیت از برای من شود ؎

شنیدم که در روز امید و بیم　　　بدان را بنیکان ببخشد کریم

در حدیث ست المرء مع من احب و انت مع من احببت و قید مساوات در عمل درینجا مذکور نیست خوردن و آشامیدن و جز انهماک در علوم بکار دیگر پرداختن بر من چندان گران ست که بر دیگران اشتغال بعلم سنت نمودن چکنم که در بنی آدم زاده ام ورنه تنی خواهم که محتاج آب و نان نبود و جانی خواهم که جز ذکر و فکر جان آفرین و شغل تلاوت کلام خدا و دراست حدیث سید المرسلین شغلی دیگر او را پیرامون خاطر نگردد میدانم که یاران عصر این حرف را از من نپذیرا نکنند و آنرا حمل بر ستایش نفس خودم نمایند اما با حرف راست اندیشهٔ تکذیب کسی زیانی در اصل کار نمیکند و صادق را این سوء ظن مبتدعه نزد علام الغیوب کاذب نمیگرداند اگر تمامهٔ دنیا بمن ارزانی دارند مسرتی در خود نیابم و اگر بر پارهٔ آب و نانی قانعم سازند اندوهی حوالی دل را فرا نگیرد آری فقری که مرجع باشد و خلق را از خالق بر گرداند و دستی که پیش کسی فراز گردد نمیخواهم و خدا را عز و جل منت که مرا ازین مذلت تا حال

نگاهداشته و در تمام عمر که امروز به پنجاه سال نزدیک ست حاجتمند وام ستدن و چیزی از کسی خواستن و آشنائی آسودگان نمودن و اسباب رفاه و جاه اندیشیدن و در سر آن اوقات بگاه و بیگاه بر باد دادن نفرموده

نه یار آمد بکار من نه اغیار   نیم ممنون کس منت خدا را

دلی دارم از رد و قبول همگنان آزاد و خاطری دارم از فکر سود و زیان این و آن نامراد نه دوستی با کسی که دوستیش در آخرت بکار نیاید و نه دشمنی با کسی که دشمنیش نقصان عقبی کند و آنکه کمتر مرا دوست دارند و بیشتر دشمن انکار شدو بسیاری بپذیرند و اندکی رد کنند موجب عروج بمعارج دنیا و ابتلای من بسیاست ریاست از طرف ولی نعمت ست مرا خود درین میان تدبیری نیست هر چه هست از وست و همه نیکوست

نقاب عارض گل جوش کردهٔ ما را   تو جلوه داری و روپوش کردهٔ ما را

صورت پرستان که بوئی معنی بدماغ ایشان نرسیده و ظاهر بینان که شراب باطن در ایاغ ایشان نریخته ست ظاهر و صورت دیگران را حمل بر باطن و معنی خود کنند و اندیشه هزار فتنه و ستیزه را بخود راه دهند و سری بسوی دریافت حقائق امور و دقائق نفس الامر بر نمیدارند و بیگناهان غفلت طبیعت را بتردستی فکر بداندیش خود مبتلای هزاران بلا میخواهند گاهی بتهمت در دین و گاهی بافترا در دنیا بدنام می کنند و باین حیل و جهل بسیط کامیابی خود بر مرادات این هیچی سراجی اندیشند اما حمایت آلهی و برکت رسالت دستگاهی چون در صدد کار خود ست و عون و صون عز و جل همراه حال این پریشان دل عداوت اعدا مضمحل ست و بغض و شحناء ایشان معطل و لولا فضل الله و رحمته علیکم لکنتم من الخاسرین و ان عبادی لیس لك علیهم سلطان من چه باشم که درین طوفان خونریزی و گرد باد فتنه انگیزی حفظ خود توانستم کرد و از مکائد و مصائد شیاطین الانس و اخوان الشیاطین بنی آدم توانستم رست باری شکر منعم حقیقی ست که معاملهٔ او با بندگان خویش بر وفق ارادت دلهای ایشان ست و لطف خفی و مرحمت جلی او مرهم زخم دلهای پریشان سبحان الله و بحمده کجا بودم و کجا افتادم و کجا نشسته ام و کجا استاده ام من بی سر و پا که نه از عقل معاش بهرهٔ کافی دارم و نه از فکر معاد حصهٔ وافی و نه در مراتب حسد و تعقب و عداوت تدبیر شافی محض بفضل باری نسمه این نفس چند را که در دام هوا و هوس گرفتار ست قرین هزار عفو و عافیت بسر می آرم و روز خود را منوکلا علی رحمته و برکته غافلانه از بازی جهان و جهانیان بشب میرسانم

شایستگی عداوتم نیست   بس منفعلم ز کینه ورها

شکر این نعمت بی پایان را اگر هر موی تن زبان سخن گردد پایان نبود و سپاس این احسان گرانمایه را اگر هزار دل همزبان یکدیگر شوند اندکی از فراوانش هودی نگردد الهی مرا از برای کاری که آفریدهٔ و دران بمشغول داشتهٔ تا آخر عمر همبران دار و چنانکه تا حال حفظ حضور و غیبت من فرموده بر همان منوال نگهبان من از آفات دارین باش و الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بست و هشت سال ست که خامه بدست گرفته ام و پنجاه و نه کتاب نوشته و اکثری از ان مطبوع و اما هی اهل اتباع گردیده و عرب و عجم را تا بلاد دور دست جهانگیر و عالمستان آمده درین مؤلفات برکت روز افزون بخش و این مجامیع را که نخبهٔ علوم علماء و اولیاء سلف و خلف است تاج کرامت و قبول بر سر گزار و اگر هیچ نوشته را بدست ندارم همین عمل را که خالصة لذکری الله اد برروی کار آورده ام

سرمایهٔ هزار مغفرت و رضوان خود میشناسم ؎

کریمان را نظر بر زشتی مهمان نمیباشد | مبراز باغ بیرون سبزهٔ بیگانهٔ مارا

درین دور صد سیزدهم از هجرت طرفه ماجریات در پیش ست و غریب آفات دامنگیر هر بیگانه و خویش یکسو مقلدین رجال در صدد خرابی احوال اهل اتباع اند و طرف دیگر مبتدعه در فکر ازالهٔ اغراض اهل سنت جانب آخر فساق دنیا طلب حربها بر ارباب صلاح میکنند و جانب دیگر ملوک بر ملوک پیشدستی مینمایند یکی را اگر مسموم کردند دیگری را بفسون کشتند آن دیگر را در پیچاپیچ انداخته اند و آن آخر را در کشاکش هیچ در هیچ ؎

سلیم از دست بیدادِ که نالم | بگشتِ ما گزارشگر افتاد

دنیا از جور و ستم پر گشته و نصفت و عدل از طبع همگنان رخت بربسته و امن و آسایش یکقلم از دفتر جهان برخاسته و هوای ریاست هر یکی را بر کینه و عداوت دیگری برداشته و اقامت بر شعائر اسلام سخت تر از صبر بر اخگر گردیده و در ینجا بجز سکوت و شکیبائی هیچ صورت نجات نمودار نگشته ؎

صبر ست دوای دل بیمار تو واقف | افسوس که کم داری و بسیار ضرور ست

بگوئید که چه میتوان کرد که ایمان بسلامت و جان بعافیت ماند کسی را از کجا بدست می توان آورد که قدر راستی داند و مقدار دینداری شناسد نه در علم برکتی مانده و نه در عمل اخلاصی و نه در عقیده صحتی و نه در سلوک اثری و نه در ملوک انصافی و نه در عوام صلاحیتی و نه در خواص انسانیتی گوئی همگنان بهائم سیرت و وحوش سریرت مگس طینت گشته اند الا الشاذ و الفاذ من قبائل شتی و بلاد لا یحیط بها الی و حتی مهمر اگر جویند جز جائی که انجا خون و مال مسلم شیر مادر باشد میسر نمی آید و مامن اگر خواهند جز مکانی که انجا تکفیر و تضلیل و تبدیع سنی متبع نمایند دست بهم نمیدهد ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس کدام ماه ست که فلک نادره کاری نادر برروی کار نمی آرد و کدام

سالہاست کہ چرخ دوار گردش دگرگون بروزگار نمیدہد

غم چہ استادۂ تو بر در ما　　　　اندر آ یار ما برادر ما

صورتحال زمانہ چنان میخواہد کہ آسمان بترقد و زمین بشگافد و صور را بدمند و ستارگان را بریزند درین شورش ہر دو روش اہل عصر ہر کہ جان بعافیت و ایمان بسلامت تا لب گور برد رستم جہان و سام نریمان زمانست ما را کہ تجربۂ فقر و آسودگی ہر دو نواز شہا کردہ و گلگشت خزان و بہار روزگار عبرتہا روزی ساختہ معلوم شد کہ فقر و سکوت درین زمانہ کہ لا یحیی فیہ و لا یموت صفت اوست ہزار درجہ بر آسودگی و اختیار عمل می چربد و قلت ہمنشینی و گریز از یار و اغیار صد مرتبہ بر اختلاط من و تو می بالد اما توقع وفا باین کار را زابنا روزگار کجا وجود اینچنین عزیزان کدام جا

دوستانی کہ اندرین عہد اند　　　　مالھم ذمۃ و لا الٌّ

ہمہ در خون یکدگر شدہ اند　　　　ثم افتوا بانہ حلٌّ

نگوئی کہ تراجم حال و نامہای مقال تو ہمہ پر از شکوۂ غربت اسلام و اوضاع انام باشد این چہ صنیعست و رسایل و مسائل تو جملہ مملو از حکایتہای مظالم زید و عمرو این کدام ہنجار بود زیرا کہ تا از شکم مادر بکنار پدر شتافتہ ام ہیچ وقتی دست بمراد دل نیافتہ

زخمہ بر تار م پریشان میرود　　　　کین نواہای پریشان میزنم

در حالت فقر و تہیدستی غم نانم بود و اکنون کہ حالت آسودگی و فراغبالیست غم جہان الحمد للہ علی کل حال

یک نیمۂ عمر در بطالت بگذشت　　　　یک نیمہ بتشویش و خجالت بگذشت

عمری کہ از و دل جہانے آزرد　　　　بنگر بچہ حیلت و چہ حالت بگذشت

آدمی زاد را ہیچ مصیبتی بالاتر از سہ ہنگام نیست روزی کہ متولد شود و روزیکہ بمیرد و روزیکہ از گور برخیزد تا پیدا شد نخست غم مکتب نشینی سپس صدمہ معیشت گزینی در پیش آمد و نمیداند کہ عمر با فلاس و ریا بگذرد یا بدولت و اخلاص و تا زندہ ست و اسیر این خاکدان گندہ ہزار دشمن در پی ست و تا بمیرد احوال برزخ و اہوال محشر در صدد وی باز چون برخیزد حساب و کتاب اعمال این خانۂ خراب و تباب دامنگیر و معاملہ ہر عالم از ین ہر سہ عوالم بر وفق قضا و قدر علیم خبیر بیچارۂ انسان چہ کند مگر آنکہ رحمت عامۂ الٰہی دستگیر وی شود و مضمون عیسوی را در حق بندگان عاصی خائف راجی خود جلوہ اظہار دہد و سلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا!

اکنون بنظارهٔ دگرگونی حالات خلق و واردید آفات گیتی دل از همه آرزوها خالیست و بقیهٔ انفاس حیات مستعار
درکشاکش غم وغصه از خوف و دهشت مالی ست

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش | گویم کلیم با تو که آنهم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد باین و آن | روزی دگر بکندن دل زینهان گذشت

چون بحکم ما ابعد ما فات وما اقرب ما آت در سیاق امر ناگزیریم و هنگام رحیل ازین خاکدان فنا نشان معلوم
نداریم و بار گران گناهان بیشمار پشت طاقت راخم کرده و انواع عداوات دنیاداران و دین گذاران خاطر را
بستوه آورده چارهٔ کار جز آن نیست که غم وغصهٔ خود را که تعلق بدین و دنیادار در بر خداوند حقیقی عرض کنیم و بهزار
زبان و دل از تبعات گرفتاری این آب وگل توبه نمائیم و از موفق جل مجدهٔ دریوزهٔ توفیق خیریت دارین سعادت
نشاتین سازیم و بزبان حال وجنان قال بمناجات مستطاب حضرت رب الارباب پردازیم و باداى بندگانه
وندای نیازمندانه سررشتهٔ عرض حال بگشائیم و گوئیم ؎

ای کریم بخشندهٔ عطا و ای رحیم پوشندهٔ خطا ای خالق خلق را راهنما ای قادر خدائی را سزا جان ما را صفای توحید ده
و چشم ما را ضیای سنت بخش و ما را آن ده که آن به این بنده چه داند که چه می باید خواست دانندهٔ توئی هر چه دانی
آن ده آنچه پیغمبران و دوستان تو از تو خواسته اند و دران خیریت دارین پنداشته اند آن همه بمن بی برگ
ارزانی دار و تیرگی گناه و آلودگی بدعت از دل و تن من شرمنده بردار عذرهای ما بپذیر و ما را بر عیبهای
ما مگیر ترسانیم از بدی خود ما را بیامرز بیخودی خود بنیاد توحید ما خراب مکن باغ امید ما بی آب مکن بی تو جای شادی
نیست و جز از تو روی آزادی نه دلی ده که در کار تو جان بازیم جانی بخش که کار آنجهان سازیم یقینی لطف کن
که در آز بر ما باز نشود قناعتی مرحمت فرما که گنجشک حرص ما باز نگردد دستم را بگیر که دست آویز نداریم پوزش
من بپذیر که پای گریز نداریم مگو که چه آورده که در وا شویم مپرس که چه کرده که رسوا شویم آخری ده که از اولی
بیزار گردیم توفیقی در کار کن که در دین استوار گردیم یا رب تو بنواز که دیگران نسازند و تو بنواز که غلامان بهانه
نوازند قلبی ده که طاعت افزون کند طاعتی بخش که به بهشت رهنمون کند علمی ده که در و آتش هوا نبود عملی ده که
در و آب ریا نبود دیدهٔ کرامت فرما که جز ربوبیت تو نه بیند جانی بخش که جز عبودیت تو نگزیند نفسی ده
که حلقهٔ بندگیت در گوش کشد لبی ده که زهر حکمت تو نوش کند یافت تو آرزوی ماست دریافت تو نه بازوی
ماست امروز معصیت کردیم دوست تو محمد رسول الله صلعم غمگین و دشمن تو ابلیس شادست فردا اگر عقوبت کنی

باز دوست تو حزین و عدو تو مسرور گردد پس دوستان را شادی بدشمن مده و دوستان را اندوه بر دل دوست منه گفتی که مکن و بران داشتی و تو فرمودی که بکن و بران نگذاشتی علی که خود شاد فراختی نگونسار مکن و چون در آخر عفو خواهی کرد در اول شرمسار مکن آمرزیدن منطیعان چه کارست و کرمی که همه را برسد چه مقدارست آین بنده سخت گناهکارست و صفت تو در ازل و ابد غفارست رباعی

من بندهٔ عاصیم رضای تو کجاست
تاریک دلم نور و صفائی تو کجاست
ما را تو بهشت گر بطاعت بخشی
آن بیع بود لطف و عطای تو کجاست

یارب جمال تراست باقی همه زشتند عاصیان امید وار و زاهدان مزدور بهشتند اگر ومبادا بدوزخ فرستی دعوی دار نعیم واگر بهشت بری بی دیدار تو خریدار نعیم خداوندا ابوجهل از کعبه آمد وابراهیم از بتخانه کار بعنایت ست باقی بهانه گر فتیم که نور در طاعت ست اما اگر راست پسند کار بعنایت ست بر عجز خود آگاهم و بر بیچارگی خود گواه خواست خواست تست من چه خواهم و بجز در تو درگاهی نیست که انجا پناهم آین چراغ افروخته را مکش و این دل سوخته را مسوز و این پردهٔ دوخته را مدر و این بندهٔ آموخته را مران نواخته خود را مینداز چون توانستم ندانستم و چون دانستم توانستم بحرمت آن نامی که تو آنی و بطفیل آن صفاتی که آنچنانی بفریادم رس که میتوانی رباعی

یارب ز تو آنچه من گدا میخواهم
افزون ز هزار پادشا میخواهم
هرکس ز در تو حاجتی میخواهد
من آمده ام که از تو ترا میخواهم

کار بدل آگاه ست نه بدستار و کلاه یارب همه از تو ترسند و من از خود چه از تو همه نیک آید و از من همه بد تو نه ظالمی که گویم زنهار و نه مرا حقی که گویم بیار آین میگویم که چون در اول بد داشتی آخر فرو گذار گناه در جنب کرم تو زبون ست زیرا که کرمت قدیم و گناه من اکنون ست اگر حاضرم باکی و اگر غافلم هزار سخن بدانکی گفتی کریم امیدواران تمام ست چون کرم تو در میان ست نومیدی حرام ست شری که در وجودی نیست سفیه به از دوستی که در وجودی نیست کفیچه به از و چون بید میلرزم که مبادا فردا هیچ نیرزم آی فریاد از کمینه طاعت عادتی و حکمت تجربتی و حقیقت عاریتی آلهی این چاشنی که بکام شوق رادی تمام کن و آین برق که در جان بتابیدی مدام کن

اللهم انابة و غفرانه

ان خیتم الله یغفرانه
فکل مالا فنیته سهل

فصل در ذکر بعضی از مشایخ متاخرین رحمة الله علیهم اجمعین

محقق و مستقر ست که موثرترین حالات بلکه افضل ترین مقالات مصاحبت اهل کمال و مجالست مقربان آستانهٔ ذوالجلال ست زیرا که بمشاهدهٔ استقامت احوال ایشان و معاینهٔ صحت اقوال درویشان سالک را همتی دست دهد که تحمل اعبای عبادت و برداشت مشاق ریاضت که لازم این طریق و خادم این فریق ست آسان شود بلکه بوادید جمال باکمال ایشان اگر دست دهد نوری در دل می افتد که ظلمت ریب وارتیاب را که علت بعد و حجاب معرفت ست زائل میگرداند هم القوم لا یشقی جلیسهم واگر فرضاً این شخص استعداد این کار و قابلیت استفاضهٔ انوار ندارد تا تاثیر صحبت بوجود آید و فائدهٔ محاذات رونماید لکن بقیاس و استدلال بر وجود لذت و کمال که مخصوص ارباب حال باشد از گرویدن باین طریقه که قسمی از ولایت ست محروم نماند

ای که از کشمکش قال و مقال	نیست حالت ارباب کمال
هیچ نا یافته در خود اثری	نشنیده ز کسان جز خبری
قابل کار نه معذور نه‌ای	یا خود از کوشش آن بس دوری
باش کین را گذاری دگر ست	هر کسی قابل کاری دگر ست
لیکن اندر پی انکار مرو	از جهان منکر این کار مرو
بنگر این حالت درویشان را	کوشش و سوز و غم ایشان را
که درین ره چه طلبها دارند	در طلبها چه تعبها دارند
زین طلب گر نخدا یافته اند	این همه بهر چه بشتافته اند
در طلب اینهمه جانبازی چیست	مال و اسباب فدا سازی چیست
کشف اگر نیست قیاس تو کجاست	عقل کو درک حواس تو کجاست
باری ار نیست ترا وجدانی	معتقد باش و بیارا ایمانی

و بعد از حرمان دولت صحبت کاملان و مشاهدهٔ جمال عارفان استماع اخبار و تتبع آثار ایشان در همت فزائی و ظلمت زدائی همان تاثیر دارد که صحبت و مجالست بلکه این خود نوعی از صحبت ست که جمال وقت در روی از غبار کدورت بشری و حجاب صورت عنصری مصفا ست و صفای حسن عقیدت از مشاهدهٔ عاریات و اطلاع بر زلات منزه و معرا

ولهذا جمعی از اخلاف قرناً بعد قرنٍ حفظ اخبار و آثار اسلاف نموده در محافل و مجالس بیان میکرده اند و در دفاتر گرانمایه و صحائف بلندپایه فراهم آورده زیوری دیگر بر جمال آن میافزوده اند ؎

ذات من نقش خیال خویش تست | من مگر خود صفت ذات توام
نقش اندیشهٔ من جمله زتست | گوئی الفاظ و عبارات توام

و ورای تسلیهٔ فؤاد و تثبیت مراد و اتعاظ و اعتبار آنرا دیگر فواید و منافع بسیارست یکی آنکه وجود اولیا رحمتیست شامل و نعمتیست بهر جوینده واصل پس ذکر مناقب و احوال ایشان که در معنی شکر این نعمت عظمی و عطیهٔ کبری ست لازم باشد و اعتقاد و محبت این صفاکیشان صدق اندیشان واجب و متحتم وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ دیگر آنکه ذکر این محبوبان آله و محبان بارگاه سبب نزول رحمت و موجب وصول قربت ست زیرا که بر محبوب را ذکر محب خود خوش آید و دوست را وصف دوست محبوب نماید قرآن کریم را ببین که مملو از ذکر انبیا ست و مشحون بقصص اولیا و اصفیا بر دوستان هر جا آفرین ست و بر دشمنان ایشان هزار نفرین دیگر این عبادتیست که بهر حال در جمیع محال بی کلفت و محنت از دست هر کس حاصل ست و با وجودش جزای جزیل که عبارت از قرب رب جلیل ست علاوه بران واصل دیگر چون نقل اخبار و حکایات ماضی و حال و استماعت اوقات بذکر احوال اواخر و اوائل مالوف عادت و مانوس طبیعت هر کس و ناکس ست پس اشتغال بذکر احوال اهل کمال که مثمر سعادت مسید و نتیجه رشادت مآل ست در همه حال بهتر باشد تا قضای مقتضای جبلت و عادت متضمن نوعی از طاعت عبادت باشد دیگر لابد میان ذاکر و مذکور علاقه مناسبتی و رابطهٔ محبتی باشد که باعث بر ذکر گردد پس ذکر حکایات محاسن بجهت آنکه مشعر از مناسبت باطن و مخبر از محبت اندرون ست ذاکر را در ظاهر نیز از ایشان نماید و بزی صلاح و حلیهٔ فلاح بیاراید دیگر هر کس که حالات اسلاف استماع نماید بالضرورة دریابد که چندین کس که بعد از مضی قرون و آدوار و تمادی دهور و اعصار هنوز ذکر فضائل پیشینیان میگویند سبب آن جز حسن عمل و کردار نیک و گفتار راست نیست پس داند که حیات ابدی و سعادت سرمدی در حسن عمل ست و شاید که تصور اینمعنی منجر و باعث کسب خیرات و عمل صالحات و تحصیل مبرات گردد ؎

جانا لبم از ذکر تو خاموش مباد | یاد تو ز خاطرم فراموش مباد
هر جا ز شما بلب حدیثی گذرد | ذرات وجود من بجز گوش مباد

دیگر تواند که ذکر خیر این طائفه علیه سبب ترویح ارواح مقدسهٔ ایشان گردد و همچنانکه وی ایشانرا در جهان

بخیر ذکر میکند ایشان نیز ایذا نامن الله بحکم تخلق باخلاق الهی او را در انجهان به نیکی یاد نمایند ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انك رؤف رحیم دیگر آنکه چون وی نشر مناقب و ذکر محامد گذشتگان میکند بتقاضای کما تدین تدان امید وار باید بود که بعد از وی باوی نیز همین معامله کنند

چو من بخیر کنم یاد رفتگان دارم ... امید آنکه مرا هم بخیر یاد کنند

چو شاد میکنم ارواح دیگران شاید ... کسان رسند و مرا نیز روح شاد کنند

رب هب لي حكما والحقني بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الآخرين بعلاقهٔ این امور و ملاحظهٔ اینمعنی مرا هوس آن شد که بذکر حال و قال چندی از اهل کمال بر طریقهٔ اختصار و شیوهٔ اعتبار از اخبار الاخیار وجز آن باکم و بیش بسیار درین فصل زبان کشایم و از حکایت و شکایت روزگار بر در توبه و استغفار آیم و تقدیم و تاخیر را در ذکر و قید موالید و وفیات را در بیان ملحوظ نکنیم که مراد در یافتن حالات و معارف ایشانست نه مجرد سال ولادت و وفات و معهذا در کتب معتمده این وطر مقضی ست طالب بدان رجوع میتواند کرد و علی کل حال امید آنست که اگر فقیری محزونی وقت خود را باین کتاب خوش کند جای آن دارد و اگر سالکی خداجوی مطلوب خویش را ازین فصل و باب جوید روی بحرمان نیارد و بقبول خدا و ندی جلت عظمته مقبول گردد و بحصول مقصود دلی موصول شود ان الله لا یضیع اجر المحسنین

شیخ الاسلام محی الدین ابو محمد عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی از احفاد عبد الله محض بن حسن مثنی بن حسن سبط ست رضی الله عنهم در ۴۷۱ه متولد شد گیلان وطن اوست سی و سه سال تصدر و تدریس کرد و فتوی داد چهل سال سخن بمردم در ارشاد فرمود نود سال زیست و در ۵۶۱ه از دنیا برفت عالم قرآن و حدیث بود و جمیع علوم را اصولا و فروعا و مذهبا و خلافا نیکو میدانست تا آنکه گوینده گفت فاق الكل في الكل وصار مرجع الجميع في الجميع و در قلوب خاص و عام قبول عظیم بعظمت تمام یافت وی گفته قدمی هذه علی رقبة كل ولي الله واین سخن از وی اگر بصحت رسد خدا داند که مراد وی بدان چیست یا از وادی سکرست که اهل حال را پیش آید روزی در تفسیر آیتی یازده وجه ذکر کرد تا اینجا علم حضار بزم همراه بود بعده در بیان دیگر وجوه شروع نمود و به چهل وجه تمام فرمود و گفت گذاشتیم قال و باز آمدیم بحال لا اله الا الله محمد رسول الله این کلمه گفتن و شورشی و اضطرابی در دلها حاضران افتاد از نفایس اجوبه اوست که یکی سوگند کرد بر طلاق زن اگر خدا تعالی را چنان عبادت

نکند که دران فردی از انسان در هیچ مکان انباز او دران عبادت نبود کدام عبادت ادا نماید پس بعد از انکه علماء عراقین در جواب ازین مسئله درماندند وی بمجرد نظر دران مسئله فرمود یخلی له المطاف ویطوف وحده ویحل یمینه طریق وی تحکیم کتاب وسنت بود در هر خطره ولحظه وواردو حال وثبوت مع الله درجمیع احوال وحفظ احکام شریعت با مشاهدهٔ اسرار حقیقت وانچه از خوارق وکرامات وعجائب وغرائب از وی رح نقل کرده اند شاید بسیاری ازان مبنی بر خیال محبان ست همچو تجلی نبوی از برای تربیت وتائید در مجلس وی وحضور ارواح جمله انبیاء واولیاء وگفتن وی قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی بخضر ونحو آن که این احوال نزد اهل بصیرت واصحاب شریعت درخورد پذیرائی وثبوت نیست ولیس الخبر کالعیان آری اینقدر ضرور ست که کمل مشائخ او را ستوده اند واز وی کرامات وحالات سنیه بسیار ملاحظه نموده شیخ بزرگ شهاب الدین سهروردی گفته کان سلطان الطریق علی التحقیق ویافعی گفته کراماته بلغت حد التواتر ومعلوم ست که انکار کرامت اولیاء کار مسلمان نیست اما این کرامات آن ولی را تا آن درجه نمیرسانند که معبود عباد ومسجود خلائق گردد ودر همه عالم تصرف وتصریف او باشد حیاً ومیتاً ونعوذ بالله من جمیع ما کره الله می بینیم که احوال نویسان وی در ذکر حالات بغیر تمیز چندان مبالغه کرده اند وجادهٔ اغراق پیموده که از مرتبهٔ بندگی بخدائی رسانیده اند و از درجهٔ غلامی باوج خواجگی برده واین آفت از اهل علم ظاهر شده ست تا بعوام کالانعام چه رسد وازین جنس ست ضامن شدن وی رح تا روز قیامت بمغفرت از برای جمیع مریدان ومنتسبان خود دیگر دریغ ست بر آنکه این ضمان رسول انس وجان از برای اتبعان وعاصیان اسلامیان نکرده وهمگنان را بمشیت خدا گذاشته وبحق سبحانه وتعالی سپرده پس انچه از شیخ آمد از رسول هم نیامد وما اقبح هذا المنقول واسوءه فی العقول اللهم ثبت قلوبنا علی دینك ولا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ترجمهٔ شریفهٔ او که تعلق دارد بمراتب علم در تاج مکلل نوشته ایم وهمچنین تراجم هم مشربان او همچو ابن عربی وابن فارض وابن سبعین وامثال ایشان درانجا ذکر نموده ان شئت زیادة الاطلاع فارجع الیه وادرك ما اثبتناه من تراجم المحدثین هناك وعول علیه

خواجهٔ بزرگ سید معین الدین بن سید غیاث الدین الحسنی الحسینی السنجری امام سلسلهٔ چشتیه وسر حلقهٔ مشائخ این طریقهٔ علیه ست اگرچه مرید خواجهٔ عثمان هرونی مرید حاجی شریف زندنی ست اما بعد ازانکه از مدینه ببغداد آمد شیخ عبد القادر جیلانی را ملازمت نمود و پنج ماه وهفت روز در خدمتش ترقی حاصل کرد ونجم الدین کبری را در خوارزم دید وخواجه یوسف همدانی را در همدان وشیخ ابوسعید تبریزی را در تبریز وشیخ حسن زنجانی را در لاهور

دید از انجا بدهلی آمد بعد ازان در سنه ۵۸۳ه باجمیر رفته اقامت نمود خواجهٔ قطب الدین بخدمت او رسیده ببیست سال در خدمت خواجهٔ عثمان هرونی بود وی اول کسی ست از اولیاء الله که در اقلیم هند سلسلهٔ ولایت برپا کرد و انوار شریعت و طریقت نشر ساخت ولاریب بزرگان چشت عنبر سرشت را حقی ست قدیم بر رقبهٔ ولایت هند چه سلطان محمود غزنوی دست توسل بدامن حضرات چشتیه زد و بهمم قدسیهٔ ایشان کمر بغزا هند بربست و در غزای سومنات خواجهٔ محمد چشتی بذات مبارک خود با سلطان متوجه هند گردید و این سرزمین را بقدوم میمنت لزوم شرف اندوز جاوید ساخت خواجه از جانب غزنین باجمیر تشریف ارزانی فرمود و بار اقامت دریمقام کشاد و بعبادت مشغول شد و این آمدن در زمان پتهورا رای هندوستان بود پتهورا او را بعدم قبول سفارش مسلمانی رنجانید و گفت این مرد درینجا آمده ست و سخنها از غیب میگوید خواجه برآشفت و بر زبان مبارک آورد که او را زنده گرفتیم و دادیم همدران ایام لشکر سلطان معز الدین سام غوری از غزنین در رسید و وی اسیر گشته کشته شد و ازان تاریخ باز درین دیار اساس اسلام استحکام یافت و بیخ و بنیاد کفر و فساد برافتاد و لهذا حضرت خواجه را مجدد مائه سابعه گویند و بالجمله وجود اولیاء امت در هر اقلیم بر وفق فتح بلاد و جلوه افروزی شعائر اسلام ست و پیداست که از ابتدای طلوع آفتاب جهانتاب اسلام درین آفاق هیچ عصر خالی از وجود اولیاء امت و اصفیاء ملت نباشد احوال این طائفهٔ علیه از مبادی مائه سابعه مضبوط ست و آثار اکابر ما تقدم بوجود هستی در نقاب خفا ماند و وصف هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا بهم رساند مگر حال بعضی در لباس قال بر سبیل ندرت یافت میشود مثل ابو حفص ربیع بن صبیح السعدی البصری که از اتباع تابعین و ثقات محدثین ست صدوق بود و عابد و مجاهد و اول کسی که در اسلام بتصنیف پرداخت حدیث را از حسن بصری و عطا شنید و از وی سفیان ثوری و وکیع و ابن مهدی روایت کرده اند صاحب مغنی گوید مات بارض السند سنه ستین ومائة و صاحب کشف المحجوب علی بن عثمان الهجویری المتوفی سنه خمس و ستین واربعمائة و شیخ فخر الدین زنجانی پیر ارشاد شیخ سعد الدین حموی که هر دو بزرگوار در لاهور آسوده اند و شاه یوسف گردیزی که در سنه خمسین و خمسمائة از گردیز کابل بملتان آمده طرح اقامت ریخته و اول اولیاء هند چنانکه گذشت خواجه معین الدین چشتی اجمیری ست قدس الله سره و وی رح در سنه ۶۳۳ از دنیا برفت از کلمات قدسی سمات اوست که دل عاشق آتش زده محبت ست هرچه درو فرود آید آنرا پاک بسوزد و ناچیز گرداند و هم وی گفته از جویهای آب روان آوازی میشنوند چگونه آوازی برآید همین که بدریا رسید ساکت گشت از شیخ خود خواجهٔ عثمان نقل فرموده که در هر کس که این سه خصلت باشد تحقیق بدان که حق تعالی را

دوست سخاوت چون دریا شفقت چون آفتاب تواضع چون زمین و فرمود صحبت نیکان بهتر از کار نیک و صحبت بدان بدتر از کار بد و گفت نشان محبت آنست که مطیع باشی و بترسی که نباید دوست براند و گفت گناه شمارا چندان ضرر نه دارد که بیحرمتی و خوار داشتن برادر مسلمان و فرمود عبادت اهل معرفت پاس انفاس و فرمود علامت شناخت حق تعالی گریختن ست از خلق و خاموش شدن در معرفت فرمود علامت شقاوت آنست که معصیت کند و امید دارد که مقبول خواهد بود فرمود عزیزترین چیزها در جهان آنست که درویشان با درویشان بنشینند مسکین جالس مسکینا ع ما للغریب سوی الغریب انیس ۲ و بدترین چیزها آنکه درویشان از درویشان جدا گردند بدانکه این از علتی خالی نباشد فرمود متوکل بحقیقت کسی ست که رنج و محنت از خلق برگیرد نه از کسی شکایت و نه با کسی حکایت فرمود فاضلترین اوقات آنست که وسواس از خاطر رسته باشد فرمود خدا کجا و بنده کجا علم خدای راست و معرفت بنده را فرمود مردم از منزلگاه قرب نزدیک نشوند مگر بفرمان برداری در نماز زیرا که معراج مومن همین نماز ست

خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی قدس سره خلیفهٔ بزرگ خواجه معین الدین چشتی ست از اکابر اولیا و اجلهٔ اصفیا رست بغایت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود و نهایت استغراق داشت شیخ محمد نوربخش در سلسلة الذهب گفته له فی احوال الباطن شان کبیر بین المکاشفین در دلیل العارفین گفته سخن در حکایت ملک الموت بود فرمود که دنیا بی مرگ بحبه نیرزد گفتند چرا گفت ازانکه الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب نزد خلافت خواجه اورا فرمود چهار چیز گوهر نفس ست اول درویشی که توانگری نماید دوم گرسنه که سیری نماید سوم اندوهگین که شادی نماید چهارم باکسیکه دشمنی بود دوستی نماید وی بهر در دهلی آمد و ساکن شد قوالی بیت شیخ احمد جام را برخواند خواجه را آن بیت درگرفت چار شبانه روز در تحیر بود و بران بیت ذوق داشت شب پنجم رحلت کرد میرحسن دهلوی در غزلیکه درین زمین گفته ست اشارت باین قصه کرده

جان بدین یک بیت داد ست آن بزرگ — آری این گوهر ز کان دیگرست

کشتگان خنجر تسلیم را — هر زمان از غیب جانی دیگرست

و این واقعه در سنه ۶۳۳ رو داده در مناقب الاولیا گفته اوش موضع ست از فرغانه و کاکی ازان گویند که نان کاک یعنی خشک از و برآمده بست سال در خدمت پیر ماند بعده سیاحی کرد چون ببغداد رسید شیخ شهاب الدین سهروردی را دید و در ملتان شیخ بهاء الدین زکریا را دریافت شخصی بخدمت او آمد به نیت آنکه دنیا متوجه او شود فرمود بر دوستان

خدا می آیند و دشمن گرفته خدا را می طلبند

شیخ الاسلام بہاء الدین ابو محمد زکریا الحاج الملتانی القرشی خلیفۂ شیخ شہاب الدین سہروردی ست

پیش از ارادت در تحصیل و تدریس مشغول بود بعد از ان در مجاہدات سعی نمود و رسید بجائیکه رسید از اکابر اولیاء ہندست صاحب کرامات ظاہرہ و مقامات باہرہ و برکات شاملہ بود میر حسینی صاحب نزہۃ الارواح و شیخ فرید الدین عراقی صاحب لمعات بملازمت او رسیده اند و تربیت یافته وی از اغنیا شاکرست و این کریمه در حق او صادق واتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی الاخرة لمن الصالحین بعضی از مشایخ وقت را در باب فقر و غنا با وی گفتگوی واقع بود فرمود دنیا تمامها چه قدر دارد قل متاع الدنیا قلیل و معلوم ست که از ان قلیل چه قدر پیش ما باشد وگاہے سیفرمود صحبت ما رکسی را ضرر کند که افسون مار نداند و میفرمود که غنا میل رخساره حال ماست بشیخ فرید الدین قدس سره نوشت یک سخن این بود که میان ما و شما عشقبازی ست وی در جواب گفت میان ما و شما عشق ست بازی نیست شیخ فرید الدین را افطار کم بودی اگر چه تپ آمدی یا فصد کردی و شیخ بہاء الدین را صوم کمتر بودی اما طاعت و عبادت بسیار بودی و این آیه فرو خواندی یا ایها الرسل کلوا من الطیبات واعملوا صالحا شیخ نور بخش در سلسله او را رئیس اولیاء ہند و عالم بعلوم ظاہر و صاحب احوال و مقامات نوشته و گفته له فی الارشاد وهدایة الناس من الکفر الی الایمان ومن المعصیة الی الطاعة ومن النفسانیة الی الروحانیة شان کبیر و در مجمع الاخبار وصایای او آورده و گفته من وصایاه المحبة نار تحرق کل دنس فاذا تحقق المحبة کان الذاکر ذکرا مع مشاهدة المذکور وهذا هو الذکر الکثیر الموعود به الفلاح فی قوله سبحانه وتعالی واذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و در بعض رسائل او ست سلامة الجسد فی قلة الطعام وسلامة الروح فی ترک الاثام وسلامة الدین فی الصلوة علی محمد خیر الانام توفی رح فی سنه ۶۶۶

سید نور الدین مبارک غزنوی خلیفۂ شیخ شہاب الدین سہروردی ست در زمان سلطان شمس الدین او را میر دہلی میگفتند در سنه ۶۳۲ از دنیا برفت وقتی امساک باران شده او را لازم گرفتند که دعا باران کن بر سر منبر آمد و دعا کرد بعده روی بآسمان نمود و گفت بالله اگر تو باران نفرستی من پیش ازین در ہیچ آبادی نباشم این بگفت و فرود آمد حق تعالی باران فرستاد

میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد | تند و پر شور و سیه مست بکہسار آمد

شیخ محمد اجل شیرازی گویند سید مبارک مذکور نعمت از وی یافته وقتی در غزنین استسقا شد خلقی بروی آمدند

وگفتند دعا بکن تا باران بیارد وی از خانه برون آمد وخلقی دنبال او شد شیخ را باغی پیش آمد آنجا یافت باغبان زیر درختی خفته بود شیخ او را بیدار کرد وگفت درختان خشک میشوند برخیز و آب ده وی گفت باغ من و درختان من آنزمان که حاجت آب دادن خواهد بود خواهم داد شیخ باغبان را گفت پس این خلق را منع کنی که دنبال من گرفته اند ما بندگان خدا و زمین زمین خدا آنزمان که حضرت عزت خواهد خواست باران خواهد فرستاد این سخن بگفت و بازگشت عقب آن چندان باران بارید که نهایت نبود رحمه الله تعالے

شیخ حمید الدین ناگوری لقب او سلطان التارکین ست خلیفه خواجه اجمیری ست در تجرید و تفرید قدمی راسخ داشت همت عالی او از دنیا و عقبی برتر ست از بندگان خاص مولی عز اسمه بود از اولاد سعید بن زید ست که از عشره مبشره باشد سن طویل یافته وی گفته اول مولودی که بعد از فتح دهلی در خانه مسلمانان آمد منم شیخ نظام الدین اولیا کلمات او را انتخاب نموده بخط خود نوشته بود مرقد او در ناگور ست در ۶۷۳ از دنیا برفت او را تصنیفات و مکتوبات بسیار ست در کتاب اصول الطریقه نوشته مردان راه که روی ایشان بدرگاه ست سه طائفه اند چنانکه در کلام مجید آمده الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقتصد ومنهم سابق بالخیرات معذورند که بعد الایمان بالله والاقرار بالتوحید بحضرت حاضر نیایند و اگر آیند دیر آیند و آهسته آیند و از خطاب سادعوا غافلان شوند و مشکورانند که با ایمان همعنان آیند و با اقرار همرکاب و فا نیایند که خطاب الست بربکم یاد دارند و جواب آن که قالوا بلی ست فراموش نکرده اند و در نهان پیش از دعوت بحکم ازل اجابت کرده اند و در بدایت کار بطلب نهایت اسرار برآمده اند یکی از ایشان ابوبکر صدیق ست که پیش از دعوت بطلب رسالت برآمد و در خود راه او طلب کرد دیگر علی مرتضی ست که پیش از بلوغ مستعد قبول دعوت گشت دیگر اویس قرنی ست که اگر پیغمبر صلعم تعریف او نکردی نام او از هیچ دیوان نبرآمدی و نشان او در هیچ دفتری ثابت نکردندی زهی مکنت که در حضرت عزت داشته در دنیا چیزی ننهاد و از دنیا چیزی نبرداشت آزاد آمد و شاد رفت دیگر سلمان فارسی ست که پیش از دعوت در طلب هدایت پوئید و صدق عهد میثاق از خویشتن جوئید و هم وی رح گفته راه را مرتبهاست اول آن علم ست که بی علم عمل درست نیاید دوم عمل ست که بی عمل نیت بکار نیاید سوم نیت صحیح ست که بی نیت عمل جز باطل نیاید چهارم صدق ست که بی صدق عشق رو ننماید پنجم عشق ست که بی عشق توجه درست نیاید ششم توجه ست که بی توجه سلوک راه نشاید هفتم سلوک ست که بی سلوک دروازه پیشگاه نگشاید هشتم کشاد در پیشگاه ست که تا نگشاید روی مقصود ننماید و هم وی گفته راهی در پیش تو نهاده اند هم باریک و هم دراز و ترا عمری داده اند هم تاریک و هم کوتاه و درین عمر

کوتاه تر امر کرده اند بر رفتن این راه دراز و شب دنیا اگرچه تاریک ست که الدنیا کلها ظلمة اما درین تاریکی
بهر تو ماهتابی از مطلع عنایت برآورده اند الله نور السموات والارض برخیز و بشتاب واین ماهتاب را دریاب
وغنیمت دار واین عمر کوتاه را گذشته ورفته انگار وخود را یکی از مردگان بشمار و اگر نمرده مردنی میدان وپیوسته
این بیت بر دل سے خوان ؎

جانی ست هر آیینه بخواهد رفتن ، اندر غم عشق تو رود اولے تر

خواجه بر بستر غفلت در خواب عطالت خوش خفته ست ونمیداند که دعوی محبت که کرده ست اورا سوال وجوابست
که پارهٔ از ان در اخبار الاخیار ذکر کرده بعضی از ان اجو بر این ست این تفاوتی که تو می بینی در فیض و فائض نیست
بلکه در قبول و قابل ست ظالم را شادی بحصول مراد دنیا ست مقتصد را شادی بحصول مراد عقبی ست سابق را شادی
بوصول مراد مولی ست درین ظالمان گریختن از معاصی وآویختن بطاعات ست ودرین مقتصدان بریدن از دنیا
وآرمیدن بعقبی ست ودرین سابقان بترا از ما دون الله وتولا بالله ست قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
طریقت جان شریعت ست چنانکه تو جان وتن خود را یکی میدانی زاد ومنزل شریعت از نفس ومال برآمدن ست
وبنعیم مقیم درآمدن ان الله اشتری من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة وراه ومنزل طریقت
از جان ودل برآمدن وتبتل الیه تبتیلا وبذروهٔ اعلای وحدت برآمدن وان الی ربك المنتهی فردا
کار برخلاف روزگار امروز خواهد بود ظاهر باطن خواهد گشت وباطن ظاهر بالابفرو دبدل خواهد شد وفرود ببالا عوض
خواهد پذیرفت پیغمبر فرمود یحشر الظالمون یوم القیامة علی صورة الذر گناهی ست که بمرگ مکفر شود وگناهی ست
که بطول مکث در گور مکفر شود وگناهی ست که بعذاب قبر مکفر شود وگناهی ست که تا دوزخ نه بیند وآتش دوزخ آنرا
نسوزد هیچ سود ندارد مرد باید که از تیغا چندان نور برد که آن نور نار دوزخ را فروخورد آتش دوزخ با درویشان
چه کار دارد که اورا از برای متکبران وفرعون صفتان در وجود آورده اند النار مثوی المتکبرین ؎

بروز حشر فغانی زبار پرس مترس ، تو بیکسے وغریبی ترا که می پرسد

اما فقر کو ونقیر کجا مولانا نصیر الدین بر مولانا شمس الدین شکر عدم قوی وقدرت باین صفت گفتی الحمد لله علی
عدم الامکان وبیارسی فرمودی مبادا که آدمی را ناخن انگشت دراز شود که اگر ناخن خود را دراز بیند خواهد که
شکم برادر مسلمان پاره کند ؎

کجا خود شکر این نعمت گزارم ، که زور مردم آزارے ندارم

محمد بن عطا معروف بقاضی حمید الدین ناگوری هم از مشایخ متقدمین هندوستان گزین ست جامع بود میان علم ظاهر و باطن از اصحاب خواجه قطب الدین ست اگرچه مرید و خلیفه شهاب الدین سهروردی بود مولع بود بسماع هیچکس در زمان او اینقدر توغل در سماع نداشت که او داشت ؎

چه خوش باشد آواز نرم حزین — بگوش حریفان مست صبوح

به از روی زیباست آواز خوش — که این حظ نفس ست و آن قوت روح

علماء عصر بر سر او محضر ساخته بودند و بعد از وی شیخ نظام الدین اولیا این سلسله را برپا داشت و در زمان تغلق شاه بر سر ایشان نیز محضر شده و شک نیست که حق آنست که سماع از برای اهل آن جائز و مباح ست قاضی را تصانیف بسیار ست بزبان عشق و ولوله سخن میکند و سخنان بلند و بدل نزدیک بسیار میگوید در سنه ۶۴۳ از دنیا برفت طوالع شموس از تصانیف او مشهور ست در وی شرح اسماء حسنی میکند در اخبار الاخیار گفته حقیقت آنست که اختصار و انتخاب ازان کتاب حقیقت مآب که هر جا موج موج از اسرار حقیقت و فوج فوج از معانی طریقت ست متعسر ست جمیع مواضع او در متانت و حرارت و حالت متشاکل و متشابه واقع شده کلمهٔ چند ایراد می یابد که وقت کاتب حروف از احاطه آن قاصر ست باری هرچه آمد نیکوست انتهی بعده آنچه بخامه ازان کتاب سپرده شرح اسم هو ست

شیخ جلال الدین تبریزی خلیفه شیخ شهاب الدین سهروردی ست ذکر او در کتب مشایخ چشت بسیار ست در زمان خواجه قطب الدین بدهلی تشریف آورد شیخ الاسلام دهلی نجم الدین کبری او را بامری متهم کرده جانب بنگاله روان ساخت وی گفته چون من درین شهر یعنی دهلی آمدم زر سرخ بودم این ساعت نقره ام تا پیشتر چه خواهد شد و در مکتوبی بجانب شیخ بهاء الدین زکریا نوشته من احب اتخاذ النساء لم یفلح ابدا قبر او در بنگاله ست

شیخ نظام الدین ابو المؤید از مشاهیر بزرگان ست در زمان سلطان شمس الدین معاصر خواجه قطب الدین بود شیخ نظام الدین اولیا نیز او را دیده ست جد او را شمس العارفین میگفتند و شیخ جمال که مقبرهٔ او در کول ست از اولاد او ست وی گفته بخط بابای خود نوشته دیده ام انگاه این دو مصراع بگفت .... ؎

بر عشق تو و بر تو نظر خواهم کرد — جان در غم تو زیر و زبر خواهم کرد

بعده گفت ای مسلمانان دو مصراع دیگر این رباعی یاد نمی آید چنانکه این سخن بر طریقی گفت که در همه جمع اثر کرد انگاه قاسم سقری آن دو مصراع را بیاد داد ؎

پر درد دلی بخاک در خواهم شد — پر عشق سری ز گور بر خواهم کرد

شیخ برهان الدین محمود بن ابی الخیر بلخی از اکابر علماء عهد سلطان غیاث الدین بلبن بود اتصاف داشت بوجد و سماع و علم شریعت و طریقت مشارق حدیث را پیش مصنف سند کرده بعالم شعر نیز میلی دارد بعضی اشعار درویشانه از وی نقل میکنند چنانکه این بیت ؎

گر کرمت عام شد رفت زبرهان عذاب   ور بعمل حکم شد وه که چها دیدنی ست

وی بارها گفتی که خدا عز و جل مرا از هیچ کبیره نخواهد پرسید مگر از یک کبیره گفتند کدام ست گفت سماع چنگ ست که بسیار شنیده ام و این ساعت اگر باشد هم بشنوم قبر او در دهلی ست آنرا تخته نور گویند

شیخ احمد نهروانی مردی بزرگ بود بافنده مرید قاضی حمید الدین ناگوری شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا کم کسی را پسندیدی اما در بارهٔ او گفتی که اگر مشغولی احمد بسنجند مایهٔ ده صوفی باشد او را گاه گاه بر سر کارگاه حالی پیدا شدی که از خود غائب گشتی و دست از کار برداشتی و جامه خود بافته شدی قبر او در بداون ست رحمه الله تعالی

شیخ بدر الدین غزنوی خلیفه خواجه قطب الدین ست از اهل سماع بود تذکیر گفتی و سخن گیرا داشت و بیشتر سخن از محبت گفتی شیخ فرید الدین شکر گنج در مجلس تذکیر او بسیار حاضر شدی از غزنین اول بلاهور آمد و از آنجا بدهلی رسید و مرید خواجه شد سلطان المشایخ گفته از وی شنیده ام که میگفت خواجه قطب الدین این دو بیت بسیار گفتی ؎

سودائی تو اندر دل دیوانهٔ ماست   هر جا که حدیث تست افسانهٔ ماست

بیگانه که از تو گفت آن خویش منست   خویشی که نه از تو گفت بیگانهٔ ماست

وی در عمر بزرگ بود و مسن شده گفتند شیخ پیر شده ست چه شکل میرقصد گفت شیخ نمیرقصد عشق میرقصد

شیخ فرید الدین گنج شکر نام او مسعود ست پدرش شیخ عز الدین محمود از اولاد امیر المومنین عمر بن الخطاب بود و مادرش دختر مولانا وجیه الدین خجندی وی قدس سره خلیفهٔ خواجه قطب الدین ست و از خواجهٔ بزرگ معین الدین چشتی نیز نعمت یافته از اعیان اولیا و ارکان اصفیا ست بغایت ریاضت و مجاهده و فقر و تجرد داشت و در کشف و کرامات آیتی بود و در ذوق و محبت علامتی از شهری بشهری میگشت تا در اجودهن سکونت کرد وقتی یکی از خدمها گفت که ای خواجه امروز فلان پسر بسبب گرسنگی بمعرض هلاک رسیده ست سر بر آورد و گفت بنده چه کند اگر تقدیر حق در آید و از جهان سفر کند رسنی در پای او بهبندید و بیرون افگنید گویم این کمال مرتبهٔ تسلیم و رضا ست که فوق آن متصور نیست در وجه تسمیهٔ او بشکر گنج چیزها گفته اند که از جنس کرامات ست والله اعلم بحقیقة مات رح فی سنه ٦٦٤ عمر شریفش نود و پنج سال شده وی گفته چهار چیز از هفت صد پیر پرسیدم همه یک

جواب فرمودند اعقل الناس تارك الذنب اكيس الناس الذي لا يغر بشيء اغنى الناس القانع افقر الناس تارك القناعه وفرمود ان الله يستحيي من العبد ان يرفع اليه يديه ويردهما خائبتين وگفت اگر هست غم نیست واگر نیست غم نیست وفرمود روز نامرادی شب معراج مردان ست وگفت کار گرم خود را بسخن سرد مردمان بگذاشت وگفت چون فقیر جامه پوشد چنان پندارد که کفن می پوشد وفرمود آن نماکه باشی ورنه باز نماید ت چنانکه باشی فرمود جذبة من جذبات الحق خير من عبادة الثقلين وگفت الصوفي يصفو به كل شيئ ولا يكدره شيئ فرمود

دوشینه شبم دلِ حزینم بگرفت ❊ اندیشهٔ یار نازنینم بگرفت ❊

گفتم لب رود دیده روم بر در تو ❊ اشکم بدوید و آستینم بگرفت ❊

نقل ست که پیش او در باب اباحت وحرمت سماع که دران اختلاف علماء ست گفتند فرمود سبحان الله یکی سوخت وخاکستر شد و دیگری هنوز در اختلاف ست وفرمود آفت در تدبیر ست وسلامت در تسلیم وگفت العلماء اشرف الناس والفقراء اشرف الاشراف وگفته ارذل الناس من اشتغل بالاكل واللباس وی گفته فردای قیامت دنیا را بدوزخ اندازند تا اهل دنیا و دوستان خدا به بینند خواری دنیا را وگفت هر روز بر دنیا پنج بار نداء شود که تلخ باش بر دوستان من تا در تو نیک نه بینند وشیرین باش بر طالبان خود که ذکر تو بسیار کنند وگفت معراج الفقراء ليلة الفاقة شاه حبیب الله قنوجی خلیفهٔ خانواده تربیه نیز هست سلسله خود به ... قسب ... او ...

شیخ نظام الدین بدایونی خلیفه شیخ فرید الدین گنج شکر ست نام او محمد بن احمد بن علی البخاری ست ولقب او سلطان المشایخ ونظام اولیا ونی از محبوبان ومقربان درگاه آلهی ست در دیار هندوستان چهارم بود از آثار برکات او در دهلی علم آموخت وحدیث خواند ومقامات حریری یاد گرفت وباجود هن رفت وشش پاره پیش گنج شکر تجوید کرد وشش باب عوارف نیز سند نمود پرسید فرمان چیست ترک تعلم کنم وباوراد ونوافل مشغول شوم فرمود ما کسی را از تعلم منع نکنیم آن هم کن این هم کن تا غالب که آید درویش را قدری علم باید بعد بنعمت خلافت مشرف شده در دهلی بموضع غیاث پور که الآن خانقاه در انجاست ساکن شد وقبول عظیم یافت وابواب فتوح بروی مفتوح گشت وی شب تنها در حجره بودی و در بستی وتمام شب در راز و نیاز بودی چون روز شدی هر کرا نظر بر جمال او افتادی تصور کردی که مگر مستی طافح ست واز بس بیداری شب چشمهای مبارک او سرخ بودی گویند

میر خسرو این بیت در وصف او گفته ست

تو شبانه می نمائی بهر که بودی امشب ❊ که هنوز چشم مستت اثر خمار دارد

وی فرمود مرا در واقعه کتابی دادند دران مسطور بود تا توانی راحتی بدل میرسان که دل مومن محل ظهور ربوبیت
و گفته در بازار قیامت هیچ کالا را آنچنان رواج نخواهد بود که دریافت دلها را متعلمی همراه هدایای دیگران قدری
خاک راه برداشت و در کاغذی پیچید چون بخدمت او رسید هر کس چیزی پیش نهاد و آن متعلم کاغذپاره پیچیده را
نهاد خادم آن هدایا را برداشتن گرفت خواست که آن کاغذ را نیز بردارد فرمود این را همین جا بگذار که این سرمهٔ
شریف خاص از برای چشم ماست آن متعلم تائب شد وقتی شخصی رقعه نوشت که خط او بغایت مغشوش بود و بدست
شیخ داد شیخ را در مطالعهٔ او درنگی واقع شد فرمود مولانا این خط شماست مولانا بمعذرت پیش آمد و گفت آری
مخدوم خط بنده طبعی است شیخ تبسم نمود و گفت زهی طبع در آخر وقت که از عالم میرفت می گفت وقت نماز شده است
و من نماز گزارده ام اگر میگفتند که شما نماز گزارده اید میفرمود که بار دیگر بگذاریم هر نماز را مکرر میگذارد مات رح
فی سنه ۷۲۵ شاه حبیب الله قنوجی در مناقب الاولیا سلسلهٔ ارادت خود را بوی رسانیده وی گفته سماع علی الاطلاق
حلال نیست و نه علی الاطلاق حرام است از بزرگی پرسیدند سماع چیست فرمود تا مستمع کیست سماع صوتی است موزون
چرا حرام باشد آری سماع مزامیر حرام است و در از منصور حلاج پرسیدند فرمود جنید مقتدای وقت بود رد او رد
همه شد یعنی مردود است ولکن از شیخ عبدالقادر جیلانی نقل کنند که وی گفته کان ولیا مقرباً عند الله زلت
قدمه ولم یکن فی عصره من یاخذ بیده گوییم درین نقل ما را نظر است زیرا که جنید در وقت او بود اما هیچ نکرد
بلکه رد نمود و شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله تعالی درین باب موافق نظام اولیاست والله اعلم بحقیقة الحال
وی گفته قفل سعادت را کلیدهاست بهمه کلیدها تمسک باید کرد اگر از یکی نکشاید شاید بکلید دیگر گشاده شود فرمود
در وقتی که خواجهٔ من مرا خلافت داد گفت حق تعالی ترا علم داد عقل داد عشق داد هر که درو این سه صفت بود
شایان خلافت مشایخ باشد و از وی این کار نیکو آید

شیخ نجیب الدین برادر و خلیفه گنج شکر است سخت معامله داشت و بغایت متوکل بود هفتاد سال در شهر بود
هیچ چیز از جنس ادرار نداشت با وجود عیال و فرزندان عیش و خوشی کردی تا بحدیکه ندانستی که امروز کدام روز است
و این ماه کدام ماه است و این درم چه درم است شیخ نظام الدین اولیا پیش از انکه بخدمت گنج شکر رسد در مجلس وی
شده بود بار عرض کرد که یکبار سورهٔ فاتحه و اخلاص بخوانید به نیت آنکه من قاضی جائی شوم یکبار باغماض کرد و
کرت دوم تبسم نمود و فرمود تو قاضی مشو چیز دیگر شو روزی بخدمت شیخ فریدالدین عرضه کرد که مردمان چنین
میگویند که شما در مناجات یارب میگوئید جواب می شنوید لبیک عبدی فرمود خیر بعده گفت الاراجیف

مقدمة الکون قبر او مقابل بدیع منزل از عمارات سلطان محمد عادل در حوالی دہلی ست

سید جلال الدین بخاری بزرگ اورا سید جلال سرخ نیز گویند مرید شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست
و جد سید جلال الدین ملقب بمخدوم جهانیان جهان گشت از بخارا ببکر آمد و با سید بدر الدین بکری که از اکابر جهان
آنجا بود وصلت کرد گویند در خواب از جانب جناب رسالت صلعم مبشر شد که تزویج دختر سید مذکور و سید بدر الدین
نیز باین دولت بشارت یافت و جگر گوشه خود را بوی عقد تزویج بست و از انجا بجهت حسد و نزاع اخوان بجانب
اچه تشریف آورد و اورا اولاد صوری و معنوی بهم رسید و ابواب برکات کثیر بروی او مفتوح شد قبر او هم در
اچه ست این چنین ست در اخبار الاخیار در تاریخ فرشته نوشته او سید صحیح النسب و نسب او بامام علی هادی چنین
میر سید جلال بخاری ابن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمود بن عبد الله بن علی اشقر بن جعفر بن امام علی الهادی
گویند از بخارا بملتان آمده در خانقاه شیخ فرید الدین گنج شکر فرود آمد همان روز شیخ بهاء الدین زکریا از آنجناب خرقه
خلافت یافته بسکونت بلده اچه مامور شد مقبره او در انجاست انتهی حاصله و در ترجمه مخدوم جهانیان نوشته که چون
سید جلال رخصت یافته باچه آمد بمقتضای شریعت نبوی متاهل شد او را سه پسر تولد گشت یکی سید احمد کبیر دوم
سید بهاء الدین سوم سید محمد و از سید احمد کبیر که سجاده نشین پدر خود بوده دو فرزند سعادتمند بوجود آمد یکی مخدوم
جهانیان سید جلال الدین بخاری دوم سید صدر الدین راجو قتال انتهی محرر سطور از اولاد مخدوم جهانیان ست
بچهارده واسطه بآنجناب و بشانزده واسطه بسید جلال سرخ میرسد چنانکه از رساله زبدیه و جز آن واضح ست الخ

شیخ صدر الدین بن شیخ الاسلام زکریا بعد از پدر بر مسند ارشاد و تربیت نشست میر حسینی سادات مرید اوست
کنوز الفوائد ملفوظات اوست که خواجه ضیاء الدین نام یکی از مریدان او جمع کرده ست و دران [illegible]
در هر فن بفارسی آورده وی گفته در کلام قدسی ست حکایة عن الله تعالی لا اله الا الله حصنی من ست هر که در آید در حصن من
رسته گردد از عذاب من یکی حصن ست دیگر حصار ست حصار آنست که گرد بر گرد در گیرد فاما گاه نگاه دارد و گاه ندارد
و حصن آنست که گرد گیرد و نگاه دارد بعده گفته در آمدن در حصن بر سه نوع ست ظاهر و باطن و حقیقت ظاهر آنکه خوف
و رجا بجز از خدا زائل گرداند که اگر همه عالم خصم شوند یا دوست گردند بغیر حکم او هیچ نفع و ضرر و خیر و شر نتوانند رسانید
و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله باطن آنکه تحقیق گردد که چون
پیش از مرگ زندگانی درین سرای فانی رسید جاودانی نیست و رقم قلم عدم برو رفته کل من علیها فان و ثباتی نماند
پس بهستی و نیستی آن التفات نماید بلکه در باطن آن در آمده باشد حقیقت آنست که آرزوی بهشت و ترس دوزخ

دردل نیارد وجز بحق قرار نگیرد فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر چون انجا رسد بهشت خود در تبع او گردد ودوزخ ازوی گریزان باشد انتهی ولنعم ماقیل ؎

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن ❊ که خواجه خود روش بنده پروری داند

شیخ رکن الدین ابو الفتح بن شیخ صدر الدین موصوف ست در فتاوی صوفیه که یکی از مریدان ایشان تصنیف کرده ست ذکر او بسیار میکنند ودر مجمع الاخبار ملفوظات او ایراد نموده در انجا می نویسد که مجموع آدمی عبارتست از دو چیز صورت وصفت وحکم مرصفت راست نه صورت را ان الله لاینظر الی صورکم واعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم اما ظهور صفت بر سبیل تحقیق جز در دار آخرت صورت نه بندد چه انجا حقائق اشیا ظاهر گردد واین صورت متلاشی شود وهر کس را در صورتی که ملائم صفت او باشد حشر کنند چنانچه بلعم باعور را با چندان طاعت در صورت سگی بر انگیزند فمثله کمثل الکلب وهمچنین صاحب ظلم وتعدی خویشتن را در صورت گرگ بیند وصاحب کبر در صورت پلنگ وصاحب بخل وحرص در صورت خوک فکشفنا عنك غطاءك فبصرك الیوم حدید این باشد وتا انگاه که مرد ازین اوصاف ذمیمه تزکیه نیابد هنوز وی در عداد بهائم وسباع ست اولئك کالانعام بل هم اضل وتزکیه نفس حاصل نشود مگر بالتجا واستعانت در حضرت عزت وما ابرئ نفسي ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربي ان ربي غفور رحیم وتا فضل ورحمت او دستگیری نکند تزکیه حاصل نگردد ولولا فضل الله علیکم ورحمته ما زکی منکم من احد ابدا علامت ظهور این فضل ورحمت آنست که او را بعیوب نفس خودش بینا کنند وپرتوی از انوار عظمت الهی که همه مکونات در جنب آن متلاشی ست بر درونه او بتابد تا همه دنیا وبزرگیهای آن در نظر او خاک بود واہل آنرا در دل او سنگی نماند چون اینحالت بر درونه مستولی گشت هر آیینه از اوصاف سبعی که ارباب دنیا بدان گرفتار اند او را نفرت آید وخواهد که بجای آن اوصاف واخلاق ملکی رو نماید چنانچه بجای ظلم وغضب وکبر وبخل وحرص همه عفو وحلم وتواضع وسخاوت وایثار پدید آید وهنوز این معامله طالبان عقبی راست کار طالبان حق بالاتر ازین ست تخلقوا باخلاق الله مر ایشانرا مسلم ست فهم هر کس بدان نرسد ؎

عهدیست مرمرا که نگیرم بجز تو دوست ❊ شرطیست مرمرا که نخواهم بجز تو هیچ

مولانا ظهیر الدین لنگ پرسید که حکمت در سنت مضمضه واستنشاق چیست فرمود آب را سه صفت باید تا مطهر افتد ودر ذیل جنابت شود لون وطعم وریح لون بدیدن آب در دست معلوم گردد وطعم بمضمضه تحقیق شود وبوی باستنشاق تبدء فرمود مولانا از علوم قالی مالی ست اما از علوم حالی خالی ست

مولانا بدرالدین اسحق دهلوی خادم وخلیفه وداماد شیخ گنج شکر ست از مشایخ زمان خود بود ودر زهد وورع وفقر وعشق نظیر نداشت ویرا رساله ایست مسمی باسرار الاولیا، در وی ملفوظات گنج شکر را جمع کرده ودر علم تصریف کتابی نظم نموده وغایت تبحر وفصاحت را در انجا کار فرموده مدفن وی در صحن مسجد جامع قدیم اجودهن ست که بیشتر احوال در انجا مشغول بودی رحمه الله تعالی

شیخ جمال الدین احمد الهانسوی الخطیب انتساب او بامام اعظم ابوحنیفه کوفی ست از اعاظم خلفای گنج شکر ست جامع کمالات ظاهر وباطن بود شیخ در حق او فرموده جمال جمال ماست وگاهی فرمودی جمال میخواهم که گرد سر تو گردم وهر کرا شیخ خلافت دادی بروی فرستادی اگر او قبول کردی خلافت او درست شدی واگر رد کردی باز شیخ او را قبول نکردی وفرمودی پاره کرده جمال را فرید نتواند دوخت روزی شخصی از هانسی بخدمت گنج شکر آمد از وی پرسید که جمال ما چگونه ست عرض کرد مخدوم از ان روز که بخدمت پیوند کرده ست مواضع واسباب وشغل خطابت بکلی ترک داده ست وگرسنگیها وبلاهای بحنت میکشد شیخ خوشحال شد وفرمود الحمد لله خوش میباشد گویند که او وا از آن روز که این حدیث شنیده بود القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفر النیران بغایت متلون بودی واز سبب این وعید بیقرار چون بجوار رحمت حق پیوست خواستند که بر بالای قبر او گنبد بنا کنند کاویدن گرفتند چون نزدیک بلحد رسیدند غرفه بجانب قبله پیدا شد که از انجا بوی بهشت می آمد همان ساعت از انجا در شدند وهمچنان پوشیدند وآنرا بر بستند وی رح بعض رسائل واشعار دارد از انجمله رساله ملهمات معروف ست قبر او در هانسی ست باسه کس از اولاد خود در یک جا خفته ست او را در خواب دیدند واز احوال او پرسیدند فرمود که چون مرا در گور کردند دو فرشته دیگر در پی آمدند وفرمان رسانیدند که ما او را بدو رکعت نماز که متصل سنت نماز شام بقرات سوره بروج وطارق بعد از فاتحه میگذارد وآیة الکرسی که بعد از فرض میخواند بخشیدیم رح

مولانا کمال الدین زاهد سند مشارق الانوار در علم حدیث بیکواسطه تا مصنف دارد واز وی شیخ نظام الدین اولیا سماع کرده وبرای وی اجازت نامه بخط خود نوشته نسخه آن در سیر الاولیا ست سلطان غیاث الدین بلبن وی را گفت مارا بر کمال علم ودیانت وصیانت شما اعتقاد تمام ست اگر با ما موافقت کنید ومنصب امامت نماز قبول نمائید محض کرم باشد ومارا بر قبول نماز خود وثوقی تمام حاصل شود مولانا فرمود که در ما جز نماز چیزی دیگر نمانده ست اکنون پادشاه چه میخواهد که اینهم از ما برد سلطان ساکت شد رحمه الله تعالی

شیخ ضیاء الدین رومی از مشایخ کبار ست خلیفه سهروردی ست وپیر سلطان قطب الدین وی گفته

مرا یاری بود او را در سماع حالی و ذوقی بود بعد نقل او در خواب دیدم که در بهشت مقام رفیع یافته ست اما مغموم نشسته تهنیت آن مقام کردم و پرسیدم چرا مغموم نشسته گفت این همه یافتم اما لذتی و حالی که در سماع بود نمی یابم

مولانا نور ترک قاضی منهاج در طبقات ناصری ذکر او را برنگی دیگر آورده ست که ازانجا نقیض حال و تشنیع مذهب لازم آید اما در فوائد الفواد مذکورست که شیخ نظام الدین اولیا فرموده که بعضی از علما در باب وی چیزی فرموده اند اما وی از آب آسمان پاکیزه تر بود با علمای شهر تعصبی تمام داشت بسبب آنکه ایشان را آلوده دنیا دیدی او را سخنی گیرا بود اما دست بکسی نداد هرچه گفتی بقوت علم گفتی و بقوت مجاهده شیخ گنج شکر در تذکیر او حاضر شده

خواجه علی مرید شیخ جلال الدین تبریزی ست صاحب نفس بود و قبول عظیم داشت شیخ نظام الدین اولیا فرموده وی هیچ ندانستی همین پنج وقت نماز گزاردی و لبس اما صادق بود جمله مشایخ و علما و خلق دیگر بدو تبرک میکردند و پای اومی بوسیدند قبولی در وی پیدا شده بود هرکه او را دیدی تحقیق دانستی که مرد خداست هم در بدایون بود و در بدایون بزرگان بسیار بودند چنانکه امروز اشرار بسیار اند و اهل بدعت و شرک بیش از شمار

خواجه حسن افغان مرید شیخ الاسلام زکریاست وقتی وی در کوی میگشت در مسجدی رسید موذن تکبیر گفت امام پیش رفت خلقی بجماعت پیوست خواجه نیز در آمد و اقتدا کرد چون نماز تمام شد و خلق بازگشت وی نزدیک امام رفت و گفت ای خواجه تو در نماز شروع کردی و من بتو پیوستم تو ازینجا بدهلی رفتی و برده خریدی و بازگشتی و این برده به تبیان بردی و ازانجا بملتان آمدی من دنبال تو سرگشته شده میگشتم آخر این چه نمازست شیخ زکریا فرموده اگر فردا مرا گویند بدرگاه ما چه آوردی من گویم حسن افغان را آورده ام وی امی بود هیچ نخوانده اما درمیان سطرها اگر آیتی می بود آنرا میشناخت و اگر گفتندی از کجا میشناسی که این آیه قرآن ست گفت نوریکه درین سطر می بینم در دیگر سطرها نیست

شیخ محمد تقی الدین نظام اولیا گفته مردی صاحب حال دائم الاستغراق بود او را خبر چیزی نبود وقتی مردی بروی کاغذ آورد و گفت شیخ نام خود درین کاغذ بنویس قلم برداشت و متحیر ماند خادم دانست که نام خود فراموش کرده ست گفت نام شیخ محمد ست بعده نام خود بران نوشت روزی در مسجد جمعه رفته بود بر در رسید و متحیر ماند خادم دریافت که شیخ پای راست خود فراموش کرده ست گفت پای راست شیخ این ست بعده پا در مسجد نهاد گویم این حکایت از عالم استغراق ست

بیت

مستم چنان بکن که ندانم ز بیخودی + در عالم خیال که آمد کدام رفت +

شیخ برهان الدین نسفی در فوائد الفواد گفته دانشمندی کامل حال بود اگر شاگردی بخدمت او بیا مدی تا چیزی بخواندا و گفتی که اول بر من سه شرط بکن تا چیزی ترا بیاموزم ازان سه شرط اول این ست که طعام یکوقت خوری

تا وعای علم خالی ماند دوم آنست که ناغه نکنی اگر یک روز ناغه کنی دوم روز ترا سبق نگویم سوم آنست که چون مرا
در راهی پیش آئی جلد همین سلام کنی و بگذری دست و پا افتادن و زیاده تعظیم کردن در میان راه نکنی
شمس الملک از صدور افاضل روزگار بود و در زمان خود بعلم و فضل ممتاز نظام اولیا مقامات حریری از و
یاد گرفته و بروی تلمذ کرده و گفته چون من سبق ناغه میکردم و روز دیگر پیش او میرفتم میفرمود ؎

آخر کم از آن که گاه گاهے | آئے و بما کنے نگاہے

تاج زمرد که از شعرا وقت بود براے او گفته ست ؎

صدرا کنون بکام دل دوستان شدی | مستوفی ممالک هندوستان شدی

قاضی جمال ملتانی در بدایون بود وقتی در خواب دید حضرت رسالت را صلعم در سواد بدایون گوئی که در موضعی نشسته
وضو میسازد چون بیدار شد بر فور انجا رفت زمین تر شده دید گفت گور من همین جا بکاوید بعد از فوتش
همدران مقام دفن کردند کشتی که عشق دارد نگذاردت بدینسان بجنازه گر نیائی بمزار خواهے آمد +
شیخ صوفی بدهنی تارکے عظیم بود تا بجاے که ستر عورت هم نداشت ؎

تنم ز بند لباس تکلف آزاد ست | برهنگی ببرم خلعت خداداد ست

سلطان المشایخ فرموده اگر یکی سد جوع را که بدان قوام تن باشد و خرقه جامه را که بدان عورت بپوشد تارک
شود هم معاقب گردد او از انها بود که از ینها هم دور بود این چنین ست در فوائد الفواد وی معاصر گنج شکر ست
روزی دانشمندی را پرسید که در بهشت نماز خواهد بود گفت نه آنجای خوردن و تمتع کردن بیش نباشد هر عبادت
که هست در دنیاست وی چون شنید که در بهشت نماز نخواهد بود گفت مرا آن بهشت چه کار آید که دران نماز نباشد

قلندرانه حدیثی ست زاهدا معذور | تو غره بهشتی که جای ریدن نیست

در خیر المجالس گفته ذوق طاعت بسیار داشت در مسجد بودی پیش محراب شب و روز همین نماز گذاردی دیگر هیچ
نکردی انتهی گویند در انوقت که او مشغول شدی حالی پیدا گشتی که سر جدا دست جدا پای جدا گردیدی حکاه
نظام الاولیا رح گویم این حالت محتاج بیان و برهان ست شاید در نظر خلق همچنان آمدی والله اعلم ؎

بهستی تو امید ست نیستی ما را | که گفته اند اگر هیچ نیست الله هست

قاضی منهاج جرجانی صاحب طبقات ناصری دانشمند و بزرگ بود از اهل وجد و سماع نظام اولیا گفته من در
تذکیر او رفتمی روزے در تذکیر او بودم این رباعے گفت ؎

لب برلب لعل دلبران خوش کردن   آهنگ سر زلف مشوش کردن
امروز خوش ست لیک فردا خوش نیست   خود را چو خسی طعمهٔ آتش کردن

من چون این رباعی شنیدم بیخود گو نه گشتم ساعتی بایست تا بخود آمدم

شیخ احمد بدایونی نظام اولیا گفته امی بود همه روز در تحقیق مسائل شرعیه مشغول می بود چون از دنیا رحلت کرد شبی او را در خواب دیدم همچنان بر حکم معهود از من مسائل و احکام می پرسید گفتم اینکه تو می پرسی در حالت حیات کار آید آخر نه تو مردهٔ گفت تو اولیای خدا را مرده میگوئی

مولانا احمد حافظ مرد خدای بود و دانشمند نظام اولیا فرموده وقتی مرا عزیمت زیارت شیخ شکر گنج بود در حدود قصبهٔ سرسی او را با من ملاقات واقع شد گفت چون بروضهٔ متبرکه شیخ برسی سلام من برسانی و بگوئی که من دنیا نمی طلبم طالبان آن بسیار اند و عقبی نیز همین حکم دارد همین میخواهم که توفنی مسلما والحقنی بالصالحین

شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی هم نامش محمود ست و هم کامش محمود خلیفهٔ نظام الدین اولیا ست و صاحب سر و وارث احوال او بغایت اتباع شیخ داشت و طریقهٔ او فقر و صبر و رضا و تسلیم بود روزی از مجلسی که در ان مریدان شیخ او سرود می شنیدند برخاست تا بر آید یاران تکلیف نشستن کردند گفت خلاف سنت ست گفتند از مشرب پیر خود برگشتی گفت حجت نمیشود دلیل از کتاب و حدیث باید بعضی از غرض گویان این سخن بخدمت شیخ رسانیدند که شیخ محمود چنین میگوید شیخ را صدق معامله او معلوم بود فرمود راست میگوید حق آنست که او میگوید در سیر الاولیاء می نویسد که در مجلس نظام اولیاء مزامیر نبودی و تصفیق نکردندی بلکه یاران را از ان منع کردی و میگفت که خوب نمیکنند انتهی چراغ دهلی گفته غم ایمان باید خورد و در پی کرامت نباید بود و نیز میگفت حیرانم که خلق بی مشاهده چگونه میزیند در خیر المجالس گفته عزیزی او را پرسید حالی که درویشان را می باشد از کجاست و چگونه ست گفت حال نتیجه صحت اعمال ست و عمل دو گونه ست یکی از جوارح و آن معلوم ست دیگر عمل قالب و آنرا مراقبه خوانند والمراقبة ان تلازم قلبك العلم بان الله ناظر اليك وی گفته اگر درویش شب گرسنه خفته باشد و آخر شب بیدار شود و مشغول گردد و تعلق باطن او بهیچ چیز نباشد نزول انوار بر ارواح مشاهده کند خواه همین زمان کسی برود و ترک علائق کند و مجاهده اختیار کند این حال پیدا شود درین شبهی نیست و فرمود نظر بر دل داشته و دل طرف حق متوجه شمرده و بدو مشغول گردانیده و غیر حق را از دل نفی کرده باید نشست تا چها پیدا شود فرمود آستین که درویشان کوتاه کنند آنست که صوفی چون در سلوک در آمد این تقاضا کرد که دست خود را قلم کند تا پیش مخلوقی دست فراز نکند

وناگرفتنی نگیرد واما اگر دست را قلم کند از چندین عبادات محروم ماند چنانچه وضو وغسل ومصافحه با برادر مسلمان پس چلکند انچه نزدیک دست ست یعنی آستین را کوتاه کند تا او را ندکر شود ببریدن دست وهمچنین کوتاه کردن دامن جامه وموی سر تراشیدن آنست که چون در طریقت آمد بایستی سر خود را قلم کند زیرا که اول قدم درین راه سربازی ست اما اگر سر قلم کند از جمله چیزها ماند پس چه کند از سر موی برخیزد آنکه موی سر تراشید گوئی سر خود را برید چنانکه از مرید هیچ کاری نباید باید که از سر تراشیده ونیز همچنان نامشروعی در وجود نباید پرسیدند مراد از جاهدوا فینا چیست فرمود میگویم در بیان آن تقریری برگرفتند که نهم مستمعان بدان نرسید فرمود فردا تر ایم تقریری آسان برگرفت وگفت فینا ای لاجلنا وفی الله ای لاجل الله در کلمهٔ فی شدت اتصال ست که در کلمهٔ لام نیست فی برای ظرف ست ودر ظرف مظروف ست واستشهاد را این آیه خواند انما الصدقات للفقراء الی قوله وفی الرقاب فرمود این را بکلمهٔ فی گفت ودر دیگران بکلمهٔ لام زیرا که در رقاب شدتی ست که در انها نیست این بیان علم ونحو ومعنی وبیان بود اما بیان مشایخ آنست که مجاهده کننده از سه حال خالی نیست یا از ترس دوزخ یا بامید بهشت خواهد کرد یا خاص از برای ذات پاک حق جل ذکره آن مجاهده لله باشد واین فی الله باشد این باید که سخت تر باشد تا حق مجاهده بجا آورده شود وجاهدوا فی الله حق جهاده فرمود قدر مطلوب نمیدانند از ان مجاهده اختیار نمی کنند فرمود قبول اعمال موقوف ست بر جذبه یعنی هر عملی که میکنند تا جذبه در نیامده ست قبول نیست چون جذبه نامزد حال او باشد هر عمل که کند قبول باشد و آن جذبه را وقت معین نیست یا در صبا باشد یا در جوانی یا در شیوخت اما جذبه را مراتب ست جذبه عوام توفیق یافتن ست در اعمال جذبهٔ خواص توجه قلب ست بسوی حق بالانقطاع عما سواه از جملهٔ فضلاء عصر که در حلقه ارادت وی بود ندیکی مولانا مظهر کرد ست دیگر حمید شاعر قلندر جامع کتاب خیر المجالس ست که در ۷۵۶ختم کرد واحوال وحکایات را ساده نوشته وبتفصیل نوشته رح

شیخ حسام الدین ملتانی خلیفه نظام اولیاست طریقهٔ او طریقهٔ سلف بود گویند در شریعت هدایه وبزدوی ودر طریقت قوت القلوب واحیاء العلوم بر ذکر داشت روزی در راهی میگذشت مصلی از کتف مبارک او بیفتاد او را ازین حال خبر نبود چون قدری راه رفت شخصی از عقب او آواز داده چند بار شیخ شیخ گفت چون او خود را شیخ نمیدانست این را بخود راه نداد تا آنکه آن شخص از عقب او دوید وبوی رسید وگفت شما را چندکرت آواز دادیم که شیخ مصلای خود بستان شما نشنیدید گفت ای عزیز من شیخ نیم مردی ملائی فقیرم وی در گجرات رفت ودیها بجا رحمت حق پیوست ودر پتن که شهر قدیم گجرات ست مدفون شد وی گفته درویش را هر دری نباید بود هر دری دو نوع ست

صوری و آن درویشانند که بدر ها میگردند و چیزی میخواهند و معنوی آن درویشانند که در کنج خانهٔ خود مشغول باشند و در خاطر بگذرانند که از زید و عمرو مارا چیزی خواهد رسید هر دری صوری به از هر دری معنوی ست زیرا که هر دری صوری چنانکه هست مینماید اما هر دری معنوی ظاهر خود را بطریق مشغولان حق مینماید و باطن در بدر میگردد

مولانا فخر الدین زرادی خلیفهٔ نظام اولیاست بزرگ بود جامع علم و تقوی و ذوق و عشق در امر دین صلابتی تمام داشت و عظمتی وافر در صحراها و بیابانها خدا را عبادت کردی و صوم دائم داشتی بزیارت خانهٔ کعبه رفت و از انجا ببغداد شتافت و علم حدیث بحث کرد و بعد از ان بشوق دهلی که وطن قدیم او بود بازگشت و در کشتی نشست آن کشتی غرق شد و مولانا بدرجهٔ شهادت رسید سلطان محمد تغلق میخواست که ملک ترکستان و خراسان را ضبط کند و آل چنگیز را از ان دیار براند مولانا را گفت شما درین کار با ما موافقت خواهید کرد مولانا گفت انشاء الله تعالی سلطان گفت این کلمهٔ شک ست مولانا گفت در مستقبل همچنین آید سلطان ازین سخن بر خود پیچید و گفت شما مارا نصیحت بکنید تا بران کار بکنیم فرمود که غضب فرو خورید گفت کدام غضب فرمود سبعی سلطان ازین حرف بیشتر در غضب شد و رخصت کرد

مولانا علاء الدین نیلی خلیفهٔ نظام اولیاست روشی پاکیزه داشت و صفایی تمام پیش مولانا فرید الدین شافعی که شیخ الاسلام اوده بود کشاف میخواند مولانا شمس الدین یحیی و علمای او دسامع بودند زی علما داشت اما باوصاف تصوف موصوف بود در آخر عمر فوائد الفواد را که ملفوظات شیخ ست بخط خود نوشت و بیشتر حال بر خود میداشت و مطالعه میکرد از وی پرسیدند که چندان کتب معتبر از هر علم که پیش شماست هیچ دران رغبتی نمی نمائید مگر درین کتاب گفت جهانی از کتب سلوک وجز آن پرست اما ملفوظات روح افزای مخدوم من کجا یابم

مرا نسیم تو باید صبا کجاست که نیست کجاست زلف تو مشک خطا کجاست که نیست

شیخ برهان الدین غریب صاحب شوق و ذوق بود و در سماع غلوی تمام داشت فضلای زمانه مثل امیر خسرو و امیر حسن و خوش طبعان دیگر اسیر محبت او بودند شیخ نصیر الدین در وقتی که در شهر می بود بخانهٔ او می بود بعد از نقل شیخ یعنی نظام اولیا چند سال در حیات بود دست بیعت بخلق میداد چون در دیوگیر رفت برحمت حق پیوست قبر او همانجاست و این برهانپور که شهری مشهورست بنام شیخ آباد ان هست

خواجه محمد بن بدر الدین اسحق از اولاد دختری گنج شکرست جامع علوم و حاوی فنون بود در علم حکمت دستی داشت و در علم موسیقی آیتی بود بکمال ذوق و شوق و طاعت و عبادت موصوف بود و وی باز ملفوظات

شیخ کتابی جمع کردہ ست انوار المجالس نام روزی مجلسی بود ہر چند قوالان چیزی میگفتند در حاضران ذوقی در نمیگرفت
وی و نظام پانی پتی برخاستند و غزلی آغاز کردند چون بدین بیت رسیدند ؎

ہر سحرگہ ہی کہ بینی امشب | از من ہمہ در گذار تا روز

در جملہ اثر کرد و ذوقی پیدا آمد

مولانا شمس الدین یحیی خلیفۂ نظام اولیا ست او را شرح مشارق ست در وی نقل کردہ ما نشاء و سب
نبی فقط چراغ دہلی در مدح او گفتہ ؎

سألت العلم من احیاک حقا | فقال العلم شمس الدین یحیی

سلطان تغلق او را طلبید و گفت مثل تو دانشمندی اینجا چکند تو در کشمیر برو و در بتخانہا ی آن دیار بنشین و خلق
خدا را باسلام دعوت کن مولانا از پیش او برای تہیۂ اسباب سفر بر آمد و گفت من شیخ را بخواب دیدم کہ مرا
می طلبند فردای آن بر سینۂ او دنبل بر آمد بیمار افتاد و ازین عالم رحلت کرد رحمہ اللہ تعالی

قاضی محی الدین کاشانی خلیفۂ نظام اولیاست شیخ کاغذ خلافت او بدست خود نوشت کہ میباید کہ تارک دنیا
باشی و بسوی دنیا و ارباب دنیا مائل نشوی و دہ قبول نکنی و صلۂ بادشاہان نگیری و اگر مسافران بر تو برسند و بر تو
چیزی نباشد این حال را نعمتی شمری از نعمتہای الہی فان فعلت ما امرتک بہ و ظنی بک ان تفعل ذلک
فانت خلیفتی و ان لم تفعل فاللہ خلیفتی

امیر خسرو دہلوی وی سلطان الشعرا و برہان الفضلاست در وادی سخن یگانۂ عالم ست و نقاوۂ بنی آدم در
اخبار الاخیار گفتہ وی در سخن عالمی ست از عوالم خداوندی کہ پایان ندارد آنچہ او را از مضامین و معانی در اطوار سخن
و انواع آن دست دادہ ہیچکس را از شعرای متقدمین و متاخرین ندادہ در طرز سخن بر فرمودۂ شیخ خود نظام اولیا
رفتہ ست کہ سخن بر طرز اصفہانیان بگو و با وجود وفور فواضل موصوف بود بصفات تصوف و احوال مشایخ و اگرچہ
تعلق بپادشاہان داشت و با ملوک و امرا بعنوان خوش طبعی و ظرافت مخالط بود اما توجہ دل او نہ بآن جانب
بود و این معنی را از برکات آثار سخنش توان دانست چہ در دلہا اہل معصیت برکت کمتر توان یافت و آثار اینست از
قبول دلہا و جذب خواطر نبود و شیخ را بوی نہایت شفقت و عنایت بود ہیچکس را بخدمت شیخ آن قرب و محرمیتی
کہ امیر خسرو داشت نبود ہر شب بعد از نماز خفتن در خلوت خاص شیخ رفتی و از ہر باب سخن کردی و از یاران
ہر کرا درخواست بودی عرضہ کردی و در وقت تہجد ہفت پارۂ قرآن خواندی وی گفتہ سلطان المشایخ

این بنده را فرمود که من از همه تنگ آیم و از تو تنگ نه آیم و وقتی بر زبان خواجه رفت دعای من بگو که بقای تو موقوف ست بر بقای من باید که ترا پهلوی من دفن کنند و خواجه با بنده عهد خدا کرده ست که هرگاه در بهشت خرامد بنده را برابر خود در بهشت برد انشاء الله تعالی بنده را خواجه ترک الله خطاب کرده ست وقتی که شیخ بریاض رضوان میخرامید وی حاضر نبود همراه تغلق شاه رفته بود چون ازان سفر باز آمد گریها کرد و دیوانگی نمود و گفت که من از برای خود میگریم که مرا بعد از شیخ چندان بقا نخواهد بود در شش ماه زیست و دهم شوال ۷۲۵ از دنیا برفت این چند بیت بی اختیار از کلام او در خاطر نوشته آمد اگرچه ملائم وضع این کتاب نبود

نیست آن دولت که بوسم پای والایت ولی — پائی آن بوسم که در کوی تو گاهی بگذرد
بحشر گر ترا پرسند خسرو را چرا کشتی — سرت گردم چه خواهی گفت تا من هم همان گویم
ملالتی بجز این نیست آشنایان را — که آشنائی و بیگانه وار میگذری
کشتی که عشق دارد نگذاردت بدینسان — بجنازه گر نیائی بمزار خواهی آمد
دل بستمت بزلف وندانستم اینقدر — کز وی چنین دراز شود گفتگوی دل
زین غم که بکس نمی توان گفت — شبهاست که غمگسار خویشم

امیر حسن بن علا سنجری مولد و منشا وی دهلی ست و او در میان فضلای عصر عزتی و مکانی دیگر بود و در میان مریدان شیخ نظام اولیا بقرب و عنایت شیخ امتیازی داشت و در حسن معاملت و صفای سریرت و سائر صفات حمیده یگانهٔ عصر بود و باوصاف تصوف موصوف و او را نسبت بمیر خسرو تقدم گونه ست اگرچه هردو مصاحب و معاصر یکدیگر بودند کتابی دارد مسمی بفوائد الفواد در انجا ملفوظات شیخ را جمع کرده گویند میر خسرو گفتی کاشکی تمام تصنیفات من بنام حسن بودی و این کتاب از من بودی و این سخن ناشی از غایت محبتی ست که میر خسرو را نسبت به پیر خود بود در فوائد الفواد می نویسد که روزی بپابوس خواجه رفتم بسعادت بربام دهلیز نشسته بود نزدیک نردبان بنشستم هر بار یک طبق در را باد میزد بسته میشد بنده آن در را محکم بیکدست بگرفت تا بایستد ساعتی شد در بنده نظر کرد و دید که در گرفته مانده ام فرمود چرا نمیگذاری بنده گفتم من این در گرفته ام تبسم فرمود و گفت این در گرفته محکم گرفته در سیر الاولیا مینویسد که روزی میر حسن بخدمت شیخ عرضه داشت کرد که نعمت رویت که مومنان را وعده ست بعد از حصول آن از نعمتهای دیگر چه بیند برلفظ مبارک راند که بخت کوتاه نظری باشد که بعد ازان بچیزی دیگر نظر کند انتهی وی در مدت حیات خود مجردانه زیست و در آخر عمر در دیوگیر رفت و همانجا دفن یافت

در شمع انجمن جنیدی از اشعار او نوشته شده از انجاست این سه بیت

رسوا روند از سر کوئی تو زاهدان | بر سر سبوی باده بجای عمامها

تو آفتابی و من صبح میتوان دانست | که بی تو من نتوانم نفس بر آوردن

حسن دعای تو گر مستجاب نیست مرنج | ترا زبان دگر و دل دگر دعا چکنند

خواجه ضیاء نخشبی در بدایون بود در زاویه خمول بکار خود مشغول تصانیف بسیار دارد از انجمله سلک السلوک او بغایت کتاب شیرین و رنگین ست بزبانی لطیف مشتمل بر حکایات مشایخ و کلمات ایشان قطعات بسیار گفته و نیکو گفته چنانکه گوید

نخشبی خیز با زمانه بساز | ورنه خود را نشانه ساختن ست

عاقلان زمانه میگویند | عاقلی با زمانه ساختن ست

انچه ظاهرست از حال او آنست که وی از صحبت خلق برکرانه بود و با اعتقاد و انکار کسی کار نداشت معاصر نظام اولیاست گویند مرید شیخ فریدست که نبیره و خلیفه شیخ حمید الدین ناگوری ست والله اعلم در ۷۵۱ از دنیا برفت در سلک السلوک گفته روزی خواجه کنیزکی خرید چون شب شد گفت ای کنیزک جامه خواب من است کن تا بخسپم وی گفت یا مولای الک مولی قال نعم قالت ایرقد مولاک ام لا قال لا قالت الا تستحیی ان ترقد و مولاک یقظان وهم در وی مینویسد قیل لابی ذر جمهر ای الدواب اجمع قال الانسان وضع بین یدیه مضمار الموت والفقر والنار والله تعالی رائضه والانبیاء سائقه والکتب قائده وهو جموح وی گفته این ایهی است که اگر یکی طاعت نکند بهتر از انکه دعوی طاعت کند در کشور شریعت مدعا علیه را حبس کنند و در عالم طریقت مدعی را در زندان فرستند وهم وی گفته پیش ازین مردمان بودند که از شنیدن گناه دیگران ایشان را تب آمدی و ترا از سبب گناه خود هم باطن گرم نمیشود عبدالله خفیف بیمار شد طبیبی بر سر وقت او رسید گفت ایها الشیخ ما العلة جواب داد که الوجود فاذا زال زالت العلة محمد واسع که جهان وسیع در چشم همت او تنگ تر از چشم مور نمودی گفت اگر گناه را بوی بودی هیچکس پهلوی من نتوانستی نشست عزیزی من یکی او دو بار از راه بدل بیرون آمده شد او را با جاه چکار بیچاره چند را از مارهمین و حما مسنون در وجود آورده اند ضعیف من ضعیف تراب من تراب مفلس من مفلس عاجز من عاجز متحیر من متحیر الگاه گریبان گرفته در معرکه شجاعان آورده اندام جانب میکشد و نهی جانبی اگر میخواهی این راه بمنزل رسانی زنهار خود را در میان نه بینی طائفه که از طاعت تو نگر بوده اند

خود را همه وقت مفلس تصور کرده اند طبقهٔ که ایشان همه وقت مفلس بوده اند خود را چگونه تونگر کنند جنید را
در خواب دیدند گفتند کار خود کجا رسانیدی گفت کار عقبی ازان دشوار ترست که ما در دنیا گمان می بردیم یکی از
صلحا خواست تا در بازار رود و چیزی بخرد دیناری در خانه وزن کرد چون آنرا در بازار برکشید کمتر ازان برآمد
که در خانه وزن کرده بود گریه در روی افتاد گفتند چرا میگریی گفت امروز حکایت خانه در بازار راست نمی آید
فردا حکایت دنیا در آخرت چگونه راست خواهد آمد

مولانا ضیاء الدین سنامی در دیانت و تقوی مقتدای وقت بود و بر پایهٔ شریعت بغایت قدم راسخ
داشت معاصر نظام اولیا ست و دائم بشیخ از جهت سماع احتساب کردی و شیخ با وی جز معذرت و انقیاد
پیش نیامدی و در تعظیم مولانا دقیقه نامرعی نگذاشتی او را کتابی ست که وی بنصاب الاحتساب حاوی بر دقائق
آداب و در انواع ورع و احکام سنت در مرض موت وی شیخ بعیادت رفت مولانا دستار خود را بپای انداز
شیخ انداخت شیخ دستار برچید و بر چشم نهاد و تاسف کرد که یک ذات بود حامی شریعت حیف که آن نیز نماند

مولانا جلال الدین اودهی بزهد و ورع و ترک و تجرید و عزلت متصف بود وقتی جماعهٔ از یاران شیخ نظام
اولیا که خوگر مطالعه و بحث بودند خواستند که تعلم کنند مولانا را بران داشتند که بخدمت شیخ عرضه کند و درین
باب رخصت خواهد چون عرضه کرد شیخ دانست که این سوال همگنان ست که حاضر اند فرمود من چکنم مرا از ایشان
مطلوبی دیگرست و ایشان همچو پیاز پوست در پوست اند

خواجه مؤید الدین کره ملک زادهٔ دیار کره بود در آخر کار بنظام اولیا پیوست چون سلطان علاء الدین
پادشاه شد او را یاد کرد شنید که تارک دنیا شده ست بشیخ گفته فرستاد که او را رخصت فرماید تا کاری از پیش ما
بگیرد شیخ گفت که او را کاری دیگر پیش آمده ست در استعداد آن کارست این سخن بر حاجب سلطان گران نمود
گفت مخدوم شما همه را میخواهید که همچو خود کنید فرمود همچو خود چه باشد بهتر از خود میخواهیم شاه چون این سخن شنید
دست ازو برداشت قبر او پایان روضهٔ شیخ ست رح

خواجه احمد بدایونی مجرد بود طریقهٔ ابدال داشت و در سماع بیقرار بود در سیر الاولیا گفته روزی ازین بزرگ
سوال کردم که خوش می باشید فرمود خوشی در انست که پنج وقت نماز بجماعت دریابم رحمة الله علیه

خواجه معین الدین خرد مرید چراغ دهلی ست و خرقهٔ خلافت از وی ستاند شیخ فرید نبیرهٔ شیخ حمید الدین
قدس سره در سرور الصدور از وی نقل میکند که چون خواجه ما را فرزندان تولد شده روزی از من پرسید حمید

چون ست پیش ازین که قوی وجوان بودیم هرچه از درگاه عزت می طلبیدیم زود می یافتیم اکنون که پیر وضعیف شدیم چون حاجت بدعا میشود کار بدرنگ میکشد بنده عرض کرد خواجه را روشن ست که چون مریم علیها السلام را حضرت عیسی متولد نشده بود میوهٔ زمستانی در تابستان وبالعکس بی محنت در محراب حاضر می یافت چون عیسی متولد شد مریم منتظر شد که رزق همچنان خواهد رسید فرمان آمد وهزی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیا بر وشاخهای خرما را بسوی خود بجنبان تا بر تو خرمای تر بریزد دران حال ودرین حال اینقدر تفاوت ست خواجه این جواب را از بنده قبول کرد وبپسندید

شیخ شرف الدین احمد یحیی منیری وی از مشاهیر مشایخ هندوستان ست چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او کند او را تصانیف عالی ست از جمله آنها مکتوبات مشهورتر ولطیف ترین تصانیف اوست بسیاری از آداب طریقت واسرار حقیقت درانجا اندراج یافته دریکی ازانها گفته فی المثل اگر هردو عالم را بر در تو آرند وگویند هر تصرفی که خواهی بکن هوشیار باشد تا ازانچه فوق دنیا وآخرت ست محجوب نگردد وقاطع طریق نشود بلکه همان گوید که آن عارف گفته ست ع

دنیاست بلاخانه وعقبی هوس آباد　　ما حاصل این هردو بیک جو نستانیم

شیخ حسین بلخی در اوائل حال در حضرت دهلی بتعلیم وتعلم اشتغال داشت بعد از جاذبهٔ آلهی که باعث شد سلوک طریقهٔ فقرا شد سفر حجاز کرد وبزیارت سید کونین علیه السلام مشرف شد وبوطن اصلی رجوع فرمود او را نیز مکتوبات متضمن اسرار توحید وباعث بر اختیار تجرید بزبانی لطیف وبیانی عجیب بعضی ازان در اخبار الاخیار مذکور ست دریکی ازان گفته وصیت کاتب همین ست که ما شغلك عن الحق فهو طاغوتك وهمین نوشته بدوستان میدهم وبخدا می سپارم که ان خیر الزاد التقوی وکفی بالله حسیبا ودرجای دیگر نوشته هرزمان که دریاد او گذرد اسلام دانی وزمانی که ازو غفلت یابی کفر شماری اعتبار الا اعتقاد اینقدر از برای فهم [illegible] تحریر آمد اصل کارها توبه ست ومقامات توبه را نهایت نیست والتوبة للمقامات کالارض للبناء فمن لا ارض له لا بناء له مارا وترا همین مهم ست که چشم وگوش ودست وزبان از معصیت وخلاف پاک داریم وشب وروز درین تجسس باشیم کلام وزبان پاک ماند یانه همچنین از جوارح چه پاک ماند وچه پلید شد هرچه پلید شده باشد ازان بتوبه وتجدید ایمان بسوی خدا بازگردد چون تو درین غم مشغول ودرین اندوه واندیشه باشی عبادت تمام جهان بنام تو بنویسند درین زمانه لقمه پاک داشتن واعضا وجوارح از معاصی باز داشتن هرکرا دست دهد او جنید وقت ماست اگر انصاف دهی

مغز سخن این ست و خلاصهٔ کار این باقی دیگر ها نقش بر آب روان ست اگر امیمنی و این دولت دست دهد یا گاهی دست دهد آنزمان شکر واجب شود یا گاهی دست ندهد آنزمان توبه واجب شود

شیخ شرف الدین پانی پتی او را ابو علی قلندر نیز گویند در اوائل حال تحصیل علم کرد و طریق مجاهده در ریاضت سلوک نمود در آخر مجذوب شد و کتابها در آب انداخت نسبت او بیکی ازین مشایخ مشهور نیست بعضی گویند بخواجه قطب الدین کاکی ارادت داشت و بعضی گویند بشیخ نظام الدین اولیا لکن شیخ عبد الحق دهلوی گفته هیچکی ازین دو نقل بصحت نرسیده ست او را مکتوب ست بزبان عشق و محبت مشتمل بمعارف و حقائق توحید و ترک دنیا و طلب آخرت جمله آن بنام اختیار الدین میگوید و حکم نامهٔ او که در عوام شهرت دارد ظاهر آنست که از مخترعات عامه ست وقتی شوارب او بغایت دراز شده بود هیچکس را مجال نبود که بوی امر بقص آنها کند مولانا ضیاء الدین سنامی که جوشن شریعت بر داشت مقراض برگرفت و محاسن شریفش در دست گرفته قص شوارب کرد گویند که بعد ازان شیخ همیشه محاسن خود را بوسیدی و گفتی که این در راه شریعت محمدی گرفته شده ست روضهٔ او در پانی پت جامی پر فیض در پر حالت

شهاب الدین حق گو پسر شیخ فخر الدین زاهدی ست او را حق گو ازان لقب ست که سلطان محمد بن تغلق حکم کرد که مرا محمد عادل گویند او ازین معنی بحضور او ابا کرد و گفت ما ظالما نرا عادل نتوانیم گفت سلطان محمد او را از قلعهٔ دهلی در زیر انداخت قبر او هم زیر قلعه ست رح

سید محمد بن یوسف الحسنی الدهلوی معروف بگیسو دراز خلیفه راستین چراغ دهلی ست جامع بود میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و رتبتی منیع و کلام عالی دارد او را میان مشایخ چشت مشربی خاص و در بیان اسرار حقیقت طریقی مخصوص ست بعد از رحلت شیخ بدیار دکن رفت و قبولی عظیم یافت و همدران دیار از دنیا انتقال فرمود خدمت میر را ملفوظات ست مسمی بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او جمع کرده در وی مینویسد که سخن در مخالفت فقیهان با صوفیان بود فرمود خلاص صوفیان ازین طائفه جز بدین طریق نیست که خود را یکی از ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند و یکی از تصنیفات او کتاب اسمار ست که در انجا حقائق و معارف را بزبان رمز و ایماء و اشارت بیان کرده

سید محمد بن جعفر المکی الحسنی از اعاظم خلفای چراغ دهلی ست در توحید و تفرید مقام عالی دارد از افراد اولیا ست در انچه از احوال ظاهر و باطن خود نوشته ست عقل حیران ست شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید اگر اینها همه بی شائبه

تاویل وصرف ظاهر مرادست پس از کاملان وقت خود ست و را تصنیفی ست بحر المعانی نام در وی بسیاری از حقائق توحید وعلوم قوم واسرار معرفت بیان کرده سخن رهستانه میگوید بحر الانساب از وست درانجا بیان نسب اہل بیت رسالت کرده ونسب آبا واجداد خود ثبت نموده عمر دراز یافته از زمان تغلق تا زمان سلطان بهلول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز کرده وی گفته ابن عربی صاحب فصوص مینویسد که منصور حلاج را تجلی ذات بود ومقام افراد داشت اما من میگویم که اگر او را تجلی ذات بودی هرگز انا الحق نگفتی و دیگری سبحانی نسرائیدی چه در تجلی ذات محوبیت ست محو چه داند که من کیستم وچیستم من عرف الله کل لسانه در تجلی ذات ست وطال لسانه در تجلی صفات الی قوله چکنم ابن عربی امروز زنده نیست ورنه باو گفتمی آنچه گفتمی و او شنیدی آنچه یقین ست وگفته آنچه از بانم در قلم می آید زبانم اقتباس از دلم میکند ومیگوید دلم اقتباس از روحم میکند و روحم اقتباس از روح علی میکند و روح علی اقتباس از روح نبی و روح نبی از کلام بیحرف وصوت حضرت الوهیت میکند وی گفته معراج الروح السماء ومعراج القلب الصلوة در اخبار الاخیار عبارتها از بحر المعانی نقل کرده وگفته که کلمات اہل سکر وحال که در حالت ذوق وغلبهٔ حال وقوع یابد خارج از قواعد عقل وموازین قیاس اند

سید جلال الدین بخاری لقب او مخدوم جهانیان جهان گشت ست پدرش سید احمد کبیر بخاری ومادرش مریم بنت سید محمد الدین بود در مناقب الاولیا گفته کمالات وسیر مقامات مخدوم اظهر من الشمس ست چنانچه در مسافرنامه مخدوم توضیح یافت انتهی شیخ عبد الحق گفته جامع ست میان علم وولایت وسیادت ومرید شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح قریشی ست وخلیفهٔ شیخ نصیر الدین محمود با امام یافعی در مکه معظمه صحبت داشته در خزانهٔ جلالی که از ملفوظات وست از وی بسیار نقل کرده سیاحت بسیار نموده واز بسیاری از اولیا نعمت وبرکت یافته مشهورست که وی هر که را معانقه کردی نعمتی که آنکس داشت بستدی ودر تاریخ محمدی می نویسد که وی اول خرقه از عم خود شیخ صدر الدین بخاری پوشید وکلاه ارادت وخرقهٔ تبرک از شیخ الاسلام عفیف الدین مطری در حرم شریف نبوی پوشید ومدت دو سال در صحبت او ملازم بود کتاب عوارف ودیگر کتب سلوک پیش او تلمذ نمود واخذ طریقت کرد وتلقین ذکر یافت ودر گازرون از شیخ امام الدین استفاده ها کرد وباز گشت ودر عهد سلطان محمد تغلق بمنصب شیخ الاسلامی وسند خانقاه محمدی در سیوستان با مضافات مخصوص گشت وبعد از چندگاه ترک همه کرده راه کعبه گرفت وی خلیفه چهارده خانواده بود ودر عهد سلطان فیروز بکرات ومرات از اوچه در حضرت دهلی آمد سلطان مراسم اعتقاد واخلاص آنچه باید بجا می آورد انتهی در تاریخ فرشته نوشته سید احمد کبیر سید جلال الدین حسین بخاری را در هفت سالگی نزد شیخ جمال خجندی که از

درزمینهای دیگر نیست البته کسی را بوادی فراق ودیوانگی می برد وآن آبادانی که در زمان سابق داشت نمانده ست مقابر بزرگان ست وانمک

مریدان شیخ بهاء الدین زکریا بود بره ده بدست بوس او مشرف ساخت خجندی فرمود تو آن پسری که خاندان خود تا قیامت منور داری سید جلال الدین عالمی بود متبحر و در علوم عقلی و نقلی مشقت بسیار کشیده بود و مقید آن نبود که مرید یک کس بوده بجای دیگر رجوع نماید و میگفت جمیع مشایخ و فضلا را می باید دید و از هر کدام نصیبی و فیضی ربوده بدین خویش شیخ احمد خرقه خلافت یافت دیگر از شیخ رکن الدین ابو الفتح و بجانب مکه و مدینه و مصر و شام و بیت المقدس و روم و عراقین و خراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد از انجمله شش حج اکبر نمود و در مدینه استاذ المحدثین عفیف الدین بن سعد الدین علی شافعی یمنی را ملاقات کرد و دو سال بملازمت آنجناب بوده نسخه عوارف پیش او گذرانید گویند عفیف الدین خرقه از شیخ رشید الدین محمد ابو القاسم صوفی پوشیده و وی از شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی یافته و همچنین در اثنای سفر بصحبت شیخ حمید الدین بن محمود الحسینی السمرقندی رسیده از و نیز خرقه و فیض ربوده و سید حمید الدین از شیخ محمد بن ابراهیم نساجی و وی از شیخ نظام الدین ابو العطار بخاری کمالات و حالات سید جلال الدین در کتاب قطبی که تصنیف یکی از درویشان اوست بشرح و بسط مرقوم شده انتهی و هم در فرشته وجه تلقیب او بمخدوم جهانیان جهان گشت و حکایت احیا میت که شیخ بدر الدین یمنی باشد نقل کرده و گفته که در کتب معتبره مسطور است که مخدوم کسی را مریدی نمیگرفت هرگاه کسی بقصد ارادت بخدمت او آمدی گفتی من از انها نیستم که شخصی را مرید کنم اما عقد اخوت میکنم بعده ذکر کبیر الدین اسمعیل علیه الرحمه کرده و گفته که او از مریدان مخدوم جهانیان است بعد از وفات آنجناب نسخه عوارف را نزد سید صدر الدین راجو قتال خواند و وی برادر خرد مخدوم است در علوم ظاهری و باطنی شهرت تمام داشت و صفت جلالت بر وی غالب بوده هرچه بر زبان آوردی چنان شدی انتهی حاصله شیخ عبد الحق دهلوی مینویسد که مخدوم جهانیان را قدس سره با حضرت علیه قادریه کمال محبت است در خزانه جلالی میگوید که من فلان را دیده ام و وی شیخ شهاب الدین سهروردی را و سهروردی شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را ولادت مخدوم شب برات سنه سبع و سبعمائه و وفات روز عید قربان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه مدت عمر هشتاد و هشت چنین شنیده شده است که امیر سید علی همدانی بدیدن وی رفت و بر در حجره مخدوم نشست خادم خبر کرد که سید علی همدانی نشسته است مخدوم فرمود که همه دان غیر علام الغیوب کسی نیست این را گفت و ایشان را در درون نطلبید انتهی در مناقب الاولیا نوشته مخدوم چون کسی را خلافت میداد در مثال می نوشت وصینا هذا الاخ بالاتباع الدائم المستقیم بشریعة نبینا صلی الله علیه وسلم والانقیاد لاحکامها وان لایتردد الی ارباب الدنیا واصحابها وان لایحضر فی مجالسهم ابدا وان یتوجه

الی الله بالکلیة ویعرض عما سواه بالکلیة فان کان هکذا فیده العزیزة نائبة عن یدنا وهو منی بین الناس خلیفتنا فرحم الله من اکرمه واهان من اهانه وهو الموفق والهادی والمستعان وعلیه التکلان و در لطائف اشرفی گفته منشاء جمیع فرق صوفیه و منشاء همه سلاسل طائفه علیه حضرت علی بن ابی طالب ست کرم الله وجهه بتخصیص سلسلهٔ سادات و دودمان سعادات ایشان از اشرف الشهداء حسین رضی الله عنه ارادت و خلافت و علوم الٰهی از مرتضی اخذ نمود و از وی بامام زین العابدین رسید و از وی بامام محمد باقر و از وی بامام جعفر صادق و از وی بامام موسی کاظم و از وی بامام علی رضا و از وی بامام محمد تقی و از وی بامام علی نقی و از وی بسید علی اشقر و از وی بسید عبد الله و از وی بسید احمد و از وی بسید محمود بخاری و از وی بسید جعفر بخاری و از وی بسید علی ابی المؤید البخاری و از وی بسید جلال الاعظم بخاری و از وی بسید احمد کبیر الحق بخاری و از وی بسید المتاخرین و مرشد العالمین سید جلال الدین مخدوم جهانیان جهان گشت قدس سره رسید انتهی لیکن درینجا دو واسطه از میان ساقط شده یعنی محمد بن محمود و آن سهو القلم کاتب ست و نیز گفته که منشاء این سلسله سادات بخاریه و منشاء نسبت مقامات عالیه وی شده یعنی مخدوم جهانیان آنمقدار حقائق و معارف و خوارق عادات که از وی صادر شد از هیچکی ازین طائفه در متاخرین ظاهر نشده مظهر العجائب و مصدر الغرائب بود در ربع مسکون هیچ درویشی نمانده که بملازمت وی مشرف نشده و برا خلافت و اجازت از سیصد و چهل و چند مشایخ اهل ارشاد رسیده بود فاما تربیت و ارشاد تمام از شیخ رکن الدین ابو الفتح سهروردی و از شیخ نصیر الدین محمود چشتی یافته و در خاندان وی تا حال همین دو سلسله جاری اند سهروردی و چشتی سوم خانواده حسینیه بخاریه انتهی و بعد از وی مقامات مذکور با خلافتهای متعدده بمیر سید اشرف جهانگیر سمنانی رسید و این سلسله سوم سادات بخاریه سلسلة الذهب ست زیرا که درین سلسله جز اهل بیت نبوت علیهم السلام دیگری در میان نیست و نسبت اهل بیت شکستگی نفس و بیزاری از لذت اوست و حقیقت هر نسبت کیفیت حالهٔ در نفس ناطقه ست از قسم تشبه بالملکه و دیدن عالم جبروت و لاهوت بنده عاجز از اولاد حضرت مخدوم قدس سره ست بچهارده واسطه امیدوارم که اولیای سلسلهٔ

مرا و اخلاف مرا از برکات ظاهر و باطن سلاسل وی محروم نفرماید

گرچه خوردیم نسبتی ست بزرگ ذرهٔ آفتاب تابانیم

مولانا خواجگی مرید و خلیفه چراغ دهلی و شاگرد مولانا معین الدین عمرانی و استاد قاضی شهاب الدین جونپوری ست وی پس از طی منازل فنون ظاهر جاده پیمای طریقه باطن شد و مراتب تزکیه و تصفیه بکمال رساند و بر طریقه اتقیه حضرت مرشد هم شغل درس پیش گرفت و همواره بدانش آموزی می پرداخت و طائفه تحصیلیان از سرمایه علوم بهره مند

میساخت وی پیش از آمدن امیر تیمور گورکان بنابر رویا رصالحه که میر سید محمد گیسو دراز دیده بود و از آمدن مغل اخبار نموده از دهلی برآمده بکالپی رسیده متوطن شد و در همانجا بسر برد قبر او بیرون شهر کالپی ست بیزار و یتبرک به

مولانا معین الدین عمرانی دانشمندی عظیم و استاذ شهر بود حواشی کنز و حسامی و مفتاح تالیف اوست چنین گویند که سلطان محمد تغلق که قاضی عضد را بدیار هند طلبید و توشیح متن مواقف بنام خود التماس نمود وی هم مولانا را فرستاده بود تا آثار فضل و دانش از وی اینجا بظهور آمد و سبب نا آمدن قاضی عضد بدین دیار آن شد که چون سلطان ابواسحق والی شیراز پادشاه عصر وی شنید که قاضی قصد این حدود میکند از جمیع املاک و اسباب سلطنت برآمده بخدمت وی آمد و التماس نمود که شما بر تخت سلطنت بنشینید و من خدمت شما بکنم غیر از منکوحه خود هر چه دارم همه از ان شماست قاضی عضد چون این همه مروت و همت از وی دید فسخ عزیمت دیار هندوستان نمود و نیت اقامت آن دیار محکم ساخت و مواقف را بنام سلطان ابواسحق موشح ساخت و نام او را تا دور روزگار برکرسی عز نشاند

مولانا احمد تهانیسری فاضل بی نظیر و شاعر خوش تقریر و مقتبس انوار معنوی و از مریدان چراغ دهلوی ست در فضائل علوم ظاهری بسیار ماهر بود میان وی و شیخ الاسلام تیموری که نبیرهٔ صاحب هدایه بود جهت تقدم تاخر مجلس گفتگوی شد امیر تیمور گفت ایشان نبیرهٔ صاحب هدایه اند مولانا گفت صاحب هدایه که پدر کلان ایشان بود در چند محل از هدایه خطا کرده ست ایشان اگر کجا خطا کرده باشند چه باک شیخ الاسلام گفت آن محلها خطای امهاست به ثبوت باید رسانید مولانا اشارت بفرزندان و شاگردان خود کرد که ایشان تقریر میکنند امیر تیمور ملاحظه ناموس کرده صحبت بمجلس دیگر انداخت او را با مولانا خواجگی مواخات بود اما در هجرت از شهر دهلی رفاقت اتفاق نیفتاد مولانا احمد از انجا باهل و عیال برآمده بکالپی متوطن شد و همه عمر را بتقدیم عبادت و درس علوم معمور ساخت قبر او درون قلعه کالپی ست او را قصیده ایست در نعت که در وی داد فصاحت و بلاغت داده اولش این ست ؎

اطار لبّی حنین الطائر الغرد | وهاج لوعة قلبی النائیه الکمد

واذکرتنی عهوداً بالحمی سلفت | حمامة صدحت من لاعج الکبد

غالب ابیات این قصیده در اخبار الاخیار و سبحة المرجان و مآثر الکرام و تسلیة الفواد مذکورست رحمه الله تعالی

قاضی شمس الدین شیبانی دانشمند متبحر بود در دهلی بقصد زیارت خانهٔ کعبه برآمده چون بگجرات رسید در مسجدی در آمد که واعظی معتزلی المذهب بر منبر برآمده تقریر مذهب اعتزال در باده خلق افعال عباد میکرد و میگفت این دست من ست اگر بکشایم من بکشایم و اگر بربندم من بربندم هیچکس از حاضران قوت مجادله او نبود قاضی

فرمود اگر قدرت بدست تست چرا دست به پشت بر نه بندی حاکم گجرات را این فعل وی خوش آمد جاریه از دار الحرب آورده بود نذر پیشکش او کرد واز وی اولاد شد وحق تعالی در اولاد او برکت داد و علم بخشید

قاضی عبد المقتدر بن رکن الدین شریحی کندی خلیفه شیخ نصیر الدین محمود ست دانشمند فیاض بود و درویش کامل مرتاض و بغایت فصیح و بلیغ قصاید و غزل دارد دائم درس میگفت و بافادهٔ علم مشغول بود و طریقهٔ چراغ دهلی و اکثر خلفاء ایشان این بود و وصیت او بطالبان اشتغال علم و حفظ شریعت بود و گفتی فکر در یک مسئله شرعی فضل دارد بر هزار رکعتی که مشوب بعجب و ریا کنند وی نعمت باطن را با فضیلت ظاهر مقرون گردانید و کمال صوری را با جمال معنوی هم آغوش ساخت همواره بافادهٔ طلبه می پرداخت و لب تشنگان را بسلسبیل علوم سیراب میساخت در کتاب مناقب الصدیقین احوال و کرامات او بسیار نوشته وی میگفت پیش من طالب علمی می آید که پوست او علم و مغز او علم و استخوان او علم ست و ازین طالب علم قاضی شهاب الدین را میخواست در ۷۹۱ گذشت و بمقام عند ملیک مقتدر قرار گرفت هشتاد و هفت ساله بود قبر او در مقام خواجه قطب ست رح قصیدهٔ او که در معارضه لامیة العجم گفته دلالت دارد بر کمال فصاحت او در نعت میگوید ؎

یا سائق الظعن فی الاسحار والاصل	سلم علی دار سلمی وابك ثم سل
عن الظباء التی من دابها ابدا	صید الاسود بحسن الدل والنجل

غالب ابیات این قصیده را شیخ دهلوی در اخبار الاخیار و آزاد بلگرامی در تسلیه و مآثر و سبحه ایراد کرده اند

شیخ نور الدین مشهور بقطب عالم فرزند و مرید و خلیفه علاء الحق ست از مشاهیر اولیاء هندوستان ست صاحب عشق و محبت و ذوق و تصرف و کرامت بود وی گفته مشایخ پیشینه بعد از اسماء الهی نود و نه منزل قرار داده اند تا سلوک تمام گردد و پیران ما پانزده منزل تعین کرده اند این فقیر سه منزل اختیار کرد اول حاسبوا قبل ان تحاسبوا دوم من استوی یوماه فهو مغبون سوم عبادة الفقیر نفی الخواطر بدین عملها کار سالک تمام گردد انشاء الله تعالی وی گفته پیش شیخ عرضداشت کرد که چه سرست که مشایخ بعد از نماز فریضه مصافحه میکنند فرمود سنت برین ست که چون مسافری از سفر باز می آید با دوستان مصافحه میکند درویش در نماز می ایستد مستغرق میگردد و از خود بیرون می آید سفر باطن حاصل میشود چون سلام میدهد بخود باز می آید ضرورة مصافحه میکند شیخ نور را مکتوبات ست بغایت شیرین و لطیف بزبان اهل درد و محبت پارهٔ از ان در اخبار الاخیار نقل کرده فقرهٔ از ان این ست بیچاره حزین نور مسکین عمر بباد داده و دلوی مقصود نیافته و در

در تیه حیرت و میدان حسرت چون گوی سرگردان شده ع

همه شب بزاریم شد که صبا ندا دبوئے　　　　ندمید صبح بختم چه گنه نهم صبا را

عمر از شصت گذشته و تیر از شست جسته و از شر نفس اماره یکساعت نرسته جز باد بر دست و آتش در جگر و
آب در دیده و خاک بر سر نه پیوسته جز ندامت و خجالت دست آویزی نه و جز درد و آه پای گریزی نه ع

گفتم مگر که کار بسامان شود نشد　　　　یار از جفای خویش پشیمان شود نشد

گفتم مگر زمانه عنایت کند نکرد　　　　بخت ستیزه کار بفرمان شود نشد

قبر شریف او در شهر پنده وه ست در سنه ۸۱۳ وفات کرد رح

شیخ سارنگ در اوائل حال از امرا نامدار سلطان فیروز شاه بود و بلده سارنگپور آباد ان کرده اوست در آخر
که جذبات عنایت خداوند تعالی او را دریافت قدم در سلوک طریق که مخصوص اهل وصول ست نهاد مرید شیخ
قوام الدین خلیفه مخدوم جهانیان ست سفر حجاز کرد و زیارت نمود سید راجو قتال برادر مخدوم جهانیان خرقه و انتهای
دیگر را که از پیران طریقت رسیده بود جمله را بی سابقه طلب بوی فرستاد قبول کرد و بآن سعادتهای غیبی مشرف شد

شیخ مینا لکهنوی نام او شیخ محمد ست از صغر سن در سایه تربیت و عنایت شیخ قوام الدین مذکور پرورش یافته بعده
مرید شیخ سارنگ گشته و کار کرده مینا در عرف آن دیار لفظی ست که در مقام تعظیم و محبت استعمالش کنند چنانچه میان
در دیار ما شیخ مینا مشهور بوده و مجرد از دنیا

شیخ احمد کهتو اعظم مشایخ ولایت گجرات ست در سرکهیج از مضافات احمد آباد آسوده ست روضه او مقامی ست
بغایت لطیف و منزه و مصفا که نظائر او بر روی زمین کم باشد و کهتو نام دیهی ست قریب اجمیر آبائی او از دهلی اند
نعمت از بابا اسحق مغربی یافته سلسله او بشیخ ابو مدین مغربی میرسد و بجهت طول اعمار مشایخ وسائط وصول
بحضرت سید کائنات قلیل اند بابا اسحق به پنج واسطه بآنحضرت صلعم میرسد هر کدام از مشایخ او صد و پنجاه سال
بلکه بیشتر عمر داشته محمود بن سعید ایرجی ملفوظات و احوال و حکایات که از وی شنیده جمع کرده تحفة المجالس نام نهاد
مخدوم جهانیان با وی ملاقات کرد و سینه بر سینه او بمالید و لب بر گوش وی نهاد و سه کرت فرمود ای جوان بوی
دوست می آید و فرمود ما را در وقت خوش یاد آری و فراموش نکنی زمان شیخت او زمان سلطنت سلطان احمد
گجراتی ست که بنای احمد آباد از وست احمد آباد در سنه ۸۱۳ بنا شد و جامع مسجد در سنه ۸۱۲ خیر و بخیر تاریخ هر دو ست

قطب عالم نبیره مخدوم جهانیان ست از وطن اصلی خود بگجرات رفته توطن کرد نام او سید برهان الدین ست

و در زبان خلائق آن دیار بقطب عالم مشهورست روضهٔ او در بتوه ست سه کروهی احمدآباد وفات او در ۸۵۷ه
بوده که عدد عبارت مطلع یوم الترویه ست بر در روضهٔ او سنگی افتاده ست که جامع صفت سنگ و چوب
و آهن ست و این هر سه صفت در وی معاً موجود و اصلا تشخیص یکی از این هر سه چیز در وی نتوان کرد که کدام ست
شیخ عبدالحق گفته اگر گویند سنگ ست باز چون نیک ملاحظه کنند گویند نه بلکه آهن ست باز چون نیک بنگرند بخاطر رسد
که نه بلکه چوب ست هر کدام ازین سه صفت در وی هم مجزوم ست و هم مشکوک عجائب چیزی ست بمشاهده تعلق
دارد چنین گویند که قطب عالم روزی در آب آمده بود چیزی بپای او خورد گفت این سنگ ست یا آهن یا چوب
حق تعالی این هر سه صفت را در وی احداث فرمود والله اعلم انتهی محرر سطور که اسعد الله و ذم یوی دارد
وقتی که در ۱۲۵۹ه وارد احمدآباد شد بزیارت قبر شریفش و قبر شاه عالم و خانقاه و مدرسه سعادت اندوز گشت
جای پر صفا و نزهتگاه ست سه

وضع فقیری ما ناساز هیچکس نیست — ویرانه ایم اما بسیار خوش هواییم

گرامی جگر گوشه ام ابوالخیر نورالحسن انعم الله علیه بکل نعمة نیز درین سفر و زیارت همراه من بود و لله الحمد
شاه عالم پسر قطب عالم ست و نام او شاه منجهن وی نیز در احمدآباد آسوده ست روضهٔ او زیارتگاه و تفرجگاه اهل
آن دیارست مقامی عالی و جای پاکیزه دارد وی راه سلوک این طریق طوری عجیب و طریق غریب بود حال طافح
و سکری غالب داشت تربیت از شیخ احمد کهتو یافته خوارق عادات از وی بسیار بوجود می آمد در ۸۸۰ه که عدد لفظ
نخرست از دنیا برفت ما و وی از یک شاخ اریم حق تعالی از برکات او بما نیز حصه بخشد شیخ عبدالحق دهلوی
می نویسد که در پتن که بلدهٔ قدیمه ولایت گجرات ست مشایخ بسیار آسوده اند اعظم و اشهر ایشان شیخ حسام
ملتانی ست خلیفهٔ نظام اولیا و در حقیقت در ان سرزمین بوی عشق و محبت می آید و از ویرانهای آنجا نور محبت
و ولایت می تابد سه

بهر زمین که نسیمی ز زلف او وزیده ست — هنوز از سر آن بوی عشق می آید

دواء الملک یکی از صلحا روقت و مقبولان آن دیارست در لباس سپاهگری و صورت عام بود و بعضی خاص و به
علامات خصوص اتصاف داشت قبر او قریب جوناگڈه ست
قاضی محمود وی صاحب سکر و ذوق و عشق و محبت و مشرب و حالت و حلاوت بود جگرهای وی که بزبان هندی
دارد بغایت مطبوع و موثر ست و آثار عشق و وجد بی تکلف از سخنان وی لائح وقتی که او را ذوق بگردند پدید

بزرگوارش گوشهٔ کفن از روی او برداشته نگاهی بجانب او میکرد او نیز چشم بگشاد و تبسم کرد پدر گفت بابا محمود
این چه اداهای طفلانه است همچنان باز چشم بربست قبر او در قصبهٔ بسریو بگجرات است

شیخ وجیه الدین علوی از متاخرین مشایخ گجرات است دانشمندی بود علی الاطلاق جامع کمالات و برکات
مسنون و معمور مرتاض مشغول بتدریس علوم و تصنیف کتب و تربیت و ارشاد طالبان بر اکثر کتب شروح و حواشی
و تالیفات هم دارد در لباس بر وضع عوام آن دیار اکتفا کرده در ۹۱۰ متولد شد مولد او چانپانیر است و همانجا
نشو و نما یافت و در بلدهٔ فاخرهٔ گجرات فنون متعارفه از ملا عماد کسب نمود و رسم ارادت بخدمت شیخ قاضی بجا آورد
و سالهای دراز بر مسند افاده و افاضه بنشست و شرق و غرب عالم را از فیض اقدس معمور ساخت در ۹۹۸ بگذشت
لهم جنات الفردوس نزلا تاریخ است ضجیع احمدآباد و در صحن خانقاه خود آسوده است شرح الشرح نخبة الفکر و جز آن
از مولفاتش نزد این عاجز موجود است شیخ عبدالحق دهلوی می نویسد که محرر سطور در رفتنی که بقصد زیارت سید کائنات
صلعم بدان دیار رسید بملاقات وی مستسعد شد و به بعضی اذکار و اشغال سلسلهٔ علیهٔ قادریه مشرف گردید

شیخ سراج سوخته حافظ قرآن بود و بصحبت مخدوم جهانیان پیوسته و سالها امامت ایشان کرده مخدوم فرموده
سراج تا کعبهٔ معظمه را نمی بیند تکبیر تحریمه نمیگوید در اخفای کرامات با وجود کثرت خوارق عادات بسیار میکوشید شاه
بدیع الدین مدار بوجه او از کالپی بجونپور شد و از انجا بازگشته بمکن پور که موضعی است در نواحی قنوج آمد و همانجا بود

شاه مدار غرائب احوال و عجائب اطوار از وی نقل میکنند که در عقل نمی آید گویند در مقام صمدیت بود دوازده سال
طعام نخورد و لباسی که یکبار پوشید بار دیگر محتاج تجدید غسل نشد سلسلهٔ او بسبب کبر سنی یا بجهتی دیگر به پنج یا شش واسطه
بحضرت رسالت صلعم می پیوندد و بعضی چیزهای دیگر است که اصلی ندارد و از دائرهٔ شریعت و طریقت خارج است
قاضی شهاب الدین دولت آبادی در عهد او بوی مکتوب نوشته شاه والاجاه ولی الله دهلوی را کسی از حال شاه مدار
پرسید فرمود ایشان وارد شدند بهندوستان بعد عصر شیخ نصیر الدین محمود و انتساب ایشان در طریقه این است
اخذ الخرقة عن الشیخ طیفور الشامی المعروف بابی یزید البسطامی عن الشیخ یمین الدین الشامی عن الشیخ
عبد الله حامل رایة النبی صلی الله علیه وسلم عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه وسلم هکذا
علقناه عن رسالة العقد الفرید فی سلاسل اهل التوحید و در نسب این است بدیع الدین مدار بن بهاء الدین
بن ظهیر الدین بن سعید بن احمد بن الامام جعفر صادق هکذا رایناه فی بعض المجامیع و در هر دو نسبت
خللها باعتبار علم نسب و علم احوال سلف پیداست بحیث لا یحل التقول الجازم فی ذلک و احوال ایشان

دو قسم ست جمعی که ثقات اند کم چیزی نوشته اند و غیر ثقات خوذ محالات ادعا میکنند و این فقیر از والد خود و ایشان از خلیفهٔ ابو القاسم اکبرآبادی بعض اشغال این طائفه اخذ کرده ست مثل شغل آینه و در قنوج دو سه چیزی ادعا می کنند که اصلا نقلی بآن وارد نشده نه صحیح و نه ضعیف مثل قبر جامی شریف زندنی و دندان مبارک آنحضرت صلعم در کتاب اخبار الاخیار ترجمه جامی شریف چرا باشد که ما فوق حضرت خواجه معین الدین قدس سره را ذکر نکرده انتهی کلامه در مناقب الاولیا گفته پدرش جامی ست شاه از خرد سالی طلب گار ... صحبت فقرا افتاد و روز ... نو ... با نواع ریاضات ... و بعده سند اخذ خرقه چنانکه گذشت ذکر نمود و گفت و ایضا طریقه اویسیه داشت از روحانیت پیغمبر صلعم نعمت یافت بعده ذکر خلفا او نام بنام کرده و جمعی کثیر را نشان داده و گفته در مکن پور ... و ... سال استقامت فرمود و در ... ساکن بهشت شد و در روایتی که در مدار الامرا است در ... از ین عالم رحلت فرمود تاریخ سنه اول ساکن بهشت ست و تاریخ سنه دوم آه افسوس شاه مدار و میگویند که تاریخ تولدش شاه کونین ست انتهی گویم در صحت جسد وی درون قبر مکن پور نیز نزد اهل علم و شعور سخنی ست مشهور بعضی هم در ینجا نشان میدهند و این قول عامه ست و خاصه در که میان صفا و مروه میگویند و علی کل حال از مدار یان این زمانه هیچ مپرس که بندهٔ گور اند سراپا مکر و زور والله اعلم

مولانا تقی الدین اودهی بغایت متقی بود کار او آن بود که کتاب اوراد ی داشت آنرا میگرفت و در آخر شب از خانه برون می آمد تمام روز در جای مشغول می بود چون پارهٔ از شب میگذشت بخانه می آمد گویند ابدال بر مولانا آمدند و گفتند که تو میان ما باشی گفت من بار زن و فرزند دارم با شما بیچان و مانان مرا صحبت بر نخواهد آمد

شیخ رفیع الدین پسر بزرگ شیخ نور ست بسی منکسر و صاحب حالت بود شیخ حسام مانکپوری گفته او میگفت الله که من از سگ بازار هم کمترم شیخ عبد الحق فرموده وقتی این حکایت بخدمت والد خود نقل کردم گفتند که در تمام عمر خود این کلمه را حسب حال خود یافته ام رح

شیخ انور پسر خرد شیخ نور ست بزرگ بود شیخ حسام الدین در مکتوبات نوشته که روزی او را پرسیدم عشق چه باشد فرمود مردمان که چشم فراز کرده می نگرند آن می بینند که دوست می آید یا خیال دوست یا پیام دوست و گرنه چشم از برای چه میکشایند انتهی و لنعم ما قیل

براه دیده دو رویه درختهای مژه ... نشانده ام که خیال تو راه گم نکند

میر سید اشرف سمنانی معروف باشرف جهانگیر از کاملان ست صاحب کرامات و حالات در سیاحت رفیق

علی همدانی بود عاقبت بجانب هندوستان افتاد و در حلقهٔ ارادت شیخ علاء الحق درآمد و خلافت عظمی از مخدوم جهانیان جهان گشت داد و او را بسیار مدح میکنند در حقائق و توحید سخنان از بس عالی افتاده و را مکتوبات مشتملبر تحقیقات غریبه قاضی شهاب الدین جونپوری از وی تحقیق مبحث ایمان فرعون که در فصوص اشارتی بدان واقع شده کرده بود و درین باب بوی مکتوبی نوشت قبر او در کچوچه از قریات جونپور ست بسی مقام بفیض ست در مکتوب مذکور قاضی را بر مشرب صوفیه تحریض نموده و نوشته که رتبهٔ این مشرب و وجه این نسب شمهٔ از کلام احمد غزالی دانسته شود که میفرماید من لم یکن له نصیب من هذا العلم اخاف علیه من سوء الخاتمة وادنی نصیب منه التصدیق والتسلیم لاهل التحقیق بعده نوشته که برآمدن از ورطهٔ دریای شرک خفی جز بدستگیری این عقیده امکان ندارد انتهی لیکن اهل علم را درین سخن که گفته و نوشته نظری هست

شیخ قاسم اودهی دهلوی مرید شیخ فتح الله ست که از علماء دهلی بود وی رساله دارد مسمی بآداب السالکین در وی مینویسد درویشان مصلی و تسبیح و شانه و عصا و مقراض و سوزن و ابریق و کاسه و نمکدان و طشت و آفتابه و کفش و نعلین که بمریدان و یاران میدهند هر یکی دلالت دارد بر معنی بعده این معانی را بیان کرده که در اخبار الاخیار منقول ست

مسعود بک از اقربای سلطان فیروز ست نام اصلی او شیرخان بود مدتی در لباس دولتمندان ماند ناگاه جذبه از جذبات حق گریبان گیر حال او شد و مرید شیخ رکن الدین گردید بغایت حالت سکر داشت شیخ دهلوی میگوید وی از مستان بادهٔ وحدت و خم شکنان خمخانهٔ حقیقت ست سخن مستانه میگوید در سلسلهٔ چشتیه هیچکس اینچنین اسرار حقیقت را فاش نگفته و مستی نکرده که او کرده اشک او بحدی گرم بود که اگر بر دست یکی می افتاد میسوخت تصانیف بسیار دارد و اکثر نظم و نثر و را جواب گفته تمهیدات و مرآة العارفین تالیف اوست در لادو سرای قریب مقام خواجه قطب الدین بسیار مجردانه و غریبانه خفته ست در مرآة میگوید لسان وقت ناطق ست و عین غیب شاهد ما غائبان حاضریم حاضران غائب از آن رو که ما ناایم پیدا ناایم و از آن روی که ما ناایم هیولاایم اگر کشف رموز غیب جوئی ما را ما نگوئی این حروف ست که ظروف اسرار ست و نقاطی ست که نکاتش اسرار ست بیاضی ست که در چشم دل سودا ریزد و سواد ویست که در دماغ جان سودا انگیزد نوریست دیده افروز ناریست پرده سوز با شجر اخضر طوریم که نار نمائی آن نوریم نورش بر ما تافته و ظلمت از ما شتافته و ما را جا یافته بما از ما میگوید و شما را بی شما میجوید الی آخره شیخ دهلوی گوید همین فقرات در دلالت بر فضل و کمال او کافی ست در آنمقدار معارف که درین کتاب ذکر کرده در کتب دیگر نیست

سید یداللہ نبیرہ و خلیفہ گیسو دراز ست مشرب عشق و محبت بر وی غالب بود وی را با زنی محبتی واقع شدہ مدتی پنہان داشت آخر آن زن را در حبالہ عقد خود آورد وقت جلوہ ہنگام سحر نظر سید بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آہی برکشید و جان بحق تسلیم کرد عروس در محفہ نشست وا و را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شدہ بود ہر دو را پہلوی یکدیگر در قبر کردند رحمہما اللہ تعالے

کشتۂ کہ عشق دارد نگذارد ت بدینسان   بجنازہ گرنیائی بمزار خواہے آمد

شیخ پیارہ مرید سید یداللہ ست و تربیت از گیسو دراز یافتہ وی در اول کہ بخدمت میر سید پر سید درویش جای عاشق بودہ او حجاب کرد و گفت بندہ برای عشق آموختن بخدمت رسیدہ ست من عشق چہ دانم کہ چہ باشد فرمود مقصود امتحان حال و دانستن کیفیت مشرب تست اگر درین باب واقعہ افتادہ ست بگو وی عرضہ نمود کہ من وقتی برہندو زنی نگران بودم و ہیچ حیلۂ وصال او دست نداد وی زنار بستم و بہ بتخانہ کہ او بپرستش می آمد رفتم تا او را بہ بینم سید او را در کنار گرفت و گفت عالی ہمتی چون تو دیگر کجا یابم کہ او را طریق محبت خدا بیاموزم این کار عالی ہمتان ست عزیز تر از ایمان دیگر چہ چیز خواہد بود آنرا صرف راہ محبت کردی اکنون ترا عشق حقیقی در آموزم پس او را چلہا فرمود و قابل انعکاس معرفت گردانید و رسید بجائیکہ رسید ولنعم ماقیل ؎

دلیل عشق حقیقی ست عشقہای مجاز   کہ آفتاب رسد شبنم از نظارۂ گل

شیخ جلال گجراتی مرید شیخ پیارہ ست از کاملان وقت و صاحب کرامت بود و مرتبہ عظیم و شانی رفیع داشت در گور و بنگالہ بر تخت نشستی و حکم کردی چنانچہ پادشاہان نشینند و حکم کنند شاہ گور از جہت توہم و دغدغہ کہ بقول غرض گویان بخاطر او راہ یافت وی را شہید کرد قاتلان چون در خانقاہ او در آمدند و بنیاد خونریزی کردند بر ہر مریدی کہ شمشیر میزدند شیخ یا قہار یا قہار میفرمود چون تیغ بر وی زدند فرمود یا رحمن و ہمین کلمہ جان بحق تسلیم کرد چنین گویند سر او بر زمین افتادہ بود و اللہ اللہ میگفت

شیخ محمد ملاوہ او را مصباح العاشقین گویند بصحبت شیخ جلال گجراتی رسید و نسبت عشق و محبت درست کرد شیخی کامل و صحیح الحال بود و مولع بود بوجد و سماع یکبار قوالی بحضور او چیزی میگفت مشتمل حالت بعد و فراق شیخ را حال بجدی کشید کہ نزدیک بانزہاق روح رسید شخصی کہ بر حال او اطلاع داشت قوال را فرمود تا چیزی دیگر گوید کہ مخبر از حالت قرب و وصال بود بمجرد شنیدن آن یکی تازگی و فرحت و شیخ پیدا شد گویا از سر نو جانی در قالب او ریختند ؎

شان المحب عجیب فی صبابته | الهجر یقتله والوصل یحییه
گه بلطفم می نوازد گه بنازم میکشد | زنده میسازد مرا آن شوخ و بازم میکشد
الوصل یحیی والفراق یمیت | فما زلت فی العشق حیا ومیتا
چشمت کشد ولبت دهد جان | مرگ آید و درمیان نگنجد ؛
چشمت بغمزه لب بشکر زنده میکند | تفسیر آیت خلق الموت والحیاة

وی روزی در سماع بود و تواجد مینمود رائی از رایان آن دیار گذر کرد و بقصد تماشا چون نظرش بر جمال شیخ افتاد بیهوش شد و هندوانی که با وی بودند گفت بگیرید ورنه رفتم او را از ان مجلس کشیده بدر بردند بعد از زمانی که بحال خود آمد کیفیت حال را از وی پرسیدند گفت این مسلمان خدا را در کنار گرفته میگردد اگر نه مرا بیرون کشیدندی بجانب او رفته بودم و در پای او افتاده و در دین او در آمده ؎

عاشق گردد هر که بکویت گذرد | آری از در و بام تو میبارد عشق

وفات او در سنه ۹ بوده قبر او در ملاوه ست که قصبه ایست از قنوج جد پدری شیخ عبد الحق دهلوی سعد الله رح مرید او بود و عم کلان شیخ رزق الله متخلص بمشتاقی نیز از مریدان اوست در هر دو معنی درد و محبت و ذوق و شوق با وجود کبر سن همچنان تازه بود ع من اگر پیر شدم عشق جوان ست هنوز ؛ و درین نزدیکی قصبهٔ ملاوه بوجود شیخ فضل الرحمن تذکار آن زمان ست ایشان مرید شاه آفاق دهلوی اند و امروز سن شریف نزدیک بهشتاد سال رسیده اما ذوق و محبت و درد همچنان تازه ست که کسی را در اول نشو و نما باشد والد بزرگوار رح را بوی عنایتی بود و این بنده را نیز با او دوستی و راه و رسم کتابت ست بیشتر وقت شریف او در تلاوت قرآن و تصحیح آن و مطالعه کتب حدیث میگذرد و در زهد و عبادت و شب بیداری و قطع طمع از خلق و صبر بر مصائب و دوام حضور و کشف قبور و استقامت احوال یگانهٔ این روزگار ست کسیکه بصحبت ایشان میرسید دست بدست ایشان میدهد رنگی از رنگهای این پیر نورانی در وی میگیرد حق تعالی در عمر و وقت ایشان برکت بخشد و برکت ایشان را شامل اهل این روزگار گرداند

شیخ ابو الفتح جونپوری مرید و شاگرد جد خود ست قاضی عبد المقتدر دانشمند بود و بدوام درس و افاده مشغول فصیح بود بزبان عربی قصائد و بزبان فارسی نیز شعری دارد او را با قاضی شهاب الدین در اصول کلامیه و فروع فقهیه بحثها بود خصوصا در زباد که از گربه بشکین چکیده شیخ آنرا نجس میگفت و قاضی بطهارت او میرفت گویم ظاهر قضا درین قدر با قاضی ست شیخ عبد الحق گفته بر شیخ طریقه موالی از طعن و تشنیع خصم غالب بود و تحمل که در ایام بحث بسبب بعضی از عوارض

عارض شده باشد یا در انجا نیتی نیز درست بهم داده و الله اعلم گویند در خانهٔ وی زر بسیار دیده بود شیخ در دهلی بود در واقعه امیر تیمور با بعضی دیگر از اکابر شهر بجونپور رفت قاضی همدران واقعه از دهلی بدانجا رفته وفات او در ۸۰۰ بوده رح

شیخ تقی در کره مانکپور بود و حال آنک بود حق تعالی او را التقوی و برکت و کرامت عطا فرموده نام او در مرقع هوام گویند بسیار موثرست خصوصا در دفع زهر مار لکن چه خوش بودی اگر استعانت بغیر خدا شرک نبودی یاد دارم که سلطان دمشق بغزو بر آمده بود شیخ الاسلام ابن تیمیه قدس سره نیز دران لشکر تشریف داشت چون نوبت حمله بر مخالفان آمد سلطان حمله براورد و گفت یا خالد بن الولید شیخ الاسلام بانگ بر زد که چه میگوئی بگو ایاک نعبد و ایاک نستعین بگفت و به لشکر دشمن ریخت حق تعالی فتح نمایان روزی گردانید سبحان الله و بحمده عجب بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا

شیخ عبدالله شطاری از اولاد شیخ شهاب الدین سهروردی ست سلسلهٔ شطاریه بر پا کرده اوست سطوت ظاهر و شوکت باطن داشت مرشد وقت خود بود گویند وی نقاره میزد و ندا در میداد که طالبی هست که بیاید تا او را بخدا راه نمایم چون در مجلس می نشست هر سو نگاه میکرد و میگفت که اینجا تجنیس است که عبارت از طالب علمان پر شیب بی اعتقاد باشد نباشد تا سخن خدا گفته شود رسالهٔ او در طریق شطاریه مشهور ست قبر او در قلعهٔ مندوست رح

شیخ حسام الدین مانکپوری مرید و خلیفه شیخ نور ست از اعیان مشایخ وقت خود بود عالم بود بعلم شریعت و طریقت او را ملفوظات ست رفیق العارفین نام که بعضی از مریدان او جمع کرده اند در انجا می نویسد فرمان شد سالک اندر عاشق گردد و از فکر عارف فرمان شد فیض الهی ناگاه رسد و لکن بر دل آگاه رسد پس سالک منتظر می باید تا از پردهٔ غیب چه گشاید فرمان شد فراق کجاست یا اوست یا نور اوست یا پرتو نور اوست فرمان شد که اگر کسی بمقام قطبیت برسد هم می باید که تلاوت قرآن ترک نکند لا اقل یک پاره هر روز بخواند فرمان شد درویش را چهار چیز می باید درست دو شکسته دین درست یقین درست پای شکسته دل شکسته فرمان شد الطمع مرض والسوال سکرات والمنع موت فرمان شد دنیا همچو سایه ست و آخرت همچو آفتاب هر چند کسی جانب سایه رود گرفتن نیاید و چون سوی آفتاب رسد سایهٔ خود برابر او روان شود فرمان شد که چنان شیرین نشوید که مگسان بلیسند فرمان شد آمیخته همه کس باش آویخته کس مباش جدش مولانا جلال الدین و فرزندش مولانا خواجه هر دو دانشمند بزرگ و عالم و عابد و صاحب ورع و متقی بودند ترجمهٔ ایشان در اخبار الاخیار ست

مولانا شیخن حافظ کنج نشین بود در مانکپور بسیاری خلق بوی رجوع داشت اگر مزارعی پیش او آمدی پرسیدی ستوران تو نغز اند و کشت تو نیک ست شیخ حسام الدین گفت این چه می پرسید فرمود این را از سلوک چه خبر و از

علم چه فهم از پرسیدن این چیزها دل او خوش میشود و در خانهٔ خویش فخر میکند که مخدوم چنین گفت و چنین پرسید ؎

شیخ علی پیرو بن شیخ احمد مهائمی از قوم نوایت ست و اینقوم در ولایت دکن معروف ست طبری در تاریخ خود گوید نائیة طائفه ایست از قریش که از ترس حجاج بن یوسف ثقفی از مدینهٔ منوره برآمده خود را بساحل بحر هند رسانیدند و دران سرزمین توطن برگرفتند مهایم بروزن عظائم یکی از بنادر گجرات احمد آباد ست شیخ علی نحریر زمان و صاحب ذوق و عرفان بود در ولایت گجرات بود از علما صوفیه موحد ست مثبت توحید وجودی و پیرو شیخ محی الدین بن عربی عالم بود بعلوم ظاهر و باطن تفسیر رحمانی که بصفت ایجاز و تدقیق موصوف ست و تفسیر را بقرآن امتزاج داده از وست این تفسیر درین نزدیکی بهمت مدار المهام این ریاست شیخ محمد جمال الدین خان دهلوی که خسر کاتب حروف باشند در مصر قاهره مطبوع گشته و از نظر این بنده عاجز گذشته بسیار خوب تفسیر ست و زوارف شرح عوارف نیز از وست شرحی دارد بر فصوص که دران در تطبیق ظاهر و باطن کوشیده و رساله دارد مسمی بادلة التوحید بغایت موجز و منقح درین رساله در تحریر دلائل عقلیه و براهین قطعیه و ازاله شکوک و اماطه شبهات سخن را بغایت تدقیق ادا نموده و در اول رساله بعضی آیات و احادیث که اشارتی بآن مطلب عالی دارند ایراد فرموده میگوید هذه ادلة التوحید تزیح عن افئدة المنکرین ظلمات التردید اذا لم یغشهم رین ریب التقلید وهی من القرآن المجید فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون ونحن اقرب الیه من حبل الورید وهو معکم اینما کنتم وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی وکل شیء هالك الا وجهه وکل من علیها فان ویبقی وجه ربك ذو الجلال والاکرام الله نور السموات والارض الآیه ومن الاخبار النبویة اصدق کلمة قالتها العرب ع الا کل شیء ما خلا الله باطل ولا یزال العبد یتقرب الیّ بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به والذی نفس محمد بیده لو دلیتم بحبل لهبط علی الله الی غیر ذلك من الآیات والاخبار والجمهور اولوها فرارا من الشبهات در ۸۳۵ه متوجه عالم قدس گردید

قاضی شهاب الدین بن شمس الدین بن عمر الزاولی روح الله روحه عمده دانشمندان هندست و شهره بلاد عرب و عجم مولدا و دولت آباد دهلی ست و شهرت وی مغنی ست از شرح اوصاف او اگرچه در زمان او دانشمندان

بوده‌اند که استاذه و شرکاء او بودند اما شهرت و قبولی که حق تعالی او را اعطا کرد هیچکس را از اهل زمان او نکرد
دانش رسمی نزد مولانا خواجگی و قاضی عبد المقتدر اندوخت و چراغ امتیاز در انجمن اقران برافروخت ایامی که رایات
تیموریه جانب دهلی حرکت کرد قاضی در رکاب استاد خود مولانا خواجگی طریق مهاجرت از دهلی پیمود مولانا در کالپی
رحل اقامت افگند و قاضی جانب جونپور رفت سلطان ابراهیم شرقی مقدم او را مغتنم دانسته لوازم قدرشناسی
افزون از وصف بجا آورد و بخطاب ملک العلماء بلند آوازه ساخت عرق حسد ابنای جنس در جنبش آمد قاضی
شکایت حساد بمولانا خواجگی نوشت مولانا این دو بیت سعدی شیرازی در جواب قلمی فرمود ع

ای بیش از آنکه در قلم آید ثنای تو — واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو
ای در بقای عمر تو نفع جهانیان — باقی مباد آنکه نخواهد بقای تو

گویند اندک زمانی جماعه حساد فائق گشتند حواشی کافیه در ارشاد نحو که در متن آن بفن تعبیر التزام نموده
و بدیع البیان در علم بلاغت که در آن مقید بسجع شده و تفسیر بحر مواج از تصنیفات اوست در تفسیر نیز از برای سجع تکلفی کرده
شیخ دهلوی گوید قابل اختصار و تنقیح و تهذیب است و در عربی و فارسی رسائل دیگر نیز دارد وفات رحمه فی سنه ۸۴۹
قبر او در جونپور است رساله دارد مسمی بمناقب السادات در آنجا در اعتقاد و محبت با اهل بیت نبوت سلام الله
علیهم اجمعین داده شیخ گفته سرمایه سعادت و موجب نجات وی در آخرت آن خواهد بود ان شاء الله تعالی
بعده باعث تصنیف آن رساله ذکر کرده ان شئت الاطلاع علیها فارجع الی اخبار الاخیار

خواجه حسین ناگوری از اولاد شیخ حمید الدین است بسیار بزرگ بود جامع میان شریعت و طریقت و حقیقت
ذوقی بکمال داشت و عشقی بتمام و علمی وافر و موصوف بود بغایت زهد و تقوی مرید شیخ کبیر است که صاحب مقام
و مولف کتاب دهن شرح ضوء بود وی را تفسیر است مسمی بنور النبی هر جزوی از قرآن مجلدی جدا نوشته است
و حل تراکیب و بیان معنی قرآن از آنچه در تفسیر ها می باشد بتفصیل و تسهیل هر چه تمامتر بیان فرموده بغایت متورع
بود محبت حضرت سید کائنات صلعم هر چه او را بود از خانه و چاه و باغ همه را از تقریب نسبت بآنحضرت صلعم کرده
وقف نموده بود عرابه را خود میراند و گاوان عرابه را هم خود نگاه میداشت و خدمت میکرد و بغایت جامه کهن
درشت می پوشید شیخ عبد الحق دهلوی گفته فقیر آن جامها را زیارت کرده است هر سه جامه دستار و پیراهن
و ازار از یک جنس پارچه بود از آنچه ذراعی بیک فلس هم نیرزد انتهی گویم گویا تفسیر بود از برای حدیث
الا ان البذاذة من الایمان رواه

شیخ احمد از اولاد محمد شیبانی صاحب امام اعظم ست بزرگ بود جامع علوم شریعت و طریقت و ورع و تقوی و ذوق و حالت در امر معروف و نهی عن المنکر جانباز بود و اهل دنیا پیش او قدر نبود مجلس او مشابه مجلس سفیان ثوری بود وی شاگرد و مرید شیخ حسین ناگوری ست شیر وار در مجلس نشستی و تا قال الله و قال الرسول هیبت و عظمت تمام گفتی چنانکه زهره ملوک آب شدی و گفتی با ما ذات سخن بشریعت نباید کرد با ایشان سخن بجبروت باید کرد روزی العدین مجذوب آمد گفت احمد ترا آسمان میطلبند پیش پیر خود برو او خود نیز در همان شب مثل این چیزی دیده بود همان ساعت متوجه ناگور شد و از دار فنا بدار بقا رحلت کرد در حالت سکرات بعد از آنکه اندک افاقت دست داد دست بر آوردی و تکبیر تحریمه گفتی و بیخود شدی در همین حال الله اکبر گویان جان بحق تسلیم کرد و در سنه ۹۲۷ در پایان پیر خویش جای یافت در اخبار الاخیار از احوال وی حکایاتی ذکر کرده که از قبیل بدعات صوفیه ست حسن ظن آنست که از باب شطح و سکر بود بلکه خود آن حرکات دلیل است بر بیخودی او والله اعلم

شیخ حمزه دهر سعد از اولاد شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا ست و دهر سعد قصبه ایست سه کروهی نارنول پیری عظیم البرکت و النعمت و کرامت معمر الاوقات بود و کبیر السن از زمان سلطان بهلول تا زمان اسلام شاه باقی بود وی گفته دنیا مثل آتش ست همانقدر لابد ست که از وی چیزی پخته خورند و در وقت سرما گرم شوند چون زیاده شود بسوزد و هلاک کند در نماز شام بود دو رکعت تمام کرده در رکعت سوم جان بحق سپرد رحمه الله این ماجرا در سنه ۹۵۷ رو داد

شیخ احمد عبد الحق مرید شیخ جلال پانی پتی ست درویش صاحب کرامات و خوارق عادات و ذوق و شوق و سکر و حالت و فقر و تجرید بود و جذبه قوی داشت مولد و مقام و مرقد او ردولی ست استاذ او را علم نحو هم می آموخت وی نمیخواند و میگفت مرا علم معرفت حق بیاموزید برادر او خواست که او را تنبیه کند چون آگاه شد پیش آن جماعه رفت و گفت که من نخیزم مراد من نیز همین بود وقتی در مسافرت در مسجدی در آمد شب جمعه بود مسلمانان آن محله اذان میگفتند پرسید مقصود از تکرار اذان چیست گفتند شنیده ایم که اگر شب جمعه هفت اذان گویند تمام هفته خدا تعالی بلا از ان شهر دور دارد تو نیز بگو گفت مراد من در این کار نیست دست نمیدهد زیرا که هر بنده که خدا را از جهت نیکی پرستد و از بلا او بگریزد آن بنده بنده خود باشد نه بنده خدا محرر سطور گوید و حقه موافق ست این مضمون کریمه و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمان به وان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة ذلک هو الخسران المبین وی گفته منصور بچه بود طاقت نیاورد و اسرار

بیرون زد و بعضی مردانند که دریا با فرو می برند و آروغ نمی آرند وی میگفت نظامی شاعر ناقص بود که گفته

صحبت نیکان ز جهان دور شد | خوان عسل خانهٔ زنبور شد

زیرا که صحبت مصطفی صلعم چنانکه صحابه را بود همچنان ارباب حال وحمیان ذوالجلال را اکنون هست

در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست | می بینمت عیان و دعا میفرستمت

در زمان سلطان ابراهیم شرقی در ۸۳۵ه از دنیا برفت

شیخ جمال گوجری مرید احمد عبدالحق ست دران ایام که شیخ او در راه او دو سگ ماده همراه داشت وی بچهٔ زنانیه شیخ میرزا بی ولادت او کرد و همه اعیان و اکابر و امرا شهر را مهمان ساخت روز دیگر شیخ جمال شکایت کرد که شما چنانکه خواندید ما را نطلبید گفت جمال میرزا بی سگ بود سگان را طلبیدم که الدنیا جیفة وطالبها کلاب تو از جملهٔ آدمیانی ترا چون طلبم

شیخ بختیار غلام جوهر فروشی بود مرید احمد عبدالحق شد و رسید بجائیکه رسید شیخ ناخوانده بود اما بعلم معرفت عالم بود هرچه گفتی از کتاب الله و سنت رسول الله بیرون نگفتی وی را شهوت جماع بکمال بود و در قضاء آن بیطاقت روزی با زن خود میخواست که مجامعت کند در اثنا آن بود که دخول کند شیخ او را طلبید فی الحال زن را بجای خود بگذاشت و جامه برگرفت و بخدمت پیر شتافت شیخ عبدالحق دهلوی میفرماید شاید که این طلب از جهت امتحان او بود تا در آن وقت مطاوعت کند یا نه انتهی کریم نسائی صاحب سخن نیز شبق داشت و مولع بود بکثرت جماع و درین کار اگر بطریق حلال بود انکاری در میان نیست بلکه مفید طالب در سالک بعمارت زیرا که از ان تخلیه ادعیه کبر و منی میشود حبب الی من دنیاکم الطیب والنساء وقرة عینی فی الصلوة

شاه نور بزرگ بود صاحب کشف در اول قصار بود ناگاهان شاه داود به سر وقت او رسید و قوت استعداد او را معاینه کرد گفت بابا تا کی چوب را بر چوب بزنی کار دیگر کن وی طریق ریاضت پیش گرفت و بکمال حال رسید

مصلحت دید من آنست که یاران همه کار | بگذارند و سر طرهٔ یاری گیرند

شاه پیرک که در انباله بود خلیفهٔ اوست

شیخ سعدالدین خیرآبادی مرید شیخ میناست بزرگ بود حافظ حدود شریعت و آداب طریقت حصور بود بر طریقهٔ پیر خود مولع بود بوجد و سماع در علم فقه و اصول و نحو تالیفها دارد بر رسالهٔ مکیه شرح نوشته ست مسمی بمجمع السلوک بسی از ملفوظات و حالات شیخ خود را در وی درج کرده در وقتی که از وی نقل میکنند میگوید

قال شیخی شیخ مینا ادامه الله فینا

شیخ حسن بن طاہر در ۹ سالگی کلام الله را حفظ کرد و در ہژده سالگی اکثر کتب متداوله را تحصیل نمود و ازان عمر مشغول بحق گشت و در بست و پنج سالگی درویشی را بکمال رسانید و مرید راجی سید حامد شاه گردید و خرقهٔ خلافت و کمال الحق خطاب یافت سید حامد شاه میفرمود اگر فردای قیامت بپرسند که بدرگاه عالم پناه ما چه تحفه آوردی گویم فرزندی مثل شیخ حسن و اکثر میفرمود شیخ حسن حجت موجه ماست عالم بود و عارف برادر سلطان سکندر بودی که ہوای سلطنت در سر داشت مرید او بود روزی ہمدرین خیال بخدمت او آمد والتماس نمود که فاتحه بخوانید تا مرا سلطنت دہلی نصیب گردد شیخ او را ازین سودا باز داشت و گفت حق سبحانه وتعالی بحکمت خویش ترقی کی خواسته است تو در انجا معارضه مکن تو مطیع او باش قبر او در بدیع منزل دہلی ست و آن برجی ست از حصار بنا کرده سلطان تغلق بتغییر السنه آنرا بجی مندل گویند روزی قوال این رباعی سرائید

ای ساقی ازان می که دل و دین منست	پر کن قدحی که جان شیرین منست
گرہست شراب خوردن آئین کسے	معشوقه بجام خوردن آئین منست

شیخ را ذوقی غریب دست داد سه روز متصل بی اکل و شرب وجدی کرد روز سوم در ہمان غلبه شوق جان شیرین بجهان آفرین سپرد وفات او روز جمعه ۹ شنه بوده از مصنفات او مفتاح الفیض متضمن شصت و سه رساله ست او را رسائل دیگر ست در طریق سلوک وعلم توحید و در جواب سوالی نوشته سلوک در لغت رفتن ست و رفتن حسی انتقال ست از مکانی بمکانی و درین محل از سلوک رفتن معنوی و انتقال معنوی مراد ست واین ادر مرتبه نفس تزکیه می نامند و در مرتبه قلب تصفیه و در مرتبه روح تکلیه الخ شیخ دہلوی درین محل از مهمات قطب عالم نقل آورده که شریعت کمر بندگی در میان بستن ست و طریقت از خود رستن و حقیقت بدوست پیوستن دیگر شریعت فرمانبرداری ست طریقت از غیر بیزاری حقیقت با دوست برخورداری دیگر شریعت غناست و طریقت فنا و حقیقت بقا و جذبه عبارت ست از رحمت خاص که اتیناه رحمة من عندنا عبارت ازان ست و دعای مصطفی صلعم اللهم انی اسالك رحمة من عندك تهدی بها قلبی مبنی برآنست والیه اشار صلعم فی

قوله انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن

درین دیار ازان سرخوشم که گاه گاہے	نسیم بوئی تو ام زین دیار مے آید

این اشارتیست بتجلی دائم و فیض حق و جذبه حق و وصول بحق عبارت ست از انقطاع و تبرا از پندار خودی و دوئی

وارتفاع جہل وعلم بوجود مطلق واللہ اعلم

شیخ بہاء الدین بن ابراہیم شطاری صاحب حالات وجامع برکات وکرامات بود وقادری بود ومشرب شطار داشت او را رسالہ ایست درین باب دروی گفتہ الطرق الی اللہ بعدد انفاس الخلق او را حال استشمام روائح طیبہ چنان ذوق وحالت دست دادی کہ نزدیک بانزہاق روح بودی گویند شخصی درحالت نقاہت غالیہ پیش او آورد بہمران ذوق وصال یافت وکان ذلک فی سنہ ۹۲۱

مخدوم عماد الدین غوری از مشایخ دیار نارنول است مردی بزرگ بود وکمال اتباع داشت ہیچ سنتی از سنن سید المرسلین صلعم ترک نمیکرد وفقر وفقرا را بسیار دوست میداشت مخدوم از اولاد آن مولانا عماد است کہ در زمان محمد تغلق بود میگویند وی در ایام عز وسلطنت خود گفتہ بود کہ فیض خدا منقطع نیست چرا باید کہ فیض نبوت منقطع شود اگر کسی حالا دعوی پیغمبری کند ومعجزہ نماید تصدیق میکنم یا نہ مولانا عماد بر فور گفت کہ گہ بخورد چہ میگوئی تغلق حکم کرد کہ او را ذبح کنند وزبانش برآوردند

مولانا بہاء الدین جامع بود میان علوم رسمی وحقیقی ودنیوی وورع او خیلی زیادت بر قدر احتیاج نخستین نکرد مرید شیخ کبیر نبیرہ مخدوم جہانیان است وپیش مولانا بہاء الدین کہ شاگرد سید شریف جرجانی بود تلمذ کردہ واز ملتان برآمدہ در نتہور وبیانہ گذرانیدہ بدہلی آمد حسن کبیر داشت بدلعات عراقی حواشی نوشتہ کہ بجمیع معانی آن وافی وکافی است ورسالہ دیگر دارد مسمی بمفتاح الاسرار اکثر آن بعینہ منقول از رسائل شیخ عزیز نسفی است در سنہ ۰۹۱ بگذشت در مفتاح بحث خلق ارواح قبل از اجساد یا بعد از آن ومقام روح پیغمبر صلعم ومعنی شفاعت وآنکہ دوزخ زیر فلک قمر است ذکر کردہ طرفی از آن در اخبار الاخیار نقل نمودہ درج

شیخ عبد الصمد بیابانی پسر مولانا بہاء الدین است از زہاد وقت بود بغایت تجرید داشت تزوج کرد چون مانع حضور وقت وفراغ عبادت دید باختیار از وی مفارقت کرد گویند وی در سخن ترک اضافت بخود کردی بہ جای متکلم بصیغہ غائب گفتی خواہد آمد خواہد رفت ونگفتی خواہم آمد خواہم رفت کہ در کتب حدیث اہل حدیث نیز ہمچنین کردہ اند چنانکہ ترمذی میگوید قال ابو عیسی وبخاری میگوید قال ابو عبد اللہ وہکذا بادشاہ عہد او قومی را اسیر کردہ بود در آن میان جماعۃ از سادات نیز اسیر شدہ بودند وی رفت وبپادشاہ گفت کہ سادات را بگذار او قبول نکرد وی گفت حرام باد سکونت در شہری کہ تو بادشاہ آن شہر باشی بعد از آن بسند ورفت بادشاہ آنجا چیزی پیشکش نمود نپذیرفت وگفت مرا بہما کار نیست بحاکم فلان دہ فرمان دہ کہ در فلان بیابان مرا جا دہد وتشویش وظلم نکند ہم در بعضی

قریات سند و مقام کرد قبر او هم در انجاست رح

سید کبیر الدین حسن سیاحت بسیار کرده بعده در اُچه سکونت کرد گویند صد و هشتاد سال عمر داشت از وی خوارق عادات بوجود می آمد اشهر آنها اخراج کفار بود از کفر بسوی اسلام هیچ کافر را بعد از عرض کردن او اسلام را بر وی طاقت نماندی و در قبول اسلام بی اختیار شدی جماعه جماعه کفار می آمدند و مسلمان می شدند در حدیث شریف ست لان یهدی الله بك رجلا خیر لك من حمر النعم وفاتش در ۹۶ در اُچه بوده هما نجا آسوده

شیخ حسام الدین متقی ملتانی عالم بود و زاهد از پایهٔ فاتقوا الله ما استطعتم بمرتبهٔ فاتقوا الله حق تقاته رسیده در لقمه بغایت احتیاط نمودی و در زمین خراجی خراج میداد همبرین حالت از عالم رفت شیخ علی متقی سلکے در اوائل بصحبت او رسیده و تعلم نموده و نسبت ورع و تقوی حاصل فرموده گویند وی در سایهٔ دیوار مقبرهٔ شیخ بها الدین زکریا نایستادی که آنرا از وجه بیت المال ساخته اند و حق مسلمانان بر وی صرف شده پس انتفاع و استمتاع بدان درست نباشد رح و این بدان ماند که امام اعظم رضی الله عنه زیر سایهٔ دیوار قرضخواه ننشستی

شیخ عبد الوهاب بخاری از اولاد سید جلال بخاری ست بزرگ بود موصوف بعلم و عمل و حال و محبت وی از سید صدر الدین بخاری که پیر و استاد و صهر او بود شنید که گفت دو نعمت در عالم بالفعل موجود ست که فوق جمیع نعمتهاست لکن مردم قدر آن نعمت انی نشناسند و بدان پی نمی برند و از تحصیل آنها غافلند یکی آنکه وجود مبارک پیغمبر صلعم بصفت حیات در مدینه موجود ست و مردم این سعادت را در نمی یابند دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار و وی سبحانه جل اسمه بدان متکلم ست و خلق از ان غافلند وی مجرد شنیدن این کلام از پیش پیر برخاست و عزیمت زیارت مدینه درخواست و براه خشکی بشتافت و این سعادت دریافته بوطن اصلی عود نمود بنده عاجز میگوید که اگر حضرت پیر رح چنین سفر مود که یکی کلام مجید ست و دیگر سنت آنحضرت صلعم در کتب حدیث خوشتر مینمود زیرا که نفع دو او بین سنت شامل هر عامی و خاصی ست و فائدهٔ زیارت اگر فرض کنند جز مردم خواص دیگر عامه را بالیقین نخواهد بود و بالجمله شیخ در عهد سلطان سکندر لودهی بدهلی آمد و سکندر را بوی اعتقاد پیدا شد و باز از دهلی قصد حرمین بعین کرد و مکرر باین سعادت عظمی رسید و بشارتها از انجا یافته باین جدود عود نمود لفظ شیخ حاجی همعدد سال وفات اوست که در ۹۳۲ بوده وی را تفسیریست که اکثر قرآن بلکه تمام آنرا ارجاع بنعت پیغمبر صلعم و ذکر او کرده و بسیاری از دقائق عشق و اسرار محبت در انجا درج نموده شیخ عبد الحق دهلوی رح میگوید غالباً وقوع آن در غلبهٔ حال و استغراق وقت بوده ست و بدان جهت در بعضی مواضع جانب ظاهر لفظ و عبارت نامرعی مانده بعده شیخ سخنی چند از وی انتخاب زده

ذکر کرده ست تا کیفیت غرائب بیان آن کتاب منکشف گردد و گفته که میان شروع و اتمام این تفسیر شش ماه بود

شیخ جلال شیرازی مرید شیخ محمد نوربخش ست که بر گلشن راز شرح دارد در زمان سلطان سکندر از مکهٔ معظمه تشریف آورد و سکونت کرد عارف بود و صاحب حالت و اهل مشرب حلیهٔ نیک نورانی داشت جگر گوشهٔ خود را بشیخ عبد الله بن حاجی عبد الوهاب مذکور داد وی گفته وقتی در حرم شریف از درویشی سخنی شنیدم که نه موافق ظاهر شریعت بود خواستم که او را بگیرم و تعزیر کنم وی بر بالای کوه بر آمد و من دنبال او کردم برگشت و بجانب من دید این بیت بخواند

دست تا پیدا گریبان میکشد من پی دست و گریبان میروم

این بیت در من اثر کرد و بیهوش افتادم و از خود خبر نداشتم وفات او در سنه ۹۲۴ بوده قبر او هم در جوار شیخ حاجی ست

شاه احمد شرعی ترک دانشمند متبحر بود و درویشی کامل در چندیری توطن داشت و کبیر السن بود در جواب ابیات صاحب کشاف که در طعن اهل سنت و جماعت دارد

وجماعة سموا هواهم سنة وجماعة حمر لعمري موكفه

قد شبهوه بخلقه فتخوفوا شنع الورى فتستروا بالبلكفه

چنین گفته

عجبا لقوم ظالمين تلقبوا بالعدل ما فيهم لعمري معرفه

قد جاءهم من حيث لا يدرونه تعطيل ذات الله مع نفي الصفه

در سنه ۹۲۶ از دنیا رفت در علم و عمل و دعوت آیتی بود هر جمعه پادشاه را بخود میکشید و تعظیم مسلمانان می آورد

شیخ عبد الغفور اعظم پوری خلیفهٔ شیخ عبد القدوس ست صاحب افغات و کرامات بود گویند وی حضرت سید کائنات را صلعم در خواب دید آنحضرت صلعم این صیغهٔ صلوة را بوی تلقین نمود اللهم صل علی محمد و آله بعدد اسمائک الحسنى

شیخ عبد القدوس صاحب علم و ذوق و حالات و حلاوت و وجد و سماع بود اگرچه بظاهر دست بیعت از شیخ محمد گرفته ست ولی معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق بود او را کتابی ست مسمی بانوار العیون در فصل اول آن مناقب شیخ احمد نوشته و در رسالهٔ قدسیه در معنی گرسنگی سخنی خوب و تقریری مرغوب نوشته که در اخبار الاخیار مرقوم ست در آخر آن میگوید گرسنگی را سه مقام ست اول را آتش گرسنگی خوانند که غذای آن آب و طعام ست دوم را آتش درد و محبت و عشق خوانند که غذای آن خون جگر و خاشاک غیر ست سوم را آتش محبوب و معشوق خوانند که غذای آن حسن و جمال و اوصاف کمال ست ان الله جميل يحب الجمال

تو هم در آینه حیران حسن خویشتنی　　　زمانه ایست که هر کس بخود گرفتارست

شیخ ادهن دهلوی جد مادری شیخ عبد الحق دهلوی ست نام اصلی ایشان زین العابدین ست دانشمند کامل و متورع و متعبد و در غایت خشوع و انکسار و تادب و وقار بود بهمان آداب و اوضاع که در میان مردم می بود درون خانه نیز بود و حلیه در غایت جمال و نورانیت داشت انوار علم و تقوی از جبین وی لائح بود اکثر احوال صائم بودی و در لقمه احتیاط تمام داشتی مرید مولانا سماء الدین ست رح در سنه ۹۲۴ بگذشت

مولانا شعیب عالم و عامل و در صورت و سیرت ملک مثال بود و در وعظ و تذکیر بی نظیر زمان خود در زمانی که او وعظ گفتی و قرآن خواندی هیچکس احمال همواره از آن راه نبودی اگر چه خرزبار گران بر سر داشتی استاده شدی و استماع نمودی اکثر موالی و اهالی شهر شاگرد او بوده اند و اورا در وعظ بسبب اختلاف مقامات ... و صدور حالات غاریه شدی و جمله اکابر و علمای شهر در پای وعظ او حاضر شدندی والد او مولانا منهاج در عهد دولت سلطان بهلول مفتی دهلی بود در سنه ۹۳۶ برحمت حق پیوست

سلطان سکندر لودهی شیخ عبد الحق دهلوی می نویسد که زمان او زمان صلاح و تقوی و دیانت و امانت و حلم و وقار بود او را با علما و صلحا و اکابر و اشراف میلی عظیم شد و لهذا از اکناف عالم از عرب و عجم بعضی با استدعا و طلب و بعضی بی آن در عهد دولت او تشریف آورده توطن این دیار اختیار کردند چنانچه اکثر بزرگان که درین طبقه مذکور میشوند از ان قبیل اند و فی الحقیقة محامد زمان سلطنت آن سلطان سعادت نشان از حد تقریر و تحریر خارج و از وی نیز در باب فراست حکایات عجیب نقل میکنند تاریخ جلوس او بر سریر سلطنت و ایالت ربیع الاول سنه اربع و ثمانمائة ست و ارتحال او بعالم آخرت ثلث و عشرون و تسعمائة و مدت سلطنت وی سی و نه سال رح گویم فی الجمله نمونه آن سلطنت امروز ریاست بهوپال ست و عهد دولت و ایالت نواب شاهجهان بیگم ملکه این دار الاقبال و تا حال صدارت او را چهارده سال میشود حق تعالی در عموم برکات و شمول همم وی که در صلاح رعایا و برایا و حلم و وقار و عمارت مساجد و اهتمام صلوة و ترویج علم کتاب و سنت مبذول ست ترقیات روز افزون بخشد و زمان حکومت و عزت او را عمر دراز و بقاء طولانی ارزانی دارد

برتست پاس خاطر آزادگان و شکر　　　برما و بر خدای جهان آفرین جزا

شیخ جمالی مرید مولانا سماء الدین ست یگانه روزگار و جامع اطوار بود نام اصلی او جلال خان ست عارف عالم و شاعر کامل بود قصیده او بهتر از غزل او مثنوی ست مسافرت بسیار کرده و بزیارت حرمین شریفین مشرف

شده و به مولانا عبدالرحمن جامی و مولانا جلال الدین دوانی را دریافته مصاحبت صورت و معنی در ذات او تعبیه بود کمتر کسی را از اکابر در مجالس فرصت سخن داوری ابتدائی او از زمان سلطان سکندر بن بهلول ست و تا زمان همایون بن بابر شاه باقی بود این بیت او در نعت شهرت دارد و بعضی از صلحا در خواب بقبول این بیت در پیش آنسرور صلی الله علیه و سلم بشارت یافته اند ؎

موسی ز هوش رفت بیک پرتو صفات — تو عین ذات می نگری در تبسمی ؛

مقبرهٔ او در مقام خواجه قطب الدین ست محرر سطور وقتی که بطلب علم در دهلی گردی مکرر بزیارت وی و زیارت جناب خواجه قدس سره متشرف شده روضه جمالی بغایت نزه و لطیف ست و خانه که الآن قبر او در وست در حالت حیات مسکن او بود و همراه همایون بگجرات رفته بود و پسرش شیخ عبدالحی نشاء غریبی داشت و ظهور عجیبی بی گوشهٔ ضمیر و حالتی بود و با همه طالب علمی سری داشت از صحبت او را قبولی دیگر بود و بی تکلفی زیاده بر همه بود و در اندک صحبتی که او را بود چنان خوش میگذرانید که کلفت و محنت را گرد سراپردهٔ احوالش مجال عبور نبود و هر روز در حواله گاهی و دائم در سیری و هر دم در شوقی بود و با اینهمه از معنی فقر و فنا و دردمندی که سرمایهٔ سعادت ابدی ست قسطی کامل نصیب او شده در جوانی رخت ازین سرای فانی بربست و در سنه ۹۵۹ درگذشت رحمهما الله تعالی

سید علاء الدین سید عالی نسب و متبرک بود صاحب ذوق و حالت و حلاوت و در فن موسیقی هند وقوفی تمام داشت شعر هم میفرمود این ابیات از واردات وقت اوست ؎

ندانم آن گل خندان چه رنگ و بو دارد — که مرغ هر چمنی گفتگوی او دارد
بجستجوی نیابد کسی مراد و لی — کسی مراد بیابد که جستجو دارد
نشاط باده پرستان بکام ما نرسید — هنوز ساقی ما باده در سبو دارد
حدیث عشق تو تنها نه من همیگویم — که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
متاع دل بکف دلبری بده تو علا — که این متاع گرانمایه را نکو دارد

سید علی قوام از ارباب کمال و مکرم و وجد و حال بود دائم با خود حالتی و سرگرمی داشتی و سخن را مجذوبانه گفتی و بلباس خاص مقید نبودی گاهی خرقهٔ مشائخ پوشیدی و گاهی لباس سپاهیانه در بر کردی چهار منکوحه داشت و وصول فتوحات بروی متصل و متوالی بود و هرگز منقطع نگشتی و تا بوده بخانه دنیاداری نرفته و هیچکی را از ایشان بخانه خود نخوانده و خادم بخانه کس نفرستاده و چهل سال هیچ خادمی را امر نکرد و خدمت نفرمودی گفته مرا

عجب آید ازان طائفہ کہ بہ قوالان حکم رانند کہ فلان غزل بگو این را خوش دارم و آنرا خوش ندارم ذوق من مقید نیست مرا ہر چہ بگویند خوش آید و ہمبران ذوق کنم گویم سعدی شیرازی گویا از ہمین وادی گفتہ ست انچہ گفتہ ست

کسانے کہ یزدان پرستی کنند | بآواز دولاب مستی کنند

قبر او در جونپورست در سنہ درگذشت

میان قاضی خان ظفرآبادی مرید شیخ حسن طاہر ست از جملہ صادقان این طریق بود صاحب استقامت و کرامت و حرمت و زہد و تجرید ست وی گفتہ سی سال جان کندم و ریاضتہا کشیدم تا قدری معرفت بمکائد نفس حاصل کردم و دانستم کہ نفس بچہ طریق راہ میزند و چہ کمین گاہہا دارد ہمایون پادشاہ یکباری کاغذ سفید با مہر و نشانہا کہ در فرمان می باشد بخدمت وی فرستاد تا ہر موضعی و ہر مقداری کہ خواہند در انجا بنویسند فرمودند مارا احتیاج نیست و بی احتیاج حق مسلمانان گرفتن روا نباشد و ما در خدمت پیر خود عہد کردہ ایم کہ

از خدا خواہم و از غیر نخواہم بخدا | کہ نیم بندۂ دیگر و خدائے دگر ست

قبر او در ظفرآباد ست در سنہ برحمت حق پیوست

شیخ محمد حسن پسر بزرگ شیخ حسن طاہر ست از عارفان روزگار بود حال صحیح و مشرب عالی داشت سالہا در حرم مدینۂ منورہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام مجاوری کردہ و بمشایخ یمن بیعت نمودہ وی بعد از نماز دیگر در آمدن شب را چنان منتظر بودی کہ کسی منتظر آمدن محبوبی باشد ہمین شام درآمدی در خلوت رفتی و در حجرہ بستی و شمع افروختی و مشغول شدی در سنہ درگذشت وی گفتہ عالمی ست کہ مدرک آن جز حواس نیست قل ہو الذی انشأکم و جعل لکم السمع والابصار والافئدۃ عالمی دیگر ست کہ مدرک آن جز عقل نیست العقل نور یقذفہ اللہ تعالی فی قلب المومن فیفرق بہ بین الحق والباطل والصواب والخطا عالمی دیگر ست کہ مدرک آن جز علم نیست فاسئلوا اہل الذکر ان کنتم لا تعلمون عالمی دیگر ست کہ مدرک آن جز محبت نیست و ہو القاہر فوق عبادہ و یرسل علیکم حفظۃ و ورای این اطوار طوری دیگر ست کہ عشقش نامند دران طور چیزہا معلوم شود کہ در اطوار دیگر از طور عقل و علم و حس معلوم نشود او را کلمات ست در بیان توحید وجودی کہ قدری ازان در اخبار الاخیار نقل کردہ

شیخ عبد الرزاق جھنجھانہ خلیفہ شیخ محمد حسن ست حال طالع داشت بعد از ان مشرب عشق و محبت بروی غالب آمد و از مجاہدہ بمرتبہ مشاہدہ رسید یکباری سیدی بدست یکی از اعوان گرفتار بود شیخ او را در بند دید ضامن او شد و او را گفت تو از شہر بدر رو کہ من بجای تو در بند خواہم بود از ہمین بر سر او محنتہا آمد ہمہ را تحمل کرد و خود را ظاہر

نکرد گویند بیواسطه از انحضرت صلعم ماذون و مشار بیشد شیخ دهلوی گفته وچه کمال باشد و رامی آنکه کسی بیواسطه
از انحضرت مستفیض باشد صلعم غالباً میان او و شیخ امان پانی پتی در تقریر مسئله توحید و اطلاق وجود و عینیت و غیریت
او بعالم گفتگوئی درمیان بوداو و بعضی دیگراز مشایخ عصر اطلاق حق را برنگی دیگر تقریر مینمودند و شیخ امان را
درین باب رساله ایست مسمی باثبات الاحدیه که مخالفان او را او رائیه خوانند الی قوله اگرچه از افشای این اسرار
و اجرای این کلمات تربان وقت کاتب حروف متحاشی و غیر منجائز ست لکن چون ایشان گفته اند و نوشته مارا
از نقل آن چاره نیست و نیز باعث آن بود که این مجموعه باضمیمه مکتوب شیخ امان مشابهتی بکتاب نفحات الانس
که جامع مکتوب شیخ عبدالرزاق کاشی و شیخ علاء الدوله سمنانی واقع شود انتهی بعد ازین تحریر هر دو بزرگ را
نقل کرده و درضمن آن تصور شیخ را هم ذکر نموده لکن بعض کلام مذکور مشتمل بر احادیث موضوعه ست چنانکه حال معرفت
این فن از برای اهل معرفت معلوم و معروف ست

شیخ امان پانی پتی نام او عبدالملک ست و لقب وی امان الله وی از علماء صوفیه موحده ست از تابعان شیخ
ابن عربی در علم این طائفه مرتبه بلند و پایهٔ ارجمند داشت سخن توحید را فاش گفتی و فرمودی اگر پایهٔ انصاف درمیان
باشد این علم را بر سر منبر میتوان گفت بطریقیکه اصلا در انجا مجال انکار نباشد و گفتی مرا در ابتداء حال دو دلیل بر مسئله
توحید بود الآن بعنایت الهی شانزده دلیل دست بهم داده او را در علم تصوف و توحید کتب و رسائل بسیار ست
و آثار تحقیق از تقریر او لائح وی گفته سرمایهٔ درویشی پیش ما دو چیز ست تهذیب اخلاق و محبت خاندان پیغمبر صلعم
در معرکه دو سید بزرگ که در زمان بادشاه بر آنها بتهمت کشتن سیدی دیگر محضر قتل نوشتند او را نیز تکلیف
کردند حاضر نشد و فرمود قدم امان در دوزخ چرا نرود که در معرکه که اهل بیت پیغمبر را آورده خوار و گرفتار در پیش
استاده کنند من در مجلس معزز و مکرم نشسته باشم میفرمود کشته شدن حضرات آن شاهزادها حیف ست و خوار
کردن ایشان نیز حیفی دیگر از ان نیز خون در جگریم و ازین نیز در خوف و خطر گویند در وقت درس او اگر طفلی از
سادات بازی کنان دران کوچه میرسیدی کتاب در دست گرفتی و بایستادی و مادام که ایشان استاده بودندی
او را مجال نشستن نبودی و در مجلس او ذکر دنیا و مالایعنی و غیبت مردم نگذشتی او قاتش بذکر حق و نشر علوم معمور
بود و فرمودی قال این علم عین حال ست هر کسی را در چیزی کشایش داده اند کشایش ما در کتب ایشان ست
خانقاه و رباط نداشتی و طالبان را از عشق صورت منع کردی و از خورد و خواب هیچ چیز را بخود راه ندادی
بارها دیده اند که نماز شروع کرد و از ایاك نعبد و ایاك نستعین نتوانستی گذشت همین کلمه را تکرار کردی

ونیمه را افتادی و هم بارها دیده اند که در نماز شروع کردی و رنگ روی او بگردیدی قریب رحلت بهمه امور بهمه چیز در مقام وداع شد کتاب را بگشادی و نظر کردی و وداع فرمودی و گفتی که از تو بسیار محظوظ شدیم و فائده ها گرفتیم و همچنین حجره و در و دیوار را وداع کردیم درین اثنا او را تپی عارض شد فرمود آب بسیار گرم کنند و کوزه های نو بیارند که امروز و سواس تمام عمر زائل میگردد چون سکرات موت بروی غلبه کرد دران حالت میگفت که مشایخ طریقت استاده اند و فتوی توحید میطلبند و کلمات توحید بر زبان او میرفت توفی رحمه الله تعالی فی سنه ۹ شیخ سیف الدین والد ماجد حضرت شیخ عبد الحق دهلوی رح یکی از مریدان و خلفا و شاگردان اوست در اخبار الاخیار در ذکر ارادت او باوی رح و نقل از رساله اثبات الاحدیه درازی کرده در ینجا ضرورتی ذکر آن نمی بینیم

سلطان جلال الدین قریشی درویشی بود صاحب حالت وجذب و بی تکلف در بیابانها گشتی و سر و پا برهنه بودی واز پوشش بر مقدار ستر عورت اکتفا کردی علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی همه بر ذکر داشت و با وجود غلبه حال مقید بود باحکام شریعت هیچکسی از اهل دنیا را در نظر همت او اعتباری نبود و بزبان عربی و فارسی و هندی سخن کردی و اکثر اوقات در سخن آمدی و سخن بسیار گفتی و چون گرم سخن گشتی برخاستی و روی بصحرا نهادی روزی پیش او ذکر کیمیا کردند گفت تف بر عمل کیمیا تف وی بر طبق مسین افتاد در حال زر شد خوارق دیگر نیز از وی مسموع شده است چندگاه در دهلی تشریف داشت و در بیانه و آگره و نواحی آن نیز می بود بعمر بست و پنج سال وفات کرد در سنه ۹۴۸ رحمه الله تعالی

میر سید ابراهیم بن معین عبد القادر الحسنی الایرجی متبرک و دانشمند کامل بود و بر سائر علوم عبور نموده و کتب بسیار را از هر علم مطالعه و تصحیح فرموده در دهلی در زمان او هیچکس بدانش او نبود از خانه او کتابخانه بزرگ بخط آیند بعلت بی انصافی اهل روزگار در زاویه خود مشغول بودی و درس کم گفتی و کتاب خود بکسی کمتر دادی و چنانچه فنون علوم احراز نموده بود از برکات صحبت درویشان و ربط بسلاسل ایشان هم بهرهٔ کامل داشت در مجلس سماع حاضر نشدی روز عرس خواجه قطب الدین شیخ رکن الدین او را تکلیف حضور داد فرمود شما بروید متوجه شوید تا خواجه صاحب چه میفرمایند وی همچنان کرد میگوید مجلس سماع گرم بود و قوالان و صوفیان در جوش و خروش درین اثنا حضرت خواجه میفرمایند که این بدبختان دماغ ما را بردند و وقت ما را مشغول ساختند من بخدمت میر آمدم خنده کردند و فرمودند که اکنون ما را معذور دارید گفتم حق بجانب شماست در آخر عهد سلطان سکندر بدهلی تشریف آورد و در عهد اسلام شاه در سنه ۹۵۳ برحمت حق پیوست

سید رفیع الدین صفوی جامع بود میان فضائل حسبیه و نسبیه دانشمند بود و محدث در معقولات شاگرد دوانی است و در حدیث تلمیذ حافظ سخاوی باذن سلطان سکندر در آگره اقامت فرمود از طرف گجرات بدهلی آمده بود اصلش از شیراز ست و معین الدین صاحب تفسیر معینی یکی از اجداد او بود سلسلهٔ او بالکلیه منقطع شد و کس نماند در سنه ۹۵۴ آنجهانی شد قبر او هم در انجاست که خانهٔ او بود

میر سید عبد الاول بن علاء الحسینی دانشمند بود جامع جمیع علوم عقلی و نقلی و رسمی و حقیقی بر صحیح بخاری شرحی نوشته مسمی بفیض الباری و سراجی را که در فرائض ست نظم کرده و رساله دارد در تحقیق نفس و معرفت آن شیخ دهلوی گوید بغایت محققانه نوشته ست و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادة بغایت مسن و معمر بود حج کرده و سیاحت نموده آخر باستدعای خانخانان محمد بیرم خان بدهلی مدت دو سال کما بیش در صدر حیات بود در سنه ۹۶۸ برحمت حق پیوست درون قلعهٔ دهلی در میان گور غریبان افتاده ست در اخبار الاخیار از رسالهٔ او در معرفت نفس فصلی چند نقل کرده ست

شیخ علی بن حسام الدین بن عبد الملک القادری الشاذلی المدینی الچشتی المتقی اصلش از جونپور ست و تولدش در برهانپور و مرید شیخ حسام الدین متقی ملتانی ست عالم بود همراه زاد تقوی و راحلهٔ توفیق عزیمت حرمین شریفین یافت و شیخ ابو الحسن بکری را که عالم و ولی بود تلمذ نمود و مهاجر شد جامع صغیر و جمع الجوامع سیوطی را تبویب فرمود شیخ عبد الحق دهلوی می فرماید الحق بنظر در ان کتابها ظاهر میشود که چه کارها کرده و چه تصرفات نموده شیخ ابو الحسن گفته للسیوطی منة علی العالمین وللمتقی منة علیه تالیف عربی و فارسی او از صد متجاوز ست شیخ ابن حجر مکی در ابتدای حال استاذ او بود و در آخر مرید او شد و خود را تلمیذ حقیقی او میخواند محمد طاهر صاحب مجمع البحار شاگرد او ست و محمد بن محمد سخاوی استاذ او شیخ ترجمهٔ او در اخبار الاخیار وغیره ببسط تمام نوشته و جملهٔ صالحه از حالات و کرامات و حکایات زهد و ورع و دیانت و تقاوت او ایراد کرده و بعض وصایا و مکاتیب او نقل نموده رح توفی فی سنه ۹۷۵ شیخ مکه تاریخ وفات او ست عمر گرامی نود سال در ترجمهٔ مشکوة در کتاب الامارة والقضا از شیخ عبد الوهاب متقی نقل کرده که یکباری بخاطر شیخ علی متقی رسید که ثواب عدالت بسیار ست اگر بدست آید غنیمت ست چندگاه باین نیت منصب عدالت اختیار باید کرد و نیز امتحان باید کرد که شغل دنیا با حضور و جمعیت خاطر جمع میشود یا نه چون سلطان محمود گجراتی که بغایت معتقد و منقاد حضرت شیخ بود این حکایت شنید غنیمت دانست و سعادت کارخانهٔ سلطنت شمرد پس شیخ منصب داروغگی اختیار کرد و بدار العدالت نشستند و جمعی از خادمان و پاجیان که در خدمت می بودند

رشوت گرفتن بنیاد فساد نزد سلطان رسید که شیخ با آن تقوی و دیانت که داشتند رشوت میگیرند و افراط و تفریط
مینمایند سلطان باور نداشت گفتند با همه اهمیشه با ایشان می‌باشند رشوت می‌ستانند البته شیخ نیز میدانند و روا
میدارند چون شیخ شنیدند که بسلطان این چنین رسانیده اند چند گاه در مقام اصلاح این کار بودند آخر دیدند که راست
نمی آید روزی در چبوتره عدالت نشسته بودند عصای خود گرفته برخاستند و بیاران سلام علیک کردند و بر خاسته
دویدند و گفتند که این هر دو کار جمع نمیشود والعاقبة بالخیر انتهی و بالجمله وضع وی در ایام سفر آن بود که دو خریطه
راست کرده بود در یکی اسباب طعام و حوائج میداشت و خانه بکرایه میگرفت و در مسجد فرود می آمد و کاریکه از
دست خودش می برآمد بکسی دیگر نمیفرمود و در خریطه دیگر مصحف و چند کتاب ضروری بر میداشت یکی از وزرای ایشانرا
تکلیف ضیافت کرد که یکبار بر بنده خانه تشریف آرند تا در وی برکتی باشد فرمودند ما را معذور دارید هم از ینجا دعا
بکنیم خدا تعالی شما را برکتی دهد چون آن شخص بسیار تکلیف کرد فرمودند می آییم اما بسه شرط یکی آنکه هر جا که خواهیم بنشینیم
ما را تکلیف نکنند که بالا بیایید و بر صدر بنشینید گفت همچنین باشد هر جا که حضرت را خوش آید بنشینند دوم آنکه تکلیف
نکنند که این بخورید آن بخورید هر چه ما را خوش آید بخوریم سوم آنکه هر گاه که ما را خوش آید برخیزیم و بیاییم تکلیف نکنند که یکساعت
دیگر بنشینید.

شیخ عبدالوهاب متقی خلیفه شیخ علی متقی است تولد او در مندو است هم از زمان صغر قائد توفیق الهی رفیق حال
ایشان شده در طلب حق براه فقر و تجرید کشید و بمکه معظمه افتاد و ملازمت علی متقی گزید عالم بود و کاتب جید دلنویس
شیخ او میگفت یک یار و برادر در راه خدا که یافتم عبدالوهاب است شیخ عبدالحق مرید و خلیفه اوست میگوید سن شریف
ایشان الآن والله اعلم شصت و چهار سال باشد و عدد حجهای ایشان چهل و چهار که مدت اقامت بمکه معظمه است طریقه
ایشان در باب کتب توحید و حقائق مثل فصوص و امثال آن توقف و تسلیم بود اینها را درس نگویند و بدان اشتغال
نکنند و انکار هم نکنند و بد نگویند و چنانچه عادت فقهاست بطعن و تشنیع پیش نیایند میفرمود باید که هر چه بشنوند
اگرچه سخن باطل باشد زود بانکار و تعصب پیش نیایند اول خود بشنوند که چه میگوید و بفهم سخن نیک در روند که
قائل آن چه مقصود دارد بعد از ان اگر توانند آنرا موافق حق سازند و گرنه رد کنند و اگر این را نتوانند از سر آن
بگذرند و خلل در عقیده خود ندهند میفرمود هر کرا بینند که بکلمه اسلام اقرار میکند و نماز و روزه میکند از وی
اگر امثال این کلمات صادر شود معذور دارند و تکفیر و تشنیع نکنند و بالحاد نسبت ننمایند اما اگر این چیزها را
نداشته باشد و این سخنان بگوید او ملحد است او را بالقطع منکر باید بود و میتوان گفت که درین زمان بدانش ایشان

در علوم شرعیه کمتر کسی خواهد بود قاموس لغت بی مبالغة می توان گفت که گویا همه یاد داشت و فقه و حدیث نیز
همین حکم داشت سالها در حرم شریف درس این علوم گفته اند میفرمودند علم بمنزلهٔ غذا است که همیشه احتیاج بآن
باقی ست و نفع آن عام و ذکر مشابه دوا که گاه گاهی بدان علاج باید کرد و روش سلف متقدمین همین ست اشتغال
بانواع اعمال خیر و تهذیب اخلاق و نشر علوم میکردند علم ازان قبیل نیست که هیچکس ترک آن فرماید سعی و تصحیح
نیت باید کرد در اخبار الاخیار در بیان حالات و منامات و حکایات ایشان درازی بسیار کرده و هر چه نوشته
خوب نوشته فارغ از فائده نیست وی گفته در عمره آوردن از جعرانه رویت آنحضرت صلعم میسرت وقتی
ما آنجا بخواب رفته بودیم هر بار که چشم بهم می آمد جمال آنحضرت صلعم در نظر بود ایشان باین عمره بسیار میرفتند و مدام
و پیاده برهنه می رفتند گوییم جعرانه موضعی ست بر مسافت یک مرحله از مکه معظمه آنحضرت صلعم در وقت قسمت غنائم
حنین در آنجا اقامت فرموده عمره بر آورده بودند پس اگر کسی عمره باین نیت از جعرانه برآرد خوب شاید او را این نعمت نوازند
سید حاتم مردی بود از مردان این راه بشوق ملاقات ایشان بمکه آمد و استیذان در آمدن نمود اذن نداد
و گفته فرستادند که ملاقات القلوب اوقع یعنی دید های دلها بلند گیرست وی همین کلمه از ایشان راضی و خرسند
رفت اتحاف التقی فی فضل الشیخ علی المتقی رساله ایست از ایشان که دران مجملی از احوال شیخ خود نوشته اند و زاد المتقین
کتابی ست از شیخ عبدالحق دهلوی که دران ترجمهٔ این هر دو بزرگوار به بسط تمام ثبت نموده رحمه الله تعالی

میان غیاث در بروچ که از بلاد مشهورهٔ گجرات ست بود از خواص عباد الله و مصداق خیر الناس من ینفع
الناس ست از هر چیز و هر جنس که مردم را بدان احتیاج افتد ایشان نگاه میداشتند و بمردم خیر میکردند چه از زر و جامه و
اغذیه و ادویه و کتب و اسباب و آلات همه در خانهٔ ایشان بود افضل اعمال ایشان این بود با وجود آن عالم عامل
و متقی و متبع بودند شیخ عبدالوهاب متقی میفرمود یکباری آنحضرت صلعم را در خواب دیدم پرسیدم یا رسول الله
من افضل الناس فی هذا الزمان فرمود افضل الناس میان غیاث ترشحات محمد طاهر محرر سطور
مقام بروچ را در سفر احمدآباد گجرات دیده بر جای بلند افتاده ست امروز آنرا بهروچ گویند و در اصل بروچ ست

میان شیخ محمد بن طاهر در پتن گجرات بود از قوم بوهره که دران دیار اند حق سبحانه و تعالی او را علم و فضل
داد خادم حدیث نبوی ست و ناشر سنن مصطفوی بعد تحصیل کتب متداوله بحرمین شریفین رفت و علما و مشایخ
آن دیار شریف را دریافت و تحصیل و تکمیل علم حدیث نمود با شیخ علی متقی صحبت داشت و مرید شد و بوطن اصلی
عود نمود و هنگامه افاده علوم و اعلاء کلمة الحق گرم ساخت بعضی بدعتها که دران قوم شائع بود ازاله کرده میان

اهل سنت و اهل بدعت این قوم تمییز و تعریف نمود و در علم حدیث توالیف مفیده جمع کرد از انجمله کتابیست که متکفل شرح غریب صحاح سته ست مجمع البحار نام که درین نزدیکی زمان مطبوع شده و رساله دیگرست مختصر مسمی بمغنی که در آن تصحیح اسماء رجال کرده بی تعرض به بیان احوال بغایت مفید و در خطب این کتب مدح علی متقی بسیار نموده و وی بوصیت شیخ سیاهی بجهت امداد طلبه راست میکرد و در وقت درس نیز بحل کردن آن مشغول می بود تا دست نیز درکار باشد و در ازالهٔ بدع و اهل بدع که دران دیار بودند تقصیر نکرد آخر هم بدست آنجماعه در سنه ۹۸۶ بشهادت رسید شکر الله سعیه و جزاه عن المسلمین خیرا محرر سطور ترجمهٔ وی علحده در یک کراسه نوشته و دران تحقیق قوم بوهره نموده در مآثر الکرام می نویسد که او در شکست ابداع مهدویه که هم قوم او بودند و اقتدا بسید محمد جونپوری میکردند مثل استاد خود کمر بست و عهد کرد که تا داغ بدعت از پیشانی این طائفه نشوید دستار بر سر نه بندد و چون اکبر بادشاه در سنه ۹۸۰ گجرات را تسخیر کرد در پتن با شیخ ملاقات واقع شد پادشاه دستار بدست خود بر سر شیخ پیچیده فرمود باعث ترک دستار بسمع رسیده نصرت دین متین بوفق ارادهٔ شما بر ذمهٔ معدلت من لازم است در آن سال حکومت گجرات بخان اعظم میرزا عزیز کوکه تفویض یافت و باعانت خان اعظم اکثر رسوم بدعت برانداخته شد اما عنقریب صوبه گجرات بعبد الرحیم خانخانان قرار گرفت و بحمایت او طائفه مهدویه باز از کمین برجستند شیخ دستار از سر بکشاد و عزم آگره کرد که ماجرا را بسمع اکبری رساند و تدارکی بعمل آرد شیخ وجیه الدین علوی هر چند بطریق کنایه منع کرد و فرمود عالم مظهر اسماء جمالی و جلالی است حفظ آثار و احکام هر اسم صراطی است مستقیم سودمند نیفتاد و رخت کوچ بربست جمعی از مخالفان در پی افتادند و مابین اوجین و سارنگپور ریخته شهید ساختند نعش او را از مالوه به پتن برده در مقابر اسلاف او دفن ساختند یکی از احفاد او شیخ عبد القادر بن شیخ ابو بکر مفتی مکه معظمه بود در علم و فضل و فصاحت و بلاغت لاسیما فقاهت ممتاز عصر می زیست و سالها بر مسند افتاء حرم محترم سربلندی داشت در سنه ۱۱۳۹ بگذشت شیخ محمد طاهر باتفاق جمهور از قوم بوهره است و صدیقی میگویند باعتبار نسب از جانب مادر بود یا از جهت اعتقاد بود که چون شیعه خود را حیدری میگویند او خود را صدیقی خواند والله اعلم

شیخ حسین از یاران و قرابتیان شیخ عبد الوهاب متقی بود و او را در سلوک این راه رفتاری خاص بود عجائب حالتی و شگرف همتی داشت در خریدن ادنی چیز مثل حبوب و بقول هرچه بدست او می بود میداد خواه مظفری و خواه روپیه اصلا مقید نمی شد که حساب کند و بها پرسد

شیخ عبد العزیز بن حسن طاهر خلیفهٔ میان قاضی خان ست او را در تواضع و حلم و صبر و رضا و تسلیم و شفقت

بر خلق و اعانت فقرا نظیر نبود وی از اهل سماع ست گویند در وقت رحلت هم بذوق و حالت رفت و ختم او

برین آیت شد فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون والد شیخ عبد الحق دهلوی او را دیده و

می گفت هرگاه ما را در ایام جوانی نظر بر جمال شیخ می افتاد بی اختیار حالت بکا دست بهم میداد از جهت معنی شوق

و غربت که در صورت او مشاهده می افتاد تولدا و در جونپور بوده و همراه پدر که نهصد ساله بدهلی آمده در سنه [illegible] وفات یافت

میان نجم الدین سندوی صد و سی سال عمر داشت پدرش وزیر سلطان غیاث الدین سندوی بود عارف

بود و صاحب حال و مجرد از علائق از لباس بستر عورت اکتفا داشت گویند در احمد آباد از وی احیاء میت

واقع شد و بعد ازین قضیه از انجا غائب شد و کس نشان او نیافت و بدهلی آمد و در مقام خواجه قطب

کاکی می بود رحمه الله تعالی

شیخ نظام الدین انبیٹھی مرید شیخ معروف جونپوری ست که مرید مولانا الهداد شارح کافیه و هدایه ست

سالک مجذوب بود و حال صحیح داشت و سکر و تلوین بر حال او غالب بود هر که بملازمت او رسیده البته چیزی

از باب اشراق باطن و کشف خواطر مشاهده نموده وی از سماع پرهیز کردی و مریدان را از تعلق بمظاهر صوری منع

نمودی و گفتی باز را اگر چشم نه بندند و ریاضت نفرمایند گنجشکان جنگلی گیرد و اگر ریاضت فرمایند کلنگ شکار کند

و در باب سماع فرمودی چرا در اختلاف باید افتاد اگر تقلید کنند باید که تقلید اوائل و کلان تران کنند و با وجود آن گاهی

که حالتش در گرفتی آتش در نهاد او افتادی مات فی سنه [illegible] رح

شیخ جلال قنوجی قریشی صاحب ذوق و حالت و جذب بود و در دعوت اسماء الٰهی نیز فتحی داشت شبها بر خود

گریستی و فریادها کردی و نعرها زدی و بر خر سوار شدی و در کوچهای شهر گشتی بسیار مسن و معمر بود در سنه ۹۸۸

از دنیا برفت رح

شیخ اسحق پیر فانی بود از جانب ملتان بدهلی افتاد سیاحت بسیار کرده و ریاضات شاقه کشیده اکثر اوقات

ساکت بودی و سخن بکسی کم کردی شیخ عبد الحق دهلوی میفرماید که بنده بملازمت او رسیده بود و طریقه التفات

و عنایت را دیده وی میگفت من منتظر پسری هستم حق تعالی او را درین کبر سن پسری عنایت کرد بعد از ولادت او

نقل نمود نزد رحلت غسل بر آورد و وظیفه قرآن خواند و هر چه در خانه بود بدر کرد و بخفت و جان بحق تسلیم نمود

و این واقعه در سنه ۹۸۹ رو نمود رح

مولانا درویش محمد واعظ درویشی مرتاض و متعبد و سالک و عارف بود ذوق بسیار و صحبت خوشگوار

داشت گاهی او را بر آواز نی درد و شوری و گریه در میگرفت که بیان آن از حد تقریر بیرون ست باصل از ماوراء النهر بود سالها در حرمین شریفین بریاضت و مجاهده و عبادت گذرانید در سنه ۹۹۰ در دهلی رحلت کرد

شاه ابو الغیث بخاری پسر حاجی عبد الوهاب بخاری ست سکری طرفه و حالتی غالب داشت در زمانیکه تحصیل علم کردی با طالب علمان سبقت درس التماس کردی و اعتذار نمودی که شما دائم خواهید خواند و مرا اعتماد بر فرصت وقت نیست خدا داند که چه حالت پیش آید بسر عتی هر چه تمامتر بر اکثر کتب متداوله عبور نمود بعده او را جذبه پیش آمد و از همه کارها باز ماندی از بنی اعمام خاکسار ست خادم را گفت از برای صاحب خود چه نوع خواهید گریست باری بگریید همان روز یا روز دیگر رحلت نمود رح

شیخ علاء الدین مجذوب او را شیخ علاول بلاول گویند در کشف حال و اطلاع ضمائر آیتی بود هر کس که بخدمتش رسیده البته چیزی درین باب از وی دیده مدتی در دهلی طلب علم کرد بعد از انکه او را حالت جذبه در گرفت در آگره افتاد شیخ رزق الله عم شیخ عبد الحق دهلوی گفته یکباری از جهت بعض فرزندان که غائب بود متردد بودم ... که تصدق کنم یا قرآنی بخوانم یا اسمی را از اسماء الهی ورد گیرم در همین تردد بپیش شیخ رفتم بمجرد دیدن مرا دید فرمود قرآن عظیم از همه فاضلتر ست فاقرؤا ما تیسر من القرآن گویم خواندن فاتحه میان سنت و فرض صبح چهل بار از برای رد غائب اثر تمام دارد و بتجربه رسیده و لله الحمد شیخ مذکور در سنه ۹۴۷ رحلت کرد

شیخ حسن بودله دهلوی از اول فطرت مجذوب آمده و از اوضاع و اطوار این عالم غافل و فارغ افتاده بود وضعی عجیب و حالتی غریب داشت اکثر احوال سر برهنه بودی و عضو مخصوص او که مردان را باشد انتشار نکردی گویا غلوله گلی در دیوار زده اند بعضی از علماء وقت او را در خواب دیدند که در خدمت سرور کائنات علیه اکمل التحیات حاضر ست و آنحضرت صلعم را وضو میکنانند

شیخ عبد الله ابدال دهلوی از قرابتیان شیخ عبد الحق دهلوی بود مجذوب صاحب حالت ست بازارها رقص کنان رفتی و دو هرهای هندی موافق حال گفتی ؎

در پا کشان عمامه و دستی بسر زنان	رقصی چنین میانهٔ بازارم آرزوست

روزی بیمار بود اهل خانه او را دست بغل کرده بر دهلیز خانه نشاندند درون خانه باز آمدند همان لحه دیدند که او غائب شد و اثری از وی پیدا نگشت شیخ رزق الله گفته در گجرات رفتم از مردم ذکر او و ذکر دو هرهای او بسیار شنیدم گفتم وی اینجا کجا آمد گفتند اکثر احوال اینجا می بود او بدهلی کجا رفت رح

میان مونگر در لاهور بود از مجاذیب وقت بود نفسی گیرا و جذبهٔ قوی داشت حاجی محمد گفت وقتی با شیخ رفتم حسن بودله بنابر محبتی که با ما داشت همراه بود در روزی در مجلس نشسته بودم که ناگاه شیخ مونگر در رسید چون نظر او بر بودله افتاد گفت تو اینجا کجا آمدهٔ و ترا باینجا چه تعلق ست همین گفتن بود و از شیخ حسن از انجا گریختن اصلا بجای ندید و بی توقف گریخته بدهلی آمد و قرار گرفت

باباکپور مجذوب باصل از کالپی ست سقائی میکرد و شبها بخانهٔ ضعیفان میگشت و خمها پرآب میکرد آخر حالت جذبه نصیب او شد اکثر احوال در استغراق بودی و از لباس بستر عورت اکتفا کردی و گاهی آنهم نداشتی

پوشید لباس هرکه را عیبی دید | بی عیبان را لباس عریانی داد

شیخ دهلوی میگوید اغنیا را بخود کمتر راه میداد و با عالم دل راهی داشت و از وی خوارق بسیار نقل میکنند لفظ کپور مجذوب تاریخ وفات اوست

الهدین مجذوب سیاه در نارنول بود صاحب نفس اکثر احوال در بازار بودی الآن قبر او همدر آنجاست در هر جا که نشستی تا چند روز برنخاستی و با خود در سخن بودی گاهی در گریه بود و گاهی در خنده و گاهی با خود در اعراض بودی و گاهی دو تاره زدی و در دست و پا آهن پوشیدی و در وقت تکلم و خطاب چنین گفتی ندایا بیا خدایا برو خدایا بنشین بهر که سخن کردی همچنین گفتی تاریخ وفات او مجذوب صادق ست ع

بی بی فاطمه سام از صالحات قانتات عابدات بود گنج شکر گفت وی مردی ست که او را بر صورت زنان آفریده اند و نظام اولیا گفته شیر از بیشه بیرون آید کسی نپرسد که نر ست یا ماده فرزندان آدم را طاعت و تقوی باید خواه مرد باشد خواه زن بعده فرمود بیتها بر حسب حال هر چیزی گفتی این دو مصراع از وی یاد دارم

هم عشق طلب کنی و هم جان خواهی | هر دو طلبی و لے میسر نشود

ذکر او در ملفوظات نظام اولیا بسیار ست و در اخبار الاخیار نیز از وی حکایتها آورده که در عقل نمی نشیند والله اعلم بحقیقة الحال

شیخ سیف الدین جد بزرگ او آغا محمد ترک از بخارا در زمان سلطان محمد علاء الدین خلجی بدهلی آمد و بمراتب عظمی رسید و بعد از وی بزمان قطب الدین و تغلق شاه با فرزندان سرآمد زمان خود بود و بحکم المال والبنون زینة الحیاة الدنیا با یکصد و یک تن از اولاد و احفاد صلبی زیست میکرد در اندک مدتی جز یک پسر ملک معز الدین همه رخت اقامت بدار القرار بردند و آغا نیز در ۷۲۹ه از دنیا برفت و از ملک پسری شد موسی

نام وی در فترات عهد فیروزشاه بولایت ماوراء النهر رفته باز در رکاب امیر تیمور بدهلی آمد و از موهی پسران
شدند شیخ فیروز جد کلان شیخ دهلوی دانشمند و سپاهی بود در همراهی در بعضی غزوات شهید شد پسرش شیخ سعد الله
که جد حقیقی شیخ عبد الحق محدث دهلوی ست دائم الحال در ذوق و شوق و ریاضت و عبادت بود شبها بیداری
کردی و گریه نمودی و ابیات عاشقانه خواندی از انجمله این ابیات امیر خسروست که در خاطر والد شیخ مانده گفته که در آن شب میخوانده

همه شب رود رهی را بره صبا نشسته | همه کس بخواب راحت من مبتلا نشسته
غرضی ورای امکان چه خیال فاسد است این | هوس جمال سلطان بدل گدا نشسته

وفاتش در سنه ۹۲۰ بوده شیخ سیف الدین والد شیخ عبد الحق دران هنگام هشت ساله بود و فضائل و ملفوظات
او نیز بسیارست مشرب توحید داشت و مرید شیخ امان پانی پتی بود وی گفته مارا نوافل و مستحبات و عزائم که
روندگان این راه را باشد اصلا نیست غیر عجز و نیستی و حسرت و ندامت اگر قبول افتد و هم وی گفته حالت آنجاست
هم مشاهده غریب و تماشای عجیب دارد ظهور حروف مختلفه از ملکی غیب و تجلی اشکال متنوعه از کتم عدم با وحدت علم
و اراده قلبی مثال عجیب است از برای ظهور کثرت از وحدت و تمثل وجود باحکام و آثار ماهیات که عبارت است از
صور علمیه تمثیلی مطابق مقصود درین باب تمثل جبرئیل است بصورت دحیه کلبی و میفرمود که شیخ امان بسیار گفتی
هو الساری فی جمیع الذرات علی ما کان علیه من الوحدة والاطلاق تجزی و تبعض در نور ممکن نیست
اگر صد هزار چراغ را از یک چراغ بیفروزند دران یک چراغ نقصانی و تبعضی و تجزی نرود همچنان وجود الهی با آنکه
مصدر جمیع اشیا است بحال خود در تجرد و اطلاق خود است و هم وی گفته ارواح حیثیت حصص فیوض الهی و تعینات
وجود واجب ست که بر ماهیات انقسام یافته نه انقسامی که عقل آنرا بر انقسامات دیگر قیاس کند و این را بتمثیلی
غریب روشن میکرد و میگفت که گاهی دیده باشید که طفلان برای بازی کوزه را سوراخ کنند و درون آن چراغی
نهند نور چراغ از آن سوراخها نمایان شود لیکن چراغ بحالت خود است دران انقسام و تبعض را مجال نیست همچنین
درینجا وجود الهی بر صرف اطلاق حقیقی خود باقی ست و با وجود آن از روزنها و دریچهای ماهیات تابان است
گویم این تمثیل غریب با مفهوم آیه نور چقدر موافق ست

شیخ عبد الحق دهلوی وی در اخبار الاخیار ترجمه خود مفصل نوشته و شهرت فضل و کمال
وی چندان ست که احتیاج بیان ندارد چه زمزمه اشتهارش کوس جهانیان را نواخته و خلاصه
در خان بتحریر مناقب همایون اجمالاً و تفصیلاً پرداخته مختصر اینست که در زمره اهل علم حافظ قرآن

وحاج واعلم فقهای عهد خود بود چنانکه مولفات وی در فقه وترجمه کتب حدیث بران گواه عادل ست ومنکر آن
منکر محسوس وجاهل ونیز در طائفه اهل سلوک مشرب درد وعشق را محل خاص بود چنانکه از رسائل وی درین علم
ظاهر ست مدت پنجاه ودو سال بجمعیت ظاهر وباطن کمر بافته تکمیل فرزندان وطالبان بجا آورد ونشر علوم
سیما علم شریف حدیث پرداخته بنهجی که در دیار عجم احدی را از علما متقدمین ومتاخرین دست نداده ست ممتاز
ومستثنی گردید تصانیف او بصد مجلد وبحسب شمار ابیات بپانصد هزار رسیده ست در محرم ۹۵۸ه متولد شد
ودر ۱۰۵۲ه بتمام آگهی وکشاده پیشانی بعالم قدس خرامید تاریخ ولادت شیخ اولیا ست وتاریخ رحلت فخر العالم
او را محبتی وافر ست با رسول خدا صلعم والفتی تمام ست با شیخ عبد القادر جیلانی وتعلقی کامل ست با شیوخ خود
چنانکه از کتاب اخبار الاخیار وجز آن که درین باب نوشته واضح میشود سکری دارد طافح وهمین نشا محبت وغلبه
عشق باعث شده ست او را بر ذکر بعض چیزها در اثنا نوشتن احوال مشایخ که نه بر طور ظاهر شریعت ست بلکه
آنرا از وادی استغراق میتوان گفت ناظر غیر مناظر را چاره کار در امثال این کتب ونحو آن غیر ازین نیست
که خذ ما صفا ودع ما کدر را شیوه گیرد وزبان را از آلایش بگفتن ودل را از گمان بد نمودن بحق بزرگان
دین واکابر یقین پاک وصاف دارد خواه ایشان از متقدمین باشند یا از متاخرین شیخ نیز ازان خیالات که نسبت
بجناب شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی داشته در آخر عمر رجوع فرموده ودر مکتوبی بنام خواجه حسام الدین خلیفه خواجه
باقی بالله قدس سره با تحریر فرموده که درین ایام صفای فقیر بخدمت میان شیخ احمد سلمه الله تعالی از حد تجاوز ست
واصلا پرده بشریت وغشاوه جبلت بمیان نمانده وقطع نظر از رعایت طریقه وانصاف وحکم عقل که با اینچنین
عزیزان وبزرگان بد نباید بود در باطن بطریق ذوق ووجدان وغلبه چیزی افتاده که زبان از تقریر آن لال ست
سبحان الله مقلب القلوب ومبدل الاحوال شاید ظاهر بینان استبعاد کنند من نمیدانم که حال چیست وبچه
منوال ست انتهی والحمد لله علی ذلک محرر سطور را هر چه از فوائد ظاهر وباطن گمان کنند اکثر آن علوم ومعارف
در بدایت حال بطفیل مطالعهٔ تالیفات حضرت شیخ وتصنیفات حضرت شاه ولی الله محدث دهلوی واولاد ایشان
حاصل گشته ودر نهایت کار کشود خاطر وفتح باب از مؤلفات علامهٔ ربانی قاضی محمد بن علی شوکانی خصوصا واز
تصنیفات سید محمد بن اسمعیل امیر وحافظ ابن الوزیر یمانی ودیگر محدثین مثل حافظ ابن حجر عسقلانی وامام ابن القیم
وشیخ الاسلام ابن تیمیه حرانی دست بهم داد ولله الحمد وهنوز شورش در ذائقهٔ او بالفاظ وعبارات شیخ دهلوی
وحسن ادا واشارات وی همچنان هست که بود افاض الله علینا من برکاته خلف الصدق او شیخ نور الحق تلمیذ ومرید

ومقبول والد بزرگوار و وارث کمالات ظاهری و معنوی آن یگانه روزگار ست صاحبقران شاهجهان پادشاه
نزد او توجه جانب دکن شیخ را تقضای استقرار الخلافه آگره تفویض فرمود مدتی بقضای آن مصر جامع پرداخت وحق
این منصب نازک نوعیکه باید بتقدیم رسانید بتصانیف فراوان دارد و چنانچه پدرش بتحریر ترجمه مشکوة دست احسان
گشاده او نیز بتحریر ترجمه صحیح بخاری صلای فیض عام داده نود سال عمر یافت و در ۱۰۷۳ه بجوار رحمت آسود
درین نزدیکی این ترجمه زیر قالب طبع ست

شیخ احمد سهرندی قدوه اخیار ست و زبده مقربین ابرار امام ربانی ست و مجدد الف ثانی نسب او به بست
و هشت واسطه بسیدنا عمر فاروق رضی الله عنه میرسد تولد وی در ۹۷۱ه رو داده و در کمتر ایام از تحصیل علوم متداوله
فراغ کرده اجازت سلاسل چشتیه و قادریه و سهروردیه و جز آن از والد ماجد خود حاصل نمود و بهوای حجاز محمل
شوق بربست چون بدهلی رسید با حضرت خواجه باقی بالله قدس سره صحبت گیرا افتاد و در طریقه علیه نقشبندیه
بیعت فرمود شیخ در حق او گفته چنان مینماید که آفتابی شود که عالم از و روشن گردد انتهی ذات وی آیتی بود
از آیات الهی و نعمتی بود از نعمتهای ربانی نزاعی که در میان صوفیه و علما از هزار سال بود وی از میان برداشت
واختلاف فریقین را در وحدت وجود بلفظ راجع داشت میگوید الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین
اطلاع بر خواطر و کشف ضمائر ادنی صفتی بود از صفات وی شمار خوارق و کرامات وی که در کتب منقول شده بغت صد
میرسد یکی گفت عزم حج دارم فرمود ترا در عرفات نمی بینیم سالها رفت و بحج رفتن میسرش نیامد یکی از بشارات ایشان
این ست که قل غفرت لک ولمن توسل بک بواسطة او بغیر واسطة یکی از اجداد کرام او که امام رفیع الدین
نام دارد مرید مخدوم جهانیان جهان گشت بوده است از مکارم اخلاق او بود صبر و شکیب و رضا و تسلیم و تعظیم هر کس فراخور
حال وی و شفقت بر خلق و صله رحم و رعایت حقوق و سبقت در سلام و لینت در کلام و طریقه ایشان کتاب و
سنت ست و این یک فضیلت مقاوم هزار فضائل میتواند بود در آخر عمر کارخانه ارشاد طالبین را با بنای کرام سپرده
خود از خلوت قدس و بزم انس کمتر می برآمدند تا آنکه دوازدهم محرم سال هزار و سی و چهار بصراحت اظهار رحلت خود
کردند و بعمر شصت و سه سال که موافق سنین عمر آنحضرت ست صلعم روز سه شنبه وقت صبح پاسی از روز برآمده
ازین خاکدان بسوی عالم جاودان شتافتند رحمه الله تعالی اللهم ارزقنا من برکاته ما یکفینا فی الدنیا
والآخره

حاجی شریف زندنی وی خلیفه خواجه مودود چشتی ست در ریاضت و مجاهده و ترک و تجرید قدمی ثابت

ودمی راسخ داشت واو را در کشف وکرامات شانی عظیم بود از عمر چهارده سالگی وضو بجز بتوضا نشکست
نیر الدین لقب او ست فقر وفاقه را دوست گرفت وبا اهل دنیا حکایت نمیکرد وبخانه دولتمندی نمیرفت
وی گفته اگر فقر ما را بفروشند من راضی ام بزرگی سلطان سنجر را بخواب دید پرسید خدا با تو چه کرد گفت
هر بد ونیک که در عالم کرده بودم همه در پیش نظر من آوردند ناگاه فرمان رسید که او را آمرزیدم که در فلان
وقت بمسجد جامع دمشق با خواجه حاجی شریف بارادت پای او بوسیده بود

شنیدم که در روز امید وبیم | بدان را به نیکان ببخشد کریم

در سبع سنابل ذکر او کرده وگفته او را پرسیدند که چندین گریه ونعره از چیست فرمود هر بار که این آیت مرا یاد
می آید ما خلقت الجن والانس الا لیعبدون مدهوش وبی طاقت میگردم که خداوند تعالی ما را بجهت
عبادت آفریده ست تا شب وروز او را بپرستیم وما بعمروزید مشغول میشویم انتهی سال وفات او در نظر نیامده
اما مدت حیات وی صد وبست سال نوشته اند ومعاصر خواجه یوسف همدانی گفته وبقولی وفاتش در سنه ۵۸۴
بوده خواجه کلان فرزند خواجه باقی بالله مزار او در دمشق نشان داده اند ودر کتب سیر وتاریخ اولیاء هند قبر او
در بلده قنوج نوشته اند صاحب اقتباس الانوار از سیر الاقطاب می آرد که مرقد وقبر وی در شهر قنوج بر کناره دریا
متصل جانب شمال واقع ست اگرچه تشریف آوردن ایشان در هندوستان ورحلت نمودن درینجا مطلقا از
هیچ کتب سیر مشایخ معلوم نیست لکن اندرون شهر ودر بزرگان شهرت تمام دارد انتهی ومثل آن در عروة الوثقی ست
نقلا عن بحر الاسرار ومعادن البرکات وزیاده کرده که این فقیر مکرر زیارت ایشان حاصل کرده ست والله اعلم انتهی
وبقولی قبر او در شام ست وبقولی در قریه زندنه که از قریات بخارا ست والله اعلم وبالجمله در قنوج بر کناره
جوی سیاه بمحله کاغذیان قبری مبارک ست آنرا قبر خواجه میگویند شک نیست که بسی برکات وانوار دارد هر
محزونی که انجا میرسد ودمی در سایه درختی که آن قبر را از هر سوی بخود در گرفته ست می نشیند غم والم رخت از سینه
او بیرون می نهد وعجب جمعیت خاطر ورفع وحشت حاصل میشود وقت زائر میگردد جامع سطور را از زمان طفلی عادت
داشت که هر پنجشنبه انجا میرفت وزیارت میکرد وعلی کل حال وی شیخ خواجه عثمان هرونی ست که پیر طریقت
خواجه معین الدین اجمیری بود رحمهم الله تعالی

شیخ قاسم وی از اولیاء قنوج ست صاحب مرأة المبتدین گوید وی مردی بزرگ بود واز عشق چاشنی
تمام داشت ملفوظات او بسیار نازک وبلند افتاده سالک را البته مطالعه آن می باید وبران عمل می شاید

قاضی عبد المنتجب که بیداهٔ شیخ فرشوری بلگرامی ست مقتدای وقت بود و حاکم شرع شهر خود مرید اوست روزی درس میگفت که شیخ قاسم درآمد و بجانب او گرم گرم نگاه کرد و گفت سبحان الله چراغ ست و روغن و فتیله دارد کسی نیست که حرکت دهد تا روشن گردد این حرف بگوش قاضی رسید در دم ترک قضا کرد و عقب وی افتاد و بدرجهٔ کمال رسید مزار شیخ قاسم در قنوج ست این بلده در زمان باستان چنانکه ابو الفضل در آئین اکبری گفته دار الملک هندوستان بود ترجمهٔ این شهر بر وجه تفصیل در حظیرة القدس و ریاض المرتاض نوشته ایم فارجع الیهما و منجمله عمارات این بلده روضهٔ شیخ کبیر ست معروف ببالا پیر که از اهل عبادت و زهد و فقر بود تاریخ بنای آن سنه [illegible] ست و تاریخ مسجد واقع در احاطه آن سنه [illegible] ست و تاریخ بنای بارا بیسهٔ آن که محمود خان بن سلیم خان ترین کرده سنه [illegible] ست و این در زمان عالمگیر پادشاه بوده و تاریخ مسجد کلان لفظ خجسته ست و روضهٔ دوم را نواب بهادر خان بن دریا خان افغان غوری خیل بنیاد نهاده و در عهد شاهجهان بادشاه در سنه [illegible] تعمیر نموده تاریخ وفات شیخ کبیر بن شیخ قاسم قادری سنه [illegible] ست و تاریخ وفات قادر شاه بن شیخ کبیر سنه [illegible] گنبد دیگر ست که در آن شیخ محمد مهدی بن شیخ کبیر آسوده و عمارتش در زمان اورنگ زیب بوده و وفات مهدی در سنه [illegible] ست و تعمیر روضه در سنه [illegible] و تعمیر مسجد متحد این روضه که از شعیب خان بن بهادر خان کاکر عشقی خلیفهٔ اوست در سنه [illegible] بعهد عالمگیر شده دیگر مسجد جامع این بلده ست که در زمان ابو المظفر سلطان ابراهیم شرقی بنا گردیده و سال بنیادش سنه [illegible] بوده درین محل بتخانهٔ کلان بود آنرا شکسته و سنگهای او را در کار گردانیده این مسجد ساخته اند دیگر مسجد ملا علی اصغر قنوجی ست سال بنای آن ازین مصراع می بر آید ع سبح باسم ربک فی بیته العظیم + دیگر روضهٔ سید جلال ثالث ست که از اجداد محرر سطور باشد این روضه را هری خان فتح جنگ در سنه [illegible] عمارت نموده و این هری خان معاصر سلطان حسین بن سلطان ابراهیم شرقی بود و در پنجاه روضهٔ دیگر و یک مسجد آخر ست که آن نیز بنا کردهٔ اوست و در آن اسلاف این خاکسار آسوده اند صنعت این ریاض و نقوش احجار این مساجد دیدنی ست نه شنیدنی کم عمارتی باین حسن و جمال بدین اجلال و اجبال خواهد بود ؎

صد هزاران صورت اندر قالب حسن و جمال ریختند اما ز تو مطبوع تر کم ریختند

دیگر روضهٔ مخدوم اخی جمشید راجگیری ست و بنای آن در سنه [illegible] بوده دیگر مزار شاه فتح الله ست و سال عمارت آن سنه [illegible] هجری ست و بر ابواب این همه عمارات کتبه های نظم و نثر مشتمل بر سنوات مرقوم ست و قصهٔ آبادی این بلده و کهنگی آن و حصر طبقات اهل آن از اصحاب کمال و ارباب جاه و جلال و دولتمندان با اقبال و شاهدان

سراپا جمال خارج از حد تقریر و تحریر ست درین نزدیکی هندوئی در خیال خود تاریخی از برای این شهر نوشته و گلدستهٔ قنوج نام آن نهاده اما چون هندو ست واطلاعی بر ماجریات جز تقویم پارینه کیشداران خود ندارد بسیاری از احوال و حکایات خصوصاً مقالات و حالات اسلامیان که درخور نوشتن بود از وی باقی مانده و لله الامر من قبل و من بعد

شیخ سید محمد قنوجی در تبصرة الناظرین که تالیف سید محمد بن عبد الجلیل بلگرامی ست در وقایع سنه احدی و مائة و الف نوشته که درین سال میر سید محمد قنوجی که علامهٔ نحریر و جهبذ خبیر و از عشیرهٔ سادات رسولدار بودند و مدتها بدرس و افاده هنگامهٔ طلبه گرم میداشتند چشم از مطالعه نسخهٔ حیات پوشیدند نقل ست که هرگاه اورنگ زیب عالمگیر بادشاه پدر خود صاحبقران شاهجهان را بسبب بعضی بدعتها و رسوم کفره که از دارا شکوه سر میزد و او منع نمیکرد محبوس داشته خود زیب اورنگ خلافت شد دران هشت سال که شاه مقید مانده مونس تنهائی دران حبس ایشان بودند بعد وفات گنبدی عالی بر سر قبر شریفش بنا کرده اند فقیر کمترین بارها زیارت این بزرگ کرده ست رحمة الله علیه انتهی

گویم این گنبد با احاطهٔ روضه هنوز موجود ست و عجب مقام پر فضا ست

ملا علی اصغر بن شیخ عبد الصمد قنوجی بکری کرمانی رح وی از اولاد شیخ عماد الدین کرمانی صاحب فتاوی عمادیه از مشاهیر علماء این کهنه خاکدان بوده در ۱۰۵۱ متولد شد و تحصیل اوائل کتب عربیه بخدمت میر سید محمد قنوجی نمود و متوسطات و مطولات را بخاتمه درس سید عصمت الله سهارنپوری بتکمیل رسانید و از ملا محمد زمان کاکوروی فاتحه فراغ خوانده در ۱۱۴۰ پانزدهم ربیع الاول برحمت حق پیوست جامع بود میان علم شریعت و طریقت در علم سلوک و تصرف کتابها دارد هم در نثر و هم در نظم و تفسیری نوشته بغایت متین و مختصر نامش ثواقب التنزیل ست از مولفات وی ست اللطائف العلمیه فی المعارف الالهیه اوله الحمد لله الذی خلقکم و ما تعملون عالم الغیب و الشهادة فتعالی عما یشرکون الی قوله و علی آله و اصحابه الذین علی قدمه قاموا و از حوضه جاموا و قالوا ربنا الله ثم استقاموا درین کتاب مسائل فصوص الحکم را بسنت و کتاب قوت داده و تحقیقات زائد آورده دیگر کتاب تبصرة المدارج ست در علم سلوک و دران استفادات خود را از شیخ پیر محمد لکهنوی جمع نموده و مسائل تصوف را انتخاب فرموده دیگر قصیدهٔ طولانی ست درین مشرب عرفانی و آن را القصیدة الیمنیه فی النفحة المحمدیه نام کرده مشتمل ست بر یکصد و هشتاد و پنج بیت و خود بران شرحی نگاشته میر آزاد بلگرامی رح در مآثر الکرام زیر ترجمه او نوشته اند عالم بالا دست و عامل خدا پرست بود در ایام جوانی و وی هم در نزد مولوی لطف الله فاتحه فراغ خوانده و از شیخ پیر محمد بیعت کرد و اربعینات کشید و اجازت ارشاد

گرفت و بقنوج مراجعت نمود و تا نفس واپسین پا در دامن عزلت پیچید و مدت شصت سال درس گفت خلقی کثیر در حوزهٔ درس او بمنتهای فضیلت رسید نزد پیش مسجد خود زیر صفه مدفون ست این مصراع تاریخ وفات اوست ع
شد نهان آفتاب صبح علوم ❊ و بالجمله امثال ایشان از اهل علم درین بلده بسیار بوده اند این مختصر تذکره همگنان را برنمی تابد قدری قلیل را از نها در ابجد العلوم نوشته شد فارجع

خواجه محمد بن عبد الرحمن قنوجی از سادات رسولدار این دیار بود بعلوم و معارف آراسته و بفضیلت زیارت حرمین شریفین پیراسته او را کتابی ست در سلوک بعبارت عربی مسمی بهدایة السالکین الی صراط رب العالمین که باشارهٔ رویا نوشته و توقیعش بنام شاهزادهٔ شاه عالم بهادر کرده طرز او درین کتاب طرز ابو طالب مکی در قوت القلوب و روش امام غزالی در احیاء العلوم ست رح

قاضی علیم الله قنوجی کهنوری در تبصرة الناظرین نوشته همدرین سال یعنی ستة خمسة عشر ومائة والف قاضی بقضاء الهی وداع ایجهان فانی نمود قاضی از اولاد مخدوم جمشید راجگیری روح الله روحه ست در وطن خود بر مسند قضاء موروث نشسته بافادهٔ طلبهٔ علم می پرداخت تا درین سال وفات یافت نعش او را از کهنور براجگیر محله قنوج برده در جوار مرقد شریفهٔ مخدوم مدفون ساختند انتهی و درین کتاب ذکر بندگی میان شفیع قنوج هم کرده و در وقایع ۱۱۲۰ نوشته که همدرین سال شیخ عیسی قنوجی که از اکابر شهر و مرد خیر و معتبر بود وفات یافت انتهی

مولوی عبد الباسط بن رستم علی بن ملا علی اصغر قنوجی قدس سرهم در عهد خود یادگار اسلاف نامدار و مرجع علماء دیار و امصار بود در ۱۰۹۵ متولد شد و پیش پدر خود بمرتبهٔ کمال و اکمال رسید و تا آخر عمر درس گفت از تلامذهٔ وی کم کسی باشد که در اقران سربرآورده نیست والد ماجد فقیر و مفتی ولی الله فرخ آبادی مولف تفسیر نظم الجواهر از شاگردان او بوده وی صاحب تالیفات نافعه ست در هر فن از فنون درسیه چه معقول و چه منقول و با این همه سالک بوده در علم تصوف مالک پیش مسجد خود زیر صفه بپهلوی پدر و جد خود آسوده ست رح فقیر سیر کتابخانهٔ او کرده و عجب صحبت و صفا دارد والد ماجدش علامهٔ وقت بود در ۱۱۴۰ بحلقهٔ درس ملا نظام الدین لکهنوی تکمیل علوم کرده بجای پدر بر مسند تعلیم و درس نشست از تالیفات اوست تفسیر صغیر و شرح منار در اصول فقه و بالجمله این خانه درین بلده خاندان علم آمده لکن امروز ویران ست رحمهم الله تعالی

شاه حبیب الله قنوجی حاوی علوم ظاهر و باطن بوده همواره بلوازم ریاضت و درس علوم می پرداخت در ایام طلب علم بمطالب کتابی چنانچه باید نمی رسید و از وجه خارخاری در دل داشت شبی آنحضرت صلعم را در خواب دید و کشایش در علم درخواست کرد چون بیدار شد ابواب علوم بر وی مفتوح گشت

و بر مسند تدریس نشسته عالمی را بتکمیل علوم ظاهر و باطن کامیاب ساخت مرید شاه عبد الجلیل اله آبادی ست و او
مرید شاه محمد صادق و او مرید شیخ ابو سعید از احفاد امجاد شیخ عبد القدوس گنگوهی ست قبرش در قنوج مست
الموت جسر یوصل الحبیب الی المولی الحبیب تاریخ وفات اوست انتهی خانقاه و مسجد پخته و مقبرهٔ رفیع دارد
در محله مومنان محرر سطور مکرر بزیارت مزارش مستسعد گشته معاصر ملا علی اصغر بود در ۱۱۶۰ چنانکه گذشت از
دنیا بگذشت رحمه الله تعالی از مولفات اوست مناقب الاولیا بر طریقه نفحات جامی و انیس العارفین در تصوف
و فاصله در علم فقه و روضة النبی در شمائل نبوی و جز آن سابقه تالیفش در عربی و فارسی بسیار خوب ست و بدلها
مرغوب کتاب مناقب الاولیا را بر ذکر امام مهدی موعود و حضرت عیسی علیهما السلام ختم نموده و در آخر آن نوشته
که شیخ حماد گفت حق تعالی مرا در مشاهده نمود که مریدان سلسلهٔ قادریه تا قیامت بی توبه نمیرند و خاتمهٔ ایشان
بخیر باشد و قول شیخ فرید گنج شکر بناوی ست بر آنکه بر منتوسلان خانوادهٔ فریدیه آتش دوزخ حرام ست و این
فقیر از ین هر دو خانواده بهره مند گشته زهی کرامت و خهی سعادت مریدان خانوادهٔ قادریه را که پیری چنین یافتند
که سائر اولیا زیر قدم او بیند و پیغمبری چنان یافتند که جملهٔ انبیا زیر لوای او بیند انتهی گویم شاید مراد باین مریدان
کسانی اند که بر طریقهٔ شیخ از دنیا بگذرند و رنه مجرد ارادت بکسی بدون حسن عقیده و صلاح عمل و موت بر کلمهٔ توحید
چیزی نیست و شرع شریف مساعدت آن نمیکند و حکم بحرمت نار یا قطعیت جنت بر احدی نمیتوان کرد که حال خاتمه
معلوم نیست تا بطول انجکم تا روز قیامت چه رسد والله اعلم رزقنا الله تعالی و سائر المومنین حسن الخاتمة
والبعد عن النار الحاطمة بجاه عریض الجاه سیدنا و مولانا محمد و آله و صحبه و اولیاء امته اجمعین

قاضی محمد ثناء الله پانی پتی از اولاد شیخ جلال الدین کبیر الاولیا ست زبدهٔ علماء دیندار
و عمدهٔ اتقیاء روزگار بود در هفت سالگی قرآن کریم از بر گرفت و در شانزده سالگی از تحصیل
علوم فراغ یافت و در ایام تحصیل سیصد و پنجاه کتاب بمطالعه در آورد اول دست بدست شاه محمد عابد سنامی
داد و بعد وفات وی بجناب میرزا مظهر جانجانان پیوست و کسب کمالات کرد و بر زبان ایشان رح ملقب بعلم الهدی
گردید شاه عبد العزیز دهلوی ایشان را بلقب بیهقی وقت یاد میکردند ایشان مدة العمر در افاضهٔ فیوض باطن و افادهٔ
علوم ظاهر و فصل خصومات و افتای فتاوی و حل معضلات و تحریر مولفات در علم تفسیر و فقه و کلام و تصوف
مصروف ماند و چندین کتب و رسائل نافعه در علوم دین تصنیف نمودند و اسولهٔ بسیار را بمکاتیب جواب دادند
مجموع مولفات شریفه متجاوز از سی نامه است غرهٔ رجب ۱۲۲۵ برحمت حق پیوستند کرمه فهو کرمو فی جنات النعیم

موافق رسم قرآن باسقاط الف تاریخ رحلت ست جزاه الله خیرا ونفعنا بعلومه

خواجه محمد باقی بالله بن قاضی عبد السلام در کابل در حدود ۹۷۲ یا ۹۷۱ متولد شد صاحب فضل وعلم وصفا بود واز مریدی دل مصداق فلینظر ایکشیا گویند اویسی بود وظاهرا از مولانا خواجگی مجاز گشته وفرموده

میکند شمع ز غم آسوده که تا گرمیم ... حال آشوب نگاهی سر راهم بگرفت

ودر مکتوبی بیکی از دوستان هند این بیت نوشته

من از محیط محبت نشان همی دیدم ... که استخوان عزیزان بساحل افتاده ست

مولانا خواجگی در چند روز بخلافت واجازت کامل داده رخصت هندوستان کردند وفرمودند که یاران ندانستند که کار این جوان را تمام کرده نزد ما فرستاده بچنین بود که نزد ما تصحیح احوال خود نموده لاجرم هرکه چنان آید چنین بود

شکرشکن شوند همه طوطیان هند ... زین قند پارسی که به بنگاله میرود

چون بهند رسیدند سالی در لاهور ماندند علما وانجا شیفته او شدند پس بدهلی آمدند ودر قلعه فیروزی که سر منزلی ست بغایت دلکشا مشرف بر دریا در مسجدی که انجاست تا ارتحال ازین دار ملال بجای دیگر انتقال نفرمودند صاحب زبدة المقامات کرامات وکمالات وکلمات ایشان جمع کرده بعمر چهل سالگی الله گویان در ۱۰۱۲ برحمت حق آسودند مجدد الف ثانی خلیفه حضرت ایشان ست رح

شیخ محب الله الهآبادی مرید شیخ ابو سعید بن نور گنگوهی ست قریب بیست سال در الهآباد بر سجاده ارشاد جالس بود جهانی را بحسن تربیت خود بهدایت رسانید از قائلان وحدت وجود ست ودرین باب رساله نوشته وبر سر آن فتنها برخاسته در ۱۰۵۸ بعالم آخرت شتافت شاه عبد العزیز دهلوی هم درجواب استفتائی نوشته اند که هرگاه مذهب او که ظاهرش قدم در وادی الحاد میزد شیوع تمام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرهندی را برروی کار آورد وعلوم غریب ایشان القا فرمود انتهی

خواجه میر درد بن خواجه محمد ناصر دهلوی محمدی از احفاد خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله اسرارهم ست سباح بحر محیط حقائق توحید وسلطان اقلیم دقائق تفرید وتجرید بود در تصوف رسائل بسیار بزبان معرفت وطریقت دارد درجملگی مولفات خود را محمدی خالص واول المحمدیین می نامد ناله درد وآه سرد ودرد دل وشمع محفل وجز آن از رسائل ومسائل ازوی یادگار ست اقرار مسئله وحدت وجود رابی ادبی میفرماید ومسئله وحدت شهود را بتقریر ملتوی نشان میدهد هرجا دم اتباع سنت زده ودامن خلوص محمدیت گرفته منکر بدعات ست وقامع ضلالات

آسمان اگر هزار چرخ زند مشکل است که چنین صاحب کمالی بهم رسد نوزدهم ذیقعده روز سه شنبه سنه ۱۱۳۳ متولد شد و بست و چهارم صفر یوم جمعه سنه ۱۱۹۹ انتقال فرمود والد بزرگوار او را امیر المحمدیین لقب است عندلیب تخلص میکرد در سنه ۱۱۰۵ متولد شد وارث علم امامین و علی ماده تاریخ است و در سنه ۱۱۷۲ بعمر شصت و شش سالگی آنجهانی شد قریب شام دوم شعبان ماده تاریخ وفات است نالهٔ عندلیب عجب نسخه جامع هر علم و فن است که در زبان حکایات جلوه افروز کائنات گشته این هر دو پدر و پسر فرید دهر و وحید عصر خود بودند و کمالات صوری و معنوی را یکجا نزد خود فراهم داشتند وصل خواجه میر درد ماده تاریخ وفات شریف مترجم است و شصت و شش سال هم عدد اسم جلالا یعنی لفظ مبارک الله موافق سنین حیات پدر عمر یافت حیاه الله و بیاه وجعل جنة الفردوس مثواه ترجمه اش در شمع انجمن با اشعار رائقه و رباعیات فائقه نوشته ایم این چند بیت از بیت الغزل مبارک اوست

بیسر کوئی تو امم کیاری باید گریست — ابر تا داند که این مقدار میباید گریست

نی دوائی راست می آید جان هم میرود — درد بر حال من بیمار می باید گریست

الهی دیدهٔ تحقیق ده هر یک مقلد را — چو عینک تا بکی هر سو بچشم دیگران بیند

بیک تغافل از آشفته خاطری [illegible] — مژه بهم زن و این زخم [illegible]

بهیچ کار کتب خوانیت نمی آید — ز جمع خاطر خود نسخه فراهم کن

جراحتی بدلت گر رسیده ستای درد — تو از گداختن خویش فکر مرهم کن

رباعے

بر هستی خود نه اعتمادے میکن — نے بهر کسے قصد فسادی میکن

چندے اگرت زمانه اینجا دارد — خاکے شو و انتظار بادے میکن

محرر سطور رباعیات واردات ایشان را با مجموعهٔ دیگر از رباعیات اعلام اکابر یکجا فراهم آورده و نامش المغنم البارد للصادر والوارد نهاده

شاه عبدالله غزنوی قدس سره ولادت وی تقریبا در اواخر عشرهٔ ثالثه از مائة ثالث عشر هجرت بوده سببی بزرگ بود جامع میان علم حدیث نبوی و علم سلوک سنی در ایثار حق بر خلق از دست اهل بدعت در وطن جفاها کشیده تا آنکه میگویند که ریش او را تراشیده از کابل بدر کردند در قرب پشاور رود در موضع خیر دین وام تر بسر می برد و اشتغال داشت بعبادت و ریاضت و اشاعت علم حدیث و اتباع سنت او را شانی بزرگ بود

درین باب که نظیر آن از اهل عصر حاضر معلوم نیست تا محرر سطور حسب الله داشت و با وجود علو رتبه و کبر سن من صغیر
العمر والرتبه را بالفاظ عالی در مکاتیب یاد میفرمود گاهی استاذ خود می نوشت و گاهی بلفظ شاه فلان یاد میکرد
و خود را عائذ بالله عبد الله می نگاشت دامن گیر داشت هر که بصحبت وی رسیده از خلق رمیده و بخالق رسیده
تا از دیس او بنگاه حضور دیگری آورد و بعض مولفات محرر سطور را که غالباً در فقه سنت و اصول حدیث ست در بلاد
خراسان و افغانستان و ترکستان و آن نواح و دیار ترویج بلیغ بخشید آری بود از آلات اذاعت سنت و جارحه
بود از جوارح اضاعت بدعت و امانت محدث در اصول و فروع عماشات بر طریقه سلف صالح داشت و تقلیدات
مذاهب و رجال را ثلمه در حصن حصین دین مبین و شرع متین می انگاشت چرخ اگر هزار چرخ زند مشکل که چنین ذات
جامع کمالات بر روی ظهور آرد هم محدث بود و هم محدث رؤیاهای صادقه حسنه دیده و مبشرات صحیحه آورده
در حق این ناچیز خوابی عظیم مشاهده کرده و خودش بتعبیر آن پرداخته میفرماید فلانی را دیدم بر اسپی تیز رفتار
سوار است و تاج زرین بر سر دارد که نور آن چشم نظاره را خیره میسازد تا آنکه فرس بعنان سما رسیده بلکه خودش
بر عرش عظیم شتافته و ترقی عجیب گرفته فرمود این کرامت از اشاعت علم سنت ست که درین باب جهد بلیغ نموده
و اصول و فروع ملت اسلام را بر وفق حدیث خیر الانام با قطار ارض از عرب و عجم رسانیده الحق آرزوی نفس مبارک
شیخ امیدوار بهادارم و چشم در راه و گوش بر آواز عفو و عافیت و مغفرت و رضوان می باشم [illegible]
از صالح یکی از اجزای نبوت و مبشرات آخر امت ست [illegible]
سنه ۱۲۹۸ واصل رحمت حق شد و داغ فراق بر دل اهل اتباع و مستفیدان سنت سنیه گذاشت [illegible]
تاریخ وفات ست که مولوی محمد یحیی کشمیری در حلیه نظم بر آورده اند و قاضی [illegible] مرثیه او در قصائد
عربیه مهمیه سرائیده رحمه الله تعالی و ایانا

خواجه عماد الدین بلگرامی از مریدان خواجه قطب الدین بختیار کاکی ست و از قدمای اولیای بلگرام ست و صاحب
ولایت این مقام صاحب مرآة المبتدین می نویسد که هیچ کس را مرید و خلیفه نگرفت و خود را پنهان میداشت
از متقدمین ست چون ما بین بلگرام و قنوج دریای گنگ ست مباش طالب علمی از بلگرام بقنوج [illegible]
و [illegible] شاهی آمد سلطان شمس الدین التمش بادی در مقام اعتقاد در آمد [illegible] از عالم جسمانی
بعالم روحانی پیوست مزارش فائض الانوار زیارتگاه صغار و کبار ست میر عبد الجلیل بلگرامی در مثنوی امواج خیال
در مدح فقرای بلده خود می طرازد

از فرقهٔ طالبان موی — رنگینی بزم وصف او ی
وحدت نگهان کثرت آثار — از بادهٔ نفی غیر سرشار
اطوارهٔ جود دیده یکرنگ — حیرت نگاه کرده هم سنگ
مینا شکنان بزم هستی — مدهوش شراب حق پرستی
دل کرده ز بهر یار خود فرش — الرحمن استوی علی العرش
طی ساخته وادی شریعت — جا کرده بمنزل حقیقت
وا کرده نظر بحسن جاوید — از دیدهٔ سرمه سای توحید
سرگرم طواف کعبهٔ دل — قربانی نفس کرده بسمل

و بالجمله درین مقام ختتام کلام باین شعر آبدار ابراهیم غزی شاعر مشهور عرب مناسب افتاده

سقی ثری الشهاد الدین کل ضحی — صوب الغمام ملث القطر منهمر

سید محمد صغری جد اعلای مجموع سادات حسینی واسطی بلگرامی ست نسبش بهیجده واسطه بذریعه زید شهید بامام زین العابدین میرسد [illegible] قطب ست در مآثر الکرام گفته وی در اعلاء کلمه دین واحیاء سنت [illegible] در سنه ۶۱۴ بلگرام را فتح کرد و رای فرمانروای انجا را که سری نام داشت بکشت و [illegible] مشرکان شکست و شهر [illegible] بتکده شعار اسلام ساخت تاریخ این فتح لفظ [illegible] بحکم سلطان شمس الدین التمش قلعچه حاکم نشین انجا بر تل بلندی در وسط شهر بنا نهاد کتابه او چنین ست حامی البلاد راعی العباد ذو الامان لاهل الایمان وارث ملک سلیمان الخاقانی [illegible] ابو المظفر التمش السلطان الناصر امیر المومنین ادام الله [illegible]
سید صغری سی و یکسال ایام زندگانی بسر آورده در سنه ۶۴۵ بعالم قدس خرامید

حافظ [illegible] قرآن خوان از بزرگان قدیم و قافله سالاران صراط مستقیم بود شیخ عبد الصمد در کتاب اخبار الاصفیاء نوشته از ان روز که او بروحانیان پیوسته ست هر شب جمعه نکته نیوشان خداشناس از مرقد منور او آواز قرآن خواندن میشنوند و من بزبان آن حق گویان که خود بگوش هوش شنوده اند نوشته ام انتهی در موضع قتلغ پور که شمال بلگرام ست آسوده ست

سید اجمل بلگرامی اجمل زمان و اکمل دوران بود عالم عامل درویش کامل هفت نوبت مناسک حج بجا آورد

و در مدینهٔ رسول اقامت گزید و تزویج کرد و اولاد بهم رسانید الحال نسل او هم در مدینهٔ منوره ست و هم در بلگرام زمانهٔ او شصت و ششم ست

سید محمود اکبر در علم و عمل و تصفیهٔ ظاهر و باطن عدیل نداشت طلب علم در دهلی کرد و عازم حجاز فیض طراز شد و بادای حج و عمره و زیارت نبویه ذخیرهٔ سعادت اندوخت و چراغ هدایت در جای سوی اتباع شریعت حقه بیفروخت مرید و خلیفه شیخ بهاء الدین بن ابراهیم شطاری ست که در سند و میانه چندی در قنوج اقامت ورزید آخر ببلگرام عود نمود و انزوا کلی اختیار کرد و ابواب اختلاط خلق مسدود ساخت و عمری دراز یافت وی دعا کرد الهی از زندگانی دنیا سیر آمده ام مرا از غوغای خلق زود یکسو کن حق سبحانه اجابت کرد و عنقریب از وحشتگاه امکان بخلوتکدهٔ قدس انس بخشید این وصیت ببعضی از فرزندان بخط خود نوشته یا بني عليك بتعمير القلوب وتنفيس الكروب فان الله سبحانه عند المنكسرة قلوبهم وعليك بحفظ النسبة مع المحافظة على الكتاب والسنة واعبد ربك كانك تراه ولا تفصل في الاولى والاخرة الا اياه حسبنا الله ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير

وی در علم اسماء و تکسیر بی نظیر بود و جانور را نمی آزرد و این مذهب ابدال ست در حدیث آمده من اتبع الصيد غفل در ترجمهٔ مشکوة گفته این تنبیه ست کسی را که عادت کرده بدان و منهمک ست در ان بی نیت تحصیل قوت حلال والا بعضی صحابه صید کرده اند و بی شبه و شک حلال ست ولکن شاعری گفته

بشرع گرچه حلال ست از مروت نیست ۔ هلاک صید که او نیز چون تو جانورست

و گفته اند که آنحضرت صلعم بنفس نفیس خود صید نکرده و کسی را منع هم ازان ننموده انتهی گویم در حدیث دیگر آمده اتقوا هذه المجازر فان لها ضراوة كضراوة الخمر (ای المذابح ۱۲) (ای عادة ۱۲) مراد آنست که مشاهدهٔ ذبح حیوانات قساوت قلب می آرد و رحمت را از دل می برد در دبستان نوشته شخصی را که از جانور آزردن اجتناب داشت پرسیدند که سبب چیست گفت خدا طلبان را اهل دل خوانند و دل را کعبهٔ حقیقی گویند پس انچه بر محرم کعبهٔ آب و گل حرام ست بر محرم کعبهٔ دل بطریق اولی روا نیست

شنیده ام که بقصاب گوسفندی گفت ۔ دران زمان که سرش را بتیغ تیز برید
سزای هر خس و خاری که خورده ام این ست ۔ کسی که پهلوی چرب تو خورد چه خواهد دید

عالمگیر پادشاه در نصیحت فرزند نوشته شکار کار بیکاران ست آدمی اگر بامور عقبی نتوانست پرداخت ساختگی کارهای دنیا چه جست که الدنیا مزرعة الآخرة انتهی غرض که صید بضرورت قوت حلال مباح ست و بی ضرورت

هر که همیشه در پی صید رود و شکار کند از جهت لهو و طرب غافل میگردد از طاعات و لزوم جماعات و از جهت التزام بادیه و در افتادن از مقام رقت و رافت بروی اطلاق غفلت آمده بنده عاجز عفا الله عنه را اینست که جز قربانی جانوری را شکار یا ذبح کرده باشد و لله الحمد

میازار موری که دانه کش ست　　　که جان دارد و جان شیرین خوش ست

لا یحطمنکم سلیمان وجنوده وهم لا یشعرون اشعار میکند بآنکه حطم نمل کار پیغمبر و لشکریان او نیست مگر آنکه در غفلت بوجود آید تا بدیگر حیوانات بزرگ جثه چه رسد و الله اعلم

سید بده بلگرامی از اکابر دین و هداة راه یقین ست در گلزار ابرار نام او ضمنا گرفته و نوشته که شیخ عبدالرحمن صوفی سهرندی ارادت بخدمت سید بده مذکور داشت از گروه ترین ست عاشق نفش بتلا شرست سوخته دل حسن پرست فراخ مشرب همدرد جوی بلند همت ستوده خوی گوشه نشین گذشتگی پرور نیاز گداز آرزو دشمن قناعت دوست کشف خدیو بود بدو مراقبه شب بصبح آوردی و از مردم زین للناس حب الشهوات مستثنی بود زیرا که هیچگاه نظراو به رنگ آمیزی انبساط روزگار از جا نرفتی و دل بر سیمای هنگامه دهر فریب نخوردے بلکه بزبون ترین خورش و پوشش و وداع گرسنگی و دلاسای برهنگی بکشاده پیشانی فرمودی در سال ۹۵۵ آخشیجی پیکر بخاک سپرده باصلی موطن بازگشت

سید محمد طاهر از اولاد سید بده ست سید عالی نسب والا حسب بود در کمال طهارت طینت و تقدس گوهر ست پاس شریعت بدرجه اتم داشت بعد از کسب علوم رسمی مدارج سلوک طی کرده بپایه رفیع ولایت برآمد بتقریب امتحانی یکموی جعد ایشان در آتش سوزان تا دیری گذاشتند ذره سوخته نشد تمام این حکایت در سبع سنابل مرقوم ست در ۹۰۶ روبدار البقا آورد و در همین سال سید نوح بن سید محمود اکبر که ذکرش گذشت درگذشت آیه کریمه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما مبین این سال ست اما از برای سید نوح لطفی دیگر دارد که در باره نوح علیه السلام نازل گشته

میر عبدالواحد از نسل سید ماهرو ابن سید بده ست قطب فلک ولایت و مرکز دائره هدایت بود صاحب آیات ظاهره و کرامات باهره ست مرید شیخ صفی الدین سائی پوری ست و خلافت از مخدوم شیخ حسین سکندره دارد چنانکه خود در سنابل گفته شیخ عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ او را بسیار ستوده و گفته در قنوج توطن میداشت شرحی بر نزهة الارواح نوشته محققانه و در اصطلاحات صوفیه رسائل داده و طبع نظم بلند و میر

علاء الدوله بن یحیی سیفی قزوینی در نفائس المآثر آورده که میرازاکابر سادات قنوج ست وخالی از نشا فقر
و درویشی نیست و سلیقهٔ شعر خوب دارد وشیخ محمد غوثی مندوی در گلزار ابرار نوشته که سید عبدالواحد بن سید
ابراهیم قنوجی خدا و ند مجاهده و مشاهده صاحب صحت حال و فصاحت مقال ست انتهی و قنوجی گفتن او بآنجهت ست
که وی در قنوج کدخدا شده چندی دران شهر اقامت داشت شاه کلیم الله چشتی درباره او در خواب دید که آنحضرت
صلعم با او لب تبسم شیرین کرده حرفها میزنند و التفات تمام دارند وی در سنابل نوشته که یکی از یاران مولف
شیخ نظام نام داشت دختر مغلی را تعلیم میکرد دختر د رغایت جمال بود جوانی را نظر بر جمال او افتاد شیفته شد و حال
نامرادی و دردمندی خود بشیخ نظام باز نمود شیخ نظام گفت تو هر روز همراه من بیا من او را تعلیم میکنم تو آنجا بنشین
و می نگر برین ماجرا مدتی گذشت روزی آن جوان دردمند با شیخ نظام آهسته گفت این دختر را بگوئید قدح آب
بمن دهد شیخ نظام دختر را گفت قدح آب خوردن بیار دختر قدح پر آب آورد گفت بدست این جوان بده دختر قدح
پیش جوان برد جوان قدح از دست او گرفت و جان بجان آفرین سپرد انتهی از نوادر تصانیف او شرح کافیه
ابن حاجب ست بطور حقائق تا مبحث غیر منصرف نبذی ازان در مآثر الکرام ایراد کرده اکبر پادشاه بکمال تمنا
با وی ملاقات کرد و پانصد بگه زمین بطریق سیورغال داد شبی دزدی بخانه میر درآمد نابینا گشت فریاد برآورد
میر او را توبه داد و دعا کرد او تعالی حاسهٔ بصر او را باز گردانید یکی از کفار جنیان بر دست وی بدولت اسلام
شرف اندوز شد همیشه حاضر می بود و خدمت بجا می آورد عمر گرامی از صد سال متجاوز بوده وصال ایشان در شب
جمعه سوم ماه رمضان ۱۰۱۷ھ اتفاق افتاد

شیخ صفی الدین بن عبد الصمد سائی پوری از کمل اولیا و اکابر خلفاء شیخ سعد الدین خیرآبادی ست در کشف
حقائق و تربیت طالبان شانی عالی داشت و بر طریقهٔ پیر حصور و مجرد می زیست و می گفته راه درویشی راه
مرگ ست و خلق تدبیر زندگانی گرفته درین راه قدم می نهند و اکثر مردم خود سکه درویشی را وسیله جلب رزق
دانند و رجوع و قبول خلق فریفته بمانند در ۹۴۲ھ درگذشت شیخ پاک تاریخ وفات ست وی بر فقر که بعد از غنا
حاصل شد چنان راضی و شاکر بودی که دیگر بر غنای که بعد از فقر حاصل شود میگفت اگر خداوند تعالی غریب نواز
نبودی این غریب را ازین مردار که رهانیدی و بپایهٔ صبر و قناعت که رسانیدی وگاه گفتی ای یاران شکر نعمت
باریتعالی بر من درینحالت افزون ترست که نام من از دفتر توانگران کشیده در جریدهٔ فقرا و مساکین ثبت کرد
الدنیا ملعونة وملعون ما فیها الا ذکر الله الحاصل مرد باید که قدم در راه فقر استوار نهد و از شدت

فاقه و بینوائی نگریزد ونزد مدس ۹

چیست دنیا خاکدان کهنهٔ و ویرانهٔ — غصه جای محنت آبادی ملامت خانهٔ

هر لئیمی ناسزائی ترک دنیا کی کند — سرفرازی را رسد دریا دلی مردانهٔ

اورا چون عمر آخر رسید گفت آرزوی من آنست که وقت موت خوش الحانی این آیه را در پرده گوری و بیت سری که هر دو از پردهای هندی ست بخواند آیه این ست رب قد اتیتنی من الملك وعلمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا والاخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین تا در کلمه توفنی الخ جان بده هم میر آزاد بلگرامی قدس سره فرموده این از ان قبیل ست که نظام الدین اولیا را پرده پوربی بسیار خوش آمدی وقتی بعضی از حاضران مجلس پرسیدند مخدوم پوربی بسیار می شنوند و خوش میکنند فرمود آری روز میثاق ندای الست بربکم ازین پرده شنیده بودم انتهی گویم این گفت و شنید ندانم از کجاست و چراست والله اعلم بالصواب

شیخ حسین ساکن سکندره خلیفهٔ شیخ صفی مذکور ست سپاهی هنرمند بود ناگاه جذبهٔ عنایت الٰهی در رسید و اورا از آلایش دنیا مبرا گردانید در همان حالت کشندجاذبه بجانب حرمین شریفین کشید و عود کرده دست بیعت بشیخ صفی داد چون وفات او قریب رسید در فضای مسجد گوری حفر کرد و با دوستان حرف وداع در میان آورد مردم در مقام حیرت شدند چون عمارت باتمام رسید کشاده پیشانی جان شیرین بجهان آفرین سپرد وکان ذلک فی سنه ۹۷۶

شیخ عبدالقادر بدایونی جامع فنون و فضائل بود و امام اقران و اماثل کسب کمالات نزد شیخ مبارک و دیگر فضلاء عصر نمود مرید شیخ حاتم سنبلی ست، واعتقاد خاص بخدمت شیخ داود داشت با فضیلت طبع نظم وسلیقهٔ انشای فارسی و عربی داشت و در شیوهٔ قناعت و راستی و درستی ممتاز می زیست اکثر مشایخ و علماء عصر خود را دریافت و صحبت داشت و بمنصب پیش امامی اکبر پادشاه منصوب شد و مدت چهل سال با فیضی و ابوالفضل مصاحب ماند اما در تاریخ خود جا بجا که بحال اینها نپرداخت در ترجمهٔ شیخ فیضی مذمت او بسیار میکند و آخر زبان بمعذرت میکشاید که چه توان کرد حق دین و حفظ عهد آن بالاتر از همه حقوق ست الحب لله والبغض لله هر چند سنین اربعین تمام در مصاحبت او بگذشت اما از تغیر اوضاع و فساد مزاج آن نسبت بمرور دهور خصوصا در مرض موت مرتفع شد و صحبت بنفاق انجامید از یکدیگر خلاص یافتیم و ما همه متوجه درگاهی ایم که همه داوریها

انجا بفضل رسد الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقون انتهی واز جمله راست مزاجی های او این ست
که وقائع چهل ساله اکبر بادشاه پوست کنده نوشت واز اظهار کلمهٔ صدق از مخالفت چنین بادشاه صاحب داعیه
ناندیشید و بر مضمون آیهٔ صدق پیرایه الیس الله بکاف عبده عمل نمود جزاه الله خیرا وهذا وصف من لا
یخاف فی الله لومة لائم وهو لا یتاتی الا من عالم تقی او عارف نقی او صادق وفی یراقب الله سبحانه
فی یومه وغده قبل ان یخرج الامر من یده کتاب منتخب التواریخ او متداول ست

سید صبغة الله بن سید روح الله البروجی بروج از توابع گجرات احمد آباد ست محرر سطور این مقام را دیده
وی از کمل خلفا و تلامذهٔ شیخ وجیه الدین گجراتی ست چندی در وطن بافادهٔ متحصلین و امر معروف و نهی منکر
اشتغال داشت ناگاه شوق زیارت حرمین شریفین حرسهما الله تعالی دامنگیر شد و باین دولت کبری استسعاد
یافت و برگشت و باز باصوفیان و درویشان رهگرا شده در کوه احد سکونت ورزید شیخ احمد شناوی از تلامذهٔ
اوست شیخ محمد عقیله مکی در کتاب لسان الزمان مدح او بسیار کرده و نوشته له مصنفات منها کتاب الوحدة و
رسالة اراءة الدقائق فی شرح مرآة الحقائق و ما لا یسع المرید ترکه کل یوم من سنن القوم توفی رحمه الله تعالی بالمدینة
سنة ۱۰۱۵ و قبره بها یزار و یتبرک به

شاه کلیم الله چشتی دهلوی از مشاهیر مشایخ متاخرین ست در علوم عقلی و نقلی پایهٔ بلند و در حقائق و معارف
رتبهٔ ارجمند داشت اسلافش بکسب معماری اشتغال داشتند حق تعالی او را معماری قلوب اختصاص بخشید عالم عالم
دلها را بتردستی همت معمور گردانید مدتها در حرمین شریفین بسر برد و بخدمت شیخ یحیی مدنی دست بیعت داد و بدیار
هند برگشت و در شاهجهان آباد بدرس کتب حقائق و تربیت ارباب ارادت مشغول گشت تفسیری بر کلام الله در
سلک تحریر کشید در ۱۱۴۲ بعالم قدس آرمید

سید طیب صاحب سجاده و خلف الصدق رابع میر عبد الواحد ست در ۱۰۲۶ متولد شد در مآثر الکرام گفته
وی ذات مقدسی ست که اگر ثقلین باو ناز کنند می زیبد و اگر زمین و زمان بر خود بالند میشاید صاحب مرآة المبتدین
که معاصر اوست می طرازد که امروز قوام عالم و برکت بنی آدم از ذات اوست و مرتبهٔ قطبیت و ابدالیت و آنچه
توان گفتن در ذات او موجود ست دولت مادرزاد دارد و از کثرت عبادت گویا امام زین العابدین رضی الله عنه
بصد کرامات ظاهر شده اند و از آن روز که شعور بهم رسانید نماز را بقضا نخوانده و اگر وجود ایشان قبل ازین میشد
در متقدمین و سلف صالحین میشمردند امروز کسی که پایهٔ سلف را خواهد به بیند میر سید طیب را مشاهده کند من که

باشم که احوال و مقامات ایشان را بیان کنم برای این زبانی میباید و دلی و فهمی میشاید امروز آن زبان که ثنای ایشان کند کو و دلی که حقیقت ایشان دریابد و فهمی که واقف حال ایشان باشد کجا همین قدر این داعی میداند که انچه پیغمبر صلعم فرموده که بعد از هر صد سال مردی پیدا شود که سنت ما را تازه گرداند امروز وجود میر ست انتهی بالجمله طالبان مولی را از مبادی سلوک بمنتهای وصول رساند و اتباع شمائل نبوی در جمیع حرکات و سکنات منظور داشت و مدة العمر هیچ سنت نبوی بقدر امکان فرو نگذاشت تبحر علوم رسمی نمی اند دریای کمال ایشان بود همواره بافادهٔ محصلین پرداختی و بسا مردم را بیامن تربیت بر صدر استادی نشاند سید کرم الله پدر شاه لدها میفرمود اگر کسی خواهد ملکی ابر روی زمین به بیند میر را مشاهده کند یکی بدیدن او مشتاق شده آمد و مشکلی از مسائل توحید پرسید فرمود من ازین مسئله خبر ندارم و از قصور خود در نظر مردم و سستی اعتقاد سائل پروا نکرد چون مجلس منقضی شد و خلوت دست داد مسائل را فرمود سخن خانه بازار نتوان گفت حالا انچه میخواهی استفسار کن در میان شیخ عبد الحق دهلوی و حضرت میر محبتی و مودتی عظیم بود در سنه ۱۰۶۶ در انجمن قدس جلوه افروز گردید و از کمال تبعیت او اینکه در شهر ربیع الاول انتقال کرد و این سنت که بی اختیاری بود نیز او را حاصل گشت عمرش هفتاد و هفت سال شد ستون دین افتاد تاریخ وفات ست

شاه طیب بن سید نعمت الله بلگرامی پسر و پدر هر دو عالم کامل و عارف عامل بودند میر آزاد در بارهٔ پدر می نویسند که راقم الحروف اکثر بحضور صحبت با برکت سعادت اندوخت پیر مرتاض نورانی صاحب اخلاق رضیه و سجایای مرضیه بود لوامع برکات از سیمای مبارک می تافت در سنه ۱۰۶۱ برحمت حق پیوست شاه طیب شاگرد پدر ست و حدیث از قطب المحدثین سید مبارک سند کرد خط عربی و فارسی او اگرچه طبعی ست اما بسیار شیرین و پخته و پر رونق واقع شده که مشاهدهٔ آن نور بصر می افزاید و سرعت کتابت او نسخهٔ حیرت عقول ست شرح ملا جامی را در یک هفته من اوله الی آخره نوشت و بهجة المحافل را که کتابی ست ضخیم در سیر نبوی در بیست و سه روز کتابت کرد در سنه ۱۰۵۲ جانب نزهتکدهٔ اخروی شتافت میر آزاد در تاریخ وفاتش کریمهٔ وهم مکرمون فی جنات النعیم یافت،

سید محمود اصغر بن سید حسین عنصر لطیفش ملکی بود در صورت انسان متورع متصلب صاحب فضائل صوری و اشراقات معنوی در قنوج نزد علمای انجا کتب درسی گذراند و در ایام تحصیل با وجود قرب مسافت گاهی سیل وطن نکرد چه مسافت میان بلگرام و قنوج پنج کروه ست و در اندک فرصت فراغ حاصل کرد و تصحیح

نسخهٔ ظاهر و باطن بکمال رسانید و مرید میر عبد الواحد شد میر صبغة الله محترمهٔ خود را در سلک تزویج او کشید وی تا دم
آخر بانزوا گذرانید و قدم از حجرهٔ طاعت بیرون نگذاشت جز یکبار که سفر دهلی کرد و بزیارت خاک آسودگان
حضرت انجا فائز گشت و صحبت شیخ عبد الحق دهلوی و دیگر اکابر علیهم الرحمة دریافته بوطن رجوع نمود و اوقات بیاد مولی تعالی
معمور داشت در سنه ۴۲ بعالم روحانی پیوست نسب میر آزاد بچهار واسطه بوی میرسد

میر سید حسین دهلی وال بلگرامی جامع اصول و فروع علوم بوده و شاگرد و مرید و داماد شیخ عبد العزیز بن
شیخ حسن کمال احمد دهلوی ست شیخ بارها بر سر منبر در مجمع عام فرمود سیدی هر امانتی که مارا از جد شما رسیده
بسلامت نیاز شما کردیم علماء وقت او را مجتهد زمان می پنداشتند وی گفته چگونه باشد حال کسیکه دینش هوس
نفس او بود و همتش گرد آوری دنیا باشد نه نیک کردار است که از خلق گزیده بود و نه عارف که از خلق بریده باشد
او پیوسته در کلمهٔ حق گفتن ملاحظهٔ کسی نمیکرد و خوش آمد و بد آمد مردم دنیا را نمیدانست بی محابا بروی مردم
کلمهٔ حق بر زبان میراند حتی که خادمان و فرزندان منع میکردند کارگر نمیشد و عادت داشت هر مردی که در شهر
و قصبات فوت میشد روز سوم بخانهٔ او میرفت و بزن متوفی میگفت جزع فزع کم کنید رخصت نبوی ست شوهر
گریه میتوانی و نفقهٔ خود را باش عمر بسیار یافت تا زنده بود حالش همین بود و نیز در مجالس خاص و عام میفرمود
که اولاد فاطمه بهشتی اند هر چند مردم منع میکردند که سادات بسیار از عبادت باز خواهند ماند اینچنین
گفتن مصلحت نیست جواب میداد اگر مصلحت نمیشد نمی نوشتند ما نوشتهٔ آنها را نقل میکنیم تا دم آخر همین کلمه
از زبانش جاری میشد اینچنین ست در مرآة المبتدین و در مآثر الکرام گفته قول او موافق مذهب شیخ محی الدین
بن عربی ست که در باب بست و نهم از فتوحات مکیه بیان نموده و شیخ ابن حجر مکی نیز در صواعق محرقه احادیث
و اقوال عماد درین باب نقل کرده و مذهب قاضی شهاب الدین جونپوری ملک العلما نیز همین ست که در کتاب
مناقب السادات قلمی ساخته و فقیر هم این مبحث را در رسالهٔ سند السعادات بتفصیل نوشته ام انتهی محرر سطور
گوید هر چند قوم قلیل باین جانب رفته و غریق وار به حشیش آویخته لکن حق بحث و صدق حرف عدم دلالت
ادلهٔ صحیحه برین دعوی ست بلکه براهین واضحه کتاب مجید و سنت مطهره منادی ست باعلی صوت بر خلاف
آن و صدور چنین دعاوی از علما و مشایخ مبنی بر غلبهٔ محبت اهل بیت نبوت ست که حبک الشیء یعمی و یصم و اگر چنین
باشد و سادات مذاهب مختلفه دارند بعض شیعی و بعض خارجی و بعض از غلاة و بعض دیگر بر طریقهٔ دیگر و معهذا
همگان اهل جنت باشند رونق کارخانهٔ دین و دنیا بر هم خورد و الله اعلم

شیخ عبد العزیز بن شیخ حسن بن طاهر دهلوی پدرش او را در صغر سن مرید ساخت و دو نیم ساله گذاشته از عالم رحلت کرد وی فصوص الحکم از حاجی عبد الوهاب بخاری اخذ نمود حضرت حاجی او را عاشق میگفت و فرمود از دنیا نرفتم تا او را مثل خود نکردم خلیفهٔ اکثر خانوادهاست بر سجادهٔ ارشاد متمکن گشت و عمر با خلائق را سوی حقائق دعوت کرد وقت رحلت در حالت ذوق و شوق ازین عالم رفت حافظ خوشخوان را فرمود که قرآن بخواند چون بآیه نحن اقرب الیه من حبل الورید رسید حالت شوق غلبه کرد باز حافظ آیه هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم خواند طرفه ذوقی بهمرسید چون آیه سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین خواند هر دو دست بر روی شکوی فرود آورد و بر سینه نهاد گنجینه بر دو جهان بجانان تسلیم نمود تصانیف اوبست و چهار رساله است او را بحر مواج حق نامیدند عقلش بر علم غالب بود اکثر بر زبان راندی چنانچه پیغمبران را واجب است اظهار معجزات امت را فرض است اخفای کرامات چند بار آنحضرت صلعم بخواب دیده و فوائد حاصل کرده شکستگی نفس بحدی داشت که هرگز خود را اعتبار ننهادی و بر کسی اعتراض نکردی مگر بواسطهٔ غیرت دین وی گفته هر چیزی را خدمتگاران باید تا حفظ آن کند حافظ دین ادب است و هم گفته بنده را تا بدین بیخ یک گام توان گفت و آن از خود رستن باشد وجمله خود را در سنت نبوی محو کرده بود اعتقاد و اخلاص با خاندان نبوت زیاده از همه چیز داشت خلفا او همه صاحب لفظ و کرامت شدند بیرام خان خانخانان و شیخ عبد القادر بدایونی صاحب تاریخ از حاضران مجالس او بودند عبد القادر میفرماید هر روز باستفاده و استفاضهٔ بعضی کتب تصوف نزد شیخ می رفتم اوقاتی دست بهم میداد که بچه زبان ذوق آنرا بیان نمایم در بطوری از آن کلمات ایشان لذت گرفته ام که بیست سال ازان گذشت و هنوز حلاوت آن از دل نمیرود در ۹۷۵ه وفات کرد قطب نخبه تاریخ اوست

شیخ ادهن معروف بشیخ الاسلام فرزند حاجی سالار قنوجی ست که از کمل اولیا عصر بود نسب حاجی منتهی میشود بخواجه عثمان هرونی شیخ ادهن از اعاظم خلفای شیخ مبارک سندیلوی ست مقتدای عصر و مفتی شهر بود در زهد و تقوی وحفظ شرائع وحل وقائع طلاب ظاهری و باطنی نظیر نداشت ملا محمد خراسی که از شاگردان رشید ملا احمد جندی بود وقتی که در هندوستان آمد بشاگردی شیخ پیوست وی گفته درویش را کار خلاف شرع آنست که پس از کردن پشیمان شود یعنی چرا کاری کند که بعد ازان پشیمانی حاصل کند شخصی از وی پرسید که فاضلترین طاعات کدام ست گفت ملاحظهٔ ادب در جمیع اوقات رحم

شیخ ابو المعالی بن شیخ ابو المعالی بلام بن شیخ ادهن مذکور ست کلام الله از بر داشت و از حسن اخلاقش

دل مستمع میگداخت بصحبت شاهجهان پادشاه رسید ایام رمضان بود فرمود آیتی در حق رمضان المبارک باید خواند کریمهٔ شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن شروع کرد و نوعی باواز دلفریب خواند که پادشاه را رقتی دست داد و استدعاء اعاده نمود نوبت ثانی در قرارت دیگر خواند پادشاه خیلی محظوظ گشت و قریهٔ در مدد معاش مرحمت فرمود وی در آخر حیات فرزند خود شیخ صوفی را بجای خود نشاند وی سلسلهٔ خود را بروجه احسن نگاهداشت فرزندش شیخ عبدالجلیل قدس سره را میرآزاد ادراک نمود رحمهم الله تعالے

مخدوم رکن الدین بلگرامی دانای حقائق کونی و الٰهی ست و شناسای رموز بیدار دلی و آگاهی کمالات معنوی را با فضائل صوری فراهم داشت و شکسته دلان در د طلب را بمومیائی وصل مداوا میکرد برادر زاده و مرید و خلیفه شیخ الهدیه خیرآبادی ست که مناقب او را امورخان روزگار اجمالا و تفصیلاً گزارش نموده اند وے معاصر صاحب سنابل ست

شیخ عبدالله بن سید عمر جیلی نسب او بدوازده واسطه بشیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره منتهی میشود خرقه از پدر پوشید و اکثری از مشایخ کبار هندوستان را دریافت و برفاقت شیخ سلیم چشتی بسفر حجاز رفت و سعادت زیارت حرمین محترمین اندوخت و عنان جانب هند عطف نمود و در موضع بهتی من توابع دهلی طرح اقامت انداخت همه وقت باوضو مستغرق و مراقب می بود عمر گرامی از صد متجاوز بود در ۱۰۳۶ بنزهتگاه اخروی خرامید

شاه رکن الدین معروف بشاه اتاولی نبیرهٔ مخدوم رکن الدین ست از عقلاء مجانین بود صاحب جذبهٔ قوے و نفس گیرا ست هرچه برزبانش میگذشت حکم قضاء مبرم داشت همواره در دلق درویشانه مستانه میگشت خوارق عادات بسیار از وے سرزد بعد ۱۰۵۰ گذشت

سید قاسم اسرار از سادات بخاری الاصل بلگرام ست مرید سید تاج الدین حجره نشین پیر روشنضمیر میخانهٔ عرفان بود و با رارت طریق و ارادت رحیق اشتغال داشت مخموران بسیار بقدح گردانی او دماغ رسانیدند و دامن از غبار خودی افشاندند سید تاج الدین فرمود قاسم اسرار مرآة این ملک ست گویم این حرف همچو سخن نظام اولیاست که درباره شیخ سراج الدین عثمان اودهی فرمود عثمان آئینه هندوستان ست تواند بود که معنی این قول آن باشد که کشف اسرار عالم ملک و ملکوت در هندازوجود مصفای مجلای وی حاصل میشود مثل جام جم و آئینه سکندر که بعضی اسرار این عالم از آنها منکشف می شد یا آنکه حضرت حق جل وعلا را در هر ملکی و ولایتی از وجود اولیای خود آئینه ایست که جمال باکمال خود در ان آئینه مشاهده میکند و خود را در ان مظهر بتجلی خاص جلوه میدهد قاله السید آزاد و محرر سطور گوید عفا الله عنه

همچنان که اقرار وحدت وجود نوعی از بی ادبی ست همچنان قول بوحدت شهود تقریر ملتوی ست احسن بیان لا اله الا الله ست و راه همین شاهراه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم ست

حسن غیور او نپسند شریک را ❊ آیینه را بدست نگیرد نگار ما ❊

میر شاه لدها قدس سره میفرمود از خاک سید قاسم بوی عرفان می آید وعلامه مرحوم میر عبد الجلیل گفته وی صاحب سخن بود گویا پرتو سید قاسم انوار بر ساحت احوالش تافته قاسم اسرار گردید آرامگاهش شمس آباد من توابع قنوج ست

سید شریف بن سید عمر از نژاد سید محمد صغری ست تحصیل علمی بخدمت والد خود نمود مرید شیخ ابو الفتح بن شیخ الهدیه خیر آبادی ست از وی خرقهٔ خلافت پوشید از حقایق ومعارف حظی وافر برگرفت ودل بمبدء اصلی بربست وبیشتر اوقات بمطالعه کتب سلوک واقوال واحوال صوفیه اشتغال داشت نسخهٔ مرآة المبتدین در احوال مشایخ هند کتابی متوسط مفید نوشت ودر جمع کلمات مشایخ کوشش موفور بجا آورد واز راه هضم نفس خود کتاب را بنام مذکور موسوم ساخت میر آزاد گفته شکر الله سعیه

سید کرم الله از احفاد سید محمود اکبر بلگرامی ست بزرگ عهد وعمدهٔ عصر ومتخلق باخلاق آلهی بود حکومت سهانپور کرده در آخر عمر خانه نشین شد واوقات گرامی بطاعت وریاضت معمور میداشت در تشنه دل از جهان فانی برگرفت بر طبق وصیت او قبر او را بازمین هموار کردند از آثار خیر اوست مسجد در وسط محله میدانپوره

میر سید محمد ترمذی کالپوی اصل ایشان از سادات ترمذ ست آبا کرام او در جالندر از توابع لاهور سکونت داشته اند پدرش میر ابو سعید در کالپی طرح اقامت ریخت وی در عنفوان تحصیل بخدمت شیخ یونس که عالم عامل ومحدث کامل بود تلمذ کرد وتا مطول تفتازانی گذرانید واجازت حدیث فراگرفت شیخ یونس در حفظ شریعت غرا بسیار میکوشید تشرع استاد در مزاج وهاج ایشان تاثیر تمام کرد ونور متابعت نبوی سراپای ایشان فرو گرفت وتتمهٔ کتب تحصیلی قدری پیش مولانا عمر جاجموی واکثری در حلقهٔ درس شیخ جمال اولیا کوڑوی گذرانید ودر فضیلت صوری رتبهٔ بلند حاصل نمود وهم بشیخ جمال در طریقهٔ علیهٔ چشتیه بیعت نمود واجازت سلاسل دیگر گرفت بعد چندی باکبرآباد رسیده التماس طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه از میر ابو العلا احراری نمود حضرت امیر با کمال التفات تلقین فرمودند جناب ایشان دوام دلی بریان ودیدهٔ گریان داشته اند وبیست وشش سال از اواخر عمر علی الاتصال صائم بوده اگر عارضهٔ جسمانی لاحق میشد دوا وقت شب استعمال میکردند ومیفرمودند که صحت وبیماری در دست مشیت باری ست اگر او سبحانه صحت خواسته ست دوا وقت شب هم نافع خواهد شد پس چرا لذت صوم را برباد دهم میر آزاد درج گفته که وی

در آخر عمر عیسوی المشهد بوده و در مقام قطبیت کبری متمکن گردیده یعنی چنانچه احیاء اموات از عیسی علیه السلام واقع میشد احیاء قلوب از ایشان واقع شد از مصنفات شریفه تفسیر سورهٔ فاتحه و روائح بعبارت عربی و رساله تحقیق روح و اسرار التوحید و ارشاد السالکین و رسالهٔ فنا و رساله عقائد صوفیه و رساله عمل و معمول و رساله واردات ست در سنه وفات شد رحمه الله تعالی

میر سید احمد بن میر سید محمد کالپوی رح وارث ولایت محمدیه و حامل رایت احمدیه ست از عنفوان نشو و نما فروغ رشد و نور ولایت از جبین همایون میتافت مبدء فیاض تعالی شانه جمال صوری و کمال معنوی هر دو باهم ارزانی داشته ابتدا احال دامن سعی باکتساب دانش صوری بر زدند و از حسامی تا بیضاوی نزد شیخ محمد افضل اله آبادی گذرانیدند و در عمر بست و چهار سالگی بر مسند نشستند و مجلس ارشاد و تلقین گرم ساختند او سبحانه حظی وافر از اعتبار و اشتهار ارزانی فرمود با وصف این دقیقهٔ از دقائق فقر و انکسار فرو نمیگذاشتند پدر را در بارهٔ پسر کمال عنایت بود میفرمود محمد و احمد یکی ست آنجناب میل بسماع تمام داشتند و مجلس سماع می آراستند شیخ محمد افضل از اله آباد نامه و پیام فرستادند که آمدن من محال شد موافقت یاران نتوانم و خلاف یاران هم نتوانم کرد ایشان بتاکید طلب داشتند و بعد از قدوم شان سرود موقوف کردند مات رح فی سنه فرزند ایشان شاه فضل الله جامع دانش صورت و معنی بودند و بر روش پدر و جد بزرگوار قدمی راسخ داشتند بعد ایشان سلطان ابوسعید فرزند ایشان جانشین پدر شدند صاحب دوام حضور و ذوق و سرور بودند و عرفان تخلص میکردند از نتائج طبع و الاست ؎

دیروز که دل رفت ز کاشانهٔ ما	لیلی گویان برون شد از خانهٔ ما
امروز شنیدم انا لیلی میگفت	گلبانگ دگر شنو ز دیوانهٔ ما

وفات ایشان در سنه بوده یر توان الفردوس تاریخ وفات ست بعده سید احمد سعید فرزند ایشان زیب افزای سجادهٔ آبا کرام و خضر راه سرگشتگان بادیهٔ عوام آمد میرآزاد می نویسند که چون فقیر بارادهٔ حجاز فیض طراز از بلگرام برآمد و بر موضع چوره این طرف دریای جمن عبور افتاد صحبت بابرکت ایشان را دریافت

شیخ عبد الحفیظ فرشوری بلگرامی در عنفوان شباب از وطن مالوف بدر رخدا طلبی برآمده در کالپی مرید سید میر محمد شد و نعمت فراوان از میر سید احمد فراگرفت و مثال خلافت و اجازت حاصل نمود نسخه اش این ست چون فقیر حقیر احمد بن محمد شیخنت پناه حقائق آگاه شیخ عبد الحفیظ را دید که بجمیع وجوه آراسته ست و بشریعت غرا پیراسته بعد از اتمام مومی الیه سلوک طریقت اجازت داد که هر که خواهد توبه نماید یا طریق حق خواهد بآن شیخنت پناه رجوع

آردبی تامل وبی درنگ اجرا، نفع نماید چنانچه بهمین عارف شیرازی اشارت نموده

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر خاک ۔ ازان گناه که نفعی رسد بغیر چه باک

خداوند سبحانه مشارٌالیه را مقبول خویش و مقبول خلق گرداند

سید درگاهی بلگرامی کتب درسی علی الترتیب تحصیل نمود و بخدمت قاضی علیم الله گپندوی فاتحهٔ فراغ خوانده و از مراتب قال بمنازل حال افتاد و تا دم واپسین بشغل درس و یاد الٰهی بسر آورد و بعد سنه الله از تنگنای امکان بوسعت آباد لامکان شتافت رحمه الله تعالی

میر سید مبارک محدث بلگرامی امام صحیح الاصول والفروع بود و کوس احیای سنت و ازالهٔ بدعت می نواخت و در علوم ظاهری و باطنی یگانه و در تقوی و طهارت ممتاز زمانه میز یست در عنفوان شباب کمر سعی تحصیل علم بربست و از بدایت تا نهایت علوم بر نهج دقت و اتقان تحصیل نمود و بدهلی تشریف برد و مطول بخدمت خواجه خرد فرزند خواجه محمد باقی بالله نقشبندی قدس سره گذرانید و از اول تا آخر بخانهٔ شیخ نور الحق بن شیخ عبد الحق دهلوی سکونت ورزید و علم حدیث ازان جناب اخذ کرد و درین فن اشرف مهارت عالی بهمرسانید و تمام عمر در خدمت کلام نبوی فنا ساخت و بلقب محدث بلند آوازه گشت میر آزاد در مآثر الکرام بقطب المحدثین یاد میکند مرید سلسلهٔ علیهٔ قادریه بود بیعت بجناب میر سید عبد الفتاح عسکری احمد آبادی کرد و بوطن عود کرده بر مسند توکل و قناعت متکی گردید و بقیهٔ عمر گرامی بتدریس علوم سیاحدیث شریف و ریاضت و یاد باری عز شانه صرف نمود در امر بمعروف و نهی عن المنکر بحدی بود که هیچکس مجال نداشت که در حضور اقدس سر موی از جادهٔ شرع متین انحراف نماید و با آنکه بسیار لطیف طبع نکته سنج لطیفه گو بود مهابتی داشت که زهرهٔ مردم در حضور وی آب میشد و معاش بوضع صفا و نزاکت میکرد نشستگاه خاص و پیش مسجد چنان مصفی و پاکیزه میداشت که نمونهٔ سینهٔ صافدلان و دیدهٔ پاک بینان توان گفت میر آزاد رح گویا این بیت را از زبان میر گفته باشد

حباب خوش منشم میز یم بوضع صفا ۔ زآب صرف بنا کرده اند منزل من

میر طفیل محمد بلگرامی میفرمود روزی شرف خدمت حضرت میر دریافتم برای تهیهٔ وضو برخاسته بود ناگاه بزمین افتاد بسرعت تمام شتافته نزدیک رفتم بعد ساعتی در افاقه آمد کیفیت استفسار کردم بعد مبالغهٔ بسیار فرمود سه روز است که مطلقا از جنس غذا میسر نیامد و درین سه روز باهیچکس لب اظهار نکشود و وام نکردم بسیار رقت دست داد فی الفور ازانجا بمکان خود شتافتم و طعامی شیرین که مرغوب ایشان بود مهیا ساخته حاضر آوردم اول خود بشاشت بسیار ظاهر نمود

و رعایا را بدیدار زنان فرمود سخنی گویم بشرطیکه شما گران خاطر نشوید گفتم حضرت بفرمایند فرمود در اصطلاح فقرا این طعام را
اشراف گویند هر چند نزد فقها اکل آن جائز ست و در شرع بعد از سه روز نیت حلال اما در طریقهٔ فقرا اکل طعام اشراف
جائز نیست من چون این حرف شنیدم بی چون و چرا برخاستم و طعام را همراه گرفته از انجا برآمدم و بیرون در زمانی توقف
کردم و طعام را باز آوردم و عرض کردم که هرگاه بنده طعام را برداشته برد حضرت را توقع بود که باز خواهم آورد
فرمودنی گفتم حالا که این طعام بی توقع حضرت آورده ام طعام اشراف نماند حضرت میر از این تاویل خطی وافر کرد فرمود
شما عجب فراستی بکار بردید و طعام را برغبت تمام تناول فرمود میر از محلهٔ عشیرهٔ خود برآمده در میدانی اقامت گزید
و رعایا آباد کرد و مسجد و منازل سکونت تعمیر نمود و گرد آبادی سوری محکم از خشت و گچ کشید تا از آسیب دزدان
و وحوش و سباع محفوظ باشد و بیشتر قوم حائک آباد کرد که اینها اکثر دیندار نماز خوان میباشند و مقرر کرد که رعایای
مسلمین هر پنج وقت در مسجد حاضر شوند و نماز را بجماعت ادا کنند حائکی عذر آورد میر سبب پرسید گفت چون بنماز
می آیم از کار باز میمانم و نقصان در اجرت من راه می یابد پرسید هر روز بقدر وقت نماز چه مقدار نقصان راه می یابد
گفت یک پیسه فرمود یک پیسه از ما باید گرفت و نماز باید خواند قبول کرد روزی این حائک در مسجد آمد و طهارت ناکرده
بنماز ایستاد میر وحشت کرد که نماز را بی طهارت میخوانی جواب داد که بیک پیسه دو کار نمیتوان کرد میر بی اختیار
خنده زد و پیسهٔ دیگر برای وضو اضافه فرمود رفته رفته حائک را رغبت دلی در نماز بهم رسید و از تقاضای اجرت
درگذشت وفات میر رحمه الله تعالی در سنه ۱۱ اتفاق افتاد و میر سجاد فرزند وی صاحب سجادهٔ او شد و وی نیز عالم
عابر فنون و علوم بود و در نهایت خلق و شکستگی میگذراند و تخم عمل صالح در مزرع زندگی می افشاند در سنه ۱۱۶۱ در ریاض
جاودانی آرمید جهان بهشت میر سجاد تاریخ رحلت اوست محرر سطور تاب الله علیه گزارش میدارد که آنچه از احوال
و اوصاف حضرت میر رح درینجا ذکر یافت بعینها مع شی زائد حال و وصف پدر والا گهر این بی هنر ست و مناسبتی
عجیبی میان این هر دو بزرگوار اتفاق افتاده یعنی در صفت علم حدیث و عمل بران و ازالهٔ بدعت و کمال طهارت
ظاهر و باطن و جمعیت خاطر و قناعت و توکل و صبر و رضا و تسلیم و تذکیر و نفع خلق و معیشت مصفی و لطافت طبع و بذله سنجی
و قدرت انشا و بلاغت املا و تعمیر مسجد و مکان علحده از وسط شهر و سکونت مومنان در محله و رسیدن ایشان در مسجد
پنج وقت از برای جماعت نماز و ارشاد طالبان و هیبت و عظمت و جلال صورت با جمال و دیگر اوصاف فضل و
کمال گویا نسخهٔ یکدیگر بوده اند و برادر دینی و وطنی باهم هستند اینقدر تفاوت بالضرور ست که این حزو محقر با خاک
برابر مناسبتی بپسر حضرت میر در اوصاف بی نظیر او ندارد اما از جناب باری آرزو دارد که ببرکات بزرگان

نقشبندیه و اساتذهٔ ارجمند حدیث پیوند انجام کار ایشان در دنیا و آخرت بخیر و خوبی گردد و ما ذلک علی الله بعزیز

خواجه عبید الله مشهور بخواجه کلان گرامی فرزند خواجه باقی بالله قدس سره است در سنه پیدا شد چون وی و برادر خردش خواجه عبد الله هر دو در منتهای عمر پدر بزرگوار پیرایهٔ هستی پوشیدند خواجه بحضرت مجدد الف ثانی فرمودند امید از حیات کم مانده از احوال اطفال خبردار باید بود هر دو طفل را که در ایام رضاعت بودند در حضور مبارک طلبیده فرمودند توجه باید کرد حضرت مجدد حسب الامر توجه کردند بمثابه که اثر از ناصیهٔ اطفال هویدا گشت خواجه رح در سنه بعالم قدس خرامید و خواجه کلان بعد وصول بسن تمیز اکتساب فضائل صوری و معنوی کرده بپایهٔ کمال و تکمیل رسید و تذکرهٔ مشایخ بمقدار یک لک بیت تالیف کرد و در سنه بساط هستی برچید و در مقبرهٔ پدر مدفون گردید محرر سطور در زمان طالب علمی بدهلی بزیارت قبور پرنور ایشان کرد

خواجه عبد الله معروف بخواجه خُرد از بطن مادر دیگر است در صورت و سیرت با پدر والا گهر مشابهت تمام داشت قرآن را حفظ کرد و علوم عقلی و نقلی تا آخر باستعداد تمام کسب نمود و درس بقدرت میگفت و برخی حواشی بر بعضی کتب درسی تعلیق نمود و در سایهٔ حضرت مجدد جا گرفت و بتفویض خلافت و ارشاد ممتاز گردید و بوضع آزادگی و وارستگی عمر بسر آورد و در سنه برحمت الهی پیوست

سید مربی از اولاد میر عبد الواحد صاحب سنابل ست بس بزرگ عالیشان ذات مقدس منور بود صاحب حسن شمائل و لطف خصائل حافظ کلام مجید شاگرد سید اسمعیل بلگرامی و شیخ یس قنوجی ست و فاتحهٔ فراغ در حلقهٔ درس ملا ابو الوعظ خواند با قتضای اسم شریف خود طلاب ظاهری و باطنی را تربیتها فرمود و توجه موثر داشت در سنه ۱۱۷۱ جهان فانی را وداع نمود و هم درین سال میر سید احمد بلگرامی رحلت کرد وی از امراء صلحا بود میر آزاد ترجمهٔ او نوشته و بذکر میر سید محمد فرزند او پرداخته و گفته درینمقام باگاهی تمام نظر باید کرد و سرسری نباید گذشت نسبت با درویشان چه نسبتی ست شریف هر کس ادنی نسبتی باین طائفهٔ علیه بهم رساند او را از خاک برداشته بعالم پاک برد و از انجمن عوام بخلوتسرای خواص راه دادند مصداق این معامله سید احمد ست که بادنی ملابست یعنی رحلت کردن با سید مربی قدس سره در یکسال بهمنشینی مقربان بارگاه الهی بلند پایه شد و پسر بتطفل پدر کامیاب گشت سبحان الله موافقت سال این کرشمه وانمود موافقت حال چه کرشمها داشته باشد تشبه صوری مقلد موسی را با وصف کفر از غرق نجات داد و فیض مصاحبت ماهیت قطمیر بدل ساخته تاج کرامت بر سر نهاد خوشا سعادتمندانی که سر بفتراک درویشان بسته اند و کلاه گوشه تاج شاهان شکسته

انچه زر میشود از پرتو آن قلب سیاه　　　کیمیائی ست که در خدمت درویشان ست

انتهى اللهم لا تحرمنا برکاتهم واحشرنا في زمرتهم

سید شاه حسین علی بن سید احمد سعید کالپوی رح ذکر پدر والا گهرش پیشتر گذشت میر آزاد بلگرامی رح در علی پور
چوره او را دیده بود کما تقدم سال وفاتش ۱۱۵۸ هجریست ماده تاریخ وفات این مصراع باشد ع آواز شد ز غیب
که فی جنتی ادخل سید حسین علی بیعت بر دست والد خود کرده در حل اقامت مع الاستقامت در قریه چوره اندراخت
انتقال وی رح در سنه ۱۱۹۹ بوده در مدرسه تن شد محقق ماده تاریخ وفات ست فرزندش سید شاه ابو سعید معروف به سید
شاه خیرات علی رح در سنه ۱۲۰۲ از عدم بعرصه گاه وجود قدم نهاد آفتاب سیادت اکبر ماده تاریخ ولادت شریف ست
آثار بزرگی از خردی بر روی مبارکش نمایان بود و انوار سیادت از صغر سن از جبین مبین عیان علوم متعارفه و فنون
متداوله را اکتساب فرموده باستحقاق فضل و کمال بجای پدر والا قدر بر مسند افادت و سلوک نشست صفت
انکسار بر وی غالب بود و در خلق و تواضع نظیر خود نداشت اکابر مارهره از مریدان او بیند مثل حافظ علی رضا بن شاه
بوندی بن شاه برکات و سید سلطان عالم و سید صاحب عالم هم ایشان با وی بیعت کردند و هم از پیش وی رح
مجاز گردیدند میرزا حسن علی محدث لکهنوی نیز در طریقه علیه نقشبندیه ابو العلائیه مرید جناب ایشان گردیده هم جناب
ایشان از میرزا صاحب سند و اجازت کتب مروجه علم حدیث ستاندند ع ما هم غنیمتیم شما هم غنیمت اید + انتقال
برکت اشتمال سید خیرات علی رح در سنه ۱۲۶۲ اتفاق افتاد والد مرحوم محرر سطور را با ایشان ملاقات و صحبت بود از ایشان
پنج فرزند ماندند یکی سید نور محمد که بعد از پدر عالیقدر سجاده آبای کرام را زیب و زینت بخشیدند و در حسن خلق و تواضع
و مهمان نوازی با خلق و خشوع و خضوع با خالق آیتی بود وفات ایشان در سنه ۱۲۶۴ رو داد کلا ان کتاب الابرار
لفي عليين ماده این وصال ست فرزند بزرگ ایشان سید شاه کاظم علی موصوف بودند بصفات حسنه از حسن خلق
و اشتغال بذکر و فکر والد مرحوم دختر خواهر خود را در حباله نکاح ایشان و احقر سطور بارها با ایشان در وطن دیده
و در بهوپال بخورد تیر نورانی بودند درین نزدیکی در سنه ۱۲۹۰ بجوار رحمت حق آسودند و با جمله خالی از کیفیت سلوک نبودند
و در عسر و یسر خنده پیشانی و لطافت و ظرافت ملیح میگذرانیدند حالا اعقاب ایشان سید منظور احمد و سید فضل الله
و چهار دختر ماندند برادر خرد ایشان سید حسین احمد مرحوم در سنه ۱۲۹۰ درگذشتند از اخلاف ایشان سید میر اعظم
و سید جمال احمد اند اول خویش میر کاظم علی مرحوم و آخر خویش میر تراب علی صبر و ربوده اند سلمهما الله تعالی میر اعظم
در میونا با برادر خود در بهوپال قیام دارند در تاریخ گوئی سلیقه ایشان بسیار نیکوست سید حسین احمد والد ماجد ایشان
وقت احتضار طبیب را از پیش خود راندند و تلاوت سوره حشر حسب معمول آغاز کردند یکطرف سوره تمام شد

و طرف دیگر ایشان دست بر روی گذاشته جان بحق سپردند رح برادر سوم ایشان سید شاه باقر علی بقید حیات
فسح الله فی مدتهم در صبر و قناعت و حفظ طریقهٔ خاندان خود یادگار سلف خویش اند مولوی سید نور الحسن فرزند
بزرگ ایشان لبسی صالح و ذی استعداد بودند لاسیما در علم ادب و موزونیت طبع رسالهٔ الاکسیر فی اصول التفسیر
که از محرر سطور ست از فارسی بعربی بردند و بر تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن تقریظ نظم و نثر بدیع نوشته اند
که هم در آخر اکسیر مرقوم و مطبوع گشته و در بهوپال بعهدهٔ نیابت و وکالت ریاست ممتاز بودند دریغا که در عین شباب
هفتدهم ماه مبارک رمضان ۱۲۹۶ هجری رحلت بدار البقا کردند و در سرزمین بهوپال آسودند رحمه الله تعالی
ایشان خویش سید کاظم علی مرحوم اند پسر یتیمی مسمی بضیاء الحسن عمره از ایشان باقی ست سید برکت حسن برادر خرد ایشان درین [illegible]
اید مدت بر خدمت تحصیلداری یکی از محالات منصوب اند و با میر کاظم علی رشتهٔ خویشی دارند عافاه الله تعالی
فرزند دوم سید شاه خیرات علی قدس سره حضرت سید شاه ظهور محمد رحمه الله تعالی بودند ولادت ایشان در سنه ۱۲۱۳
صورت بست لفظ ظهور محمدی ماده تاریخ سال مذکور ست باقتضای این تاریخ همت ایشان در تقوی و زهد و معرفت
و عبادت بسیار بلند افتاده بود علوم رسمیه و فنون عرفیه را در وطن و بلکهنو بحلقهٔ درس مولوی ولی الله و مولوی حیدر
لکهنوی از فضلای فرنگی محل اکتساب فرموده بودند و طریقهٔ بیعت بدست پدر بزرگوار خود بجا آورده اجازت یاب گردیدند
و در سفر دهلی کتب علوم دینیه را از فقه و حدیث و جز آن از خدمت سرور آفاق مولوی محمد اسحق [illegible] تحصیل
نمودند و سالیکه شاه عبد العزیز دهلوی و شاه غلام علی مجددی [illegible] برحمت الهی انتقال کردند جناب ایشان [illegible]
دار العلوم دهلی بودند و در نماز جنازهٔ این بزرگواران شریک ماندند و [illegible] کتب سنت مطهره را مثل صحیحین و موطا مالک
و بلوغ المرام و نحو آن از میرزا حسن علی محدث لکهنوی شاگرد شاه عبد العزیز دهلوی [illegible] کرده اجازت سلسلهٔ حدیث
[illegible] آوردند میل خاطر ایشان بسوی عمل بحدیث [illegible]
در حدود [illegible] سید سلطان احمد خویش میر [illegible] علی قنوجی مراحل مسافرت [illegible] فریضهٔ حج و زیارت
مسجد نبوی و مرقد مطهر مصطفوی صلعم چهار ده ماه در جوار حرمین شریفین بسر آوردند و باکتساب انوار فیوض و برکات
از علما و مشایخ آنجا پرداختند از انجمله قرائت صحیحین ست که این هر دو اصل اصیل دین مبین از شیخ علامه محمد عابد
سندی مدنی شاگرد قاضی القضاة سید [illegible] یمانی امام الائمة محمد بن علی شوکانی رحمهما الله تعالی گذرانیدند و سلسلهٔ
علیه سنت مطهره بهم رسانیدند

این سعادت بزور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده

چون از حجاز مراجعت بسوی وطن شد در حفظ اوقات کوشیده و ساعات عمر مستعار را وقف یاد الهی نموده تا آنکه کمتر دمی باشد که بی ذکر خدا بسر آید ـــ

ورد زبان و مونس جان ست نام یار　　　　یکدم نمیرود که مکرر نمی شود

محرر سطور عفا الله عنه وقتی که از کانپور بجانب کدوره رفت و بار بُیل انجا بر خورد حضرت ایشان دران هنگام از علی پور چوپره تشریف شریف در کدوره ارزانی داشته بودند بکرات زیارت مبارک ایشان دست بهم داد صورت پر نورانی و پیکر روحانی در نظر میگردد در سنه ۱۲۸۹ داعی اجل را لبیک اجابت گفتند و با کمال صفو بجناب آن دبیر رحمه الله تعالی و بعد از ایشان حافظ سید سلطان احمد که فرزند سوم سید خیرات علی رح باشند نیز انتقال کردند ایشان نیز از ذوق و شوق سلوک و مراتب درویشی چاشنی تمام داشتند رح فرزند چهارم جناب مبرور رح سید علی احمد بودند که بر روش دودمان کرامت و سیادت خود ماشی گذشته اند انتقال ایشان در بلده عظیم آباد اتفاق افتاد از اخلاف ایشان سید ریاض مصطفی و سید محمد هادی بودند که از علم و فضل خاندان حصه وافی و کافی داشتند سید ریاض مصطفی رح با اهل بیت خود که دختر سید ظهور محمد قدس سره باشد در وبای هیضه در سنه ۱۲۶۲ بریاض قدس خرامیدند این مصراع ماده تاریخ وصال ایشان ست ع پیاپی رحمت یزدان بروح هر دو نازل باد + سید شاه علی رضا فرزند ارجمند ایشان درین نزدیکی بر عهدهٔ نیابت دفتر کل ریاست بهوپال مامور اند و بصفات گزیده و خصال حمیده و شمائل پسندیده معروف و مشهور عافاهم الله تعالی و سید محمد هادی در طلب علم بسوی دهلی بر آمدند و زانوی ادب در تحصیل کمالات بحلقه درس استاذی و شیخی مفتی محمد صدر الدین خان بهادر صدر الصدور دهلی ته کردند و فاتحهٔ فراغ خوانده در همان نزدیکی دست فراغ از آلایش دنیا افشاندند و این واقعه در سنه ۱۲۷۵ هجری رو داد غفر الله لنا و لهم فرزند اکبر ایشان مولوی سید محمد شاگرد مولوی فیض الحسن سهارنپوری وجز ایشان درین نزدیکی از لاهور آمده بر خدمت تدریس بمدرسهٔ عربیه قصبهٔ سیهوره کرهی بهوپال از طرف دولت برٹش منصوب اند دستگاه ایشان در علم عربیت و ادب بسیار خوب ست طبع نظم دارند منجمله قصائد ایشان یکی قصیدهٔ بدیعهٔ عربیه در آخر تحفهٔ صدیقیه در لاهور طبع شده و این تحفه از استاذ مذکور ایشان ست دیگر قصیدهٔ عربیه در آخر کتاب الجوائز و الصلات مطبوع گشته و برادر خرد ایشان سید محمد یوسف نیز تحصیل کتب متداوله نموده اند و هنوز بدان اشتغال دارند حماهما الله تعالی فرزند پنجم سید شاه خیرات علی قدس سره سید تراب علی مرحوم بودند که بدامادی سید مخدوم بخش قنوجی مختص گشته انتقال ایشان تقریباً در سنه ۱۲۸۱ بوده ست دختر نیک اختر ایشان والدهٔ مولوی سید محمد مذکور باشد و بالجمله قریهٔ چوپره موطن و مسکن این اکابر کرام ست

وبلدهٔ کالپی مرقد وتربت این بزرگان عظام مدرسهٔ کالپی که قباب عالیه ومسجد بلند وخانقاه وسیع دارد همگنان از ین مشایخ درانجا آسوده اند و در جوار رحمت آلهی بوده رحمهم الله تعالی اجمعین وبارک فی اخلافهم الی یوم الدین تاریخ مسجد مذکور که در سنه عمارت یافته از شیخ محمد افضل الهٰ آبادی قدس سره اینچنین ست ع ملک جا رو کشد پی سجده و تاریخ مرمت آن که در سنه از دست سید شاه علی رضا صورت پذیرفته خواجه سعد الدینخان بهادر نواب کرده چنین بر آورده اند ع فلک دانم ز شوقش سجده پیشه +

سید **سعد الله** بلگرامی مجمع البحرین فقر وفضل بود مرید جد خود سید فیروز ست وشاگرد ملا فیضی ساکن مرو هه که از شاگردان شیخ لیس قنوجی بوده وآخر بملا عبد الرحیم که قاضی مرادآباد وعالم کامل وتلمیذ بلا واسطه ملا عبد الحکیم سیالکوتی بود پیوست وفاتحهٔ فراغ علوم خوانده بوطن آمده بر مسند تدریس نشست و مدتها در سرگذشت ناگاه در رنج الش برگشت یکبار از همه پرداخته بحرمین شریفین شتافت و ذخیرهٔ آخرت فراهم آورده و در گجرات احمدآباد منزوی گشت شب به بیداری وآگاهی میگذرانید و روز بشغل درس وافاده در سنه ۱۱۹ شگفته پیشانی بعالم روحانی شتافت آیهٔ کریمه لیشربن من کاس کان مزاجها کافورا تاریخ وفات ست م

سید **لطف الله** معروف بشاه لدها بلگرامی قدس سره ترجمهٔ والد ایشان سید کرم الله پیشتر گزارش یافت وی از کمل اولیاء بلگرام وباعث فخر سلف وخلف آنمقام بود لقب وی سید العارفین وسید الاولیاء ست مرشد اسبق وی شاه اعظم رحمه الله در عمر بست و دو سالگی دل از علائق صوری بالکلیه برگرفت واکثر بلاد هند را سیاحت کرد و در برهانپور خدمت شاه برهان راز آلهی را دریافت واز صحبت ایشان تمتعی فرا گرفت بعده در کالپی رسید و دست ارادت بپیر سید احمد داد حضرت سید را نسبت بآنجناب نظری وعنایتی خاص بود در وقت بیعت فرمودند ما هر دو یکذاتیم واین بیت بر زبان مبارک آوردند ؎

اینجا ز فیض پیر مغان بزم وحدت ست در پرده دار دیده که کثرت نماست را

شاه فضل الله فرموده شراب ناب میخانهٔ سید احمد شاه لدها نوشید و دیگران درد چشیدند در بلگرام هفتاد سال در گوشهٔ انزوا قدم افشرد و بافاضهٔ انوار معنوی شهر را چراغان کرد طریقهٔ انیقه در تربیت طالبان آن بود که گاهی بکرشمه کار طالب میساختند وگاهی بریاضت ومجاهده مشغول میکردند و ریاضات شاقه که آدمی را از مردم بیازد میفرمود واز دلق پوشیدن و مرقع دوختن وخود را در نظر خلق وانمودن منع میکردند و از تاهل وکسب معاش که سنت سنیهٔ انبیاء ست علیهم السلام باز نمیداشتند میفرمودند مرد آن ست که ظاهرش با معاملهٔ خلق متفق باشد و باطنش

دریا دمواج مستغرق وفتوح را ذخیره نمی‌ساختند و هرچه از غیب می‌رسید کشاده پیشانی صرف میکردند و خبر فقرا
وارد وصادر میگرفتند واکثر اوقات خصوص آخر شب بسیر صحرا می‌آمدند و میگفتند سیر صحرا دلکشاست سرش آنکه صحرا نسبتی
بمرتبهٔ اطلاق دارد و شهر نسبتی بمرتبهٔ تقیید سخن در کمال خوبی و رنگینی و تمکین ادا می‌فرمودند و هرگاه از حقائق و معارف
سخن میرفت تمام ذوق و شوق از زبان شریف می‌تراوید مستمع را حالتی و کیفیتی دست میداد اصحاب کمالاتی
که بحضور مجلس مستفید شده اند اتفاق دارند که کیفیتی و حلاوتی که در مجلس شریف یافته ایم جای دیگر کمتر یافته ایم
و با آنکه سنین عمر از صد تجاوز کرده حالت ذوق و شوق در عنصر مبارک همان تازه بود از انفاس ایشان است کاملی
محل ضرورست یعنی احسن آنست که سر حقیقت در پردهٔ مجاز گفته شود تا از چشم زخم ناقصان محفوظ ماند ؎

خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران

ایضاً اسلام عبارت از نفی وجود خویش و اثبات وجود حق است ایضاً محمد نام تشبیه است و احمد نام تنزیه ایضا
شریعت منتهای مردان است ایضا شریعت رنگ است و حقیقت بو چون گل سرخ جامع هر دو آمد بر سائر گلها
تفوق یافت و چون لاله و یاسمن هر کدام منفرد افتاد آن مرتبه نیافت ؎

کناره گرد خطرهای بیکران دارد	میانه روز و جانب نگاهبان دارد

گویم سید جلال اعظم بخاری را که جد اعلای نقیر جامع شریعت و طریقت بود گل سرخ می‌گفتند گویا از همین اراده است
و نیز جامع بود میان جمال صورت و کمال معنی رحلت ایشان در ۱۱۴۲ واقع شد آیه مقربون فی جنات النعیم و کریمه
ولهم رزقهم فیها بکرة وعشیا هر دو تاریخ رحلت است میر آزاد در سلسلهٔ علیهٔ چشتیه مرید اوست و فیضها اندوخت
میر عظمت الله ثمرهٔ شجرهٔ اوست خاص الخاص طائفهٔ علیهٔ صوفیه است و از مشرب وحدت وجود چاشنی بلند داشته
اگرچه ایام زندگانی در ملازمت امرا بسر آورد اما همه وقت جمال بیرنگی در آیینهٔ رنگ دیده است و غنچهٔ جمعیت از شاخسار
تفرقه چیده و اصل طریقهٔ پدرش همین است که ظاهر مشابه عوام باشد و باطن مماثل خواص انبیا علیهم السلام که اخص الخواص اند
اشبه بعوام بوده اند و بطور سائر الناس بسر برده و کسانیکه جادهٔ کمال تبعیت می‌پیمایند همین رویه مستقیم اختیار
مینمایند شناخت مردان الهی کار هر کس نیست صاحب بصیرتی باید که محقق را در لباس مقلد دریابد عوام از نقصان
حس در غلط افتند و ایشان را از جنس خود شناسند نعم مدار اعتقاد عوام بر امتیاز وضع است شخصی را که وضع او از وضع
سائر الناس ممتاز یابند ولی پندارند و سر رشتهٔ اعتقاد بدست آرند طعن ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی فی
الاسواق شاهد حال است و خطاب او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء مصداق این مقال حضرت

مجدد قدس سره [illegible] مینویسند که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات در بسیاری از احکام در رنگ عوام زندگانی مینمایند
و در معاشرت با خلق و با اهل و عیال مثل ایشان معامله میفرمایند اخبار حسن معاشرت خیر البشر با اهل و عیال خود مشهورست
روزی تقبیل امامین میفرمودند و با انبساط تمام با ایشان معاشرت مینمودند یکی گفت ای رسول خدا من یازده پسر دارم
هرگز هیچ یکی را بوسه نکردم فرمود این رحمتست که او تعالی به بندهای رحیم خود عطا میفرماید و چون اخص خواص در بعضی
از عادات بعوام مشارکت دارند اگرچه شرکت باعتبار صورت باشد ناچار عوام از نارسائی خود از کمالات ایشان
قلیل النصیب اند و ایشان را در رنگ خود باخیال میکنند و آنکه در اوصاف و شمائل از ایشان جدا بود او را میگروند
و بزرگ میدانند از نجاست که اوصاف و اخلاق اولیا که از اوصاف و اخلاق ایشان جداست بهتر میدانند
از آن اوصاف و اخلاق ایشان که مشابه اخلاق ایشانست اگرچه آن اخلاق در انبیا موجود بودند نقل کرده اند
از فرید گنج شکر که چون یکی از فرزندان ایشان می مرد و خبر موت با ایشان میرسید هیچ تغیری در ایشان راه نمی یافت
و میگفتند سگ بچه مرد [illegible] بیرون اندازید و چون فرزند سید البشر ابراهیم نام فوت کرد حضرت پیغمبر صلعم بر وی
گریه کردند و محزون [illegible] بفراقک یا ابراهیم لمحزونون بتاکید و مبالغه بیان حزن خود فرمودند
گنج شکر بهتر [illegible] الانعام [illegible] اولی بهترست و آزادی تعلقی میدانند و ثانی را عین تعلق و
گرفتاری [illegible] متم السوء و چون این وارد از آزمایش و ابتلاست عوام را مشتبه
ساختن و در شبه انداختن [illegible] اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا
وارزقنا اجتنابه بحرمة سید البشر علیه وعلی آله واصحابه من الصلوات افضلها ومن التسلیمات
اکملها انتهی کلام المجدد [illegible] و بابا میر عظمت الله خوش صحبت پسندیده وضع مقبول دلها بود و در کمال حسن خلق
و تهذیب آداب میزیست در تصوف رسائل دلپذیر پرداخته اند و شعر بشیر موحدانه ادا ساخته تخلص ایشان
بیخبرست و فی الواقع باخبر بیخبر بود شعر بسطور راوجی و حلاوتی که در سخن ایشان دست میدهد در کلام دیگر اهل سخن
کمتر بدست می آید در شمع انجمن برخی از اشعار ایشان قلمی گردیده همه معرفت بر معرفت ست و تمام حکمت در حکمت
وفات ایشان در دهلی در ۱۱۴۲ بود وقت احتضار پرسیدند اگر حکم شود نعش را ببلگرام روانه کنیم و اگر درین شهر مکانی
اختیار افتد اشارت فرمایند فرمود این مشت خاک را هر جا خواهید ببرید تا بید قبر ایشان در جوار نظام اولیاست
سید نور الله برادر صغیر اعیانی شاه لدهاست قدس سرهما صاحب دل بریان و دیدهٔ گریان خدادوست دنیا
دشمن بابتدا حال در طلب علم دامن همت بر زده بخدمت شیخ ابو الفتح ساکن نیوتنی فاتحه فراغ خواند و بدهلی رفت و

معتکف شد سند یومیه و اراضی معاش را بخدمت آوردند پاره کرد مرید برادر خود سید العارفین بهمت ریاضات
شاقه فوق الطاقه کشید و حالت عجیبی بهم رسانید شبها چشم کم برهم میزد و اکثر اوقات میگریست گاهی در رکوع و گاهی
در سجود شب را صبح کردی و مصداق حدیث شریف حتی تورمت قدماه مشاهده شدی اکثر بدیوانگی میزد و
و فیها میکرد و گریبان چاک میگشت زر و سیم هر دست میگرفت میفرمود این مردار ست دست آلودن باین
جائز نیست از بس تشرع لوای احتساب بر دوش داشت شبی نماز تراویح بجماعت میخواند امام بر سر این آیه رسید
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا در عین نماز بیهوش افتاد و تا چند روز از گریه نیاسود در آخر عمر قرآن یاد کردن
گرفت بست و پنج جزو یاد کرده بود که درین اثنا هر دو قدم او از کثرت قیام شبها آماسید و بهمان عارضه قدم ازین
عالم بیرون گذاشت و در ۱۱۲۰ه برد بشر اکرم الیوم جنات تاریخ وفات ست

سید محمدی بن سید بدیع الدین بلگرامی در صغر سن کلام الله را از بر کرد و کتب درسی مرتب گذرانید و مرید شاه
لدها شد و جادهٔ سلوک بقدم آگهی در نوردید و مبدا را بمنتهی رسانید با شاه عالم بهادر شاه بسر می برد بسیار عالی مشرب
بلند حوصله بود و قوت باطن بدرجه کمال داشت در ۱۱۲۳ه بگذشت لفظ رضوان الله تاریخ رحلت ست

سید برکت الله بن سید اویس ملقب بصاحب البرکات از نژاد صاحب البرکات ست شاهبازی ست آشیانش
سدرة المنتهی یکه تازی ست میدانش سموات علی شعشعه ولایت از جبینش پیدا و جبروت مفرق نیازش هویدا
مدة العمر سر بر آستان خالق گذاشت و قدم بر در مخلوق نفرسود امیر و فقیر فرش آستانش بودند و گوی سعادت عزت
علوی و سفلی می ربودند مرید سید مرتضی ست اما از مبادی عهد شباب تا آغاز ایام کهولت صحبت شاه لدها لازم گرفت
و عقیق استعدادش بفروغ باطن پیر رنگ کمال پذیرفت و سند خلافت و اجازت اخذ نمود و هم از شاه فضل الله کالپوی
تیمنا و تبرکا سند اجازت و خلافت ستاند و در مارهره توطن گرفت همیشه دست ایثار کشاده میداشت و ذخائر مثوبات
اخروی فراهم می آورد صاحب لفظ و شعر ست و رسائل دارد در حقائق عظیم الهدی تاریخ ولادت ست روز عاشورا
۱۱۴۲ه عنان از عالم سفلی تافت و بگلگشت فردوس اعلی شتافت هفتاد و دو سال بزیست رح سید آل محمد فرزند او
بود در ظل رافت پدر تربیت یافت و خرقهٔ خلافت پوشید در مارهره بعد پدر کوس مشیخت مینواخت و حمای شریعت
بجد تمام نگاهبانی میکرد و در ازالهٔ امراض قلبی مسیحائی داشت و سرگشتگان وادی شوق را از تلوین بتمکین می آورد
و باتباع سنت سنیه نبوی تیر غوب می انداخت در ۱۱۶۴ه در نزهتکدهٔ قدس خرامید

سید نجات الله معروف بشاه میان بن سید برکت الله مذکور ست خلیفه شاه لدها ست آوارکان طرق کثرت را

بدایره وحدت میکشید و در احیاء قلوب فیض مسیحائی داشت و با دل شکستگان لطفش کار مومیائی میکرد دیقعاش (
شعر نیک میرسید و اوقات را بتلاوت قرآن و مطالعه کتب حدیث و تصوف و حق پرستی معمور میداشت در سنه ۱۱۹۰
دامن از غبار هستی برچید صاحب البرکات در بعض رسائل خود موعظتی بهر دو فرزند ارجمند خود قلمی نموده اند هر دو
برادر بمفهوم آیه کریمه و تعیها اذن واعیه بران کار بستند و بتوفیقات ربانی و تاییدات یزدانی فائز گشتند
عبارت موعظت بانتخاب درینجا نقل کرده میشود آل محمد نجات الله سلامت باشند این چند کلمه نصیحت نوشته شده بران عمل
نمایند و این رساله را همواره با خود دارند باید که مشغول بیاد الهی باشند و بکتب فقه و سلوک الفت نمایند و از مقام
خود بی جنبش نمایند و بخانه مخلوق و مردم دنیا نروند و بدیدن عالمی که دلی داشته باشد یا آنکه ظاهرش بدین و دیانت
آراسته باشد البته بروند و دیدن او را سعادت کونین دانند و بهیچ کاری و مطلبی بحاکم و بکسی رجوع نکنند
که سازنده کارها کارساز است و حسبة لله برای کار خلق با هر کس تملق و لجاجت نمایند که باعث ثواب است روزی
حاکمی با این عاجز برای کاری مخالفت کرده درگذر کرده شد اکثر عزیزان با او ملتجی شدند قبول نکرد و گفت اگر فلانی
بمن رقعه نویسد ازین کاره و انکار بگذرم عزیزان باین محتاج الی الله تقاضای رقعه نوشتن بکد و جهد پیش کردند
ناچار این بیت نوشته شد

آنکه رخسار ترا رنگ گل و نسرین داد — صبر و آرام تواند بمن مسکین داد

خواند و باز آمد و موافقت نمود بهر حال در یاد او باشند و بهر آن ففروا الی الله و لاتقنطوا من رحمة الله و
توکلوا علی الله بر دل و جان و زبان جاری دارند و طریقه ظاهر را باسلوب لا رد و لا کد پیش سازند و شعار دین را
هرچه تقید و تکلف کرده اند دریغ نکنند جاهدوا فی الله جهاد اکبر همین است که خود را آرام ندهند تا که آرام نیابند محاربه
بانفس کنند و بحکمه رجوع نشوند و بر خلق هرگز هرگز اعتماد نکنند و باینها محتاج نشوند

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است — شمشاد خانه پرور ما از که کمتر است
نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر — که این حدیث ز پیر طریقتم یاد است
مجو درستی عهد از جهان سست نهاد — که این عجوزه عروس هزار داماد است

المقصود علم و عمل پیش گیرند و بران مغرور نشوند و آرزوی آن کنند که چشم گریان و دل بریان و عمل خالص و اجابت
دعا و رفاقت درویشان و مسکن مسجد و آه دردناک و اخفای حال از مدد الهی و فیض عالم پناهی میسر شود آمین همدرینجا
بودم که دل با من عتاب کرد و جانم پیچتاب نمود مطابق قول مشهور که خود فضیحت دیگرا نصیحت این ناهموار

مویت سفید شد و دولت همچنان سیاه ست ظاهرت آراسته و باطنت تباه پس کار خود بنشین و بر حال خود غم والم
نمای کدام حسنه از تو سر زده که دیگری را منفعت بیش می آئی و کدام حمیده را سرانجام داده که دیگری را ارشاد میفرمائی

بس کن و وقت از دست مده ع

بنشین پس کار و دیده بردوز ، از نار فراق خود همی سوز

این گندم نمائی و جو فروشی تا چند آنچنان باش که مینمائی و آنچنان نمای که می باشی چون نیک نگریستم از آن هم بترم

که دل گفت آه صد آه ع

وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم ، عمری که بی حضور صراحی و جام رفت

بس کردم توبه نمودم خموش گشتم بجوش و خروش آمده بودم باز بهوش رسیدم یخرج الحی من المیت بمنه وکرمه
انتهی گویم لذتی و برکتی که درین کلام صاحب البرکات ست و ذوقی و شوقی که درین کلمات قدسی سمات ست بیرون
از حد بیان ست تا کسیکه چاشنی اتباع شریعت و اقتدای طریقت دارد و صاحب حال باشد او را دیدن و شنیدن
آن چه فیضها که بدل و جان ارزانی نکند من هیچکاره نیز دو فرزند عزیز دارم ابو الخیر و ابو النصر امیدوارم که چون
بمطالعه این کتاب سعادت اندوز ندیابند و خلافةً از صاحب البرکات این نصائح ارجمند را از من بگوش دل جا دهند
و تا دست رس بموجب آن کاربند گردند اگرچه عبارت آخر این موعظه از صاحب وعظ مجاز ست و از من حقیقت اما
از رحمت رحمن رحیم هیچ بنده اثیم را نا امیدوار نباید بود که گوینده گفته ست ع

داد حق را قابلیت شرط نیست ، بلکه شرط قابلیت داد اوست

سید محب الله بلگرامی از احفاد سید محمود اکبر ست در عنفوان جوانی ذوق حفظ کلام ربانی بهم رسانید بر بالاخانهٔ حویلی
خود نشسته در مدت شش ماه قرآن را یاد کرد و تا این مدت گاهی از انجا فرود نیامد و ردای ورع و تقوی بر دوش
گرفت و خود را بفتراک ارادت سید العارفین بست و کتان هستی بمهتاب فنا داده در انوار سرمدی مستهلک گردید ع

حریر شعلهٔ ما را بآب می بافند ، کتان ما بشب ماهتاب می بافند

ستر حال خود شعار خود ساخت بشانیکه هیچکس او را ازین طائفه نمیدانست صورةً در زی سپاهی و معنیً در یاد الهی
در سنه هزار و صد و نهم بمرگ اختیاری بمرد لباس سفید در بر کرد و بعد فراغ تلاوت بالای کت آمده و چادری بر خود کشیده
بخواب رفت و جان بحق سپرد •

سید عین الدین از نسل صاحب سنابل ست در مبادی شعور کلام الله را یاد گرفت و در عنفوان شباب

میل حق جوئی بهم رسانده و عتبهٔ علیهٔ شاه لدها را ملتزم گردید و بعد کشف برهان شرف بیعت دریافت و در بوتهٔ ریاضت گداخته طلای خالص برآمد و شغل ذکر قلبی بجائی رسانده که شبها چون می غنود از دل او اسم جلاله باواز بلند مردم می شنیدند از ابتداء عمر تا انتها در گوشهٔ قناعت قدم افشرده و بمزروع زمین تمغائی که بطریق وراثت رسیده بود اکتفا کرده بسر می برد و با ختلاط مردم کم می پرداخت وفاتش در سنه ۱۱۲۲ بوده

سید لطف الله معروف بجمّن میر برادر عینی سید محب الله مذکور است اگرچه بظاهر حال بملازمت امرا می پرداخت اما فی الحقیقت شمع خلوت در انجمن می افروخت حظی وافر از ثروت صوری داشت و دوام همت بر انجاح مطالب مستمندان صرف میکرد بی تصنع تشریف مروت و احسان بر قامت او دوخته بودند و کوشش بلیغ در صلاح و تقوی داشت گاهی نماز تهجد فوت نکرد و بجمعیت ظاهر و باطن روزگار بسر آورد در ۱۱۲۲ از دهلی ببلگرام می آمد قضا را مابین سکندره و قنوج قطاع الطریق ریخته زخمهای کاری رسانیدند بعد از یک هفته ساغر شهادت احمر چشید کریمهٔ رضوا عنه تاریخ است سه سلیم از دست بیداد که تا لم بگذشت ناگزارش کرا افتاد

شیخ محمد سلیم در بدو حال چندی قاضی بلگرام بود آخر باقتضاء علو همت خود را کناره کشید و مرید شاه لدها شد و در ۱۱۴۱ در سلک منهم من قضی نحبه منتظم گردید کریمهٔ یجزی الذین احسنوا بالحسنی تاریخ رحلت است

شیخ محمد حافظ برادرزادهٔ شیخ محمد سلیم است بغایت مکرم و متحمل میزیست اکابر و اصاغر شهر ادب و احترام تقدیم میرسانیدند حافظ قرآن و عالم و شاگرد قاضی علیم الدین کجهندوی بود و در زمرهٔ مستعدان بامتیاز برآمد و خط نسخ و نستعلیق در جودت می نوشت چون عمر او منصب قضا باو سپردند چندی بنابر ضرورت وقت تمشیت نمود دل بیار دست بکار داشت و متاع دنیا را در میزان اعتبار نمی سنجید و زر و سیم در دست نمیگرفت آخر حال سررشتهٔ ارادت شاه لدها گذاشت و بجل حال بهر داغ عشق مزین ساخت بسیار خوش صحبت بود و سراپا ذوق و شوق مجسم اشعار را مستانه میخواند و اهتزاز میکرد و میگریست سید محمد بن میر عبد الجلیل میگوید روزی از سر راه خانهٔ وی میگذشتم او بر بلندی استاده بود سلام کردم و خواستم که بگذرم آواز داد ایستاده باشید و بیتی از میرزا صائب گوش کنید

ساعد سیمین او را تا کلیم الله دید نسخهٔ افسوس شد دستی که در اعجاز داشت

و حالتی در ایشان مشاهده افتاد که در من تاثیر کرد و نیز گفت روزی بخانهٔ قاضی رفتم بشاشت بسیار نمود و گفت ابیات امانت پدر خود بگیرید و این غزل امیر خسرو علیه الرحمه را که از والد ماجدم شنیده بود خواندن گرفت بذوقی و کیفیتی که بزبان قال تعبیر نتوان کرد

یار قبا چست کرد رخش بمیدان برید | این سر و هر سرکشی شد در خم چوگان برید
غمزه زن ما رسید ساخته دارید جان | یوسف ما بازگشت مژده بکنعان برید
مست خراب مرا حاجت نقل است اگر | این جگر خام سوز را نمکدان برید
نیست دلی چون منی در خور شاهین شاه | پاره مردار را بر سگ دربان برید
بر دو رخ از خون نوشت خسرو دلخسته حال | وه ز دل مانده ام قصه بسلطان برید

در سنه ١١٢١ رحلت کرد رحمه الله تعالی

شاه رحمت الله بلگرامی وی سلطان العاشقین و برهان العارفین ست حضور بود از عنفوان شعور را در طلب نعل در آتش کرد خانمان ترک داده ساغر عرفان نوش کرد و مستانه در نهایات الوصال خرامید و طریق آزادگی و گذشتگی پیش گرفت سالتمام بیک چادر و کلاه و زیر جامه اکتفا کرده در کنج مسجد مسکن گرفت و از حطام دنیا ذره بر نداشت و گاهی لب بسوال هیچ چیز با هیچکس نگشود با بنفار حال مشرب سکر و مستی بر مزاجش غالب بود آخر حالت اطمینان بهم رسانید مرید نمیگرفت میگفت پیش ما مریدی و پیری صحبت ست عزیزی چون بجد شد گفت مقصد از ارادت چیست اگر این ست که فردای قیامت بکار شما آیم از دو حال خالی نیست در ان روز کلمه من نافذ هست یا نیست در صورت ثانی مرید شدن بیفائده و در صورت اول با و شما آشنائیم همین بس باشد که آشنا با وصف قدرت از خدمت آشنا خود را معذور دارد رغبت بمظاهر صوریه بیشتر داشت تخصیص حسن انسان نبود بلکه هر شئی که در نظرش خوش می نمود فریفته او میگشت و میگفت سر شوق من سلامت هر جا نظر می افکنم تمام حسن بنظر می آید اگر انسانی منظور میشد تنها با منظور می نشست تا ثالثی حاضر نمی بود مردم شهر فریفته آزادمنشی او بودند و او آیینه وار همه کس را بیک نگاه میدید هر کس میدانست بر من مهربان تر ست تمنای مرگ بسیار داشت و هادم اللذات را اکثر یاد میکرد طفلی را نزد او آوردند که این یتیم ست در حق او دعای بکنید فرمود این طفل یتیم نیست چرا که فراست و عقل صحیح دارد یتیم کسی ست که اینها نداشته باشد در نفس الپسین دو سه مرتبه لفظ حق بر زبان آورد در وقت احتضار سید عبد الوهاب بلگرامی پرسید چه حال دارید این بیت فرو خواند

مست ذوق عرفیم کز نغمه توحید تو | لذت آوازه در کام جهان انداخته

مشمول رحمت الله تاریخ رحلت ست که در سنه ١١٢١ بوده

سید محمدی بلگرامی سیاحت بسیار کرده و بصحبت خیلی از صاحبدلان رسیده فیضها گرد آورده و سالها ریاضت

تن شکن جان پرور کشیده در علم دعوت و تکسیر و جفر ید طولی داشت مرید شاه لدها ست تا مرید شد طرفه حالتی و کیفیتی بهم رساند برق وا سوختگی در خرمن افتاد دنیا و مافیها را پشت پا زده و فرزند و یار و آشنا از همه بیگانه گشت و دوام با دای صلوة و نوافل و اوراد و اشتغال گرفت و خود را در انوار سرمدی محو ساخت غلبه جذبات بجای رسید که با ندک آهنگ نغمه از خود میرفت و قلق و اضطراب میکرد و از صدا ها ی موزون بیخودی دست میداد و مضمون این شعر معاینه می شد ع

کسانیکه یزدان پرستی کنند باواز دولاب مستی کنند

و صبح تا شام نالهای دلسوز و صیحهای جانگداز میکشید و سلسله عشق نمی آسود ع

هیچی بنال راه فلک بر بسته اند هر چند دیر آمده در بسته اند

در او اخر عمر داعیه حج مصمم داشت غالب آنکه سر خود را در راه حرمین شریفین باخت و این سانحه در ۱۱۴۱ رو داد

سید غلام مصطفی برادر زادهٔ شاه لدها ست و از خواص مریدان وی صاحب مشرب عالی بود و نشأ فقر و درویشی دو بالا داشت و در کمال حسن خلق و تواضع می زیست طریق ریاضت و مجاهده پیش گرفت و قدم بر سلم کمال گذاشته بدروهٔ تکمیل بر آمد و همیشه بشیوهٔ سپاهگری کسب معاش ضروری میکرد و تعل و اثر و ان نزده شبدیز میر فی الله جولان میداد در سواد احمد آباد گجرات در جنگی صعب جرعهٔ شهادت چشید و در سلک احیاء عند ربهم یرزقون منتظم گردید و این واقعه در ۱۱۴۳ رو داد بعد از محاربه هر چند تفحص کردند اثری از جسد او گم نکردوی پیش از شهادت رباعی گفته بود و از حال آینده اخبار نموده ع

در خلوت ما ورای ما یاری نیست یعنی که بفرش و عرش اغیاری نیست
ما روح مجردیم ز آلایش مرگ ❊ ما را بجنازه و کفن کاری نیست

سید قادری بن سید ضیاء الله واسطی بلگرامی قادری الاسم و الطریقه صاحب عرفان کاشف الحقیقه بود شان شریعت غرا را نهایت اعتنا میکرد حافظ قرآن بود و عالم کامل شاگرد شیخ غلام نقشبند لکهنوی است نوبت مناسک حج ادا کرد و بزیارت طیبه طیبه مستسعد گردید کربلا و بغداد را سیاحت کرده و از سید یس حموی خرقه و خلافت گرفته و سند صحاح سته و سائر مقروات از مولانا سلطان بن ناصر خابوری اخذ کرد اسانید اجازت هر کدام مفصل و اسامی کتب در ثبت او مسطور است القصه با فراوان برکات بهند رجوع کرد و چندی در دهلی بهدایت و ارشاد طالبان مشغول گردید عاقبة الامر ببلگرام آمد و خلوت گزید جز اوقات نماز کم از خانه بر می آمد صلوات خمسه در مسجد جامع

محله ادا میکرد و امامت مینمود و بالحان دلپذیر قرآن میخواند در سنه ۱۲۴۵ در جوار رحمت آسود دان للمتقی جنات تاریخ رحلت سید مرتضی صاحب تاج العروس شرح قاموس که ترجمه او در ابجد العلوم نوشته ایم فرزند سید محمد بن سید قادری مذکورست میرآزاد او را در مآثر الکرام بنام سید محمد مقتدی یاد کرده و گفته کتب عربی تحصیل کرده و در حداثت سن توفیق زیارت حرمین شریفین یافته در سنه ۱۱۶۴ باین سعادت فائز گشته و در اماکن متبرکه علم حدیث تحصیل کرده درین ایام در زبید یمن اقامت دارد و نزد شیخ عبدالخالق زبیدی فن حدیث سند میکند حق تعالی در عمر او بیفزاید و ترقیات دینی کرامت نماید انتهی گویم وی شاگرد شاه ولی الله محدث دهلوی نیز هست در ثبتی که بقلم او دیده ام نوشته حضرت بمنزله في دهلي و فات او در مصر قاهره بوده همه او را زبیدی مصری دانند و هیچکی نمی شناسد که وی از بلگرام قنوج ست از علماء هند کمتر کسی باین علم و فضل در فقه و لغت و جز آن سر بر آورده و شهرت و قبول یافته باشد چنانکه حق تعالے بوی عطا فرمود رحمه الله تعالے[له]

میرطفیل محمد اصلش از اترولی ست دانشمند کامل و عالم عامل ست از ریعان شعور طریقه ترک و تجرید و انقطاع از علائق دنیوی قاطبة اختیار کرده و سبق بخدمت سید حسن سوال نما خوانده و لسید مزبی و دیگر فضلاء آن عصر تلمذ نموده در طلبه علم بجودت طبع و قوت مطالعه و مباحثه اشتهار داشت و بعد از تکمیل تحصیل در بلگرام طرح اقامت ریخت و قریب سی سال تا دم واپسین در دیوانخانه میر عبدالجلیل سکونت ورزید و بسیار بوضع لطافت و نزاکت و تمکین و وقار زندگانی کرد زبانی لطیف و بیانی شیرین داشت و در متانت عقل و رزانت رای و ظرافت طبع مستثنی میز لیست قریب هفتاد سال بر مسند تدریس باحیاء علوم پرداخت و عالم عالم طلبه را از حضیض شاگردی باوج استادی رسانید میرآزاد بلگرامی تلمیذ رشید اوست او را باستاذ المحققین یاد میکند وی گفته شکست نفس معراج انسان ست میفرمود حرف خاصی یا زعامی شنیده ام که هیچ وقت از خاطر نمیرود در دهلی از کوچه میگذشتم جمعی کثیر از کناسان بتقریب طوی کناسی در مکان مجتمع بودند و با دف روشی ثنا خوانی این قوم میکرد یک کلمه او در دل من موثر افتاد حاصل کلامش اینکه شما بهترین مردم اید در آخرت زیراکه در میزان قیامت هیچ عمل ثقیل تر از شکست نفس نیست و این وصف در شما بمرتبه اتم یافت میشود فرمود شخصی حاکم بلگرام بود و فی الجمله مناسبتی بعلم داشت روزی از من سوال کرد که معنی فرض کفایه بفهم من نمیرسد که اگر یکی فعل را بجا آورد همه بری الذمه میشوند و الا همه آثم گفتم این خود ظاهر ست مثلا شما بر سر قریه میروید اگر یکی از اهل قریه آمده اظهار اطاعت کرد همه مامون میشوند و الا همه ماخوذ آنجناب در سنه ۱۱۵۱ انجمن روحانیان برافروخت میرآزاد می فرماید که چنانکه ابوالطفیل صحابی رضی الله عنه آخر جمیع صحابه روی زمین ست که در سنه ۱۰۰ در مکه معظمه ازین عالم رو بعالم قدس آورد

[له] قال الشیخ مؤمن المعروف بالسید الشبلنجی فی مختصر نور الابصار فی ترجمة السید مرتضی الزبیدی ولد سنة ۱۱۴۵ خمس واربعین ومائة والف قال الجبرتی هکذا سمعته من لفظه [illegible] ورأیت بخطه [illegible] الفضل [illegible] ثم توفی [illegible] فی شعبان سنة خمس ومائتین والف انتهی

آنجناب آخر علماء سلف بلگرام ست که از دار فانی بریاض جاودانی انتقال نمود انتهی آزاد رح قصیده دارد در شان او
که مطلع آن این ست ؎

یا للاحبة سادروا فی التباشیر　　　فاسود یومی کاحداق الیعافیر

شاه عبدالرزاق ساکن بانسه قدس سره ابتداء حال بنوکری پیشگی کسب معاش میکرد آخر ترک داده عمری در سیاحت گذرانید و در نواحی گجرات احمد آباد بشرف خدمت شاه عبدالصمد خدانما دریافت و حلقهٔ ارادت در گوش کشید و بمقصد اعلی فائز شد و بوطن مالوف برگشت دوام لباس بطور اهل دنیا می پوشید و بشغل زراعت کسب قوت حلال میکرد چون برهانی ساطع داشت وضیع و شریف منقاد شدند و علماء و فضلاء غاشیهٔ ارادت بر دوش کشیدند و با آنکه امی محض بود آیات قرآنی را از بر خوانده نوعی تفسیر میکرد و حقائق و معارف بیان میفرمود که دانشمندان را حیرت دست میداد و فاتش در ۱۱۳۶ واقع شد

سید غلام علی بن سید نوح بلگرامی متخلص بآزاد حسینی واسطی حنفی مذهب چشتی مشرب در ۱۱۱۶ لباس هستی پوشید و در ریعان آگاهی سررشتهٔ تحصیل علم بدست آورد و کتب درسی از بدایت تا نهایت در حلقهٔ درس میر طفیل محمد مذکور طاب ثراه مرتب گذرانید و لغت و حدیث و سیر نبوی و فنون ادب از خدمت جد خود میر عبدالجلیل اخذ نمود و عروض و قافیه و بعض فنون ادب از سید محمد خال خود تلمذ کرد و در ۱۱۳۱ شرف بیعت شاه لدها قدس سره اندوخت و در ۱۱۵۱ بارادهٔ حج برآمد و در مدینهٔ منوره بخدمت شیخ محمد حیات سندی سند قرائت صحیح بخاری و اجازت صحاح سته و سائر مقروآت فرا گرفت این سند بقلم مجیز نزد محرر سطور موجود ست و در مکهٔ معظمه صحبت شیخ عبدالوهاب طنطاوی مصری دریافت و برخی از فوائد علمی کسب نمود طنطاوی سرآمد علماء عصر و نزیل مکهٔ معظمه بود در ۱۱۵۷ بجنة الماوی خرامید وی نظم عربی ایشانرا بسیار تحسین کرد و آزاد را تخلص تهنیه و معنی آنرا فصیح فرمود سیدی انت من عتقاء الله میر آزاد میفرماید من ازین نفس مبارک حضرت شیخ که در حق این سراپا گرفتار سرزده امیدوار بسیار دارم انتهی گویم جناب آزاد را استاذ مژدهٔ آزادگی داد و صدیق اکبر را حضرت رسول خدا صلعم عتیق لقب بخشید چون من گناهگار اسیر اوزار همنام آن خلیفهٔ پیغمبر مختارم امیدها دارم که مرا هم ببرکت آن نام و لقب از آتش دوزخ برهانند ؎

فی الجمله نسبتی بتو کافی بود مرا　　　بلبل همین که قافیهٔ گل شود بس ست

الحاصل جناب آزاد بعد از حج و زیارت وارد اورنگ آباد گردید و در تکیهٔ شاه مسافر نقشبندی گوشهٔ انزوا گرفت و بعد از چندی اکثر بلاد دکن را سرمشق قدم سیاحت فرمود و عجائب صنع الهی سرمهٔ بصیرت او شد خود میفرماید از ان

روزی که ناصیهٔ اخلاص با آستان بیت الله آشنا شد بیگانگی از رسوم ابنای روزگار بهم رسید و معنی تخلص آزاد بقدر استعداد جلوه افروز گردید انتهی وی را با نظام الدوله ناصر جنگ شهید خلف آصفجاه ربط عجیبی اتفاق افتاده بود و موافقتی خاص دست بهم داده چون نواب بعد از پدر بر مسند ایالت دکن نشست بعض یاران دلالت کردند که حالا هر رتبه که خواهید میسر ست اختیار باید کرد و وقت را غنیمت باید شمرد فرمود آزاد شده ام بندهٔ مخلوق نمیتوانم شد دنیا بنهر طالوت میماند غرفهٔ ازان حلال ست زیاده حرام و این شعر فرد خواند ؎

درین دیار که شاهے بهر گدا بخشند　　غنیمت ست که ما را همین بما بخشند

کلاه ترکیهٔ نفس شکستن عهد همرنگی با آئینهٔ جوهر نا بستن ست اما نعمت آلهی را خفی ست بر زبان که بی تحدث ادا نتواند شد ایزد سبحانه سرو آزاد همت را نشو و نمای استقامت کرامت نماید و گل سرسبد توفیق را آب و رنگ ثبات مرحمت فرماید وی رح در تازی و فارسی ید بیضا و خزانهٔ عامره دارد و دیوان شعر فارسی و ده دیوان عربی و مولفات فراوان از وی یادگار ست و اکثری ازان نزد این خاکسار موجود لطفی و حلاوتی که در زبان و دل او بخشیده اند هرگز احدی از معاصران و پس آیندگان او را نصیب نشده و همت بلندی که در مدحت سرائی خاتم پیغمبران صلعم او ارزانی داشته اند شاید درین امت حشر حشیر آن بیکری نداده باشند قدرت معنی آفرینی و قوت سخن سنجی با فصاحت عبارت و بلاغت اشارت و دلربائی ترکیب و خاطر فریبی حسن تالیف حصه خاصه مخصوصه اوست آن کدام لفظ سادهٔ و پرکار ست که خلوم خامه جادو نگار او نیست و آن کدام معنی تازه و تر ست از حکم و حقائق و معارف و حسب ذوق و شوق و معامله که بالاگردان افکار دربار او نه هم دانشمند عصر ست و هم عارف دهر و هم فاضل کامل ست و هم ناظم و ناثر عامل خود ترجمه خویشتن در کتابهای خود نوشته و هم این بنده و دیگران در تذکرها وجز آن آورده درین محل همین قدر کفایت دارد که گفته آمد و نوشته شد[ﷺ]

شیخ محمد حیات سندی محدث مجتهد مدنی رح از علما ربانیین و عظما محدثین ست نام پدرش ملا فلاریه بود از قبیله جاچر ساکن اطراف عادل پور از توابع بهکر ست مولد و منشا شیخ سند ست در آغاز جوانی توفیق حج یافت و در مدینهٔ منوره توطن و تاهل کرد و کمر تحصیل علم بر بست و با وجود فقدان معاش استقامت را کار فرمود و نزد شیخ ابوالحسن سندی کسب کمالات نمود و برخی پیش شیخ عبدالله بن سالم بصری تلمذ کرد و تمام عمر در خدمت علم حدیث شریف صرف ساخت و تبحری عظیم درین فن اشرف اندوخت و بمرتبه اجتهاد بر آمد و قلادهٔ تقلید از گلو فرو افگند و همیشه ناشر علوم لطیفه و عامر اوقات شریفه بود خواص و عوام حرمین مکرمین و مصر و روم و شام اعتقاد و اخلاص خاص

ﷺ در صفحه ۲۲۲ اتحاف در ترجمه میر آزاد تاریخ وفاتش ۱۲۰۰ مرقوم ست و در صفحه ۲۲۲ ابجد العلوم تاریخ وفات ۱۱۹۹ [illegible] تاریخ وفاتش در تذکره [illegible] و غیره غلام علی آزاد نوشته شده و نیز از ابجد ۱۲۰۰ را تاریخ وفات یافته اند و اصل رحمت حق شد آزاد و این هم اختلاف از سهو ناسخین آمده و معلوم نیست که تاریخ صحیح وفات کدام است والله اعلم

داشتند مراز ذات ہمایون کسب برکات مینمودند شیخ محمد فاخر زائر الہ آبادی شاگرد رشید اوست وی لفظ غلام علی را
کہ نام آزاد ست تنہا علی نوشت میر آزاد در جواب نگاشت کہ مسلم روایت میکند از ابی ہریرہ کہ ان رسول اللہ صلعم
قال لا یقولن احدکم عبدی و امتی کلکم عباد اللہ وکل نساء کم اماء اللہ ولکن لیقل غلامی وجاریتی
وفتای وفتاتی وبخاری آوردہ لا یقل احدکم عبدی و امتی ولیقل فتای وفتاتی وغلامی شیخ این حرف را
از وی قبول داشت وچہ خوب واقع شد انچہ ابن نجار در تاریخ بغداد در ذکر احمد غزالی آوردہ کہ نوبتی قاری در مجلس
او این آیہ خواند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسہم الخ فقال شرفہم بیاء الاضافۃ الی
نفسہ بقولہ یا عبادی ثم انشد ؎

وھان علیّ اللوم فی جنب حبہا	وقول الاعادی انہ لخلیع
اصم اذا نودیت باسمی واننی	اذا قیل لی یا عبدہا لسمیع

وفات شیخ محمد حیات قدس سرہ در ۱۱۶۳ رو داد و در بقعۂ مبارک بقیع مدفون گردید
شیخ عبد اللطیف امروہی در عنفوان شباب ہمت با حراز فضائل صوری گماشت و مدتہا در قنوج و بلگرام بکسب
علوم پرداخت و بخدمت شیخ حبیب اللہ قنوجی بیعت کرد و نقد ہستی در بوتۂ ریاضت گداختہ سرمایۂ کنز مخفی بدست
آورد و در آخر بحرمین شریفین شتافت و قریب پنجاہ سال در ام القری شرفہا اللہ تعالی بسر برد و ہر سال حج کرد و
ثنی نوبت بمدینۂ منورہ رفت لطیف طبع رقیق القلب بود میر آزاد بتقریب سفر حج پنج ماہ در مکہ بخانہ او بود میفرماید
مرو تہا ازین عزیز مشاہدہ شد کہ جز بزبان بیزبانی ادا نتوان کرد و مصاحبت و مجالست او اوقات بحضور وافر
گذشت جزاہ اللہ تعالی خیرا بہشت نشیمن تاریخ وفات اوست کہ در ۱۱۶۳ اتفاق افتادہ
بی بی خرد مولد و منشاء او بلگرام ست آوردہ اند کہ پدر و مادر خواستند کہ او را کدخدا سازند با کراہ آخر نگذاشتند
و مراسم طوی شروع کردند وقتی کہ مشاطہ او را آراستہ بجلوہ آوردہ جلوۂ دیگر نمود و تبسم کنان در انجمن روحانیان
خرامید مادر و پدر از مشاہدۂ این حال داغ شدند و با ہمان لباس و زیور زیر خاک سپردند دزدان خبر یافتہ شب
بر سر تربت او آمدند و خواستند کہ قبر او را واکردہ زیور و لباس بدست آرند بحکم قادر مطلق تعالی شانہ ہمگنان نابینا
شدند و در مقام حیرت خرد ماندند صبح از ظہور این کرامت شوری در خلق افتاد محلۂ خرد پورہ بنام اوست
سید حسن بن سید علی بن لطف اللہ القنوجی الحسینی البخاری قدس سرہ نسب شریف او بچہار دہ واسطہ بجناب معلی القاب
ابو عبد اللہ جلال الدین حسین مخدوم جہانیان جہان گشت میرسد و نسبت اقصی بسیدنا علی اصغر امام زین العابدین

بن امام همام سبط اصغر حسین بن علی علیه السلام شهید کربلا می پیوندد و نه نفس از ائمهٔ اهل بیت نبوت ترتیب وار در اسلاف نامدار وی داخل اند امام علی نقی و امام محمد تقی و امام علی رضا و امام موسی کاظم و امام جعفر صادق و امام محمد باقر و امام زین العابدین و امام حسین و علی مرتضی در پنج سالگی بی پدر گردید و پا بدامن الم یجدک یتیما فآوی کشید اوائل فنون فارسی در وطن حاصل کرده مختصرات علوم آلیه بحلقهٔ درس مولانا عبد الباسط قنوجی اکتساب نمود و غالب مولفات استاد را بالقلم خود نوشت و در اقران و اماثل سر برآورد مولوی نعیم الدین و مولوی علیم الدین قنوجی و مولوی قادر بخش بلهوری از جماعهٔ درس او بوده اند و بعد از وفات استاذ بلکهنو شتافت و از مولوی محمد نور متوفی در ۱۲۳۸ تحصیل فضائل صوری و معنوی فرمود سپس بدهلی رفت و مولانا شاه عبد العزیز و مولانا رفیع الدین ابناء مسند الوقت شاه ولی الله محدث دهلوی قدس سرهم را دریافت و مراتب کمال را بتکمیل رسانید و یکی از ادعیه علوم کتاب و سنت و فقه و حدیث و اصول و تفسیر و تذکیر گردید و بیعت جهاد بر دست سید احمد بریلوی مجدد مائة ثالث عشر نمود و مولانا محمد اسمعیل شهید و مولوی عبد الحی مرحوم و مولوی حیدر علی نزیل تونک نیز از جملهٔ احباب و اصحاب او بودند و بعد از بیعت همراه پیر طریقت چندی در غزوات کفار گذرانید و برکات و کرامات بسیار فراهم آمد و وقتی که سید احمد قدس سره در بالاکوت در ۱۲۴۶ جام شهادت کشید و شربت موت احمر چشید وی رح بقنوج پا بدامن عزلت درآورد و بانتظار هجرت از دیار هند خاموش نشست و اوقات شریف را مشغول درس و هدایت و ارشاد و تذکیر ساخت و خلقی کثیر را باقصی مراتب تقوی و طهارت رسانید لااقل ده هزار کس از مردم اطراف و جوانب این بلده در خدمت وی موفق بتوبه و انابت گردیدند و از اشراک و بدع و تقلیدات احیاء و اموات مجتنب شدند عامه و خاصه خوارق و کرامات بسیار از وی حکایت کنند عمران مسجد جامع قنوج و عمارت مصلی یکی از آثار خیر و برکت اوست در زهد و قناعت و صبر و توکل و رضا و تسلیم و جمله اخلاق حمیده بر طبق کتاب و سنت مطهره آیتی بود و در سوز و گداز و درد و محبت و حلاوت و حال و ظرافت طبع و لطافت منش علامتی شبها نماز کردی و در گریه شدی و بدیدن منکری از منکرات شرعیه گونهٔ روی مبارکش برگردیدی و تا توانستی تغییر آن بدست نمودی ورنه لامحاله زبان بنکوهش آن و منع از ان بکشودی در مزید صلابت در دین نمونهٔ عمر فاروق بود و در حیا یادگار ذی النورین با وجود وارستگی خاطر و آزادی دل و بی تعلقی بمعاش دنیا بسی خوش گذران بود جامه و طعام و مسکن و مرکب نیکو داشت مهمان نواز مسافر پرور دوستی دوست بود تمام عمر بر در توانگری نرفته و دولتمندی دنیا خواه را بر در خود راه نداده و در امر بمعروف و نهی از منکر بتقصیری از خود راضی نشده گویند دل سنگ از تاثیر تذکیرش موم گشتی و احدی را از امرا و علما در بزم او مجال سخن دست بهم ندادی و ذلک فضل الله

يؤتيه من يشاء هم در صورت صاحب هيبت و جمال بود و هم در سيرت مكمل با كمال در رد بدعات روافض و شكستن رونق بازار ايشان آنچه از دست و زبان وی آمده معروف ديار ست و استغنائيكه در ترک املاک و اموال و جائداد پدر نامور خود از وی بظهور رسيده مشهور امصار هم منصب نوابيت پدر بگذاشت و هم پشت پا بر كوكب نقود و امتعه متروكه بزد هر چند تاليفاتش در هر سه زبان عربی و فارسی و اردو بسيار ست و همه گويا ملفوظات طيبات اوست اما اين ملفوظ از دستخط خاصش در كتابی يافته شد می نويسد كه آب دنيا بر دو قسم ست يكی از چشمها ديگر از چشمهای آب چشمه ها از برای شستن جامهاست و آب چشمها از برای شستن نامها از چشمه ها برای جامها اشكی و از چشمها برای نامها اشكی

اين ذرهٔ بمقدار كمين پور بی دانش و شعور اوست و از ميان فرزندان او را با دعيهٔ خاصه مخصوص فرمودی و از ته دل و درونهٔ خاطر التفات و محبت زائد با و داشتی اميد وارم كه از بركات آن دعوات محروم نشوم و متصل امر ناگزير بلقاء مبارك او و ديگر صلحاء و اسلاف خويش مسرور گردم رب انت وليي فی الدنيا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحين واجعل لي لسان صدق في الآخرين

ابو الطيب صديق بن حسن بن علی الحسينی القنوجی البخاری ختم الله بالحسنی واذاقه حلاوة رضوانه الاسنی گرد آور اين نامه ست و شور افگن اين هنگامه اگر نظر باتصال صوری در مقام تعريف نسبت خود بگويد ميتواند گفت كه اين بضعهٔ رسول و فلذهٔ كبد بتول ست سلم اما نظر بانعدام نسبت معنوی می ترسد كه چون دود عار آتش و چون كرم ننگ آب نگردد ؎

هر جا كه از بلندی و پستی سخن رود   از آسمان بلند تر و از خاک كمتريم

بيشتر در صف نعال علماء حديث و قرآن رتبهٔ روشناسی بهم رسانده ست درين انجمن نيز خود را طفيلی اين اعزهٔ كرام ساخته گزارش ميدارد كه وی در سنه دوازده صد و چهل و هشت هجری از عالم پاک جان سفر بسوی اين كالبد خاكدان كرد و از بقا بفنا و از فنا ببقاء آرميد از غايت شرم و وفور حيا و نهايت آزرم و فقدان وفا نميخواهد نام خود بر زبان خامه گذرانيدن و در چمن اين دولتمندان دارين چون سبزهٔ بيگانه خود را رويانيدن اما از انجا كه تا از شكم مادر بكنار پدر آمده شور عشق و محبت و فغان درد و الفت خمير مايهٔ طينت اوست و دلبستگی بمطالعهٔ كلام حضرات صوفيهٔ عاليمقام و دريافت احوال اين طائفهٔ عليهٔ كرام از ازل آزال و در دهر داهر متاع جمعيت و ملاك سكينهٔ طبعيت او چنانكه گوينده گفته ست ؎

لها احاديث من ذكراك تشغلها   عن الشراب وتلهيها عن الزاد

لها بوجهك نور تستضيئ به   ومن جلال يثك في اعقابها حادي
اذا اشتكت من كلال السير اوعدها   روح القدوم فتحيي عند ميعاد

لامحاله درین مقاله من بیدل خود را در صف نعال این درویشان دولتمند جا میدهم و تا امید حصول و وصول برکات ایشان نغمهٔ تازه در طنبور بیان میدمم ع

گرچه خردیم نسبتی ست بزرگ   ذرهٔ آفتاب تابانیم

دریافته باشی که بوم و زاد نژاد این محسود حضیض و اوج همان ویرانهٔ کهنهٔ شاه آباد قنوج ست که از عمری دراز ازان خاک جدائی نقد وقت اوست و تا بغربت وطن و فرقت اهل آن مسکن ساخته خود را چون تیر از کمان جسته هردم غم سگالی را هدف یافته و بای حال از دمیکه از ملکوت آسمان بناسوت این خاکدان پیوند گرفته و این جهان گذران بی نمود و نشان را بچشم عبرت و مقلهٔ خبرت دیده نخستین قضای آسمانی که بتقدیر ربانی برسروی ریخت آن بود که در پنج سالگی از عمر دوروزه فلک گرد یتیمی بر تارک حال او بیخت ع

مرا باشد از حال طفلان خبر   که در طفلی از سر برفتم پدر

مادر مهربان که خاکش سبز باد چنانکه تواند شهدن بجان کندن و تشنه و گرسنه ماندن بکنار عاطفت پرورش کرد و از ته دل در مسند نوازشها فرمود و در آموختن و برنماز استاده کردن و بروزه خوگر ساختن کششش و کوششها نمود تا آنکه اندکی آشنائی باین چیزها دست داد درین اثنا روزگار شباب آمد و جنون که شعبهٔ از جوانی ست بر سر حساب پارهٔ از زندگی در سر کار و بار کتاب خوانی و کاروانی گذشت و شمهٔ دیگر از جوانی چنانکه افتد و دانی در سوز و گداز مهر و وفا و نادانستے بسر آمد ع

بما جز عشق بدخویان نیاموخت   خدا اجری دهد استاد ما را

آخر کار بعد از خرابی بصره سفر دهلی پیش آمد و تکمیل مراتب تحصیل در دست بست سپس فاتحهٔ فراغ چون آبی در کوزه و نانی در کاسه نبود دم فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه را از برای جان خود نی بلکه از برای وابستگان خود کار بستم و با خاطری پر داغ و دلی بیدماغ و خانهٔ بی چراغ جادهٔ سیر و سفر پیمودم و در آنگه بهوپال بزمان فرماندهی نواب سکندر بیگم مرحومه افتادم و رخت افتادگی درین دولت بهاگاه انداختم و حصهٔ بزرگی از عمر خردی با وظیفهٔ مختصری و شغل محقری در ملازمت وی بسر بردم ع

اسی تقریب اوس گلی مین رہے   منتین ہین شکستہ پائی کی

و خود را بملاحظهٔ انوار جهان و جهانیان در کنار زهد و قناعت بدون شکایت و حکایت پرورده‌ام و نام توانگری و آسودگی بر زبان نبرده‌ام تا آنکه بعد از سپری شدن روزگار امارتش و پدرود کردن آنمرحومه نوبت صدرنشینی بانوی کاشانهٔ دولت و بزم آرائی فرمان دهٔ جهان ایالت نواب شاهجهان بیگم حفظها الله تعالی و سلمها رسید در تاریخ ۱۲۸۵ هجری جاذبهٔ غیب بسوی خودم کشید و عنان اختیار از دست ربود و تدبیر خرد از پای برافتاد و صبر رخت از خاطر محزون بیرون نهاد چاره نماند بجز دیوانگی کردن و دل از خانمان برگرفتن و در وادی غربت افتادن و راهی نمود جز ببارگاه عالم پناه خلاق عالم و رزاق بنی آدم رفتن و خود را در حرم محترم گرد کعبه چون پروانه بحوالی شمع کاشانه گردانیدن من فدای جلوهٔ جمال ام القری و صید بستهٔ فتراک امام ائمة الوری پیش ازین خوابی دیدم که در مرکبی میان بحر محیط نشسته‌ام و بمکهٔ معظمه میبردم بار دیگر دیدم که در حرم محترم حاضرم و در کوی و برزن آن دیار برکت آثار میگردم کرت سوم در منام خود را در سلک مدینهٔ طیبه یافتم و در و دیوار ربوع انجا در نظر آمدم و ابیاتی چند که مشعر غرام باشد بلحن عجیب و صوت دلکش در فارسی زبان شنیدم هنوز ذوق آن خواب در درونهٔ من ست و از ان وقت هرگاه آن رویا بیادم می آید سلسلهٔ شوقی می جنباند آخر جذبهٔ لطف رحمانیه و عنایت محمدیه مرا از خود در ربود و شتر از ناتوانی ما همت برق آسمان سیر کرامت نمود ادای مناسک عمره و حج سعادت اندوختم

من از بوس حجر در کعبه دل را شاد میکردم — مسی مالیده یاقوت کسی را یاد میکردم
زیارت مینمودم کعبه را از گردش رنگی — بحکم شوق طوف تازهٔ ایجاد میکردم
درین دار الامان مشتاق تیغ قاتلی بودم — ز بیتابی طواف خانهٔ صیاد میکردم
چو آواز جرس من از کاروان هم پیش میرفتم — بیاد لیلی محمل نشین فریاد میکردم
بصحراها غزالان را سلام از دور می گفتم — بگلشنها زمین بوس گل و شمشاد میکردم
ز عکس غیر صافی داشتم آیینهٔ دل را — بصاحب خانهٔ این خانه را آباد میکردم
اگر آزادیِ پای سعی من از کار وا ماندی — بپای همت والای خود امداد میکردم

سپس بهمرهی قائد توفیق و رهبر سعادت رفیق از کعبهٔ معظمه دام شرفها رو بسفر طابهٔ طیبه آوردن و بدرگاه عرش اشتباه حضرت امام الحرمین و رسول الثقلین رسیدن و جبین نیاز بر آستانهٔ رب العزت مسجد پر برکت و حرمت نبوی سودن آرزو کردم زیرا که اوست قبلهٔ حقیقت موحدان و زمزم مشرب عارفان و مقام وصول واصلان و رکن تابعان و موقف عرفات عاشقان و منای امن و امان دلدادگان ست

نسود جلوهٔ اعجاز شمع مطلبی | نماند شوخی چشم شرار بو لهبی
فدای خاصیت وادی عقیق شوم | که کرد ریگ روانش علاج تشنه لبی
زیارت تو کند آفتاب هر شب نذر | رود صباح جلو ریز جانب عربی
ز بسکه ذوق شکست تو داشت ساغر ماه | گرفت رنگ نزاکت ز شیشهٔ حلبی
خوش ست حسن تقاضا ز بانیان کریم | نصیب ذائقه ام کن حلاوت رطبی
بآفتاب نبوت رسانده ایم نسب | توان ز ذرهٔ ما دید نور خوش نسبی
بملک هند چو من نیست طوطی آزاد | که کرد تربیت من شکر لب عربی

و بعد از تادیهٔ فریضهٔ حج و سنت عمره و وصول بحضرت رسول صلعم و معاودت از مدینهٔ طیبه ببلد حرام اعظم نعم در شرف و خطر و ابقی منافع در اثر و نعمت بود یکی خدمت علم شریف تفسیر کتاب الله العزیز و ملازمت شرح سنت مطهرهٔ نبویه و التماس فیوض و برکات از قرآن و اقتباس انوار از سیر سید الاکوان علیه الصلوة و السلام با غایت شغف باتباع آن در ظاهر و باطن حال و ترک تقلید رجال و بحث از قیل و قال و ارجاع جمله اقوال و احوال بسوی کتاب و سنت بفراغ بال و لله الحمد ۝

عشق می ورزم و امید که این فن شریف | چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

دیگر حصول توفیق و بذل همت ضعیف در اشاعت مؤلفات این اصول و صرف معلوم غیر مجهول در اذاعت و نشر مصنفات این ابواب و فصول از خویش باشد یا از بیگانه و از اجنبی بود یا یگانه از انچه درین باب اندرین زمانه میسر میتواند شد و این نعمت لاحق را بهتر از آن حالت سابق یافت از سنه ۱۲۷۷ هجری که تا حال بست و هشت سال میشود انفاس اوقات مستعارش وقف راه این کار ست و نزدیک به پنجاه و نه کتاب در میان اختصار و تطویل در شمار و هر چه در بدایت طلب علم نوشته بود و اکنون آن را خارج از اعتبار ساخته بست و یک کتاب ست و هدایة السائل مشتمل ست بر یکصد و هفت مسائل و دلیل الطالب محتوی ست بر یکصد و هشتاد و یک رسائل و باین حساب مجموع تالیف قدیم و جدید بسه صد و هفتاد و هشت مولف میرسد و بعد از اسقاط ۲۱ مولف سه صد و پنجاه و هفت کتاب باقی می ماند و مجموعه کراساتش زیاده بر یکهزار و دو صد جزو می شود و یزید الله فی الخلق ما یشاء ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم و تا باین شیوهٔ خاصه موفق آمد دروازهٔ آسودگی ظاهر و باطن بر روی او کشادند و از دولت و حکومت چندانکه نه فراخور حوصله و در خورد شایستگی او بود بوی دادند . . . . ۝

بخانه چند نشینی مری به بستان کش — چو چشم خویش زنی باده در گلستان کش

اما حکایت دولت پس آنچه در هر عام بوی ارزانی میدارند مدخل یکساله دو چیه سال ... اگر ...
یا وکالةً اندازه نمایند خود مخارج جمله ریاست بدست اوست و اما شکایت حکومت پنج ... این سال ...
صد و نود و هفتم باشد بر هشت لک و چهل و سه هزار و یکصد و چهل و یک تن فرمان او ...
دو لک و یکهزار و چهار صد و هشت خانه در تعداد املاک است

برای نازنینی میکشم ناز جهانی را — ببوی یوسفی گیرم سره کاروانی را

معهذا اگر راست پرسی و نفس الامر جوئی همه این اوج موج ابتلا بر ابتلا و بلا در بلاست و تمام این ...
در خلا و ملا مصیبتها در قفاست

مرا بر مسند جم می نشانند — الهی بر سر آن کوی نشینم

درین معذوری و مجبوری که خداوند پاک و فرازندهٔ افلاک بدان آگاه است و دل شرمنده و جان سرافگنده
بران گواه جز شکیبائی کردن چارهٔ کار بدست نمی آید و با بی بسوی وهل الی الخروج من سبیل نمی کشاید

فقیر را ز سعادت همیقدر کافی ست — که منتی بسرش سایهٔ هما نگذاشت

ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین

لقد جبت دون الحی کل تنوفة — یحوم بها نسر السماء علی وکره

وخضت ظلام اللیل یسود فحمه — ودست عرین اللیث ینظر عن جمر

وجئت دیار الحی واللیل مطرق — ینمنم ثوب الافق بالانجم الزهر

اشیم بها برق الحدید وربما — عثرت باطراف المثقفة السمر

فلم الق الا صعدة فوق لامة — فقلت قضیب قد اطل علی نهر

ولا شمت الا غرة فوق اشقر — فقلت حباب یستدیر علی خمر

وسرت فی قلب البدر یخفق غیرة — هناک وعین النجم ینظر عن شزر

شاید یاران ظاهر بین و نظارگیان صورت پرست را در پنجا بخاطر نا آشنا و دل حسرت آزما میگذرد که این
شیوا بیانی و بالاخوانی نه از جهان انصاف است بلکه جگر گوشهٔ خانمان ستم گزینی و اعتساف ولکن چون این
بی سر و پا را بر وجهی آفریده اند و بر روشی برخیزانیده که نه از رد و قبول کسی بخاطرش کاری ست و نه در ساحت

وضع آزادانهٔ او از جانب احدی عباری هر چه رحما بالغیب گویند بجای خویش ست و تمکن اتیاب در یک برزخم جگر اورنیز مثال مرهم ست از برای نول ریش و کیفیت که ترک دنیا عبارت ازان ست که خود را برهنه کند و شکم را گرسنه دارد و عیال و اطفال را بسختی گذارد ترک دنیا آنست که جامه پوشد و نان خورد اما انچه برسد آنرا روان دارد و با او میل از ته دل نکند و خاطر را بچیزی از ساز و برگ این جهان نیاویزد منشاء مهر و کین غالب افراد بنی آدم با یکدیگر ملاحظهٔ ادبار خود و اقبال آنکس ست و نمیدانند که خیر و شر این عالم همه آثار قضا و قدر او سبحانه و تعالی ست بنده بیچاره درمیان نیست تا محل ملامت یا موضع مدحت تواند شد ع

خود را میان محکمهٔ جبر و اختیار — مجبور بوده ایم که مختار ساختیم
گویند رحمت ست طلبگار بخششی — خود را باین امید گنهگار ساختیم

و معذالک اگر نظر در حقیقت نیک تر میرود معلوم میشود که امور بسیار ست که بی ارادهٔ آدمی بظهور میرسد و وی دران بجهت قسر قاسر یا بمقتضای خلق و امر باریتعالی معذور ست و در وارستگی ازان بیچا پیچ مجبور ست ع

انچه نصیب ست بهم میرسد — گر نستانی بستم میرسد

غرضکه قصور از طرف کسی ست و ملامت برکسی ست ع

غیری جنی و انا المعاقب فیکم — فکانّنی سبابة المتندم
جرم از طرف غیر و ملامت همه بر من — گوئی سر انگشت ملامت زده گانم

والحمد لله تعالی علی کل حال بندهٔ جانی را امروز از عمر فانی سال چهل و هشتم ست بیست سال کامل در فقر و فاقه گذشت و مجردانه زیست کرد و آزادانه بسر برد بعد ازان که بقدر کفاف از کسب دست بوی عطا کردند و متاهل شد و فرزندان برآورد بست سال دیگر ره بکمی آورد هشت سال ست که بعد اللتیا والتی جایگاه عزت و دولت را بوی سپرده اند و در علم و معلوم و حظ و مقسوم شهرهٔ روزگارش نموده تا بعد ازین او را چه پیش آید فضیلت علم و لطافت طبع و ظرافت خاطر و عشق درون و محبت بیرون و درد و قلق روز افزون و سائر اوصاف طریقت و لذت فقر و فاقه و شادی در غم و غم در شادی و آبادی در ویرانی و ویرانی در آبادی ترکهٔ موروثی ماست که هنوز در خانهٔ ما باقی هست والد ماجد قدس سره دائم الاحوال در ذوق و شوق و ریاضت و مجاهده و طلب فقر و فنا شبها بیدار می بود و گریها میکرد و برادر مهتر در علم سپاهگری و شجاعت و سخاوت و علم و شعر و حال و ذوق نادرهٔ روزگار میزیست این کمترین نیز بعد از کسب فنون علم و فضیلت سلسلهٔ علم حدیث و خدمت این فن شریف تا امکان خود

بر پا داشته و درین قحط الرجال و هجوم موانع و کثرت اعدا و تحول احوال با وجود بی تعلقی و وارستگی بالکل طبیعت قلب و حضور خاطر بتقصیر از خویش درین کار رضا نداده بالکل ظاهر را غشاوه حال باطن خود کرده است و باطن را بهوای آخرت پرورده التفات دل او از قعر طبیعت بر زخارف این سپنجی سرای نیست همگی طلب و همگی نیت و تمامی همت او در نفس الامر بر صرف قلب و قطع باطن از تعلقات رسوم و عادات است باشد که بیامن الله براو با این خواهشهای او بنوازند و از ماسوای خود چنانکه میخواهد و می اندیشد جدا سازند سوگند یاد میتوانم کرد که هرگز حرص و هوس بر طلب [illegible] و شوق بر تردد و تحصیل اسباب غنا و ثروت دنیا نبوده است و نیست اگر توجه قلب است بجانب همین فقر و محبت و اگر حدیث نفس است همه درین اندیشه است ؎

بدل خیال دهانی که داشتم دارم — بسینه راز نهانی که داشتم دارم
یقین که او ز جفا دست بر نمیدارد — من از وفاش گمانی که داشتم دارم

حیرت آیدم از جماعتی که از برای خلق کاری بکنند تا ایشان را نزد ایشان اعتباری بود با خالق چه کار است کار باخدا است لذت دنیا بعینه همچو لذت احتلام است که در لحظه میگذرد و کدورت و کثافت آن باقی می ماند مشرب نقشبندیه را بعد از ادای فرائض و نوافل جز تخریب رسوم و عادات شوم طریقه نبود و ایشان را همین طلبیت قلب مع الله سبحانه و رضا بقضا روش بوده ما خود چیزی نیستیم اگر باشیم این مشرب خواهیم بود چه اینها شان [illegible] علما و فضلا در طلب جاه و عزت و کثرت اسباب و جمعیت اموال و نزاع و خصومت با خلق می افتند ما را شگرف می آید که در عالم ظاهر هم درود در زمره موالی نشدیم و با احدی ازین طائفه طرف نگردیدیم و با هیچکس در بحث علم نزاع نکردیم و هیچکی را از طرف خود بقصد خویش بکلفت و کوفت نرسانیدیم مثلی که کنی آن از برای نفس خود است نه از برای خدا طالب خدا آنست که اگر داند که حق بجانب دیگر است قبول کند و گرنه دو سه بار بگوید اگر نپذیرد بگوید که بنده را چنین معلوم است آن نوع نیز میتواند بود که شما میگوئید نزاع از برای چیست و جدل از بهر کدام اگر کسی را با استاد و شیخ خود محبت و اعتقاد بود درین معنی با دیگری جنگ نمیرسد و تعصب در خور نیست این کار محبت است آنرا که محبت نبود چه کار کند طالب را بالا باید که کتاب و سنت و فقه این هر دو را شیوه خود گرداند و بر کلمات ائمه حدیث و مشائخ کرام اعتماد کند و خود را بزور بر دامن آنها بربندد و شک و شبه را که در بعض مسائل ایشان خلجان کند بخود راه ندهد و درین راه اول بی تحاشی در آید و گرنه تمام عمر در خلجان باشد و بعد از آن که بتقلید اعتقاد صحیح کرد بعد از صحت ذوق و سلامت فطرت البته بمرتبه تحقیق میرسد ما را در اوائل حال در کیفیت معنی توحید و صحت این عقیده تردد و خلجان بسیار بود و بهیچ وجه راه تحقیق آن نمی بردیم با خود گفتیم که چندین اولیای خدا و مشائخ کبار برین راه

رفته اند اگر ایشان غلط کرده اند و بر ضلالت گذشته معاذ الله من چه چیزم گو من نیز بر ضلالت باشم عاقبت پنهان شد که فرق هر دو توحید اولاً و نزاع لفظی بودن آن ثانیا و معلوم شدن طریقهٔ جمع میان هر دو ثالثاً و دریافت نیستی خود و هستی خدا را بعاظاهر شد و سخنان اکابر دین از مشایخ و محدثین خضر این راه آمد اکنون اگر بصد حیله خواهیم که خود را در شبهه اندازیم ممکن نباشد اینقدر ضرورست که تقریر این مسئله پیش عامه بلکه خاصهٔ این عهد نباید انداخت و در طرفداری جماعتی از سلف یا خلف تضلیل جماعتی دیگر از قائلین یا مانعین نمیباید کرد حق را در مظاهر کونیه چنان بیند که صورت را در آیینه بشرطیکه آیینه از میان برخیزد و همان صورت منظور ماند و اینمعنی فقرا را درینجا میسر ست تا انجا چه نمایند معاملهٔ طریقت بسیارست که مردان این راه و صاحب همتان عالیجاه دارند اصل کار حقیقت همینقدر ست که ملاحظهٔ معیت حق بجمیع اشیاء از دست ندهد و یکدم ازین خیال باز نماند دست در کار و دل بیار چنانکه گفته اند همین معنی دارد حالت ذکر و توجه حضور خود منافی غفلت ست علامت صحت نسبت و رسوخ آنست که در احوال دیگر از اکل و شرب و غضب و نزاع با کسی هشیار باشد و ازینمعنی غافل نبود مشایخ گفته اند که عالم از دست و بدوست بلکه همه اوست و در گفتن بهتر همین ست که گویند همه از وست این کار دل ست بزبان تعلق ندارد گفتن ما همان به که موافق شریعت بود اگر اینک ملاحظه کنند حقیقت معنی از وست همین معنی همه اوست یابند غیر حق چه باشد و از کجا باشد كان الله ولم يكن معه شيء پس هرچه شد از و شد والآن كما كان یعنی اکنون نیز خداست و چیزی دیگر با او نیست ؎

عقل در اثبات وحدت خیره میگردد چرا
انچه جز هستی ست هیچ و انچه جز حق باطل ست

غایة ما فی الباب آنکه اهل شریعت نیستی ماسوا را حواله بر مستقبل میکنند و اهل طریقت آن نیستی را در حال بچشم حقیقت می نگرند ليس عند ربك صباح ولا مساء در حقیقت مآل هر دو تقریر واحد ست و توحید بجای خود ثابت ؎

راستی فتنه انگیز ست سرو قامتش
هستی ما جز دروغ مصلحت آمیز نیست

پیش ما هر عبارت که گویند ما همان معنی توحید فهم میکنیم در فهم ما مآل این هر دو عبارت که عالم مخلوق اوست یا مظهر اوست بیک معنی در می آید و معهذا حظی و ذوقی که در سکوت از همچو مسائل و اخفای آن دست میدهد در گفتن نیست هرچند پنهان دارند ذوق و برکت زیاده تر شود اگر گاهی از کسی این حرف مسموع میشود چنان غیرت دست بهم میدهد که اگر ممکن بود مهر بر دهن او زده شود تا باز ازینمعنی دم نزند خود گه گاهی ... آن کلام غیر از ضرر و هتک حرمت شرع معتبر اینکه در ینجا گفتیم و نوشتیم از آثار مشرب عشق و محبت است که از بدو فطرت

بران منظور آمده ایم ورنه درین پیرانه سری جستجوی این کار از دست نیاید و بی قیدی و رسوائی مناسب ننماید
خود را بزور نگاه میداریم وگرنه دل همچنان از آتش محبت کباب ست و جان از شوق این کارخانمان خراب مجلس دلم
از اول تا آخر شوق و وله و درد و محبت ست و بزم جانم از فرش تا سقف پر از ذوق تلاوت قرآن و سماع احادیث
نبوت و رسالت صلی الله علیه وسلم ست

از داغ الفت ست دل و سینه گلفروش غیر از متاع درد ندارد دکان ما
رستم کجا بزور ضعیفی ما رسد کوه غم ست کاه تن ناتوان ما

سوز و گرمی درون چنان ست که آتشی در زیر خاکستر پنهان می باشد اندک که کاوید ند همه آتش برآید رقت قلب
و قلق باطن را چه بیان میتوان کرد ممکن ست که سخنی از درد و الفت مذکور شود و شعری خوش مضمون بگوش رسد
و جان متاثر نشود و تن حرکت نماید بارها خود را دیده ایم که چون یکباری حرفی ازین باب در کدام رساله یا کتاب بنظر
گذشت یا در بزمی از زبان کسی نظمی ازین وادی مسموع افتاد خواه عربی بود یا فارسی یا هندی دل در دست نماند
و خاطر از ذوق آن معنی تا روزها بماند ع حدیث عشق می باید چه یونانی چه سریانی بدجمع تذکره های اشعار و گرد آوردن
رباعیات ساده و پرکار اگر ازین صحرای ناپیدا کنار نیست از کجاست و چون ست و چراست بعضی آدمیان هستند
که با این کس کاری ندارند و از ایشان نسبت باین ناکس آزاری نه و لکن ایشان را در دل این خس جائی نیست بیشتر
بی رضائی من با جماعه ایست که تکلف و تصنع کنند و نفاق ورزند و آشنائی نمایند و خلق را چنان نمایند که نباشند
بی تکلف راست راست می باید بود و چنانکه باشند می باید نمود کار با خداست با خلق اصلا کاری نیست ما را در اتباع
سنت نامه مختصریست نفح الطیب نام که وقتی خاطر را بدان خوش کردن اتفاق افتاده بود درین زمان که روزگار ضعیفی
و پیری سایه بر سر انداخته چندان معنی فنا و نیستی بر حال دل غالب ست که لحظه ازان درونه را فرصت و فراغت
دست بهم نمیدهد و هیچ چیز از جامه و طعام و آسایش صبح و شام و صحبت و مخالطت انام از خویش و بیگانه تعلقی که بغیت
شوق و رغبت متصف باشد باقی نیست و کدام کار خیر از دست ما می آید که خود را بپروریم یا کشیم یا نباشیم هر دو برابر ست
معنی خوف و خشیت آنقدر چیرگی دارد که کم وقتی ازین معنی فراغ و خوشحالی روزی میگردد در نفس خود هرگز یک چیز را
نمی بینم که آنرا دست آویز خود سازیم و دانیم که پیش خداوندگار بکار خواهد آمد هرگاه نظر بر کبریائی و غنائی حضرت حق
می افتد همه طاعات و اشارات بر باد میرود و خدا داند که عاقبت چیست تا دم آخر و نفس واپسین چه طور گذرد
دل ازین خیال سخت لرزان و ترسان ست و جان ازین اندیشه پر ملال بغایت گریان زهر بان حضرت عزت در

شکستہ نوازاین نمک پروردۂ عفوعصیان را بلطف عام خود بذوقی وحالتی مخصوص گردانیده ست که باخودی سری دارم هرچند سرسری باشد و باخیال خویش خوشم اگرچه مالیخولیا بود همواره درعالم جان ازعشق ومحبت ودرد و بیتابی دم میزنم و در طریق غربت وشکستگی وفقر وافتادگی قدم می نهم درزاویۂ غربت افتاده ام و دل بامیدواری نهاده باهیچکسم از نیک و بدکاری نیست وازهیچ آفریده اصالۃً بردل غباری نه ازمصاحبت این وآن فارغ بالم بلکه از ذکر زید وعمرو که در تراکیب نحو مذکور میشود نیز در ملالم ؎

ناسازی مزاج بکس ساختن نداد　　چندی بخویش اینهمه ناچار ساختیم

از ایام طفولیت نمیدانم که بازی چیست وآرام چه وخوشدلی کدام وآسایش کجا وسیر کو هرگز طعام بوقت نخورده وخواب درمحل نبرده شطری از عمر در سر طلب علم گذشت وپارهٔ درسفر معیشت وقدری در راه حجاز بمیمنت طراز بعزیمت تادیۂ فریضۂ حج وحصۂ بزرگی در مطالعۂ کتب وزحمت تالیف واندکی در تلاوت وقراءت اذکار ؎

چه دود های چراغی که در دماغ نرفت　　کدام بادۂ محنت که در ایاغ نرفت

کدام خواب چه آسایش وکجا آرام　　چه خار خار که در بستر فراغ نرفت

بحیرتم زدل خود که عمر رفت وے　　زکنج غمکده هرگز بصحن باغ نرفت

هرچند درین پیری وزمین گیری اسباب طرب جمله مهیاست وابواب نازونعمت هرگونه مفتوح اما ذوق حالات اولی همبران منوال ست وشوق در ورزش همچنان تازه کار وتازه خیال باغ وبهار این چمن دنیا در دیدۂ بصیرت ومثال خارست وبوی گلستان این برگ ریز فنا در چشم عبرت او در رنگ غبار محمدی نسب احمدی مشرب ست نقشبندی طریقه صوفی مذهب قلق درد نه او خضر این راه ست که معرفتش خوانند ذوق برون او جذبۂ خاطر ست که فاتح طریقتش دانند ؎

هوالغفور زجوشش شراب میشنوم　　صریر باب بهشت ازرباب میشنوم

برآستان خرابات چون نباشم فرش　　که بوی زنده دلان زین تراب میشنوم

دویدن می گلرنگ را بکوچۂ رگ　　بصد رسائی آواز آب می شنوم

صفای پردگیان خیال می بینم　　صدای پای غزالان خواب میشنوم

ترانۂ که سر دار از ان شود رنگین　　بهرچه می نگرم پیچ وتاب میشنوم

صدای شهپر جبریل عشق هرساعت　　زجنبش دل پراضطراب میشنوم

مگر زصحبت دلهای گرم می آسی | که از لباس تو بوی کباب میشنوم
تفاوت ست میان شنیدن من و تو | تو بستن در و من فتح باب میشنوم

تنبیه این چند تراجم که بلغت سلیس فارسی بحسب روزمره متعارف این دیار و محاوره رائج این روزگار بقید تحریر و بند تقریر درآمد و از گزین نامهای علما کبار و تذکره های مشائخ ابرار بضبط عبارت و حوزه اشارت چیده شد بغیر آنست که حرف جسته زبان قلم و سخن نگاشته قلم زبان را بار دیگر بر محک امتحان تواند زد و باین نامه نگاران بنظر دیگر تواند پرداخت هرچند استعداد بلند و فطرت ارجمند و قدرت خیال گزینی و قوت معنی آفرینی و ربطی بمبدء فیاض و دلی بقواعد تصفیه مرتاض و جمعیت باطن و طمانینت فواد و شرح صدر که شرائط معتبره این شغل و ذکر اند یکقلم مفقود و انواع توزیع بال و اقسام تشتت خاطر و صحبت ناجنسان و گرفتاری درکار و بار ابناء زمان و مقاسات گوناگون آلام و مصادمت اصناف امراض و اسقام و ضعف دل و دماغ و تنگی ظرف و تنگی ایاغ که موانع قویه و عوائق جلیه این عمل اند بوفور موجود اما بعد از اتمام و رسیدن آغاز بانجام و پیوستن مقدمه باختتام دیده شد که چون کچکول دریوزه گران پر از نوالهای گوناگون ست و همچو دلق درویشان بهیئت اجتماعیه مرقع پاره های بوقلمون چشمداشت از صاحب نظران بلند فطرت و صاحبدلان خجسته فکرت و صوفی منشان پاکیزه طویت و درویشان نیک نیت آنست که جامع این شوریده نامه و اخوات آنرا بیش از زله ربای مرتبه ننهند و جز ریزه چینی مزیت دیگر ندهند خدا امیدهد و بنده بخش میکند و کیف که از رسم ظاهر که پیمان بستن و دست بدست کسی دادن ست اسمی ندارد و از اسم باطن که زانوی ادب پیش یکی از اولیاء الله ته نمودن و ادب آموختن ست رسمی درمیان نمی شناسد خداوندا اگر دنیا دهی بطریقی ده که خلل درکار دین نیارد و غم آخرت را از دل برندارد الهی بسخن خود و سخن پیغمبر خود محبتی بخش که دران مستغرق گردیم تا هرچه غیر ذکر تو یا حدیث پیغمبر تست نامه آن درنوردیم یارب دم از صدق نیت نمیتوانم زد که از تو هیچ پوشیده نیست صدق نیت از تو میجویم و اخلاص طویت و حسن عمل از تو میخواهم رب اغفر وارحم وانت ارحم الراحمین وتجاوز عما تعلم انك تعلم ولا نعلم وانت علام الغیوب اللهم احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجرنا من خزی الدنیا وعذاب الآخرة ؏

خاتمة الکتاب وسجع طیرة المستطاب

شیخ محی الدین ابن عربی رحمه الله تعالی را در کتاب فتوحات مکیه وصایای حکمیه ست که در باب پانصد و شصتم

درتذکرۂ تفصیلش پرداخته وکتاب مذکور را بران تمام ساخته مناسب می نماید که بعض الفاظ ومعانی آنرا درینجا ذکر کرده شود تا بر خواننده ودانندہ بلکه شنوندۂ آن اگر نیت خالص دارد باب صفا کشاید و راه معرفت وهدایت جلوه نماید واین وصیت ابتداعی از موصی نیست بلکه ابتدایش از خالق انسان وجاعل کون ومکان ست وبندگان دران پیروان سنت الهی وشریعت رسالت دستگاهی اند ؎

وصی الاله واوصت رسله فلذا | کان التاسی بهم من افضل العمل
لولا الوصیة کان الخلق فی عمه | وبالوصیة دام الملك فی الدول
فاعمل علیها ولا تهمل طریقتها | ان الوصیة حکم الله فی الازل
ذکرت قوما بما اوصی الاله به | ولیس احداث امر فی الوصیة لی
فلم یکن غیر ما قالوه او شرعوا | من السلوك بهم فی اقوم السبل
فهدی احمد عین الدین اجمعه | وملة المصطفی من انور الملل

بنده چون ورجای گناهی کند می باید که ازانجا نرود تا آنکه طاعتی هم درانجای بکند وعبادتی بوجود آرد تا چنانکه آن جای بروی گواهی دهد همان برای او گواه باشد اتبع السیئة الحسنة تمحها وان الحسنات یذهبن السیئات ذلك ذکری للذاکرین **دیگر** گمان با خدا نیک می باید داشت ودر هیچ حال با چنین محسن ذو الجلال بدگمان نمی باید بود انا عند ظن عبدی فلیظن بی خیرا توجه دانی که همین نفس آخر انفاس است باشد مبادا بدگمان روی وکمان این ندان شوی ؎

غافل ز احتیاط نفس یک نفس مباش | شاید همین نفس نفس واپسین بود

دیگر ذکر خدا در سر وعلن ودر نفس ودر ملا می باید کرد که یاد ت مر او را موجب یاد اوست مر ترا فاذکرونی اذکرکم در حدیث صحیح آمده وانا معه حین یذکرنی ان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرنی فی ملأ ذکرته فی ملأ خیر منه درین باب که این چه معیت و ذکرست ودر کدام محل و بزم ست ؎

اهلا بمن لم اکن اهلا لموقعه | قول المبشر بعد الیاس بالفرج
لك البشارة فاخلع ما علیك فقد | ذکرت ثم علی ما فیك من عوج

حق تعالی گفته والذاکرین الله کثیرا والذاکرات وبالجمله اکبر ذکر ذکر خداست در هر حال وبر هر حال دیگر ایتیان جمیع قرب متابرت می باید کرد بقدر استطاعت واندازهٔ جهد واستقامت در هر زمان وهر حال مخبر صادق پیغمبر ما

وان تقرب مني شبرا تقربت منه ذراعا وان تقرب مني ذراعا تقربت منه باعا وان اتاني يمشي اتيته
هروله ع من آیم بجان گر تو آئی بتن ع گر بکشم زهی طرب ور بکشی زهی شرف ❊ شبر با شبر ذراع باشد ذراع
با ذراع باع بود و مشی را چون دو چند سازند هروله نامند غرضکه قرب خدا با بنده مضاعف قرب بنده با خدا است
یکی ستانند و ده تا ارزانی دارند کیست که شکر این نعمت بجا می تواند آورد **دیگر** اگر از دست کار خیر بر نمی آید
باری در حدیث نفس با آن عمل خیر خود بتقصیری اندران راضی نمی باید بود و اگر خاطری شر خطور کند می باید که عزم با جزم
بر ترک آن نماید مگر آنکه قدری سابق و قضای لاحق دامنگیر حال گردد در حدیث آمده که سیئه را نمی نویسند مادام که
بجا نیاورده و همه حسنه را حسنه می نگارند اگرچه بکار نبرده و این نیست مگر سبق رحمت بر غضب و تقدیم عفو بر قهر و ترجیح
غفران بر عصیان و اندازه آن از قهار و غفار از یک تا هزار می باید گرفت شیخ گوید فلابد من المغفرة لکل مسرف
وان لم یتب **دیگر** بشارت ست بر کلمه اسلام که لا اله الا الله محمد رسول الله ست و بنا بر احتوا بر زیادت علم
افضل اذکار گشته و میان نفی و اثبات جامع آمده افضل ما قلته انا والنبیون من قبلي لا اله الا الله
و چرا چنین نباشد که این کلمه توحید ست و هیچ شی مماثل توحید نیست لو ان السموات السبع وعامرهن غیري
والارضین السبع وعامرهن غیري في کفة ولا اله الا الله في کفة مالت بهن لا اله الا الله بالجمله
در میزان اعمال گران تری ازین سخن و بطاقه آن نیست قال الشیخ فعلیك بلزوم هذا الذکر الذي قرن
الله به وما یعلم به السعادة فنعم ـــ

مهما تفکرت في ذنوبي	خفت علی قلبي احتراقه
لکنه ینطفي لهیبي ❊ ❊	بذکر ما جاء في البطاقه

دیگر از معادات اهل این کلمه دور تر میباید گریخت و خاک حرب با خدا بنا بر این دشمنی بر سر خود نمی باید بیخت آ اولیاء او
اگرچه بمقدار قراب ارض خطا آرند چون شرک نکرده اند ملاقات خدا با ایشان همراه مغفرت خواهد بود و ما یفعل الله
یعذابکم ان شکرتم و امنتم **دیگر** ملازمت فرائض الهی ست بر وجه مامور بها و اکمال این نشا بنوافل باشد که
عمده آلات قرب خداوندی ست ما تقرب الي عبدي بشيء احب الي مما افترضته وما زال العبد یتقرب
الي بالنوافل حتی احبه نقصانی که در نماز ها از راه ترک یا قضا یا فتور در ارکان راه می یابد بنا فلها جبران آن بروز
رستخیر میکنند شیخ گفته ولیست النوافل الا ما لها اصل في الفرائض وما لا اصل له في الفرائض فذالك انشاء عبادة مستقلة یسمیها
علماء الرسوم بدعة **دیگر** مراعات اقوال میباید کرد چنانکه مراعات اعمال میکنند بلکه خود قول من جمله عمل ست

باید که خدا را نزد لسان هر قائل اعتقاد کرده و در پاسبانش دانسته نگاهبانی سخن نماید و حرفی ناگفتنی و کلامی ناشنیدنی که معتقد آن نباشد نگوید و نشنود ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و لا یحب الله الجهر بالسوء من القول و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم حکیمی گفته هیچ چیزی مستحق تر بسجن از زبان نیست زیرا که در پس دو در وازه افتاده شفتین و اسنان و معهذا کثیر الفضول ست و با بها مفتوح میباشند قلت کلام و کثرت سماع را همین قدر نکته بسند ست که زبان یکی ست و گوش دو ست

بخاطر هیچ مضمون به زلب بستن نمی آید　　خموشی معنئ دارد که در گفتن نمی آید

دیگر صورت حیوانی ذی روح هرگز نمی باید کشید و در خانه نقشی از ان نمی باید گذاشت مصور را روز حشر تکلیف جان دمیدن دهند و نتوانند پس بعذابی سخت مبتلایش سازند و من اظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقی فلیخلقوا ذرة و لیخلقوا حبة و لیخلقوا شعیرة دیگر بیمار را پرسجوئی میباید کرد که در ان اعتبار و ذکری ست دیدش از اصل خبر میدهد و نظاره ضعفش تنبیه بر افتقار خودش میکند یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی و کدام وقت بهتر از ان باشد که برادری را عیادت کند و خدا را نزد او بیابد یا مسافری را که ره پیمای عدم میگردد نفسی چند مشایعت فرماید

در دیده ام از بهر تو در سینه دمی چند　　وقت ست اگر رنجه نمائی قدمی چند

دیگر خود را از بار مظالم عباد سبکدوش میباید کرد و ثقل این وزر بر سر نمیباید برداشت که ستم روز قیامت تیرگیها ست و این ظلم بمنع مردم از حقوق واجبه شان صورت می بندد و از ترک عون او در کارهای خوب و معروف پیدا می آید در حدیث قدسی ست یا عبادی انی حرمت الظلم علی نفسی و جعلته بینکم محرما فلا تظالموا الحدیث رواه مسلم عن ابی ذر و این حدیث ابی ذر در خور آنست که بآب زر نوشته آید نثر جوهر که از شوکانی ست شنیده باشی که شرح همین معدن گوهر ست و بسط همین بحر و بر گناهی بدتر از ظلم در عالم نشان نمیدهند و مستجاب الدعوتی بزرگتر از مظلوم بیان نمیکنند

گفتم اهل ستم چه طائفه اند　　گفت گرگ و سگ و شغالی چند

دیگر عالمی که علمش او را بر عمل بر نمی انگیزد هر چند خطا کار ست تو درباره او علم خود را عمل فرما تا حق وی فا کرده باشی دبنا بر تادب بصفت الهی از حال بدش در حجاب نیفتی چه علم او هم یکی درجه بلند ست نزد خدا چنانکه عملش اگر میکرد رتبه ارجمند بود پیش او تعالی نیت خیر روح امور ست و هر کسی را ثمره اراده او بالضرور فمن کانت هجرته الی الله

ورسوله فهجرته الی الله ورسوله ومن کانت هجرته الی دنیا او امرأة ینکحها فهجرته الی ما هاجر الیه
در مقام شیخ عالی‌مقام ذکر فتن اربعه کرده وزن و مال و ولد و جاه را نام برده و در بیان هر یکی جادهٔ تفصیل سپرده
فان شئت الزیادة فارجع الیه وعول علیه دیگر ناگزیر ست از آنکه هرچه خدا داده و ستانده مراقب او تعالی
باشد آنچه داده بجهت آن داده تا شکر و سپاس او بجا آری که شکر نعمت صید مزید ست و کفران شیوهٔ شیطان مرید
و آنچه گرفته از برای آن گرفته تا صبر کنی و بمعیت و محبت او سبحانه سرفراز گردی و چون با تو باشد و ترا دوست خود
گیرد لابد ست که با تو همان معامله محب با محبوب کند و از جملهٔ بلاهای آخرت ترا محجوب سازد و لا عطر بعد عروس
ولیس وراء عبادان قریة و خدا نکند که بکفران انعام بیکرانش که کسی احصاء آن نمیتواند درهم زنی و حیله کارخانهٔ ایمان
و اسلام را برهم کنی ؎

لکل شیء اذا فارقته عوض — ولیس لله ان فارقت من عوض

دیگر ادای حق او جل واجب تعالی را لازم تخم می باید انکاشت و تخم خلاف در زمین عبودیت زنهار نمی باید کاشت
هیچ دانستی که آن حق او جب چیست عدم شرک ست با او سبحانه جلی باشد یا خفی شرک جلی واضح ست و شرک خفی
اعتماد کردن ست بر اسباب موضوعه و رکون قلب بسوی آن و سکون دل نزد آن و این از اعظم رزایای اخروی
و اکبر بلایای دینی ست ؎

لا تعتمد الا علی الله — فکل امر بید الله

وهذه الاسباب حجابه — فلا تکن الا مع الله

و نتوان گفت که ما ماموریم بسعی بر عیال و نفقهٔ آنها بر ما واجب ست زیرا که سخن در اعتماد بر اسباب و سکون دل
بران ست نه عدم عمل از برای آنها کریمهٔ وما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون را شیخ بهمین معنی تفسیر کرده و گفته
یعنی به والله اعلم هذا الشرک الخفی الذی یکون معه الایمان بوجود الله والنقص فی الایمان بتوحید الله
فی الافعال لا فی الالوهیة فان ذلک هو الشرک الجلی الذی یناقض الایمان بتوحید الله فی الالوهیة
لا الایمان بوجود الله ؎

ومن یتق الله یجعل له — کما قال من امره مخرجا

ویرزقه من غیر حسبانه — وان ضاق امره فرجا

دیگر حذر می باید کرد از آنکه در دل ارادهٔ علو در ارض در آید و این خیال فاسد در سینه بپاید که انجامش بدست

وصاحبش از درگاه بیچون وچگون رد آدمی زاد را بهتر ازین مرادی نیست که کسی او را نشناسد ونه وی هیچکس را
داند در حدیث ست از سرور کائنات صلعم ان حقا على الله ان لا يرفع شيئا من الدنيا الا وضعه شیخ گوید
فان كنت انت ذلك الشيء فانتظر وضع الله اياك آری اگر کسی را از طرف خدا تعالی اعلی گردد و رفعتی باو بخشند
وبقبول سرفرازیش دهند این چیز دیگرست که از خواسته او نیسته خاک تیره افتاده راچه یارا که دم بزرگی زند
وقطره آب بیچاره راچه حجت که خود را بحر نماید تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض
ولا فسادا والعاقبة للمتقين باجمله تو خودخواهان تعلی نشوی واز خدا جز خمول و ذلت ومسکنت وخشوع وخضوع
هیچ نخواهی واگر وی سبحانه از خود رتبت عطیه اوست واین حالت نیست نمی‌ بدگر دیکه حق مشهود گردد وخلق و
عالم از نظر اعتبار مفقود شود شیخ گفته ولیس مدار الاکابر الا علی ان یحصل لهم مقام
الشهود فانه الوجود المطلوب انتهى المقصود دیگر جدال ومراد است در دین که از ان بهزار دل میباید
فرار کرد خواه محق باشد یا مبطل اگر مبطل است خود جدال از سرالامر نمیرسد واگر محق است از برای او خانه در میانه
مینو میسازند واین از آنجهت است که در مناظره حذر از مکابره در غالب احوال وکثرت قیل وقال ممکن نیست پس ضررش
بیشتر از سود اوست شیخ میفرماید كما يفعل فقهاء زماننا اليوم في مجالس مناظراتهم ينوون في ذلك
تنقيح خواطرهم فقد يلزم المناظر في ذلك مذهبا لا يعتقده وقولا لا يرتضيه وهو يجادل به صاحب الخز
الذي يعتقد فيه انه حق لم تخلص النفس في ذلك بان يقول له انما نفعل ذلك لتنقيح الخاطر لا
لاقامة الباطل وما علم ان الله عند لسان كل قائل الى آخر ما قال دیگر حسن خلق واتیان بمکارم واجتناب
از سفاسف آنهاست انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق وانك لعلى خلق عظيم فبما رحمة من الله لنت
لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا من حولك واخلاق را معارفست که شیخ رح در رساله جداگانه
نوشته تا آن معارف شناخته نشود امتیاز مکارم از سفاسف دست بهم نمیدهد قال وهو علم شريف خفي فلا
يفوتنك فان ذلك يختلف باختلاف الوجوه وراست گفته زیرا که اغراض خلق متباین است اگر زید راضی
شد دشمنش عمرو ساخط میگردد پس لابدست از دریافت معارف تا با تخلق معه کار بران هنجار بمیان آید دیگر
هجرت است از دار کفر بسوی دار اسلام زیرا که در اقامت میان کفار اهانت دین حق واعلاء کلمه کفر بر کلمه الهی
باشد وتا تواند در ذمه کافر نه در آید که مقصود از قتال همین بلندی کلمه خدا وسفلی کلمه کفر است پس شیخ گفته
ولهذا حجرنا في هذا الزمان على الناس زيارة بيت المقدس والاقامة فيه لكونه بيد الكفار فالولاية

والتحکم فی المسلمین والمسلمون معهم علی اسوء حال نعوذ بالله من تحکم الاهواء گویم و هیئت ماجرای هندوستان امروز و ماانشبه اللیلة بالبارحة ؎

رق الزجاج ورقت الخمر — فتشابها فتشاکل الامر

فکانما خمر ولا قدح — وکانما قدح ولا خمر

از صفای می و لطافت جام — درهم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام ست نیست گوئی می — یا مدام ست نیست گوئی جام

دیگر استعمال علم ست در جمیع حرکات و سکنات و بر قابل علم و عامل بر ان ثنا ها آمده و فرموده انما بعثت معلما پس جهد بیاید کرد تا عالم عامل گردد و همچو سراج و شمع محرق جان خود و مضیئی دیگران نبود کمثل الحمار یحمل اسفارا عبارت از همین مقام ست **دیگر** تو دوست با بندگان خدا با فشا السلام و اطعام طعام و سعی در قضا حوائج انام عموما و با بی مرادان جهان خصوصا و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا یتیماذا مقربة او مسکینا ذا متربة همه مومنان چون یک جسد اند اگر عضوی از تن شکستگی گردد سائر جسد از برای آن تب و سهر متداعی شود ؎

بنی آدم اعضاے یکدیگر اند — که در آفرینش ز یک جوهر اند

چو عضوی بدرد آورد روزگار — دگر عضوها را نماند قرار

دیگر بر رسیدن رزایا در مال و خویشان اکتراث نباید کرد بلکه باسترجاع باید گذرانید عمر بن خطاب گفته هیچ مصیبتی بمن نرسید مگر اندران ملاحظه سه نعمت کردم یکی آنکه این آفت در دین من روند اد دیگر آنکه بزرگتر ازان بر من نیفتاد سوم آنکه کفارهٔ وزری و جالب اجری شد **دیگر** تلاوت کردن قرآن ست بتدبر و تفکر در نعوت و صفات که دران مذکور ست و بیان فضائل کلام و مزایای این نظام درینجا تحصیل حاصل ست اهل القران هم اهل الله و خاصته و خاصه یک ملک عبارت از همنشینان اوست که در غالب احوال با او همراه باشند اینقدر چه کم ست که این کلام خالق ست و باقی همه کلام مخلوق و ما للتراب و رب الارباب **دیگر** اختیار مجالست کسی ست که نفع علم یا عمل ازوی استفاده می توان کرد و ترک صحبت کسی که ازوی ملاحظه ضرر در دین و در دنیا میتوان نمود هم القوم لا یشقی جلیسهم

حافظ از مجلس رندان بسلامت بگذر — تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

دیگر اقامت حدود ست در نفس خود و کسان خود کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته اگر سلطان ست خود

بر پا داشتن صدها بروی متعین ورنه اقل ولایات ولایت او برجان خود ش هست جوارح را در کار خیر سخره گیرد
تا دمیکه بمیرد بری از مواخذه این ولایت بمیرد **دیگر** دادن صدقه ست در راه خدا و تعالی در قرآن ذکر متصدقین
و متصدقات کرده صدقه فرض را زکوة خوانند و صدقه نفل را تطوع نامند قرض فرد اسم بخل ست و تطوع حجاب
درجات علی و نیل بصفت کرم وجود و ایثار و سخاوت و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و آن ...
صحیح شحیح تخاف الفقر وتامل الغنی و اسراف بذل کردن مال ست در غیر موضع آن و دران کفران نعمت منعم
حقیقی ست ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین وکان الانسان لربه کفورا دیگر جهاد نفس ست اعدی
عدولک نفسک التی بین جنبیک شیخ و دیگر صوفیه این جهاد را اکبر گفته اند و آیه قاتلوا الذین یلونکم من الکفار
را بران محمول ساخته و گفته لا اکفر عندک من نفسک فانها فی کل نفس تکفر نعمة الله علیها من بعد ما جاءها
و چون این جهاد راست آید جهاد دیگر که با اعدا ظاهرست آسان تر گردد و مراتب شهادت باطن و ظاهر وقت شود
دیگر رعایت هر مسلمان من حیث هو مسلم می باید کرد و میان آنها مساوات میباید نمود چنانکه اسلام این تسویه در
اعیان ایشان کرده و نباید گفت که آن ذو سلطان و جاه و مال و شخص کلان ست و این صغیر و حقیر و فقیر و ناتوان و بی خانمان
بلکه اسلام را بمنزله شخص واحد باید دانست و مسلمانان را اعضای این شخص باید گردانید و کیف که وجود اسلام نیست مگر
بمسلمانان چنانکه وجود شخص نیست مگر باعضا و بجمیع قوای ظاهر و باطن او و همین معنی را رسول خدا صلعم رعایت کرده و گفته
المسلمون تتکافؤ دماؤهم ویسعی بذمتهم ادناهم وهم ید واحد علی من سواهم و المومن للمومن کالبنیان
المرصوص یشد بعضه بعضا **دیگر** حفظ حق جار و جوارست و هر که دروازه او قریب تر بسوی او بود وی مقدم ست
درین کار و در تفقد و دفع ضرر هر که باشد و همسایه را جار گویند مشتق از جار بمعنی مال بنا بر میل بسوی او باحسان و هر که
آنرا مشتق از جور بمعنی میل بسوی باطل میگوید که در عرف آنرا ظلم نامند پس این بدان ماند که لدیغ را سلیم خوانند
و بالجمله مراعات حقوق جوار یکی از واجبات ست گو کافر باشد **دیگر** نصرت کردن ست از برای برادر مسلمان ظالم باشد
یا مظلوم نصرت ظالم بمنع او از ظلم ست و نصرت مظلوم بدفع ظلم از وی الظلم ظلمات یوم القیامة و این همه مقید
باستطاعت ست ورنه درین زمان این معنی ممکن نیست و مظلوم نزدیک ترست باجابت دعا ع

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن — اجابت از در حق بهر استقبال می آید
آتش سوزان نکند با سپند — آنچه کند دود دل دردمند

دیگر سوال ملل برای استکثار با وجود غنا در حال ست و روز قیامت خدوش یا خموش یا کدوش بر روی باشد

زیراکه سوال مزیل آبروست و مذل سائل داز شعب اوست منت نهادن برکسی تا بیشتر از ان از وی بستاند ولا تمنن تستکثر دیگر دوست داشتن انصار وانصار یات ست وحب ایشان را رسول خدا صلعم آیت ایمان گفته وبغض را نشان نفاق قرار داده وفرموده اقبلوا من محسنهم وتجاوزوا عن مسیئهم شیخ گوید ان کل من نصر دین الله فی ای زمان کان فهو من الانصار وهو داخل فی حکم هذا الحدیث وناصروین خدا دو کس اند یکی آنکه ابتدائی بجان خود مدد کرد بغیر آنکه وجوب این نصرت برخود شناخته باشد دوم کسی که این نصرت را برخود واجب دانست لقوله یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله واین دیگر را هم اجر نصرت ست وهم اجر اداء واجب واز ین وادی ست اظهار علم حق از برای دفع باطل وگویا جهاد معنوی محسوس ست معنوی با نجهت که قابل باطن و متعلق او نفس ست و محسوس با نجهت که تعلق دارد بعبارت لسان یا کتابت بنان دیگر صدق حدیث واداء امانت و صدق وعد واجتناب کذب وخیانت وخلف وعد را لازم میباید گرفت ونزد مخاصمت با احدی فجور نباید کرد که انها یکی از علامات منافق ست واخلاف وعید ازین باب نیست معتزله چون خلاف ایعاد را موجب کذب در خبر او تعالی گمان کردند وکذب را در خبرش مستحیل انگاشتند انکار آن میکنند واین زلت عظیم ست زیراکه مثل این را در عرف شرع کذب نی نامند فحجبهم دلیل عقلی عن علم وضع حکمی وهذا من تصور بعض العقول دون تو فهما فی کل موطن مع ادلتها ولا ینبغی لها ذلک

وانی اذا اوعدته او وعدته   لمخلف ایعادی ومنجز موعدی

دیگر بذاذة ست در جامه وعدم ترفه در دنیا و بذاذة را از ایمان گفته زیراکه انفی از برای کبر وابعد از عجب ست و خیلاء وصلف ست واین همه امور مذموم ست بلسان شرع و مکروه ست در عرف آن بلکه نزد مردم ونزد خدا دیگر حیاء ست واو تعالی حیی ست وحیاء شعبه از ایمان باشد والحیاء خیر کله واو تعالی روز قیامت از پیران اسلام شرم کند وحیاء موجب ترک هر کار نامرضی خدا ورسول ست شیخ کریمه ان الله لا یستحیی را ترجمه کرده ست بآنکه انه لا یترک ان یضرب مثلا ما بعوضة دیگر خیرخواهی مسلمانان ست عموما وخصوصا الدین النصیحة قالوا لمن یا رسول الله قال لله ولرسوله ولکتابه ولائمة المسلمین وعامتهم ونصاح رشته را گویند و منصحه سوزن را وناصح خائط ست وخائط کسی ست که میان اجزاء ثوب تالیف می بخشد تا آنکه قمیصی یا پیرهنی میگردد وبدان انتفاع میرود همچنین ناصح در دین خدا مولف در میان دلهای عباد الله ومیان سعادت ایشان نزد خداست

نصیحت گوش کن جانان که از جان دوستر دارند   جوانان سعادتمند پند پیر دانا را

اینقدر ست که ناصح محتاج ست بسوی علم کثیر یکی علم شریعت که شامل جمیع احوال مردم و علم زمان و مکان ست دوم علم ترجیح نزد تقابل این امور تا کار بر حسب حال کند و سیاست و عدالت داخل ست در زیر این نصیحت شیخ گفته الناصح في دين الله يحتاج الى علم كثير وعقل غزير وفكر صحيح وروية حسنة واعتدال مزاج وتؤدة وان لم تكن فيه هذه الخصال كان الخطا اسرع اليه من الاصابة وما في مكارم الاخلاق ادق ولا اخفى ولا اعظم من النصيحة ولنا فيه جزء سميناه كتاب النصائح **دیگر** مراعات حال خویش ست در زمانیکه میان هر دو نماز باشد زیراکه از یک نماز تا نماز دیگر زمانی خالی از نماز ست باید که دران زمان لغوی بوجود نیاید و درین ام حکم نماز فرض و نافله یکسان ست و وارد شده که صلوة على اثر صلوة لا لغو بينهما كتاب في عليين و کلام لغو همان ست که ساقط باشد و در کفهٔ میزان در نیاید **دیگر** التزام نماز مکتوبه ست نزد ندا با جماعت چه اتخاذ مساجد جز از برای اقامت نماز نیست و ندانمی کنند مگر از برای اتیان بسوی آن حي على الصلوة عبارت از همین مدعاست و حي على الفلاح بشارت همین ماجرا و جماعت سنت موکدهٔ نبوی ست و مراد بدان اجتماع ست بر اقامت دین و عدم تفرق دران شیخ فرماید ومن ترك سنة رسول الله صلعم ضل بلا شك لانه ما سنّ الا ما هو الهدى وماذا بعد الحق الا الضلال فاني تصرفون **دیگر** محافظت باید کرد بر نماز اوابین و آن نماز ست در اوقات مغفول عنها در عامه و وقت آن ما بین ضحی تا استوا و ما بین ظهر و عصر و ما بین مغرب و عشاست و بر نماز تهجد هم مطلق میشود و نماز شب یازده رکعت ست قال الشيخ وهذا لا بد منه لمن يريد اتباع السنة والاقتداء ثم ان زدت على هذا فانت وذاك فان الصلوة خير موضوع فمن شاء فليستقلل ومن شاء فليستكثر فانه يناجي ربه والحديث مع الله والاستكثار منه اشرف الاحوال **دیگر** ورع در نطق ست چنانکه در ماکل و مشارب باشد و آن عبارت از اجتناب حرام و شبهات الاثم ما حاك في صدرك ودع ما يريبك الى ما لا يريبك واستفت قلبك وان افتاك المفتون و گزیدن هدی صالح و سمت صالح و اقتصاد در همه امور و اتباع انبیا و صلحا و تحفظ از عجلت مگر در مواطن آن و مسارعت بسوی مغفرت و سبق بجانب خیرات و اکرام ضیف و تجهیز میت و جهاز بکر نزد ادراک و هر عمل آخرت و تودت در امور دنیا و درود بر آنحضرت صلعم نزد ذکر شریف همه از باب ورع محمود ست **دیگر** شیخ گفته الله الله ان نعود في شيء خرجت عنه لله تعالى ولا تعقد مع الله عقدا ولا عهدا ثم تنقضه بعد ذلك وتحله ولا تفي به و اول عهدیکه بنی آدم با خدا بست قالوا بلی ست و درین عهد که اقرار بربیت رب و عبودیت خود ست همه مراتب اسلام و ایمان و احسان مندرج ست لکن بعد ازین بلی بلای شرک راه بسیاری از مردم زده و در انواع

بدع وضلال مبتلا گردانیده چون اول با آخر نسبتی دارد باید که آخر را با اول موافق سازد تا بهره وغنایمیت بر یک گیتی نشیند

دیگر هر که والی باشد لازم ست که قضا بین الناس بحق کند و پیروی هوا نماید که مضل از راه خداست وراه خدا عبارت

از چیزی ست که در کتاب و بر زبان انبیا مشروع گشته الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما

نسوا یوم الحساب شیخ گفته یعنی به والله اعلم یوم الدنیا حیث لم یحاسبوا نفوسهم فیه فان النسیان

الترك ویوم الدنیا ایضا یوم الدین ای الجزاء لما فیه من اقامة الحدود دیگر در دعوات اوقات اجابت مراعات

بباید کرد مثل آذان وحرب ونزول باران وافتتاح نماز وساعت جمعه وجز آن که در کتب ادعیه مثل حصن حصین وغیره

باستقراء مذکورست واسباب قبول بسیارست در زمان ومکان وحال ونفس کلمه که بدان ذکر خدا میرود منحصرست

پس چون دعا یکی ازین چهار کار مقترن شد نزدیک ست که مستجاب گردد واقوی درین هر چهار امر یکی اسم ست دیگر

حال ودعا در حال سجود بسیار وبیشتر بباید کرد چه نزدیکی در سجده با خدا افزون تر از همه اشیا ست آنحضرت فرمود صلعم

اقرب ما یکون العبد من ربه وهو ساجد شیخ گفته لا قرب اقرب من قرب السجود ولا دعاء الا فی القرب من الله

فاذا دعوت فی السجود فادع فی دوام الحال الذی اوجب لك القرب المطلوب من الله دیگر کن فقیرا

من الله کما انت فقیر الیه واین بدان ماند که رسول خدا صلعم گفته اعوذ بك منك ومعنی فقیر من الله آنست که از وی

رائحه از روائح ربوبیت شمیده نگردد بلکه همه عبودیت محضه باشد چنانکه در جناب حق چیزی از عبودیت نیست وستحیل

بروی که عبد باشد فهو رب محض فکن انت عبدا محضا دیگر رباط را لازم بباید گرفت که از افضل احوال

مومن ست وهر انسان که می میرد عمل او ختم میشود مگر مرابط که عملش تا روز قیامت در نشو ونماست واز فتانان قبر

در امن ست ثبت هذا عن رسول الله صلعم شیخ گوید رباط آنست که انسان دائما نفس خود را ملازم طاعت خدا

گرداند بدون حدی که بسوی آن منتهی شود وچون نفس را باین کار ربط داد مرابط شد ورباط در هر خیر اختصاص بآن

خیرست وهمه راه خداست مختص بملازمت ثغور یا جهاد نیست آنحضرت فرمود انتظار الصلوة بعد الصلوة رباط

وحق تعالی گفته اصبروا وصابروا ورابطوا واتقوا الله دیگر چون مناجات کند با رسول خدا صلعم وآن عبارت ست

از زمان قرارت احادیث مرویه از جناب نبوت علیه الصلوة والسلام باید که پیش از نجوی تقدیم صدقه کند هر صدقه

که باشد که این همه خیرست وبدان طهارت دست بهم میدهد وصدقات که شارع بران نص کرده بسیارست منها قوله

صلعم ان کل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة وکل تسبیحة صدقة وکل تحمیدة صدقة وامر بمعروف صدقة ونهی عن منکر

صدقة پس نزد خواندن حدیث نظر در حال خود باید کرد وهی التی بقیت فی العامة من مناجاة الرسول صلعم

و هم صدقه که بران قدرت حاصل گردد می باید داد بعده در قرارت حدیث شروع میباید کرد و دیگر حذر از تکفیر احدی از اهل قبله واجب ست هرگز بر گناهی و تاویلی زبان به اکافر گفتن مسلمانی آشنا نباید نمود که در حدیث ست من قال لاخیه کافر فقد باء بها احدهما ان کان کما قال والا رجعت علیه و معنی رجوع آنست که مکفر خودش کافر میگردد و هر کرا کافر گفته وی هنوز مسلمان ست و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء حق تعالی در جواب ایشان میفرماید الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون و سفیه ضعیف الرای را گویند پس این تقول ایشان خود وبال ایشان گردید و نظائر این آیه در کتاب بسیارست و همه افاده رجوع نسبت ذمیمه بسوی صاحبش میکند و ما یخدعون الا انفسهم و نیز این آیات بفحوای خطاب دال ست بر سلامت آن دیگر از نسب ذمائم و ابتلاء اینکس اندران و تا کسی بوجهی از وجوه و تاویلی از تاویلات مسلمان باقی تواند ماند چرا بزور بازو و لقلقه زبان او را کافر میباید ساخت علماء ظاهر درین باب خیلی تسامح کرده اند و اهل مناظره بسیار ازخنا رخنان نموده تا آنکه احدی از سلف و خلف درین مباحث ازین آفات ایشان که راجع بایشان ست سلیم نمانده دیگر یکی از مناصب شرعیه مجادله حسنه و ذب از شریعت غره و سنت بیضا ست و درین مرتبه اوهام و مقالات احدی را گنجایش قبول نیست و ناگزیر ست ازانکه هرچه خلاف سنت صحیحه باشد و مضاد طریقه نبویه بود در هر نقیر و قطمیر رد و طرد و دفع و رفع آن بادله قاطعه و مفاهیم ساطعه باید کرد و هرگز جانب احدی را هر که باشد و هر جا که باشد رعایت نمی باید نمود پس تکفیر جمعی از اهل علم و تقوی در باره جماعه از صوفیه و فقهاء راجع بسوی اقوال و افعال آنهاست نه متوجه بسوی ذوات و نفوس شان و درین تکفیر عصابه مکفرین معذور ست چنانکه مطرودین ایشان بنا بر حال یا قال مجبور اند عامه مردم که باین حکمت غامضه نمیرسند هر دو حالت را یک مرتبه می نهند و نمیدانند که میان هر دو بون بائن و بعد باعد ست ؎

سارت مشرقة و سرت مغربا — شتان بین مشرق و مغرب

تکفیر نمودن شیخ الاسلام ابن تیمیه و حافظ ابن القیم و امثال ایشان ابن فارض و ابن سبعین و ابن عربی و دیگر قائلین وحدت وجود و متکلمین مسائل غیر ماثوره را ازهمین وادی ست که مخاطب دران همان قالات و حالات ست نه ذوات ارباب مقالات و اصحاب ملاقات و این منصب از اعاظم مناصب دین پروری و اکمل منازل حق پرستی ست در هزار یکی و در بسیار اندکی را بآن نوازش میفرمایند و آله صانعه و جارحه عامله هدایت و ارشاد عباد بسوی رب الارباب میگردانند ؎

این سعادت بزور بازو نیست — تا نبخشد خدای بخشنده

دیگر هرگز مبادا که از شرار مردم باشد و مردم بخوف بدی او از وی بپرهیزند و این حال اهل شر از نفس خود می تواند شناخت که بدی او تا کجاست مردی نزد آنحضرت صلعم آمد چون برگشت فرمود بئس اخو العشیرة افشاء راز صحبت زن و دشنام مادر و پدر دادن بکسی و بد گفتن یاران نبوت همچو روافض و خوارج و سب کردن با آلهه باطله پیش عابدان ایشان و استطالت در عرض رجل مسلم بغیر حق و نحو آن همه از شرور و فجور است و زبان درازی ملایان و کلامیان یونانیان در حق اهل حدیث و مجسمه و مشبهه گفتن ایشان از اقبح شرور و ابطل اباطیل است و معطله و فرعونیه و جهمیه و قدریه و جبریه گفتن اهل حدیث منکرین صفات ثابته آلهی و جز آن را مطابق واقع و نفس الامر است از باب شر و مجرد نفوس بشریه نیست زیرا که و ما بعد الحق الا الضلال

دیگر تسلط ولاة جور را منکر نباید شد که در آن سری ست که جز خدا هیچکی آن را نمیداند و نظر خود را بر علم آلهی درین کون و فساد ترجیح نمیباید داد که هرچند اینها محل شرور اند اما مصالح بسیار هم بذریعه ایشان بر روی کار می آید ما را نمیرسد که دست از طاعت ایشان در غیر معصیت خدا بکشیم و نزاعی درین امر با ایشان قائم سازیم و شیطان را از باب تاویل در احادیث این باب و امثال آن بر خود چیره و زبردست گردانیم اگر جائر اند زیان و بار جور بر گردن ایشان ست نه بر سر ما و اگر نیکوکار اند نفعی از آن بما هم می تواند رسید درین مسئله اعتراض ملائکه بر وی تعالی درباره خلافت آدم ابو البشر کافی ست و از برای صبر بالتصبر وافی و شافی شیخ میگوید وهذا باب قد اغفله الناس وقد اغلقوه علی انفسهم فما تری احدا الا وله نصیب فی ذلک ولا یعلم ما فیه عند الله وقد رأینا علی ذلک براهین من الله ومتی ذممت ولا بد فذم الصفة بذم الله ولا تذم الموصوف بها ان نصحت نفسك ومتی حمدت فاحمد الصفة والموصوف معا فان الله یحمدك علی ذلك

دیگر چون سخنی خوب گوئی یا راهی بسوی خیر نمائی باید که اول عامل بدان تو باشی و نخستین مخاطب بآن خیر تو شوی و نفس خود را آکد تر و مقدم تر داری زیرا که نظر خلق بسوی فعل شخص بیشتر از نظر آنها بسوی قول اوست و اهتداء بفعل اعظم تر از اهتداء باقوال است بیت

واذا المقال مع الفعال وزنته — رجح الفعال وخف کل مقال

دیگر اگر خواهی که مغفرت کنند و آن طلب ستر ست میباید که سوال ستر خود از گناه کنی تا از تو ذنبی بوجود نیاید و از آن محفوظ یا معصوم مانی و اگر گناهگاری ستر خود از عقوبت آن ذنب بخواه و هشدار که مردم ترا بکاری دانند و او تعالی خلاف آن از تو دانسته باشد و از تنطع و تشدق و ثرثرت و هذر و بذی و هذیان و خرافات و طامات و شطحیات و سکرات بپرهیز که این چیزها خصال اشرار ست نه احوال اخیار رستخیز آدمی بر همان حالت شدنی ست که بران مرده و از دنیا بآخرت رفته جهد باید کرد تا مرگ بر اسلام شود و کاری از تو سرانجام گیرد که در گور مونس

وحشت وتنهائی آید و فی القبر مقیلك فما قبلك والی الله مصیرك فمن نصیرك دیگر دنیا روزی چندست وآخر کار با خداوند پس دل بر نیرنگ بوی و رنگ اینجائی باید نهاد و هر دم از مرگ دیگر رفتگان عبرت میباید گرفت

جامی آن به کز درین مرحله آن پیشه کنی | که ز مرگ دگران مرگ خود اندیشه کنی

ماندن ایشان درین خاکدان بر وجهی شد که چون از اینجا رفتند دیگر خبری از ایشان نیامد و هر که آمد بجای آن رفته آمد و بهمان منزل پرداخت و باز خانه را بدیگران بگذاشت کم ترکوا من جنات وعیون وزروع ومقام کریم ونعمة کانوا فیها فاکهین کذلك واورثناها قوما آخرین امام علی هادی بن محمد جواد بن علی رضا علیهم السلام را نزد متوکل عباسی سعایت کردند که در خانهٔ خود سلاح دارد و جمعی از یاران همراه او هستند گویا طلب امر از برای خود میکند فرمان رفت که گروهی از اتراك بروند و او را گرفتار کرده بیارند در حین غفلت هجوم آوردند او را در خانهٔ تاریکی در پیراهن صوف وملحفهٔ موی روی بقبله یافتند و وی مترنم بود بآیاتی از قرآن که در وعد و وعید آمده و جز ریگ وسنگریزه فرشی میان او و بساط زمین نبود ؎

ببوریا منهی پای کز فقیران ست | قدم منه بنیستان که جای شیران ست

بر همین صورت گرفتند و پیش متوکل بردند وقت شب بود و جام شراب در دور و کاسهٔ مدام در دست ؎

شتاب در شراب و انتظار ست | این صبح قیامت ست شب نیست

چون جناب امام علیه السلام را دید تعظیم کرد و بپهلوی خود بنشاند و خبر کردند که در خانهٔ او از هر آنچه گفته شده چیزی بر آمد نشد و جمعی بر مواخذه اش که بدان متعلق بود یافته گشت متوکل نشنید و پیالهٔ باده در دستش داد تا بنوشد امام گفت ای امیر مومنان این چیزیست که هرگز بگوشت و پوست من نیامیخته مرا ازان معاف می باید داشت متوکل عفو کرد و گفت شعری پسندیده و خوش آینده بخوان فرمود من شعر را قلیل الروایتم گفت لا بد چیزی انشاد باید کرد امام همام اول آیهٔ مذکوره تلاوت فرمود پس این ابیات بخواند ؎

باتوا علی قلل الاجبال تحرسهم | غلب الرجال فما اغنتهم القلل

واستنزلوا بعد عز عن معاقلهم | فاودعوا حفرا یا بئس ما نزلوا

ناداهم صارخ من بعد ما قبروا | این الاسرة والتیجان والحلل

این الوجوه التی کانت منعمة | من دونها تضرب الاستار والکلل

فافصح القبر عنهم حین سائلهم | تلك الوجوه علیها الدود یقتتل

قدطال ما اکلوا دهرا وما شربوا　　　فاصبحوا بعد طول الاکل قد اکلوا

حاضرین بزم ازین انشاد بر علی ترسیدند اما متوکل بسیار ازبسیار بگریست تا آنکه اشکش بر ریش روان شد و حاضران نیز در گریه شدند دیگر خیال نباید کرد که دنیا عبارت از وجود ماست پس بس وچون ما نمانیم و آنجهانی شویم این آرایش ونمایش که سایه ابر وخنده برق بیش نیست برفتن ما بر ود بلکه این کهنه سرا بر مثال همان سرا است که ع یکی همی رود و دیگری همی آید صد هزار امثال ما ازان گذرشد. وانجمنها و بزمها آراستند وحصه خود از لطف ولذت معیشت وحلاوت وعذوبت حیات برداشتند وتا چشم بند کردند تمام بزم برهم شد وکسانی دیگر آمدند و مجلسی آخر ماندند آن بالکم وبیش ازان همان رنگ وبوی دهر برزن وکوی پیراستند وبهره از مقدر خود بدست آورده بطرز آن گذشتگان این جهان را پدرود کردند غرفنا بمکان بر پاست ومکین هیچ و باد در هوا است

گمان مبر که تو چون بگذری جهان بگذشت　　　هزار شمع بکشتند وانجمن باقی ست

دانشمند کسی ست که درین دیر کهن فریب این انجمن نخورد و در زمن خود که جلوه گاه حیات دوروزه اوست انچه از دست برآید ازبرای جهان دیگر ذخیره سازد ست

دو بیتم جگر کرد روزی کباب　　　که میگفت گوینده با رباب

دریغا که بی ما بسی روزگار　　　بروید گل وبشگفد لاله زار

بسی تیر و دی ماه و اردیبهشت　　　بیاید که ما خاک باشیم و خشت

شیخ سعدی در بوستان گفته ست

نشاط انگه از من رمیدن گرفت　　　که شامم سپیده دمیدن گرفت

بباید هوس کردن از سر بدر　　　که دور هوسبازی آمد بسر

بسبزی کجا تازه گردد دلم　　　که سبزی نخواهد دمید از گلم

تفرج کنان در هوا و هوس　　　گذشتیم بر خاک بسیار کس

کسانیکه از ما بغیب اندراند　　　بیایند و بر خاک ما بگذرند

دریغا که فصل جوانی برفت　　　بلهو ولعب زندگانی برفت

دریغا که مشغول باطل شدیم　　　زحق دور ماندیم وغافل شدیم

چه خوش گفت با کودک آموزگار　　　که کاری نکردیم وشد روزگار

دیگر دعامی باید کرد که او تعالی وی را از صلحاء مومنین گرداند و لسان صدق در آخرین ارزانی دارد تا از دوستان خدا و اولیا او شود و از انصار رسول خدا صلعم گردد زیراکه او سبحانه صالح المومنین را با نفس مقدس خود و جبرئیل و ملائکه را در نصرت پیغمبر قرین کرده و آنحضرت فرموده انما ولیی الله و صالح المومنین و این نص ست در آنکه ملابس شرور و فساد از امور دنیا درین ولی رسول امین نیست و از اسباب صلاح ست آنکه اگر والی باشد در اقامت حدود الٰهی میان شریف و وضیع برابری کند و در دوست و دشمن مساوات درین کار روا نماید انما هلك من كان قبلكم انهم كانوا يقيمون الحدود على الوضيع ويتركون الشريف ولكن امتثال اینمعنی از اصعب امور ست بر کسیکه ایمان بخدا و رسول و روز آخرت ندارد و والیان امروز تابعان نفس اماره درین کار کوتاهی بسیار کنند و با اعزه و ذوی القربی راهی دیگر جز راه عامه رعایا و برایا و ملازمان میروند و معهذا خود را مسلمان میگیرند ؎

این حدیثم چه خوش آمد که سحرگه میگفت — بر در میکده با دف و نی ترسائے
گر مسلمانی همین ست که حافظ دارد — وای گر در پی امروز بود فردائے

دیگر غیور می باید شد از برای خدا و حذر می باید کرد از غیرت طبیعیه حیوانیه و میزان این عمل آنست که هر که غیور ست از برای خدا وی غیرت نمیکند مگر بر انتهاک محارم او خواه این هتک بر جان او باشد یا بر غیر او مثلا چنانکه غیرت می برد بر آنکه کسی با مادرش زنا کند همچنان غیرت او بر مادر غیر خود باشد که احدی با وی زانی گردد و لك بر دختر و خواهر و زن و کنیز خود و غیر خود چه هر زنی که با وی زنا میرود شك نیست که آن زن دختر یا خواهر یا حلیله یا مادر یا کنیز دیگریست و هیچکس نخواهد که با زنی از زنان خود سفاح کند شیخ گفته فان فعل شيئا من هذا وزنى وادعى الغيرة فى الدين او المروة فاعلم انه كاذب في دعواه فانه ليس بذي دين ولا مروة من يكره لنفسه شيئا و لا يكرهه لغيره ؎

بخوری مال مسلمان و چو آبت بخورند — بانگ و فریاد برآری که مسلمانی نیست

آنحضرت فرموده صلعم ان الله لا غير مني ومن غيرته حرم الفواحش و مرد رسول خدا و دستش دست زنی را که بروی حلال نبود نسوده و بیعت نکرد زنی را مگر بسخن و هو رسول الله صلى الله عليه وسلم فاجعل ميزانك فى الغيرة للدين هذا فان وفيت به فاعلم انك غيور وان وجدت خلاف ذلك فتلك غيرة طبيعية حيوانية ليس لله ولا للمروة فيها دخول حتى تغار منك كما تغار عليك وقد ثبت ما من احد اغير من الله ان يزني عبده او تزني امته **دیگر** حذر باید کرد از آنکه خدا او را در جائی بیند که از آنجا منعش کرده و در جائی نبیند

که حکم انجا نموده و ناگزیرست که عملی پوشیده داشته باشد که جز خدا دیگری آنرا نمیداند که این اعظم وسیله ایست از برای خلوص آن عمل از شوب ریا و قلیل من یکون له هذا شیخ در فتوحات چندی از وصایای نبویه بروایت مرتضوی ذکر کرده که در اول هر وصیت ازان لفظ یا علی ست و وصایای دیگر بلفظ یا ابا هریرة آورده هر چند مبانی و معانی این وصایا خوبست زیرا که مشتملبر ترغیب در اخلاق حمیده و بر ترهیب از خصال نکوهیده ست لکن رفع آنها بجناب نبوت در طریقهٔ اهل حدیث بصحت نمیرسد پس آن وصایا را در حکم وصایای دیگر علماء و عرفا می باید داشت و اعتقاد رفع آن نباید نمود که از وادی من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار ست و هم جناب شیخ طائفه از وصایای اهل علم و معرفت ایراد کرده و بعض را ازان در نظم آورده و کلام صلحاء امت در وصیت و نصیحت ذکر نموده و سخنهای حکماء بیان ساخته و در ضمن آن حکایات اهل الله و بعض شیوخ خود اثبات نموده و در تر هر وصیتی از وصایای مذکوره وصیتهای بسیار مناسب عنوان کلام و بیگانه ازان مرام نوشته و چندی از وصایای آلهیه از توراة و جز آن متعلق بطهارت جوارح و تصفیهٔ باطن و اصلاح ظاهر و عبادت و حسن معاملت و حکایات زمان نبوت اولی و مواعظ حسنی و عبر اسنی و تذکیر و تحذیر و انچه باین چیزهای ماند بشرح و بسط بسیار نگاشته و تکلمهای مرغوب ایراد نموده و خاتمهٔ باب آکه خاتمهٔ کتاب اوست بر ذکر ادعیهٔ مشهوره و عوذات مذکوره در احادیث و جز آن ختم ساخته این چند وصیت که دریجا می بینی حرفی ازان کتاب و پرتوی ازان آفتاب عالمتاب ست که تصرفی در فحاوی و مطاوی آن بنقص و زیادت ثبت نموده آمد و بالله التوفیق الهی انچه درین جریده نوشته ایم و سوادش بر بیاض این کاغذ برده ایم فهم قاصر ماست که از آیات و بینات سنن و مقالات اصحاب حالات تو و کهن فهمیده ایم و از کلمات طیبات ارباب حق و فوائد افئده اولیاء دین در میزان یقین سنجیده ایم اگر مراد تو و رسول تو و اولیاء و اصفیاء تو ازان الفاظ قدسیه و عبارات انسیه همان معانی ظاهره و ضمائر طیبهٔ باهره ست که قرة عیون و مسرة اذهان ما شده پس بقبولش سرفراز فرما و در دلهای بندگان حق جو و فرمان برداران نیکخو عموما و در نفوس اخلاف ما خصوصا اثری نمایان و برکتی شایان ازان مبانی و معانی ارزانی دار و اگر خدا نخواسته و مباد اخلاف رضای تو و مراد رسول و دیگر جماعهٔ مقبول حرفی از زبان خامه و خامهٔ زبان بدر جسته باشد از ما بعفو شامل و کرم عمیم خویش معاف کن و کیف که چون عفو از کرام ناس مامول ست از تو که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمینی چه قسم مرجو نباشد و حق آنست که حقیقت سخن خود را چنانکه تو میدانی دیگری کجا می تواند دریافت و جامعیت کلام نبوی و بلاغت سخن صلحا را چنانکه خود شان می شناسند فردی از افراد امت کی میتواند دانست لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

از ما افتادگان بیچاره جز آنکه بمراد خدا و رسول ایمان و اعتراف آریم دیگر چه آید و از راسخین فی العلم غیر از آنکه به آمنا به کل من عند ربنا قائل شوند دیگر چه میکشاید دید و شنید ما را چه اعتماد و بر فهمهای ناقص ما کدام بنیاد آنچه بصدق نیت و خلوص طویت اختیار نموده ایم اتباع محض رسول تست و هر چه از میان سبل متفرقه و مشارب متنوعه جاده اش پیموده ایم راه اقتدار کتاب تست ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین ما خاکیان فناپذیر را اگر بنور بی یسمع و بی یبصر بنوازی از لطف عامت هرگز دور نیست و ما شرمندگان عصیان پناه را اگر بنظر رحمت تمام خود بنگری زنهار از شان ربوبیت تو مهجور نه اللهم غفرا ۔

جمعی بدرت گریه و آه آورند　　جمعی همه دیده و نگاه آورند
جمعی دیدند خواهش عفو ترا　　رفتند و جهان جهان گناه آورند

وآخر دعوانا ان الحمد لله تعالی خالق النسم وفاطر العالم وصلوته وسلامه علی الذات المطلسم والغیث المطمطم لاهوت الجمال وناسوت الوصال طلعة الحق وواسطة عقد الخلق انسان عین الازل فی سر من لا یزال ولم یزل اللهم صل به منه فیه علیه وسلم تسلیما کثیرا طیبا علیه وعلی من انتمی الیه ؁

خاتمه طبع با طلسم تقریظ ریختهٔ خامهٔ ماه تمام سپهر فصاحت مهر منیر اوج بلاغت نادره نثر نثار شاعر شعری شعار سید حکیم اعظم حسین خصه الله بحسنی الدارین وحماه عن مکاره الملوین ۔

سپاسی که در برابر نعمت میتوان کرد خدای نعمت افزای را میگزارم که این نامه خجسته عنوان را سرانجام نگارش صورت بست و آرزوی دیرینه را تازه نقش مراد بر کرسی نشست همانا بدائع انگیزی اندیشه ندرت پیشه خردمند خرده پسند دانش پناه معنی آگاه ارسطو حکمت فلاطون فطرت فرخنده کشورکشا فرزانه فرمانروا عالیجناب فرشته مآب والاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر دام له المجد والتفاخر که نقشبند این دلنشین صورت و صورت نمای این همایون حقیقت ست دلکشا باغی بیاراست که رضوان را بذوق تماشایش دل از بهشت برین برخاست مگر کتب خانهای خاصه را بخلوت خاص پهلوئی هم چیده جرائد پیشینه آثار و صحائف پارینه اخبار که بر حالات اصفیای روزگار و کرامات اولیای نامدار اشتمال داشت از انجمله برگزیده پیش نظر گذاشت و دیده را بژرف نگهی و اندیشه را باندازه شناسی برگماشت تا بدان پایه دید و دانش مغز از پوست

و دجلہ از سراب و نور از ظلمت و سرو از ناسرو جدا نمود و ہمگی آنرا بشیرازۂ جمعیت در ہم کشیدہ تقصار
جیود الاحرار من تذکار جنود الابرار لقب فرمود دانم گر دستی بکیسۂ عمان فرو بردہ جز لآلی
شاہوار بدر نکشیدہ ست و جواہر خیز کانی بکاوکاو تحقیق کاویدہ جز لعل و یاقوت بر نچیدہ شور افسانۂ شب
زندہ داران رفتہ غفلت خوابان حال را نمک در دیدہ فرو ریخت و سحر خیزان بیدار بخت را ولولۂ تازہ بخاطر
انگیخت قلم را در نگارش الفاظ بار و برگی آمادہ آمد کہ پنداری برومند نہالی بصحن گلشن میوہ افشان ست و سخن در گزارش
معنی آب و رنگی بکار رفت کہ گوئی نو بہاری را در نور دشگوفہای ناشگفتہ بوقلمون خندہا زیر لب پنہان ست
ہمین کہ از پیشگاہ ہمایون کار فرمای نامدار اعنی صورت طراز این زیبا نگار فرمان طبع رفت شگرفان این کار
بسعی فرمان پذیری نفسہا سوختہ اند و در رنگ کارپردازی ہنرہا فروختہ تا در زمان سعادت نشان فرمانروائی
گوہر اکلیل جہانبانی جوہر شمشیر معدلت رانی نوشابۂ سکندر اقبال آنکہ اوای سنجر اجلال خلوت نشین فرشتہ دربان
شبستان آرای کیوان ایوان خانی دودمان سیادت توامان فریدون پایہ جمشید سرمایہ عفت نظر عصمت اثر بہرام
چاکر کاوس لشکر بلند القاب والاخطاب فرخ علم نواب شاہجہان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقہ اعلای ستارۂ ہند
و تاج ہندوستان و رئیسۂ بھوپال دام لہا العز والاقبال بتصحیح دقت آفرین دانش آئین فرزانہ روشن نظر
فضائل اندوز علم و ہنر ابو الحسن سید ذو الفقار احمد حماہ اللہ الاحد تازہ آرایشی و نو آئین پیرایشی بکار رفت
و از تنقیح حائز اوصاف کمال عقدہ کشای ہرگونہ اشکال مبادی آگاہ مقاصد دستگاہ جناب محمد عبد الحق
کابلی صانہ اللہ العلی رونقی دیگر پذیرفت و نگارش جادو طراز نادرہ پرداز منشی محمد احمد حسین صفی پوری
عافاہ اللہ القوی مر این شاہد نوخاستہ را خال و خطی بروی دمانید و اصلاح حجر کہ فتوت پناہ حافظ کرامت اللہ
حفظہ اللہ کرد از برای جلوہ گستری بر منصہ اش نشانید و خان رفیع المکان لیاقت عنوان محمد عبد المجید خان
سلمہ اللہ المنان بشاطگی اہتمام طبع آراستہ نقاب از چہرہ اش برانداخت تا جہانی بنظارہ اش سرمایہ صبر
و شکیب درباخت سپس طبع آزمای تقریظ نگار را نیروی خامہ و گرمی ہنگامہ ارزانی باد دستار او گنجینہ
باش اسرمایہ لعل و گوہر در فراوانی ؎

نظم

ما را بنہانخانۂ خاصے گذر افتاد	کش دیر و حرم حلقہ بیرون در افتاد
جز اہل خبر پی نتوان برد کہ سر ست	از باخبر یہاست اگر بیخبر افتاد

غفلت منش میکده آگاه برآمد — روشن خرد مدرسه کوته نظر افتاد
بس جاده شناسان که بجائی نرسیدند — بیراهه روان را سر راهی گذر افتاد
دل باخته عشق نگارم که بروی‌اش — صورت همه مطلوب حقیقت نگر افتاد
با عشق قوی چنگ حریفی نه طرف شد — آخر به توان باختگان نو در افتاد
هر جا بتغافل دل عشاق ربودند — انداز نگاهی بمیان رخنه گر افتاد
خوش مملکت عشق که شه را به قلمرو — کس نام ندانست و گدا نامور افتاد
عشقی که اگر رنگ بهاری بهم آمیخت — خون شد جگر لاله و در گل شرر افتاد
عشقی که بهنگامهٔ آن پیرزنی را — سودای خریداری یوسف بسر افتاد
عشقی که اگر تیر بزه کرد کمان را — خون دو جهان از پی مشتی هدر افتاد
عشقی که اگر از تیغ سر انداخت کسی را — دانی ز برومند نهالی ثمر افتاد
عشقی [illegible] ذوق خداداد دو گیتی — نواب فلک کوکبه را از نظر افتاد
صدیق حسن [illegible] نظارهٔ رویش — بیخود ز فلک زهره و شمس و قمر افتاد
بیند بسر فرش [illegible] چین تماشش — مشتی همه دلهاست که بر یکدگر افتاد
تا از روش خاص کنا جسته ز خلوت — از طی مقامات سیر و سفر افتاد
زرپاش امیری که اگر داد عطا داد — مانند خزف بر سر ره سیم و زر افتاد
زان مایهٔ انعام که بخشید جهان را — گنجینهٔ پرویز بدست هنر افتاد
صد رنگ گل از گلشن او چید تماشا — صد ره خرد از ساغر او بیخبر افتاد
نقشی عجب آراسته تقصار علم کرد — کز خال و خط روی نکو خوبتر افتاد
از صوفیه آورد نشانها که ز تحقیق — بالغ نظران را بنظر معتبر افتاد
در ضمن تراجم که ز احرار رقم زد — اسرار حقیقت همه پیش نظر افتاد
هر هفت صد ارتنگ بکار رقمی رفت — هر جا بگزارش سخنی مختصر افتاد
فرعی به برومندی صد اصل بالید — در معرض تفصیل حدیثی اگر افتاد
در رنگ معانی که برون داد ز خاطر — گوهر ز یم و لعل ز معدن بدر افتاد

در سلک جواهر که بهم بست ز الفاظ   سیارهٔ و ثابت بشمار گهر افتاد

ای آنکه ز کلک تو بجا دور قیمها   از روی دو صد نقش نهان پرده بر افتاد

فن سخن از بهر ثنای تو گزیدستم   ره روی منزل بره پرخطر افتاد

با اینهمه رفتیم چنان گرم که همراه   صد جا بسر رهگذر از پای در افتاد

اندازهٔ بهمان و فلان نیست ثنایت   این قرعهٔ اقبال بنام دگر افتاد

زلفی ست فروهشته پی مدح تو شعرم   کز دوش مغان شیوه بتی تا کمر افتاد

زان پیش که از بهر دعای تو برآورد   در دست دعاگوی تو نقد اثر افتاد

آن باد که هر بند بحکم تو گشایند

تا کار تو اندر قضا و قدر افتاد

اصلاح ضروری اغلاط کتاب تقصار

صفحه	سطر	غلط	صواب	صفحه	سطر	غلط	صواب
۴	۱۴	بتاذی	بتازی	۵۱	۷	باتتی	بافتی
۵	۲۳	خرزد	خُرد	۵۷	۱۳	روشنای	روشنائی
۶	۱۷	یقوم	بقوم	۶۱	۱۲	سنحجل	سجنجل
۷	۱۱	ندانستم	ندانستیم	۶۲	۹	دیران	دیدن اصحاب اصحاب
〃	۱۳	هشت صد	یکصد و چهل و دو	۶۶	۳	منه	منها
۸	۸	پانصد و سی و دو (بالا)		۶۸	۱۱	میگرستی	میگریستی
۱۵	۱۹	مخالفت	مخالفت	۷۳	۲۱	معرفت	معرفت
۱۸	۶	ولی	وی	۷۸	۱۰	لاتحسین	لاتحسبن
۲۰	۲۳	سنه ۲۲	سنه ۲۳۲	〃	۱۷	تعریفاتهم	تفریعاتهم
۲۳	۱۰	رومان بن ناحیه	رذمان بن ناجیه	۸۲	۱۴	امه	ائمه
۴۹	۲۱	این جلا	ابن جلا	۸۶	۱۰	المحففون	المخففون

صفحہ	سطر	غلط	صواب	صفحہ	سطر	غلط	صواب
۹۰	۶	بغزنی	بغزنین	۱۶۲	۱۴	اند	اندولادت شان در
۹۴	۸	مشبہہ	معطلہ				سنہ ۱۲۰۷ بود
۹۸	۱۴	محاذیب	مجاذیب	"	"	بہشتاد	بنود ویکسال
۱۰۰	۱۵	آید	راید	۱۶۴	۱۸	العرب	العرب کلمۃ لبید
۱۰۱	۵	کثرت و	کثرت	۱۶۵	۲۳	رواہ	رواہ ابوداود عن
"	۶	سنہ ۲۵	سنہ ۳۵				ابی امامۃ ایاس
۱۱۱	۸	محوس	محبوس				بن ثعلبۃ
"	۱۳	منغرائد	میفرماید	۱۶۸	۶	یودی	لودی
۱۱۷	۴	بمذہبی وشربی	بمذہبی ومشربی	۱۷۱	۱۸	علم	علم وعمل
۱۲۱	۱۵	فراغبائی	فراغبالی	۱۷۳	۲	وادی	دادی
۱۲۴	۶	لایشفی	لایشفی	۱۷۶	۱۷	انصائی	انضانی
۱۳۵	۱۰	باآلاکل	باالاکل	۱۸۳	۲۱	البون	البنون
۱۴۳	۹	علم و	علم	۱۸۵	۱۵	اتصاف	انصاف
۱۴۵	۱۷	ہیگکس	ہیچکس	۱۸۷	۱۴	عروۃ	عروہ
۱۴۶	۵	میگیریم	میگریم	۱۸۸	۱۳	سنہ ۹۰	سنہ ۹۰
۱۴۸	۸	دقیقہ	وقیقہ	۱۸۹	۱۰	شریقش	شریفش
۱۵۳	۲۰	خوردیم	خُردیم	۱۹۱	۹	برانکہ	آنکہ
۱۵۵	۳	نصر	نصیر	۱۹۷	۹	چثہ	جثہ
"	۲۳	وور	د	۲۰۰	۱	لبعضہم	لبعض
۱۵۶	۲۲	نباشد	بناشد	۲۲۱	۱۲	مسر	سیر
۱۶۰	۱۹	آئیم	ایم	۲۲۴	۱۴	خلوم	خادم

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۲۶	۱۱	لسار	بسیار	۲۴۱	۱	دنیا	دنیا نصیبها
۲۲۷	۵	چشمهها	چشمه‌ها	۲۴۲	۱۶	سفاسف	سفاسف
"	۱۵	ترو	تر	۲۴۴	۱۴	واحد	"
۲۲۸	۵	خرردیم	خُردیم	"	۲۳	حالست و	حال
۲۳۰	۲۰	هفتاد وهفت	شصت وشش	۲۴۹	۲	برگشت	او را دید
"	"	پنجاه وهفت	چهل وپنج	"	۵	جمته	جهمیه
۲۳۱	۲۰	ینظر	تنظر	۲۵۰	۱۹	یاتوا	یا توا
۲۳۹	۱۴	فمّ					